

درسی که  
عبدالسلام  
حسین

به انسانها آموخت

شهر: حکومت آزاد، بغداد، عبد الکریم و محمد الشریف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت

نویسنده:

عبدالکریم هاشمی نژاد

ناشر چاپی:

شرکت به نشر

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	مقدمه
۱۴	عواملی که ضرورت نهضت حسین را ایجاب می نمود
۱۴	نهضت کربلا چگونه بوجود آمد؟
۱۴	اشاره
۱۵	موجبات اصلی نهضت
۱۵	عمر و تبعیضات نژادی
۱۶	عمر و تبعیض در مسکن
۱۶	عمر و تبعیضات مالی
۱۷	چشم پوشیهای دوستانه
۱۷	آنجا که حد زنا اجراء نمی شود
۱۷	نادیده گرفتن حاتم بخشیهای معاویه
۱۸	معاویه همکار صمیمی عمر
۱۸	شورای خلافتی یا مولودی نامیمون
۱۹	آنجا که یک بام دو هوا دارد
۲۰	حکومت عثمان و ارزیابی آن
۲۰	اشاره
۲۰	بیت المال در حکومت عثمان
۲۱	اشاره
۲۱	بیت المال در اختیار بنی امیه
۲۲	دشمنان پیغمبر مورد احترام خلیفه‌اند

- ۲۲ ..... ثروتهایی که از بیت المال به دست آمد
- ۲۳ ..... حکومت عثمان با مردان خدا چه می‌کند
- ۲۳ ..... عمار یاسر مورد غضب واقع می‌شود
- ۲۳ ..... اباذر تبعید می‌گردد
- ۲۴ ..... ابن مسعود مورد غضب واقع می‌شود
- ۲۴ ..... همکار با ستمگران
- ۲۵ ..... استاندار کوفه مست به مسجد آمد
- ۲۵ ..... تجاوز عثمان به قوانین عبادی اسلام
- ۲۵ ..... مدینه خواستار خلع عثمان است
- ۲۵ ..... دست انتقام از آستین ملت
- ۲۶ ..... نتیجه‌ی مباحث این فصل
- ۲۶ ..... حکومت علی یا عالیترین جلوه‌های عدل انسانی
- ۲۶ ..... زمامداری علی یا عالیترین جلوه‌های عدل انسانی
- ۲۷ ..... بیت المال و حکومت علی
- ۲۸ ..... علی با ستمگران همکاری نمی‌کند
- ۳۰ ..... دومین پیشوای راستین در مسند قدرت
- ۳۱ ..... اشاره
- ۳۱ ..... آغازی پس از پایان دردناک
- ۳۲ ..... برخوردهای نظامی و پیکار
- ۳۲ ..... اشاره
- ۳۴ ..... ارزیابی صلح امام حسن
- ۳۴ ..... اشاره
- ۳۵ ..... پیمان شکنی‌های مردم
- ۳۶ ..... معاویه یا جرثومه نیرنگ و فریب

- ۳۷ ..... ماهیت صلح امام حسن
- ۳۸ ..... نتیجه‌ی مباحث این فصل
- ۳۹ ..... معاویه در رأس کار یا جرثومه نیرنگ و فریب در پست خلافت
- ۳۹ ..... معاویه در پست خلافت
- ۳۹ ..... معاویه می‌خواهد نام پیغمبر را دفن کند
- ۴۲ ..... نماز جمعه در چهارشنبه
- ۴۲ ..... زد و بندهای سیاسی
- ۴۲ ..... بیعت معاویه با زبیر
- ۴۳ ..... معاویه می‌گوید نقل گفتار پیغمبر غدغن
- ۴۴ ..... معاویه سخنان را استهزاء می‌کند
- ۴۴ ..... اجتماع معاویه یا ابلهان تاریخ
- ۴۵ ..... معاویه با میل خود اسلام را نپذیرفت
- ۴۷ ..... کشتار مردان آزاده و شریف
- ۴۸ ..... حجر عزیز کشته می‌شود
- ۵۰ ..... گناهی بزرگ و خیانتی عظیم
- ۵۱ ..... معاویه به مبارزه‌ی با علی برمی‌خیزد
- ۵۱ ..... فرهنگ استعماری معاویه
- ۵۴ ..... اسلام معاویه پسند
- ۵۵ ..... طرح چهارم یا بیعت برای یزید
- ۵۹ ..... حکومت یزید یا ننگی بر دامن جهان اسلام
- ۵۹ ..... اشاره
- ۶۰ ..... قلبی آکنده از کفر و عناد
- ۶۱ ..... عشق بازیه‌های یزید
- ۶۲ ..... یزید از خمر و غنا ستایش می‌کند

- ۶۲ ..... زیاد هم پیاله‌ی یزید
- ۶۲ ..... یزید الحاد می‌ورزد و تکفیر می‌شود
- ۶۳ ..... بی بند و باری یزید سرمشق دیگران
- ۶۴ ..... یزید و سخنگویان رزمندگان مدینه
- ۶۴ ..... چهره‌ی کفرآلود یزید
- ۶۵ ..... بررسی زندگی سیاسی یزید
- ۶۵ ..... یزید عنصر فضیلت را می‌کشد
- ۶۶ ..... کشتار، غارتگری، تجاوز
- ۶۷ ..... یزید خانه‌ی خدا را به آتش می‌کشد
- ۶۸ ..... این عوامل نهضت حسین را ایجاب کرد
- ۶۸ ..... اشاره
- ۶۹ ..... اما یزید
- ۷۰ ..... آیا حسین می‌توانست تسلیم گردد؟
- ۷۱ ..... نهضت کربلا ماهیت بنی امیه را بر ملا ساخت
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... آثار نهضت حسین
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... محبوبیت خاندان علی بالا می‌رود
- ۷۳ ..... آل امیه منفور می‌گردد
- ۷۴ ..... نهضت‌هایی که از حادثه‌ی کربلا الهام گرفت
- ۷۵ ..... تحقیقی درباره‌ی سیاست نهضت حسین از هنگام حرکت از مدینه تا زمان شهادت
- ۷۵ ..... سیاست خاص نهضت حسین
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۶ ..... اولین برخورد حسین با حکومت یزید

- ۷۹ ..... حسین در کنار قبر پیغمبر
- ۸۰ ..... یک سند زنده درباره‌ی هدف حسین
- ۸۱ ..... آیا حسین می‌دانست کشته می‌شود
- ۸۲ ..... بازهم حسین از هدف سخن می‌گوید
- ۸۳ ..... سیاستی آسمانی و بهت انگیز
- ۸۵ ..... فرزند عمر به پیکار دعوت می‌شود
- ۸۵ ..... کوفه از حسین دعوت می‌کند
- ۸۶ ..... اعزام مسلم یا اولین قدم در راه نهضت
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۶ ..... زمامداری که اسلام می‌پسندد
- ۸۷ ..... کوفه عهد شکنی می‌کند
- ۸۸ ..... تاریخ خیانت شریح را فراموش نمی‌کند
- ۸۹ ..... فرستاده‌ی حسین از هدف حسین سخن می‌گوید
- ۹۰ ..... کاروان حسین مکه را ترک می‌گوید
- ۹۱ ..... اشاره
- ۹۲ ..... امیر در کنار شهیدان
- ۹۳ ..... نقشه ترور خنثی می‌شود
- ۹۴ ..... خیر اندیشیها و مصلحت بینیها
- ۹۴ ..... پیک حسین سرسختی نشان می‌دهد
- ۹۵ ..... حسین از شهادت مسلم آگاه می‌گردد
- ۹۶ ..... حسین می‌گوید چیزی بر من پوشیده نیست
- ۹۷ ..... حسین مظهر عواطف و انسانیت
- ۹۷ ..... طلیعه‌ی جنگ یا برخورد با حر
- ۹۸ ..... زندگی با ستمگران چیزی جز ننگ نیست



- ۹۹ ..... حسین در سرزمین موعود
- ۱۰۰ ..... بردگان حکومت یا آبستنه‌های جاه و مقام
- ۱۰۰ ..... بندگان خدا یا آزاد مردان امت
- ۱۰۲ ..... عاشورا یا روز سرنوشت برای اسلام و آزادی
- ۱۰۲ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... عالیتین حماسه‌ی آزادی در سخت ترین شرایط
- ۱۰۴ ..... کشتار، خونریزی، غارتگری، جنایت
- ۱۰۵ ..... دیده‌ای که فاصله‌ی زمان را می‌شکافد
- ۱۰۶ ..... پایان یک مسئولیت و آغاز مسئولیتی دیگر
- ۱۰۷ ..... نقش اسیران پیروز در بهره برداری از نهضت و به ثمر رساندن آن
- ۱۰۷ ..... اسیران پیروز یا سازمان تبلیغاتی حسین
- ۱۰۷ ..... اشاره
- ۱۰۸ ..... دختر علی خطابه‌ای آتشین ایراد می‌کند
- ۱۰۸ ..... شرایط سخن برای زینب آماده نیست اما...
- ۱۱۱ ..... زینب زاده‌ی زیاد را تحقیر می‌کند
- ۱۱۳ ..... نابینایی شیردل و شجاع
- ۱۱۴ ..... کاروان اسیران به سوی شام می‌رود
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... مجلسی که یزید را به ننگ می‌کشد
- ۱۱۶ ..... خطابه‌ای آتشین یا محاکمه‌ی رئیس حکومت
- ۱۱۶ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... مؤثرترین ضربه بر حکومت یزید
- ۱۲۰ ..... خطابه‌ی امام یا صاعقه‌ای مرگبار بر یزید
- ۱۲۱ ..... خطابه امام فضای شام را طوفانی ساخت

- ۱۲۲ ..... نفرت و انزجار عمومی در شام
- ۱۲۲ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... یزید قدرت معنوی حسین را احساس کرد
- ۱۲۵ ..... آیا یزید پشیمان گشته بود؟
- ۱۲۵ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... کاروان اسیران شام را ترک می‌گویند
- ۱۳۰ ..... اسیران پیروز به مدینه باز می‌گردند
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۱ ..... مدینه از حقایق دردناک آگاه می‌شود
- ۱۳۲ ..... راهی که اسیران پیروز در مدینه در پیش گرفت
- ۱۳۴ ..... کاروان اسیران رسالت خویش را به پایان رساند
- ۱۳۴ ..... از فاجعه خونین طف چگونه باید بهره برداشت
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۷ ..... از مجالس سوگواری بهتر بهره برداریم
- ۱۳۸ ..... کارهایی که موجب شرمساری است
- ۱۴۰ ..... طرحی عالی برای تظاهرات آرام
- ۱۴۱ ..... آیا حسین خود را به هلاکت انداخت؟
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۳ ..... فداکاری به خاطر مصالح مهم
- ۱۴۷ ..... نهضت حسین از نظر رهبران مذهبی، علمی و سیاسی جهان
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۴۸ ..... حسین از نظر مسیو ماریین آلمانی
- ۱۴۹ ..... حسین و شعار حق طلبانه
- ۱۵۲ ..... نهضت حسین از نظر مهاتما گاندی

- ۱۵۲ ..... محمد علی جناح درباره حسین سخن می‌گوید
- ۱۵۲ ..... حادثه‌ی طف از نظر لیاقت علیخان
- ۱۵۲ ..... پورشو تامداس توندون حسین را می‌ستاید
- ۱۵۲ ..... اثر نهضت حسین از نظر گییون مورخ مشهور
- ۱۵۲ ..... چارلز دیکنس درباره نهضت حسین اینگونه می‌گوید
- ۱۵۲ ..... حسین از نظر توماس کارلایل
- ۱۵۳ ..... سخنان پروفیسور ادوارد براون درباره‌ی حادثه طف
- ۱۵۳ ..... نهضت حسین از نظر فردریک جمس
- ۱۵۳ ..... ل. م. بوید
- ۱۵۳ ..... حسین از نظر واشنگتن ایروینگ مورخ آمریکایی
- ۱۵۳ ..... توماس ماساریک درباره‌ی حادثه‌ی کربلا سخن می‌گوید
- ۱۵۴ ..... موریس دوکبری می‌نویسد
- ۱۵۴ ..... عاشوراء از نظر دکتر ژوزف فرانسوی
- ۱۵۵ ..... پاورقی
- ۱۶۴ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: هاشمی نژاد، عبدالکریم، ۱۳۱۱ - ۱۳۶۰.
- عنوان و نام پدیدآور: درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت/ عبدالکریم هاشمی نژاد.
- مشخصات نشر: مشهد: شرکت به نشر، ۱۳۸۱.
- مشخصات ظاهری: هشت، ص ۲۹۸.
- فروست: انتشارات آستان قدس رضوی، شرکت به نشر؛ ۵۰۴.
- شابک: ۱۶۰۰۰ ریال ۳-۸۱۹-۳۳۳-۹۶۴؛ ۲۴۰۰۰ ریال: چاپ سوم ۳-۱۰۶۷-۰۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)
- یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
- یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۷.
- یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸.
- یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۹۷] - ۲۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.
- موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.
- شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
- رده بندی کنگره: ۱۳۸۱ ۴د۲۰/BP۴۱/۵
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴
- شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۹۴۷۲

### مقدمه

بنام خدا سالها بود که آرزو داشتم درباره‌ی نهضت مقدس حسین علیه‌السلام که نه تنها یک جنبش اصیل اسلامی بلکه حساسترین فراز تاریخ انسانی است کتابی بنویسم و جوانب گوناگون این واقعه را (تا آنجا که فهم و درک من اجازه میدهد) مورد بررسی قرار دهم، این آرزو یکبار «هنگامیکه در حوزه‌ی علمیه قم میزیستم» میرفت تا جامه‌ی عمل بخود بپوشد، اما تراکم کارهای درس نویسندگی را از دست یافتن به این مقصود باز داشت تا پس از گذشتن سالها خوشبختانه اکنون به انجام آن موفق گردیدم. مباحث اصلی این کتاب در سه بخش نگاهشده: در بخش اول- عواملی که ضرورت نهضت حسین علیه‌السلام را ایجاب مینمود- از هنگام انعقاد نطفه‌ی آن- قدم به قدم مورد تعقیب قرار گرفت و بخوبی نشان داده شد که چگونه در آن عصر سرنوشت اسلام و قرآن، عدالت و آزادی، انسانیت و فضیلت به آن قیام آسمانی بطور مستقیم بستگی داشت. در بخش دوم- روش و سیاست خاصی که فرزند پیغمبر علیهماالسلام در آن شرائط خفقان آور و دردناک در پیش گرفت تا توانست با رهبری صحیح و همه جانبه‌ی خود جنبش خونین و انسانی خویش را به ثمر برساند و آنرا از دستبرد تحریف حکومتهای فاسد و دیکتاتور محافظت نماید به طور کامل مورد توجه قرار داده شده. [صفحه ۴] در سومین بخش- نقش حیاتی و بزرگ کاروان اسیران در به ثمر رساندن نهضت و کوششهایی که آن دودمان فضیلت به صورتهای گوناگون برای رسیدن به این آرمان مقدس انجام داده‌اند دقیقاً بررسی گردید و در پایان کتاب طرحهای مفیدی به منظور بهره‌برداری صحیح از نهضت در شرائط حاضر ارائه داده شده و بالاخره با پیش کشیدن

مباحث علمی دیگر که طرح آنها ضروری به نظر می‌رسید به کتاب خاتمه داده شد. امید است مطالعه این اثر در راه درک عظمت و اهمیت نهضت آسمانی حسین علیه‌السلام «در شعاع مباحث محدود و ناچیز خود» برای خوانندگان مفید و سودمند واقع گردد. و ما توفیقی الا- بالله علیه توکلت والیه اُنیب. مشهد- ۱۵ رجب ۱۳۸۸ هجری مطابق با ۱۹ مهر ماه ۱۳۴۷ شمسی سید عبدالکریم هاشمی نژاد بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدای را که به ما توفیق عنایت فرمود تا بار دیگر در محرم ۱۳۷۲ کتاب درسی که حسین علیه‌السلام به انسانها آموخت را که مدتی بود نایاب و طالبین آن کراراً در خواست می‌نمودند موفق به چاپ آن گردیم امید است مورد پسند اهل فضل و قبول دربار سالار شهیدان آقا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام قرار گیرد و ثواب نشر این کتاب را تقدیم به ارواح طیبه ۱۴ معصوم علیهم‌السلام و شهید مظلوم سید عبدالکریم هاشمی نژاد و پدر و مادرم که در تربیت کوشا بودند تقدیم مینمایم شمس فراهانی [ صفحه ۵ ]

## عواملی که ضرورت نهضت حسین را ایجاب می نمود

### نهضت کربلا چگونه بوجود آمد؟

#### اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم حوادثی که در جهان بوقوع می‌پیوندد از نظر عوامل و موجبات مختلف است گاهی حادثه‌ای انجام می‌گیرد که نطفه‌ی آن چند لحظه و یا حداکثر چند ساعت و یا چند روز قبل بسته شده و با سرعت رشد می‌کند و در مدتی کوتاه بارور می‌گردد، اما گاهی پدیده‌های مهمی واقع می‌شود که باید ریشه‌ها و علل آنرا در ده‌ها سال قبل جستجو کرد، بررسی کامل درباره‌ی اینگونه حوادث و به دست آوردن عوامل حقیقی آن در صورتی امکان پذیر است که صفحات تاریخ را چندین سال، قبل از وقوع آن حادثه ورق زده و سبب‌های اصلی آنرا قدم به قدم از هنگام انعقاد نطفه‌ی آن مورد توجه قرار دهیم. آری تنها در این صورت است که ما می‌توانیم بطور صحیح درباره‌ی آن پدیده قضاوت کنیم و علل و عوامل وقوع آنرا آنگونه که هست بدست آوریم. نهضت کربلا- و واقعه‌ی جانگدازی که در آن سرزمین مقدس بوقوع [ صفحه ۶ ] پیوست از کاملترین نمونه‌های اینگونه حوادث است و ما برای بدست آوردن ریشه‌های اصلی و عواملی که منجر به آن قیام خونین گردید و ارزیابی کامل نتایج بی‌شمار آن و بالاخره برای قضاوت صحیح همه جانبه درباره‌ی این حادثه باید بتاریخ اسلام در دهها سال قبل برگردیم. از یک طرف باید دید چه شرائطی وجود داشت و چه هدف عالی و مقدسی در نظر بود که حسین بن علی علیهما‌السلام با علم به آنکه کشته می‌شود و خاندان پاک او اسیر می‌گردند (چنانکه بخواست خداوند در آینده این حقیقت بطور روشن اثبات خواهد شد) با این حال آن قیام خونین را با اراده و اختیار خود انجام داده و هیچ مشکلی نتوانست آن حضرت را از دست زدن به آن نهضت باز دارد. و از سوی دیگر باید بررسی کرد که وضع عمومی اجتماع اسلامی در چه مرحله‌ای هول‌انگیز قرار گرفته بود که گروه فراوانی از مردم مسلمان و کسانی که ادعای پیروی از پیامبر عالیقدر اسلام را می‌نمودند هنوز بیش از پنجاه سال از وفات آن پیامبر بزرگ نگذشته بود که در سرزمینی دور یکدیگر گرد آیند و فرزند دختر همان پیامبر را با تمام خویشان و یارانش به قتل برسانند و خواهران و زنان آنها را به اسارت ببرند! حکیمانه نیست اگر کسی تصور کند این پدیده‌ی بزرگ و این انقلاب عظیم بذری اصلی آن تنها در مدت چند روز و یا حداکثر چند ماه (از ابتدای زمامداری یزید) کاشته شده و بزودی هم رشد کرده و بارور گردید! هر فرد عمیق و غیر سطحی برای جستجوی سبب‌های اصلی [ صفحه ۷ ] این واقعه‌ی بی‌نظیر و بدست آوردن هدف‌های عالی و مقدس حسین بن علی. (ع) و اطلاع یافتن بر شرائط و موقعیت خاص اجتماع آن روز اسلامی بطور قطع باید سالها به عقب برگردد و حوادث اجتماعی و سیاسی را در آن سالها با صبر و حوصله‌ی خاصی مورد مطالعه قرار دهد، ما اکنون به توفیق پروردگار به دنبال این هدف هستیم. ما می‌خواهیم

عوامل و موجبات این حادثه را، از هنگام پدید آمدن اولین عامل آن تا روزی که واقعه‌ی کربلا بوجود آمد مورد مطالعه قرار دهیم. هدف ما در این کتاب این است که (با استفاده از شواهد زنده و غیر قابل انکار) این حقیقت را اثبات نمائیم که وضع خاص اجتماعی اسلامی هنگام قیام خونین حسین بن علی علیهما السلام آنگونه بود که: اگر آن نهضت مقدس بوجود نمی‌آمد بیش از چند سال نمی‌گذشت که دیگر «نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان» یعنی حکومت‌های گذشته شرایط را آنگونه ترتیب داده بودند که اگر فرزند دختر پیغمبر آن فداکاری و از خودگذشتگی عجیب را (با یک نقشه آسمانی و بهت‌انگیز) انجام نمی‌داد، دیگر امروزه تنها عملاً از اسلام واقعی حتی نامی هم باقی نبود بلکه اساس خداپرستی و توحید بطور کلی در برابر کفر و شرک و نفاق بسختی دچار شکست می‌گردید طبیعی است که ما برای روشن ساختن این واقعیت ناچاریم به جستجو در تاریخ زندگی چندین ساله‌ی اجتماع اسلامی و روش حکومت بسیاری از کسانی که به نام دین زمام امور مسلمین را در دست داشتند پردازیم. اما فراموش نشود که در این راه تنها آن قسمت از حوادث تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرد [صفحه ۸] که شرح آنها برای رسیدن به هدف اصلی کتاب ضروری و حتمی است و از نقل قسمتهای دیگر که در دست یافتن به این هدف اثری ندارد خودداری می‌شود و از شما خواننده‌ی عزیز هم انتظار داریم که با حوصله‌ی کامل در این راه پرفراز و نشیبی که در پیش داریم با ما قدم بردارید تا بتوانیم درباره‌ی این پدیده‌ی بزرگ و این جنبش رهائی‌بخش بطور صحیح و آنگونه که هست قضاوت نمائیم.

### موجبات اصلی نهضت

هدف ما در این فصل تحقیق و جستجو درباره‌ی عللی است که بطور صریح و آشکار در پیدایش واقعه‌ی طف نقشی داشت، از این نظر بحث خود را از هنگام زمامداری عثمان آغاز می‌کنیم، این کار نه به آن خاطر است که بگوئیم انحراف آشکار از مقررات و حدود اسلامی تنها در حکومت عثمان شروع گردید ولی در عصر ابوبکر و عمر هیچگونه تخلف و انحراف علنی وجود نداشت!!! زیرا این تصور یک «تغافل» و یا حداکثر خیالی بیش نیست ما معتقدیم که همه‌ی را انحرافات قانونی عصر عثمان اگر در زمان ابوبکر آشکارا بچشم نمی‌خورد حداقل در حکومت عمر بطور اساسی پی‌ریزی گردیده بود و نمونه‌های روشنی از آن در تمام موارد دیده می‌شد، اگر در عصر عمر و ابوبکر تجاوز به بیت‌المال و استخدام عمال آلوده و کثیف و گماشتن آنها در پستهای حساس به وسعت و رسوائی زمان عثمان انجام نمی‌گردید نه به آنها علت است که شیخین در مسیر خود از جاده عدل و داد هیچگونه انحرافی نداشتند و این تنها عثمان بود که [صفحه ۹] قوانین اسلامی را علناً نقص می‌نمود و اجرای عدالت را یکباره از یاد برده بود بلکه جهت و عامل آن این بود که شیخین اجتماع سالم و تربیت شده‌ای را از شخصیتی همانند پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله (با دسیسه‌های بازیهائی که انجام داده بودند) تحویل گرفتند و آنها بخوبی می‌دانستند که جامعه‌ای این چنین را یکباره نمی‌توان به فساد کشید. آلودگی و فساد در شئون حکومت حتی در چنان اجتماع ممکن است راه یابد اما آهسته آهسته و آرام‌آرام نه بطور دفعی و یکباره آری. حقیقت این است که آنچه عثمان در عصر خویش انجام داد در زمان شیخین انجام آن غیر ممکن بوده است ولی تا آنجا که ممکن بود آنها عملی ساختند این شیخین بودند که درجه انحراف را تدریجاً در اجتماع تا آنجا بالا بردند که عثمان توانست و جرأت کرد در مدت سیزده سال حکومت خویش نسبت به بیت‌المال و اموال عمومی و حدود و مقررات اسلامی و صحابه‌ی نامدار و با فضیلت پیغمبر آنچه که نباید انجام دهد و جامعه را تا آن حد به پرتگاه سقوط و نیستی نزدیک سازد. برای آنکه این حقیقت روشن گردد و دانسته شود که چگونه پی‌ریزی همه‌ی قانون شکنیها و آلودگیها در زمان شیخین و بخصوص عمر انجام گردید قسمتی از نابسامانیها و اجحافات حکومت دومی را که خیلی بی‌پرده و صریح انجام می‌داد در اینجا شرح می‌دهیم.

### عمر و تبعیضات نژادی

یکی از انحرافات اساسی و ریشه دارد در حکومت عثمان داستان تبعیض نژادی و برتری دادن وی بنی‌امیه را بر سایر نژادها و اقوام اسلامی بوده است ولی باید در نظر داشت که این تبعیض بطور اصولی در زمان [ صفحه ۱۰ ] عمر پی‌ریزی شده بود امتیازاتی که عمر برای نژاد عرب بر عجم قائل بود و سوء رفتاری که او با عجمها داشت تا آنجا روشن و آشکار بوده است که بنام «سنت عمر» معروف گردید، معاویه در نامه‌ای که بزیاد بن ابیه دارد و ضمن آن وی را بسختگیری و سوء رفتار با عجم تشویق می‌کند چنین می‌نویسد «بنگر به بندگان و آنهایی که از عجمها مسلمان شدند، رفتارت نسبت بآنان طبق «سنت عمر» باشد، زیرا بکار بستن این سنت موجب خواری و ذلت آنها است» آنگاه معاویه چنین ادامه می‌دهد «عربها از عجم زن بگیرند ولی به آنها زن ندهند، آنها از عجم ارث ببرند ولی عجم از عرب ارث نبرد، سهم آنها را از اعطا و بیت‌المال بسیار کم قرار بده آنان را در جنگها در صف مقدم بگذار، کارهای پست را به آنها بسپار راهها را اصلاح کنند و درختان را قطع نمایند هیچیک از عجمها بر عرب امامت نکنند و تا عرب در مسجد هست عجمها را در صف اول قرار ندهید، آنها در سرحدات اسلامی مأموریت مده و فرمانروای هیچیک از شهرها مگردان، آنانرا در پست قضاوت قرار نده، اینها «سنت عمر» بود نسبت به عجم و غیر عرب پس هنگامی که نامه من بتو رسید عجمها را خوار گردان و آنها را مورد اهانت قرار بده و هیچ حاجتی را برای آنها برآورده مساز [۱]. در این نامه همانگونه که ملاحظه فرمودید معاویه کیفیتترین نوع تبعیض نژادی را که در آن برتری عرب بر عجم بطور یک جانبه مطرح است یکی از عمالش فرمان می‌دهد اما تأکید می‌کند که اینگونه رفتار [ صفحه ۱۱ ] با عجمها «سنت عمر» بوده است. جرجی زیدان نویسنده و مورخ معروف مسیحی در این باره می‌نویسد «عمر ضمن وصیت خود می‌گوید از اخلاق ناستوده عجم پرهیزید!!» سپس چنین اضافه می‌کند «نخستین خلیفه‌ای که عرب را بر دیگران برتری داد عمر بود، عمر می‌گفت این کار بدی است که عربها یکدیگر را اسیر بگیرند چه خداوند کشور پهناور عجم را برای اسیر گرفتن عربها آماده ساخته است، عمر اجازه نمی‌داد عجمها در مدینه بمانند و سکنی گزینند، عمر اسیر گرفتن از اعراب را منع می‌نمود [۲].

### عمر و تبعیض در مسکن

در خلال کارهایی که عمر در راه رسیدن به مقاصد تبعیض نژادی در حکومت خویش انجام می‌داد، دستور داد عجمها را از مدینه دور سازند و جز نژاد عرب به کسی اجازه‌ی سکونت در آن شهر را ندهند! ابو لؤلؤ آن ایرانی اصیل و پاک دل که او را به غلامی مغیره ابن شعبه گرفته بودند تنها عجمی بود که به علت خواهش اربابش از حکومت با اجازه خصوصی عمر در مدینه مسکن داشت، ابن مسعود در این باره می‌نویسد «عمر به هیچ یک از عجمها اجازه نمی‌داد تا داخل مدینه گردند ولی مغیره بن شعبه به عمر نوشت که من غلامی دارم (ابو لؤلؤ) هم نقاش است و هم نجار و هم آهنگر و می‌تواند برای اهل مدینه منشأ خدماتی باشد اگر اذن می‌دهی او را بمدینه [ صفحه ۱۲ ] بیاورم و وی را در اینجا سکنی دهم؟ عمر به وی اجازه داد» [۳].

### عمر و تبعیضات مالی

تبعیضات نژادی و برتری دادن عرب را بر عجم نه تنها در حکومت عمر در زمینه‌ی مسکن و در مورد ارث و مانند آنها عملی می‌گردید بلکه در جنبه‌های مالی و استفاده از بیت‌المال هم چهره‌ی کریه خود را بخوبی آشکار می‌ساخت بفرمان عمر در استفاده از بیت‌المال نه تنها عربها نسبت به عجم سهم بیشتری داشتند بلکه حتی در بین اعراب هم بعضی از تیره‌ها و قبیله‌ها امتیازات چشمگیری را نسبت به قبایل دیگر دارا بودند، شعاع عمل کرد عمر در این مورد تا آنجا وسیع بود که سخت مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت تا آن حد که به حسب ظاهر تصمیم داشت که این تبعیض را از میان بردارد و خود می‌گفت «اگر این سال را زنده بمانم مساوات بین تمام قبیله‌ها را (در استفاده از بیت‌المال) رعایت خواهم نمود و دیگر هیچ سرخی را بر سیاه و نه عربی را بر عجم برتری

نخواهم داد و آنگونه می‌کنم که رسول خدای و ابوبکر انجام می‌دادند» [۴]. آری تبعیضات و فشارهای نابجائی که در حکومت عمر نسبت به عجمها و تیره‌های نامعروف عرب انجام می‌شد تا آنجا بالا گرفته بود که دیگر غیر قابل تحمل شده بود و این ستمها همچنان ادامه داشت تا بالاخره عمر به خاطر آنها جان خود را از دست داد و به دست یک عجم و ایرانی رنج‌دیده ترور گردید، ابو لؤلؤ که از ستم مولای خود مغیره سخت به ستوه آمده [صفحه ۱۳] بود برای شکایت نزد عمر رفت و از بیدادگری وی شکوه نمود و گفت «مولای من مغیره مرا آزاد گذاشت تا کار کنم و در ازاء هم باید هزینه‌ی زندگی خویش را تأمین نمایم و هم روزانه دو درهم به وی بدهم و بدست آوردن این مبلغ هر روز برای من بسیار سخت و دشوار است عمر گفت چه صنعتی بلدی؟ ابو لؤلؤ گفت نجاری، آهنگری و نقاشی عمر گفت در این صورت دادن دو درهم روزانه ستمی بر تو نیست سپس از ابو لؤلؤ خواست تا آسیائی برای او بسازد وی با لحنی خاص به او گفت برای تو آسیائی بسازم که خبر آن در شرق و غرب منتشر گردد، عمر بعداً گفته بود که این عجمی مرا تهدید کرده است [۵].

### چشم پوشیهای دوستانه

یکی از خیانتهای روشن و صریح در حکومت عثمان چشم پوشیهای دوستانه‌ای بود که وی در برابر قانون‌شکنی و انحرافات نزدیکان و اقوام خویش داشت ولی با تأسف می‌بینیم این روش خان‌خانی و ناپسند عیناً در حکومت عمر هم رواج داشت و امتیازات نورچشمی‌ها در آنجا هم شایع بوده است، برای نمونه تنها بنقل دو مورد اکتفاء می‌کنیم.

### آنجا که حد زنا اجراء نمی‌شود

مورد اول داستان معروف مغیره ابن شعبه است: مغیره که از دوستان صمیمی و از یاران با وفای عمر بود زنا می‌کند و این قانون آسمانی را درهم می‌شکند ولی هنگامیکه چهار مرد با تقوا گواهی می‌دهند که او را در [صفحه ۱۴] هنگام عمل خیانت دیده‌اند، عمر با برخوردی خاص و تهدید و تطمیع‌های مخصوص (که جز در زمینه‌ی دوستانش این گونه روشها از وی سابقه نداشت) کار را به آنجا کشاند که بالاخره مغیره از مجازات رها گردید و در عوض آن بیچاره شهادت دهندگان (لابد بجرم آنکه کور نبودند و خیانت مغیره را مشاهده کردند) به بهانه‌ی تهمت بر مغیره!!! تازیانه خوردند و مجازات شدند [۶].

### نادیده گرفتن حاتم بخششهای معاویه

مورد دوم گذشتهای و عفو و اغماضهای خاصی بود!!! که عمر در برابر معاویه از خود نشان می‌داد، مردی که در برخورد با بیشتر عمالش آنچنان زبر و خشن بود که حتی از دست درازی آنها به یک درهم از بیت‌المال چشم نمی‌پوشید و به قول معروف «مته را روی دانه خشخاش می‌گذاشت» با کمال شگفتی هنگامی که در برابر معاویه و یغماگریهای وی نسبت به اموال عمومی قرار می‌گرفت تا آن حد نرم و ملایم و زود باور می‌گردید که بهانه و عذرهای بدتر از گناه زاده هند را بدون چون و چرا می‌پذیرفت و مورد قبول قرار می‌داد!! نمونه‌ای از این چشم پوشیها داستان ورود ابوسفیان پدر معاویه است بر عمر هنگامی که از نزد فرزند خود و از سفر شام بازگشته بود، عمر به وی گفت بوسفیان آنچه که از فرزندت گرفتی برای ما هم سهمی بگذار و از آن مال به ما جایزه بده، ابوسفیان گفت هیچ نگرفتم عمر بلافاصله انگشتر دست او را بیرون کشید و بغلامش داده و گفت این را ببر نزد هند [صفحه ۱۵] زوجه ابوسفیان و بگو به این نشانی ابوسفیان گفت آن دو خورجین که از شام آورده‌ام بده غلام رفت و خورجینهای را نزد عمر حاضر ساخت عمر دید ده هزار درهم پول نقد در آن وجود دارد که معاویه از اموال عمومی آن را (لابد بعنوان خرج سفر!!) به پدر خویش داده است عمر دستور داد آن درهمها را به بیت‌المال بریزند و از دست بوسفیان بیرون بیاورند [۷]. در اینجا باید از فرزند



خطاب پرسید چرا درهم‌هایی که ابوسفیان از فرزند خود گرفته و از شام آورده است به بیت‌المال می‌ریزد و از کف وی خارج می‌کند؟ لابد چون از اموال عمومی بود و متعلق به همه‌ی مردم و معاویه حق نداشت آن را به باب خویش بدهد!! در این صورت باید گفت چرا درهمها را از ابوسفیان باز گرفت ولی بدهنده اینهمه درهمها یعنی معاویه حتی یک جمله اعتراض نکرد و او را مورد مؤاخذه قرار نداد؟! اینجا است که آدمی در برابر یک تضاد روشن و آشکار قرار می‌گیرد و از خود می‌پرسد آیا راستی این همان عمر است که در مورد دیگران دستبرد به اموال عمومی را - هر چند بقدر یک درهم - تحمل نمی‌کند و شدت عمل نشان می‌دهد؟! ولی در زمینه‌ی معاویه اینگونه با گذشت و مسامحه برخورد می‌نماید؟...

### معاویه همکار صمیمی عمر

یکی از ضربه‌های سخت که در عصر عمر بر پیکر اسلام وارد آمد همکاری وی با معاویه و گشودن دست آن جرثومه کثیف در حکومت اسلامی [صفحه ۱۶] بوده است، باز شدن دست معاویه در حکومت فصل ننگین و نکبت‌باری را در تاریخ اسلام گشود که همه‌ی جنایتها، آدم کشیها، محرومیتها و ناپاکیها و تجاوزات را باید از همین فصل جستجو نمود دست اندازیه‌ها و تجاوزات پی‌درپی وی به موجودیت اسلام و قرآن از یک طرف و بیدادگریهای بی‌شمار و بی‌حسابی که او در تاریخ حکومت شیطانی خود نسبت به همه چیز و همه کس انجام داد از سوی دیگر و بالاخره حکومت جباران بنی‌امیه و بنی‌عباس و رسوائیهای بی‌حد و حصر آنان و خلاصه آنچه که اسلام و مسلمین و انسانیت و فضیلت از آن حکومتها دیدار کردند همه و همه معلول شرکت دادن معاویه در حکومت اسلامی بوده است اما آیا عامل این کار و انجام دهنده‌ی آن جز دومی و شخص عمر بوده است؟! آیا به راستی عمر معاویه را نمی‌شناخت و عواقب شوم همکاری با فرزند بوسفیان بر وی پنهان بود؟! این سخنی است که تنها راه زنان اجتماع باید آنرا بگویند و ابلهان جامعه آنرا باور کنند، شگفت از کسانی است که به معاویه و بیدادگریها و انحرافات حکومت وی سخت می‌تازند و حکومت او را از کثیفترین و نکبت‌بارترین حکومتهای تاریخ بشریت برمی‌شمرند ولی حتی یک لحظه گویا در این باره نمی‌اندیشند که چه کسی دست چنین فرد پلیدی را در حکومت اسلامی باز نمود و آستانداری یک ناحیه غنی و ثروتمند و در عین حال دور از مرکز حکومت و از دیدگاه و نظارت مردم اصیل مسلمان را با خاطری آسوده بوی واگذار نمود!!!

### شورای خلافتی یا مولودی نامیمون

فرزند خطاب عمر نه تنها جرثومه‌ی کثیفی را به نام معاویه از یک [صفحه ۱۷] شجره ملعونه به استانداری شام می‌پذیرد بلکه تحت عنوان خیراندیشی!!! و مصلحت بینی!!! در اجتماع کوچکی بنام شورای خلافتی، (که انسان نمیداند آن دیگر چه صیغه‌ای در اسلام بود) فردی را همانند عثمان جا میزند و در کنار آن، ترکیب شورا را هم طوری می‌سازد که از میان آن خواه و ناخواه همان عثمان بر نامداری برگزیده گردد و بنام خلیفه برگزیده‌ی اسلام و مسلمین سوار شود در حالیکه خود او عثمان را بهتر از همه میشناخت و آینده حکومت وی را به خوبی پیش بینی می‌نمود. این داستان از آنجا شروع می‌شود که در آن هنگام که عمر در بستر مرگ افتاده بود به وی گفتند چه خوب است کسی را برای خلافت و جانشینی از خود برگزینی عمر آهی کشید و گفت چه کسی را انتخاب کنم؟! اگر ابوعبیده جراح و یا سالم غلام حدیفه زنده بودند من در تعیین آنها تردید نمی‌کردم زیرا پیغمبر درباره اولی گفته بود «او امین این امت است» و دومی را ستوده بود که «او به خداوند زیاد علاقه دارد» اما اکنون چه کسی را تعیین کنم [۸]. راستی شگفت‌انگیز است! چگونه فرزند خطاب برای تعیین جانشین خود و زمامدار آینده بفرار ابوعبیده جراح و غلام ابی‌حدیفه می‌افتد ولی حتی یک لحظه هم نمی‌اندیشد که در آن اجتماع شخصیتی همانند علی علیه‌السلام وجود دارد!!! آری عمر در آن روزها بخوبی احساس کرده بود که اگر برای تعیین [صفحه ۱۸] خلیفه کاری نکند و جامعه را به حال خود واگذارد بدون تردید آنها جز علی علیه‌السلام

را بر نمی‌گزینند و اگر آن حضرت در آن شرایط در رأس کار قرار گیرد طبعاً زمام امر مسلمین یکی بعد از دیگری به فرزندان معصوم او و در اختیار کسانی قرار خواهد گرفت که پیامبر بزرگ اسلام به امر خداوند آنها را برای رهبری جهان اسلام نصب کرده بود و مسئله‌ی مهم این بود که در آن صورت و در آن شرایط هیچگونه مخالفت مؤثری در برابر آن حضرت انجام نمی‌گرفت زیرا معاویه که در آنروز هنوز بصورت یک خطر جدی در نیامده بود و همانند معاویه بعد از عثمان نبود تا تجهیزات نظامی وسیع و اقتصاد نیرومندی برای خود بوجود آورده باشد و جز معاویه هم کسی که بتواند در برابر جبهه حق و حکومت علی بن ابیطالب علیه‌السلام جبهه‌ی باطلی متشکل و نیرومند بوجود آورد یافت نمی‌شد. با این حساب برای همیشه مسند حق برای مردان حق استوار می‌گردید آری عمر بخوبی این حقیقت را درک کرده بود و برای خنثی کردن آن یک ژست کاملاً «دموکراسی مآبانه» به خود گرفت و بلافاصله شورائی بنام «شورای خلافتی» تشکیل داد و همانند بسیاری از جباران و دیکتاتورهای جهان که «از یک سوی همانند جلالی خونخوار کارد بر حلقوم دموکراسی ضعیف و ناتوان عصر ما نهاده و در تلاش برای جدا کردن آخرین رگهای حیاتی وی هستند و از سوی دیگر با همان حال نعره از جگر برمی‌آورند که «زنده باد دموکراسی و آزادی!!!» عمر هم از یک سوی خلیفه را خود تعیین نمی‌کند و صریحاً روی شخصی انگشت نمی‌گذارد بلکه تعیین این امر را [صفحه ۱۹] بر عهده‌ی معجونی بنام «شورا»!!! می‌نهد تا در زیر ماسک این نام زیبا و فریبنده نه تنها مردم عصر خویش بلکه حتی بسیاری از انسانهای نکته‌سنج عصرهای آینده را هم از دقت و بررسی در ماهیت آن شورا باز دارد و از سوی دیگر ترکیب شورا را طوری قرار میدهد که مطالعه در آن برای هیچ فرد بیدار تردید باقی نمی‌گذاشت که بالاخره منتخب شورا همان عثمان خواهد بود، این واقعیت را امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پیش آشکارا بر زبان رانده بود، در آن هنگام که عموی خویش عباس را دیدار کردند صریحاً بوی فرمودند «خلافت از خاندان ما بدور شد زیرا در این شورا عثمان در کنار من قرار گرفت [۹]. از همه حیرت‌انگیزتر این که نام «شورا» تا آنجا توانست ماهیت آن و منویات شخص عمر را در زیر پرده نگاه دارد که بعد از گذشتن قرن‌ها حتی امروز هم جمعی از روشنفکران و تیزبینان شیعه را که متأسفانه سخن شیفته دموکراسی نیم بند غرب گردیده فریفته و یا حداقل آنان را به «تغافل» وا دارد تا آن حد که تشکیل چنین شورائی را نشانه‌ای بارز از آزادی و دموکراسی!!! اسلام در عهد عمر شمرده و از این نظر سخت بر آن تکیه کنند!!! شورائی که عمر ضمن سخنانی که با هر یک از اعضاء آن دارد به عثمان روی کرده گفت «عثمان گویا به تو می‌نگرم که بر مسند خلافت تکیه می‌زنی و در آن روز عشیرهات بنی‌امیه و بنی‌ابی‌معیط را بر گردن مسلمین سوار می‌کنی و بیت‌المال را در اختیار آنان قرار میدهی» [۱۰]. [صفحه ۲۰] آری این واقعیت را عمر خود بیش از همه میدانست که محصول آن شورا جز عثمان نخواهد بود ولی جای شگفت است که با این حال چگونه او فردی را مانند ابن‌عفان برای رهبری جهان اسلام!!!! برمیگزیند او را عضو شورا و در کنار علی علیه‌السلام!!! قرار می‌دهد با آنکه وی آینده حکومت عثمان را به خوبی پیش‌بینی می‌نمود و سرنوشت مسلمین و بیت‌المال را در عصر قدرت آل‌عثمان آشکارا بیان می‌کرد!!! خواننده‌ی عزیز! با توجه به این مسائل که بطور اجمال و فشرده تا اینجا برشمردیم آیا باز هم می‌توان «همانند بعضی از نویسندگان فاضل و معاصر» نوشته مسعودی را پذیرفت که قانون‌شکنیها و تبعیضات تنها در عصر عثمان بوده ولی در عهد عمر راه حکومت (از نظر اجرای عدالت و مساوات) «جاده واضح و طریق آشکار و روشن بوده است؟!»،

### آنجا که یک بام دو هوا دارد

چهره‌های ضد و نقیض و تضادهای روشن و آشکار و یا بقول معروف برای یک بام دو هوا قائل بودن از مسائلی است که در تاریخ زندگی بسیاری از مردان سیاسی و کسانی که خود اهل «هل و عقدها» و «زد و بندهای ریشه‌دار» هستند فراوان سابقه دارد، در یکجا موضوعی تحریم می‌گردد و جلو انجام کاری به شدت گرفته می‌شود ولی در جای دیگر که مصالح اقتضا کند (البته مصالح فردی و

شخصی خودشان) همان موضوع انجام شده بالامانع و بلکه لازم اعلام می‌گردد!!! متأسفانه این قسمت در زندگی فرزند خطاب عمر هم کم سابقه نیست نه تنها در عصر حکومت وی بلکه حتی پیش از دوران [ صفحه ۲۱ ] حکومت - آنجائیکه راه را برای زمامداری و حکومت خویش و رفیقش بوبکر با دقت و مراقبت هموار می‌سازد - این چهره متناقض و متفاوت را می‌توان دیدار کرد و از آن جمله این پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در بستر مرض افتاده و در شرف ارتحال به جهان دیگر هستند، جمعی از صحابه نزد وی نشسته‌اند رسول خدا فرمودند برای من قلم و قطعه‌ی سفیدی بیاورید تا چیزی بر آن بنویسم که پس از من گمراه نگردید. پیدا است که این نوشته پیغمبر چیزی جز درباره‌ی وصایت و زمامداری علی علیه السلام نخواهد بود و اگر این نوشته و سند کتبی صریح در دسترس امت باشد دیگر مشکل می‌توان با تفسیرها!!!! و توجیه‌ها!!!! همانند آنچه که درباره‌ی غدیر و فرمان خداوند در آنجا نسبت به زعامت و حکومت فرزند ابوطالب علیه السلام انجام شد - اینجا انجام داد از این نظر عمر بالا فاصله به سخن پرداخت و با یک جسارت شرم آور جلو انجام این کار را گرفت و با صراحت گفت «این مرد یعنی پیغمبر (نستجیر بالله) هذیان می‌گوید کتاب خدا در میان ما است و آن ما را کافی است» [۱۱]. ولی همین مرد - مردی که از وصیت رسول خدا جلو می‌گیرد و به بهانه اینکه «قرآن در بین ما است» از نوشتن آن منع میکند در هنگام مردن ابوبکر در کنار بستر وی نشسته در حالیکه فرزند قحافه عثمان را کنار بالین خویش می‌طلبید و به وی - در حضور عمر - می‌گوید وصیت بنویس و او هم می‌نویسد و در آن صریحاً عمر بعنوان خلیفه و جانشین رسمی [ صفحه ۲۲ ] بوبکر تعیین می‌گردد [۱۲]. ولی شگفت آور است که عمر یعنی همان مردی که از نوشتن وصیت پیغمبر جلو می‌گیرد و می‌گوید «قرآن در بین ما است و آن ما را کافی است» چگونه در اینجا هیچگونه سخن نگفت و به نوشتن وصیت از جانب ابوبکر بهیچ صورت اعتراضی نکرد؟! نه تنها وی در اینجا اعتراضی به وصیت نوشتن فرزند قحافه ندارد بلکه با صراحت تمام پس از مرگ وی صاحب رسول خدا را جمع می‌کند و می‌گوید بیائید به بنیم خلیفه پیغمبر!! ابوبکر چه وصیتی کرده تا بر طبق آن عمل کنیم!!! [ صفحه ۲۴ ]

## حکومت عثمان و ارزیابی آن

### اشاره

اکنون که از فصل گذشته فارغ شدیم و بطور فشرده و اجمال به حکومت فرزند خطاب عمر نظری افکنندیم و سیستم فکری و کارکرد آنرا مورد توجه قرار دادیم بحثهای تفصیلی و اصولی خویش را از زمان حکومت عثمان آغاز می‌کنیم. هنگامیکه عثمان - یعنی همان محصول حساب شده‌ی شورای خلافتی! - زمامدار امت گردید و قدرت اسلامی را در دست گرفت آهسته آهسته وضع حکومت و اجتماع مسلمین را - بیش از پیش - دگرگون ساخت، حکومت اسلامی که وظیفه داشت در حفظ حقوق طبقات مردم کوشا باشد و بر اجرای کامل قانون نظارت نماید با تاسف در آن عصر یکباره این وظیفه را از یاد برد، در عهد عثمان قانون شکنی ابتدا با دست خلیفه و همکاران او شروع گردید و آرام آرام این حالت عصیان و سرکشی بطبقات دیگر اجتماع هم سرایت نمود. در حکومت عثمان تأمین رضای خلیفه بر همه چیز مقدم بود. کسانی که طبق دلخواه و هوس [ صفحه ۲۵ ] وی علم میکردند (هر چند صریحاً در برابر قانون سرپیچی داشتند) در دستگاه حکومت مقرب و محترم بودند، ولی اگر مسلمانی پاکدل بخود جرئت میداد و مقررات اسلامی را بر انجام خواسته‌های عثمان مقدم میداشت از نظر حکومت طرد می‌شد و مورد انواع اهانت و تحقیر و گاهی هم ضرب و شتم و تبعید قرار میگرفت.

### بیت المال در حکومت عثمان

## اشاره

بیت‌المال مسلمین که در اسلام نسبت به حفظ و بهره‌برداری صحیح از آن و رساندن آن با افراد شایسته و طبقات محروم اجتماع آن همه سفارش گردیده. در حکومت عثمان بصورت اموال شخصی خلیفه درآمده بود، کسانی که نه تنها قانون را بر رضای خلیفه مقدم می‌داشتند بلکه در صدد اعتراض بروشهای غیر قانونی وی هم برمی‌آمدند، آشکارا از حقوق حقه‌ی خود محروم می‌گردیدند. ولی آنهایی که تنها هدفشان تأمین هوسهای عثمان و خواسته‌های حکومت او بود هم از نصیب خود برخوردار بودند و هم از حقوق از دست رفته‌ی دیگران حداکثر بهره را برمی‌داشتند تا آنجا که از این راه ثروت‌های کلان و اندوخته‌های فراوان از خود بجای گذاردند. عثمان هم خود از بیت‌المال مسلمین تا حدود زیادی اندوخته و هم بنی‌امیه و خویشاوندان و اقوامش از این راه ثروت‌های فراوان گردآوردند مسعودی مورخ مشهور اسلامی می‌نویسد: هنگامیکه عثمان کشته شد صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم از اموال شخصی خود بجای گذارد و قیمت باغهای او در وادی القری و حنین و جاهای دیگر [صفحه ۲۶] صد هزار دینار بود و دارای گله‌هایی از شتر و اسب بوده است [۱۳]. ابوموسی اشعری روزی اموال فراوانی از بیت‌المال نزد خلیفه آورد، عثمان طلاها، و نقره‌های آن را با ظرف بین زنان و فرزندان خود تقسیم کرد [۱۴]. اینکه ما ادعا کردیم عثمان بیت‌المال را اموال شخصی خود می‌پنداشت، نه تنها عمل او بر این حقیقت گواهی میداد بلکه در دو مورد خود صریحاً این موضوع را یادآور گردید. مورد اول- هنگامی که عبدالله بن خالد با جمع فراوانی از مکه وارد مدینه شد و نزد خلیفه آمد، عثمان به عبدالله بن ارقم که خازن بیت‌المال و وزیر دارائی حکومت بود نوشت که به عبدالله بن خالد سیصد هزار درهم از بیت‌المال بدهد و بهر فردی که با اوست صد هزار درهم بپردازد. عبدالله بن ارقم از پرداختن حواله‌ی خلیفه امتناع ورزید. عثمان ضمن نامه‌ای او را به خاطر این جسارت سرزنش کرده و به وی نوشت: یعنی تو خزینه‌دار ما هستی باید آنچه حواله می‌کنم بی‌درنگ بپردازی ولی عبدالله در پاسخ عثمان چنین نگاشت: من خزانه‌دار مسلمانانم و خزینه‌دار تو غلام توست آنگاه کلید بیت‌المال را به عثمان رد کرد و از مقام خود استعفا نمود [۱۵]. مورد دوم- هنگامی که ولید بن عقبه از جانب عثمان استاندار کوفه گردید. از عبدالله بن مسعود که خازن بیت‌المال در کوفه بود مبلغی [صفحه ۲۷] از بیت‌المال استقراض کرد تا در آینده‌ی نزدیک بپردازد (چون عادت بر این بود که حکام از بیت‌المال قرض می‌گرفتند و سپس می‌پرداختند) عبدالله بن مسعود پس از چندی آن مبلغ را از ولید مطالبه کرد تا آنرا به بیت‌المال برگرداند. اما ولید بجای آنکه به عبدالله پاسخ مساعد بدهد از این جسارت سخت ناراحت شد، و جریان را به صورت شکایت از عبدالله بن مسعود به عثمان مرقوم داشت. پس از چندی عثمان نامه‌ای که به عبدالله بن مسعود نوشت که تو خزانه‌دار و کلیددار مائی و نسبت به آنچه که ولید از بیت‌المال گرفته است متعرض او مباش». عبدالله بن مسعود پس از خواندن نامه‌ی عثمان به مسجد آمد و در برابر مردم کلید بیت‌المال را نزد ولید پرتاب کرد و گفت من گمان می‌کردم خازن اموال مسلمین هستم اما حالا که عثمان مرا خازن شخصی خود می‌داند این سمت را نمی‌پذیرم [۱۶].

## بیت‌المال در اختیار بنی‌امیه

بنی‌امیه که عثمان خود از آنان بود. در دوران حکومت وی عملاً همه چیز کشور را در اختیار داشتند علاقه و محبت خلیفه نسبت به خویشاوندانش تا جایی بود که احمد حنبل در مسند خود می‌نویسد: «روزی عثمان جمعی از اصحاب پیغمبر را نزد خود خواند و عمار یاسر هم در بین آنان بود آنگاه گفت من از شما سئوالی می‌کنم و دوست دارم مرا تصدیق کنید (سپس گفت) شما را بخدا سوگند آیا می‌دانید که پیامبر اسلام قریش را بر مردم دیگر مقدم می‌داشت و بنی‌هاشم را بر قریش [صفحه ۲۸] هم مقدم می‌شمرد؟ افراد حاضر ساکت شدند (و کسی به عثمان پاسخ نداد) عثمان گفت اگر کلیدهای بهشت در اختیار من بود آنها را به

بنی‌امیه می‌دادم تا آخرین فرد آنها هم وارد بهشت گردد [۱۷]. «در اینجا عثمان شدت علاقه و محبت خود را به خویشان و اقوامش یعنی بنی‌امیه اینگونه صریحاً بیان می‌کند که می‌گوید: اگر کلیدهای بهشت در دست من بود آنها را به بنی‌امیه می‌دادم. اما اگر کلید بهشت در اختیار عثمان نبود کلید بیت‌المال و حکومت اسلامی در دست عثمان بود. خلیفه اگر نمی‌تواند بهشت را در اختیار بنی‌امیه بگذارد می‌تواند بیت‌المال و همه چیز کشور را (تا حدود امکان) در اختیار بنی‌امیه قرار دهد، عثمان در علاقه‌ی خود نسبت به بنی‌امیه تا آنجا پیش رفت که هیچ چیز (حتی خطری که از مردم و شورش آنان متوجه شخص او و حکومت وی بود) مانع و سد راه او در طریق خدمات صادقانه‌اش به آنها نگردید!! مراتع و چراگاههای اطراف مدینه که تا آن روز در اختیار همهی مسلمین بود و گله‌های شتر و گوسفندان عموم مردم از آنها بهره می‌بردند در بست در اختیار مواشی بنی‌امیه گذارد و دیگر مردم را از آن مراتع منع کرد [۱۸].

### دشمنان پیغمبر مورد احترام خلیفه‌اند

از موارد عجیب و تکان دهنده‌ای که عثمان صریحاً با روش قاطع [صفحه ۲۹] پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (و حتی با روش ابوبکر و عمر) مخالفت کرد باز گرداندن افرادی به مدینه بود که در شمار سخت‌ترین دشمنان پیغمبر بودند و آن حضرت آنان را از مدینه طرد کرده و بطائف فرستاده بود و حتی ابوبکر و عمر در خلافت خود شفاعت عثمان را درباره‌ی برگشت دادن آنها به مدینه مورد توجه قرار نداده و گفتند کسانی که پیغمبر آنها را از مدینه بیرون کرده ما آنان را بمدینه باز نمی‌گردانیم. اما عثمان - هنگامی که نوبت خلافت به وی رسید نه تنها آنها را به مدینه برگرداند بلکه سخت آنان را مورد نوازش و احترام قرار داد از بیت‌المال مسلمین فراوان به آنها عطا نمود. حکم بن ابی‌العاص و فرزندان او را پیامبر اسلام از مدینه خارج ساخته و بطائف فرستاده بود. حکم بن ابی‌العاص در مکه همسایه‌ی پیغمبر بود ولی در شمار سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت قرار داشت و همواره در صدد اذیت و آزار آن بزرگوار برمی‌آید مخصوصاً هنگام راه رفتن آن حضرت با چشم و دهان و انگشتان دست و تمام بدن خود حرکات مسخره‌ای انجام داده و به عنوان تقلید از آن بزرگوار وی را مورد استهزاء قرار می‌داد. پس از فتح مکه و تسلط پیغمبر بر قسمت‌های حساس جزیره‌العرب حکم بن ابی‌العاص و فرزندانش به مدینه آمدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آنها را از مدینه طرد کرد و به طائف فرستاد ولی عثمان آنها را محترمانه به مدینه برگرداند. و تنها در یک مورد سیصد هزار درهم از بیت‌المال مسلمین به حکم داد [۱۹] یکی از فرزندان وی به نام مروان بن حکم را به سمت [صفحه ۳۰] دامادی خود پذیرفت و خمس اموال نواحی آفریقا را که پانصد هزار دینار طلا بود در یک نوبت به وی عطا نمود [۲۰] و برادر مروان که فرزند دیگر حکم بود بنام حارث بن حکم را نیز به دامادی خود مفتخر ساخت!! و سیصد هزار درهم تنها در یک مورد به او داد. [۲۱].

### ثروتهایی که از بیت المال به دست آمد

حکومت عثمان به جمعی از مردم بی‌ایمان و متملق فرصت داد تا با خدمت صادقانه خود بدستگاه وی و عمل بر طبق هوسها و رضای خلیفه حداکثر بهره‌برداری از بیت‌المال مسلمین بنمایند. و ما اکنون بعضی از آنان را با قسمتی از ثروتهایی که اندوخته بودند در اینجا نام می‌بریم. یعلی بن امیه در هنگام مردن پانصد هزار دینار طلا از خود بجای گذارد و ارزش املاک و بقیه‌ی ما ترک او سیصد هزار دینار طلا بود [۲۲]. عبدالرحمن بن عوف صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و هنگامی که از دنیا رفت چهار زن داشت و یک هشتم ما ترک او را بین چهار زن تقسیم کردند با این حال به هر زن هشتاد و چهار هزار دینار رسید [۲۳] طلحه بن عبدالله درآمد او روزانه از املاک عراق به هزار دینار می‌رسید [۲۴]. زید بن ثابت آنقدر طلا و نقره از او بجای ماند که پس از مرگ وی آنها را با تبر شکستند و [صفحه ۳۱] بین ورثه‌اش تقسیم کردند و قیمت بقیه ما ترک او هم هزار دینار طلا شده

بود [۲۵]. - اینان از کارگردانان مهم دستگاه خلافت بودند، کسانی که همه چیز (حتی قانون و مقررات اسلامی) را فدای رضای خلیفه و تأمین هوسها و خواسته‌های او می‌کردند. اینجاست که انسان بیاد گفته‌ی علی علیه‌السلام در خطبه‌ی شقشقیه می‌افتد هنگامی که آن بزرگوار درباره‌ی عثمان و بنی‌امیه و کارگردانان حکومت او وضع بیت‌المال مسلمین در دست آنان سخن می‌گوید... و قام معه بنو امیه یخضمون مال الله خصمه الابل نبتة الربیع [۲۶] یعنی هنگامی که عثمان به خلافت قیام کرد اقوام و خویشانش (بنی‌امیه) هم با او برخاستند و مال خدا (بیت‌المال) را خوردند مانند شتری که علفهای (نرم و لطیف) ایام بهار را می‌بلعد».

### حکومت عثمان با مردان خدا چه می‌کند

ما تا اینجا روش حکومت عثمان را نسبت بکسانی که تأمین رضای خلیفه و خدمت به شخص او را بر همه چیز مقدم می‌داشتند روشن ساختیم اکنون می‌خواهیم عکس‌العمل خلیفه را درباره‌ی کسانی که نه تنها قانون و مقررات اسلامی را در زندگی شخصی خود دقیقاً رعایت می‌نمودند. بلکه همواره در برابر قانون‌شکنیهای صریح عثمان و تجاوز روشن او به بیت‌المال و حقوق طبقات محروم اعتراض می‌کردند، نشان دهیم. [ صفحه ۳۲ ]

### عمار یاسر مورد غضب واقع می‌شود

عمار یاسر یکی از اصحاب بزرگوار و با فضیلت رسول خدا است مردی که پیغمبر درباره‌ی او فرمود عمار به منزله‌ی دو چشم من است و کسی نتواند او را برنجانند [۲۷]. همین عمار مورد غضب عثمان واقع می‌شود و بدستور او کتک می‌خورد و جرم او هم تنها این بود که بخود جرئت داد و نامه‌ای که اصحاب پیغمبر در مدینه به عثمان نوشتند و در آن ضمن بر شمردن کارهای غیر اسلامی و قانون‌شکنیهای او از وی خواستند که از روش خود دست بردارد. این نامه را عمار به عثمان داد هنگامی که عثمان نامه را خواند سخت بر آشفته و بغلامان خود دستور داد تا فرزند یاسر را فراوان زدند و خلیفه خود آنقدر با لگد بر شکم عمار زد که او را بیهوش ساخت و مبتلا به مرض فتق گردید [۲۸].

### اباذر تبعید می‌گردد

اباذر آن بزرگ مردی که سخت مورد علاقه و احترام پیغمبر اسلام بوده و درباره‌ی او فرموده بود: ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجه صدق من ابی ذر [۲۹] یعنی آسمان سایه نیفکنده و زمین بر بالای خود ندیده کسی را که راستگوتر از ابی ذر باشد، این صحابی با فضیلت، تنها بجرم اعتراض و مخالفت در برابر قانون‌شکنیهای صریح عثمان و تجاوز او و همدستانش اموال عمومی، دچار انواع شکنجه و [ صفحه ۳۳ ] زجر و محرومیت گردید. ابتدا خلیفه دستور داد او را به شام تبعید کردند تا در مدینه نباشد و با اعتراضات و مخالفت‌های قانونی و صریح خود خاطر خلیفه را رنجیده نسازد!! ولی ابی ذر مردی نبود که مهر سکوت بر لب زند و وظیفه‌ی مذهبی «نهی از منکر» خویش را فراموش نماید. ابی ذر از مدینه بشام تبعید شد اما بالاخره این شام جزء همان کشور پهناور اسلامی است که عثمان بر آن حکومت می‌کند و استاندار آنجا معاویه است که همکار نزدیک و از خویشان خلیفه می‌باشد. در کشوری که خلیفه‌ی وقت با بیت‌المال مسلمین و اموال عمومی آنگونه معامله کند طبعاً روش استاندار او هم اگر به مراتب ننگین‌تر از روش خلیفه نباشد. بهتر از آن نخواهد بود، با این حساب ابی ذر در شام هم در برابر قانون‌شکنیهای معاویه و تجاوزات صریح و آشکار او نسبت به اموال عمومی و حقوق طبقات محروم قرار می‌گیرد و طبعاً راهی را در پیش خواهد گرفت که در مدینه در پیش داشت. از اینجا است که می‌بینیم در شام اعتراضات ابی ذر به معاویه شروع می‌شود و این اعتراضات منطقی و قانونی گاهی در برابر

شخص معاویه و گاهی در برابر مردم انجام می‌شد. پیدا است که این روش ابی‌ذر برای استاندار شام غیر قابل تحمل است! (چنانکه برای خلیفه قابل تحمل نبود)، معاویه جریان شام و اعتراضات ابی‌ذر را نسبت به خلیفه و استاندار وی به عثمان نوشت و از او خواست که ابی‌ذر را به مدینه فراخواند. عثمان در پاسخ معاویه چنین نگاشت: «ابی‌ذر را با شتری تندرو و مردی بدخو [صفحه ۳۴] و خشن که شب و روز او را براند. به مدینه نزد من فرست» معاویه فرمان خلیفه را درباره‌ی ابی‌ذر اجراء کرد و او را بر شتری بی‌جامه و تندرو، به اتفاق مردی خشن و بدخو بسوی مدینه فرستاد. ابی‌ذر که مردی لاغر اندام بود تعب و رنج فراوانی در بین راه تحمل کرد و هنگامی که به مدینه رسید پاهای وی مجروح گردیده و گوشت رانهای او از بین رفته بود. ولی با این حال ابی‌ذر همان مرد خدا است و اینگونه مشکلات او را از انجام وظایف مذهبییش باز نمی‌دارد، او همانند گذشته اعتراضات خود را علیه خلیفه شروع کرد، خلیفه که دید، نه تهدید و نه تطمیع و پولهای سرشاری که او برای ابی‌ذر فرستاد و ابی‌ذر آنها را نپذیرفت هیچیک در وی و اراده‌ی خدائی او اثر نگذارد، تصمیم گرفت که برای همیشه خود را از اعتراضات او آسوده سازد از این نظر دستور داد وی را به ربنده (که محیط بسیار نامساعدی بود) تبعید کردند و فرمان داد تا کسی از ابی‌ذر مشایعت نکند. اما علی بن ابی‌طالب و حسنین علیهم‌السلام و جمعی از بنی‌هاشم از ابی‌ذر مشایعت نمودند و در هنگام وداع. امیرالمؤمنین (ع) مطالبی را خطاب به ابی‌ذر بیان فرمود که از این جمله شروع می‌شود: یا اباذر انک غضبت لله. فارح من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک... [۳۰]. یعنی ای اباذر تو برای خدا غضب کردی. پس به آنکس امیدوار باش که برای رضای او خشم نمودی. این قوم (عثمان و همکارانش) از تو بر دنیا و حکومت و قدرت خویش [صفحه ۳۵] ترسیدند ولی تو از آنان بر دین خود ترسیدی.... بالاخره ابی‌ذر به ربنده تبعید شد ولی آن مرد خدا و آن صحابی عالیقدر آنقدر در آنجا با مشکلات دست بگریبان بود تا بالاخره در اثر گرسنگی در آن وادی جان سپرد. در حالی که تنها فرزند او که یک دختر بود بر بالین وی حضور داشت و وضع رقت‌بار آن پیرمرد با فضیلت را با چشم خود نظاره می‌کرد و بر حال او اشک می‌ریخت [۳۱]. آری، در کشوری که دلقکهای متملق و ناپاکان اجتماع به خاطر خویشاوندی با عثمان و خوش خدمتی به وی آزادانه دست یغماگرشان به سوی بیت‌المال دراز است و از اموال عمومی سفره‌هایشان رنگین و غرق در درهم و دینارند صحابی بزرگواری همانند بوذر باید در بیابان ربنده در برابر دیدگان اشکبار دختر خوردسال خویش گرسنه جان بدهد!!! اما اباذر مسلمان با این گذشت بهت‌آور نشان داد که انسانهای آزاده و با شرف مرگ با گرسنگی را استقبال می‌کنند اما ننگ بردگی و ذلت تسلیم در برابر ستمگران را بر خویش هموار نمی‌سازند و زانو به زانوی بیدادگران کنار سفره‌ی بیت‌المال قرار نمی‌گیرند.

### ابن مسعود مورد غضب واقع می‌شود

ابن مسعود که از قراء بزرگ و مشهور و از اصحاب رسول خدا (ص) بوده است به علت اعتراضی که به رفتار غیرقانونی عثمان می‌کند مورد غضب واقع می‌شود و خلیفه دستور می‌دهد او را از مسجد بیرون کنند و مورد اهانت قرار دهند، دستور خلیفه اجرا شد و ابن مسعود را کشان [صفحه ۳۶] کشان از مسجد خارج ساختند و در آنجا آن چنان آن پیرمرد را بر زمین کوبیدند که استخوان پهلوی وی درهم شکست!! هر چند خلیفه در اینجا (مانند موارد دیگر) مورد اعتراض علی علیه‌السلام و دیگران (حتی عایشه) واقع گردید، اما به اعتراض آنان کوچکترین ترتیب اثر نداد [۳۲].

### همکار با ستمگران

از انحرافات مهمی که عثمان از روش حکومت اسلامی داشت. همکاری کردن با کسانی بود که به گناه و ناپاکی او تجاوز به اموال عمومی تظاهر می‌کردند. عثمان اینگونه کسان را بر مردم مسلط می‌ساخت و در برابر اعتراضات شدیدی که مردم مسلمان نسبت به

رفتار و روش ننگین آنها و همکاران آنان داشتند بی تفاوت بود و کمترین عکس العمل از خود نشان نمی داد. ما برای نمونه تنها به نقل یک مورد اکتفا می کنیم.

### استاندار کوفه مست به مسجد آمد

ولید بن عقبه با آن سابقه‌ی سوئی که در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مدینه داشت از جانب عثمان به سمت استانداری کوفه نصب می شود. اما این مرد مشروب می نوشید و در بسیاری از اوقات مست بود، یک شب ولید در حال مستی تا به صبح با کنیزان خود سرگرم بود و هنگامی که اذان صبح را گفتند وی با همان حال به مسجد آمد ولی چون مست بود نماز صبح را چهار رکعت گذارد. و هنگامی که مردم به وی اعتراض کردند گفت من امروز در حال نشاطم و اگر می خواهید بیشتر [صفحه ۳۷] نماز بگذارم! و پس از چند لحظه (به علت افراط در نوشیدن می) در میان محراب مسجد قی کرد [۳۳].

### تجاوز عثمان به قوانین عبادی اسلام

آنچه که ما تا به اینجا از روش خاص عثمان و تجاوزات صریح او بقوانین و مقررات اسلامی نقل کردیم تنها فشرده‌ای از انحرافات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خلیفه بوده است. اما تصور نشود خلیفه تنها در این قسمتها قوانین و وظایف اسلامی را رعایت نمی کرد، ولی در آن دسته از دستورات و مقررات که جنبه‌ی عبادت داشت کاملاً- فرامین الهی را اجراء می نمود. نه- این تصور باطل است. عثمان به موازت قانون شکنیهای که در جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و نظام خاص حکومت اسلام داشت در قسمت‌های عبادی و دستوراتی که جنبه‌ی عبادت در اسلام را دارا بود، هم انحرافات فراوان داشت و بدعت‌های زیادی بوجود آورد که تا امروز سابقه نداشت. مانند اضافه کردن «اذان سوم» در روز جمعه، خواندن نماز در منی چهار رکعت، گرفتن زکوة از اسب، رأی خاص او در جنابت. و امثال آن که فراوان است اینها از بدعت‌هایی است که دانشمندان بزرگ سنی مذهب در کتب معتبره‌ی خود مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، انساب بلاذری و مانند آن برای عثمان برشمرده‌اند. [۳۴]. [صفحه ۳۸]

### مدینه خواستار خلع عثمان است

قانون شکنیهای صریح خلیفه و تجاوزات روشن وی به اموال عمومی و حقوق طبقات محروم و بدعت‌های فراوانی که از خود بجای می گذارد. کار نارضایتی و خشم مردم را به آنجا رساند که جمع فراوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه نامه‌ای نوشتند به مسلمانانی که در سرحدات به جنگ رفته بودند، و از آنها خواستند که به مدینه باز گردند و عثمان را از خلافت خلع کنند و در آنجا چنین نگاشتند «شما می خواهید در راه خدا جهاد کنید ولی اکنون به نزد ما بشتابید زیرا دین پیغمبر اسلام را خلیفه‌ی شما تباه کرد پس او را از خلافت خلع کنید» [۳۵]. صدای اعتراض و نارضایتی عمومی از دستگاه حکومت نه تنها در مدینه بلند بود بلکه این فریادها در بلاد و استانهای دیگر هم از تجاوزات و ستم‌های استانداران و فرمانداران خلیفه به گوش می رسید. اما متأسفانه خلیفه همچنان بکار خود ادامه می داد و به آن همه اعتراضات منطقی و مستدلی که نسبت به روش شخص او و شکایات فراوانی که درباره‌ی ستم‌ها و تجاوزات همکاران او به وی می نمودند کمترین ترتیب اثر نمی داد و- آنچه البته بجائی نمی رسید فریاد بود.

### دست انتقام از آستین ملت

ولی بالاخره این بی‌اعتنائی به اعتراضات پی‌درپی و تظلم‌های فراوان مردم کار خود را کرد و مسلمین اطراف خانه عثمان را محاصره کردند [صفحه ۳۹] و وی را در داخل خانه‌اش کشتند. اما خشم و غضب عمومی نسبت به خلیفه تا جائی بود که تا سه روز کسی



جرئت نداشت جنازه‌ی او را بر دارد، بعد از سه روز تنها چهار نفر نعش او را برداشته و در بین ناسزهای فراوانی که دیگران نثار خلیفه می‌کردند وی را به باغ مردی بنام کوكب (که در پشت بقیع قرار داشت) برده و دفن کردند، بین آن باغ و قبرستان عمومی مسلمین (بقیع) دیواری فاصله بود، هنگامی که زمام حکومت را معاویه در دست گرفت، دستور داد آن دیوار را برداشتنند. و آن باغ را جزء قبرستان بقیع قرار دادند تا مدفن عثمان در قبرستان مسلمین باشد.

### نتیجه‌ی مباحث این فصل

آنچه که ما تا اینجا از روش خاص عثمان در زمان خلافتش نقل کردیم برای روشن ساختن این حقیقت بود که چگونه عثمان تجاوز به حریم قانون و مقررات اسلامی را بدون هیچ پرده‌پوشی و اختفاء امری ممکن جلوه داد، تظاهر به گناه و تجاوز صریح به حدود قانون و اموال عمومی (که در آن حد تا آن روز در تصور غیر ممکن بنظر می‌رسید) در حکومت عثمان یک امر عادی و قابل عمل نشان داده شد، این کار اگر چه به قیمت جان او تمام گردید. اما بالاخره به مردم مسلمان و حکومت‌های بعد از وی روشن ساخت که ممکن است خواست خلیفه و هوسهای او بر همه چیز (حتی بر قانون) مقدم شود عثمان به حکومت‌های دیگر نشان داد که تجاوز به اموال عمومی و صرف کردن آنها تنها در راه تأمین رضای خلیفه ممکن است، عثمان بالاخره ثابت نمود که امکان دارد افراد آلوده‌ای [صفحه ۴۰] مانند ولید را بر مردم ساخت تا در حال مستی به مسجد روند و در میان محراب قی کند و نماز صبح را چهار رکعت بگذارد!!! عثمان در دوران حکومت خود به خوبی نشان داد که برای یک زمامدار امکان دارد مخالفین خود را (هر چند که مردان خدا و شخصیت‌های با فضیلت باشند و مخالفت آنان در راه حمایت از مقررات اسلام و اموال عمومی باشد) علناً مورد انواع اهانت و تحقیر و ضرب و شتم قرار داد! زاده‌ی عفان در دوران خلافت خود حدود و احترامی که اجتماع اسلامی برای مردان با تقوی، با فضیلت، دانشمند، پاکدامن قائل بود به طور صریح درهم شکست و نشان داد که می‌توان کسانی مانند عمار یاسر را تا سر حدی کتک زد که به مرض فتق مبتلا گردند خلیفه نشان داد که برای زمامدار امکان دارد دستور دهد تا بدون جهت شخصی مانند ابن مسعود را آن چنان بشدت بر زمین بکوبند که استخوان پهلوی او درهم بشکند و فردی مانند بوذر غفاری را پس از دچار ساختن به انواع مصیبت و رنج «به ربنده» تبعید کنند تا در آن بیابان از گرسنگی جان دهد. اینجاست که ما معتقدیم. عوامل و موجبات قیام حسین علیه‌السلام به طور آشکار در زمان عثمان پی‌ریزی شد. زیرا وی بود که راه را برای مخالفت صریح و بی‌پرده با قوانین و مقررات اسلامی و تجاوزات علنی به بیت‌المال و اموال عمومی برای زمامداران آینده گشود اکنون ما بخواست خداوند این اسباب و عوامل را که نقطه‌ی مشخص آن در زمان عثمان بسته شد- قدم به قدم تعقیب می‌کنیم تا به رشد نهائی آن برسیم و آثار شوم آنرا مورد بررسی قرار دهیم. [صفحه ۴۲]

### حکومت علی یا عالیترین جلوه‌های عدل انسانی

#### زاممداری علی یا عالیترین جلوه‌های عدل انسانی

هدف ما در این فصل شرح تاریخ پر افتخار حکومت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیست زیرا اینکار برتر از وسعت اندیشه‌ها و بالاتر از استعداد انسانها است بلکه مقصود تنها تعقیب از هدف کتاب و بررسی شرائط نامساعدی است که فرزند بوطالب در آن شرائط زمام امر را در دست گرفت. ما می‌خواهیم این واقعیت را اثبات کنیم که قدرتهای گذشته آنچنان انگلهای تباهی و فساد را در جامعه جا داده و روح حق‌طلبی و عدالت‌خواهی امت را کشته بودند که حتی شخصیتی آسمانی همانند علی علیه‌السلام نتوانست با زمامداری خود محیط جامعه را یکباره گندزدائی نموده و ریشه‌های اصلی فساد را از بیخ و بن بر کند- ریشه‌هایی که تدریجا بارور

گردید تا بالاخره در حادثه‌ی شوم کربلا میوه تلخ خود را داد و زهر خویش را در کام بشریت فروریخت - آری، علی علیه السلام وارث حکومت‌های گذشته و آن وضع آشفته‌ای بود که خویشان خلیفه و فرومایگان متملق [ صفحه ۴۳ ] در برابر رضای عثمان و مقدم داشتن هوسهای او بر همه چیز بر بیت‌المال مسلط گردیده و از این راه ثروت‌های کلان و افسانه‌ای برای خود گرد آورده بودند، امیرالمؤمنین وارث اجتماعی بود که معاویه در آن، قدرت و نفوذ کافی و اقتصادی نیرومند برای خویش بوجود آورده بود، بدیهی است که در چنان شرائط آن بزرگوار در هر مورد که بخواهد دست به اصلاحی بزند و قدمی برجسته بردارد و بوضع بی‌سر و سامان و شرب الهیود بیت‌المال و حکومت سر و سامانی بخشد مواجه با کارشکنی‌های کوبنده می‌گردد، کسانیکه تا دیروز عملاً اموال عمومی را در اختیار داشتند چگونه می‌توانند حکومت عدلی را بپذیرند که بین آنان و پائین‌ترین طبقات اجتماع امتیازی قائل نیست؟! حکومتی که در آن همه‌ی امتیازات غیر منطقی لغو شده و تنها قانون بر همه کس حکمفرما است؟! اما با اینحال این مشکلات چیزی نیست که علی علیه السلام را از انجام وظیفه‌ی خاص مذهبی و تبلیغ آن رسالت بزرگ جهانی که اسلام بر عهده‌ی وی نهاده بود. باز دارد. امیرالمؤمنین آن کس نبود که هدفش از زعامت تنها حکومت بر مردم در دست گرفتن قدرت باشد. اگر آن حضرت حکومت ظاهری بر مردم را پذیرفت تنها به منظور حمایت از مظلومان و مبارزه با ستمگران و نظارت بر اجرای دقیق قانون و مقررات اسلامی بود. همانگونه که خود می‌فرماید: «أما والذي فلق الحبه و براء النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء ان لا یقار و اعلى [ صفحه ۴۴ ] كظة ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیب جلیها علی غابرها و لسقیت آخرها بكأس اولها [۳۶]. یعنی قسم به خدائی که دانه را شکافته و روح را آفریده است اگر نبود که مردم برای بیعت با من حاضر و آماده شدند و با وجود ناصر و یاران حجت بر من تمام شد و اگر نبود آن پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفت که (با سکوت خود) تجاوز ستمگران و از بین رفتن حقوق ستمدیدگان را امضاء نمایند هر آینه ریسمان خلافت را همچنان رها می‌کردم و آخر آن را از همان آبشخور اول سیراب می‌نمودم». مردی که در هنگام زمامداری خویش کفش خود را با دست خود وصله می‌زند و در آنجا به ابن عباس می‌گوید. این تعلیق چقدر قیمت دارد؟ در جواب گفت یک درهم، حضرت فرمود بخدا سوگند که حکومت بر مردم از نظر من از این کفش کم بهاء تر است مگر آنکه بتوانم در پرتو آن از مظلومی حمایت کنم و دست ستمگری را از دامان ستمدیده‌ای کوتاه سازم. آری علی علیه السلام اینگونه بود اما نه تنها در گفتار، زیرا ای چه بسیار بیدادگران خون‌آشام و دیو و ددھائی که با داشتن ننگین‌ترین نوع ستم زیباترین شعارها و جمله‌ها را در حمایت از مظلومین بر زبان دارند! امتیاز فرزند بو طالب علی علیه السلام در کردار او است و حکومت پنج ساله‌اش و عملکرد وی در آن عصر به خوبی بر صداقت گفتارش گواهی داد، حکومتی که نه توانست بر عرض و طول خانه خشت و گلی‌اش بیفزاید و نه سفره‌اش را از آنچه که در گذشته داشت یعنی نان و جو و نمک رنگین‌تر [ صفحه ۴۵ ] سازد و نه در لباس کرباسیش اثر بنهد و آنرا قدری ظریفتر و لطیفتر نماید و نه خویشان و نزدیکانش توانستند به قدر یک درهم - آری حتی به قدر یک درهم - برای خود امتیازی بدست آورند، اکنون چنین مردی در رأس قدرت است و از وی جز این انتظاری نیست که سخت به حمایت از طبقات محروم برخیزد و دست ستم پیشه‌گان و یغماگران را که استانداران فاسد در رأس آنها بودند از دامان مردم ستمدیده کوتاه نماید، امیرالمؤمنین علیه السلام (همانگونه که امید می‌رفت) برنامه‌ی داخلی حکومت خویش و مبارزه با فساد را در دو جبهه شروع کرد. یک - حفظ اموال عمومی و حمایت از حقوق طبقات محروم. دو - کوتاه کردن دست جباران و افراد آلوده‌ای که بر مردم حکومت می‌کردند.

### بیت المال و حکومت علی

امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود نه تنها اجازه نداد تا نزدیکان و خویشان او و با جمعی فرومایه و فرصت‌طلبان متملق به بهانه‌ی حمایت از وی و نزدیکی به آن حضرت به حقوق دیگران تجاوز کرده و از اموال عمومی به طور نامشروع بهره بردارند -

تا آنجا که راضی نگردید حتی برای برادر خود عقیل حق بیشتر و امتیازی بر دیگران قائل شود- بلکه تصمیم گرفت ثروتهای فراوانی که بر خلاف قانون از اموال عمومی جمع آوری شده بود آنها را به بیت‌المال برگرداند، برای دست یافتن به این هدف در دومین روز خلافت خود چنین فرمود: [ صفحه ۴۶ ] «الا انّ کلّ قطعیه اقطعها عثمان و کلّ مال اعطاه من مال الله فهو مردود فی بیت‌المال فان الحقّ القدیم لا یبطله شیئی و لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک بن الاماء لرددته فان فی العدل سعء و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق [۳۷]. یعنی آگاه باشید. هر قطعه زمین از اراضی عمومی مسلمین که (بدون جهت) آنرا عثمان به دیگران داد و آن اموال و ثروتهائی که وی (بر خلاف قانون) از بیت‌المال به دیگران بخشید باید به بیت‌المال برگردد زیرا حق قدیم را چیزی (حتی خواست خلیفه) باطل نمی‌گرداند. و اگر بوسیله‌ی آن اموال زنائی گرفته و یا کنیزانی را هم خریده باشند با این حال آنها را به بیت‌المال برمی‌گردانم. زیرا در عدل وسعت و گشایش است و آنکس که عدل و داد بر او ضیق و ناگوار آید پس جور و ستم بر او ضیق‌تر و ناگوارتر باشد.» علی علیه‌السلام شدت مراقبت خود را بر حفظ اموال عمومی و رعایت از بیت‌المال تا آنجا رساند که به عمال خود چنین می‌نویسد: ادقوا اقلامکم و قار بوا بین سطور کم و احذفوا عن فضولکم و اقصدا و اقصدا قصد المعانی و ایّاکم والا کثار فان اموال المسلمین لا تحتمل الاضرار [۳۸]. یعنی نوک قلمها را باریک گردانید و بین خطوط کمتر فاصله قرار دهید و کلمات زائد و غیر لازم را حذف کنید و در هنگام نوشتن سعی نمائید [ صفحه ۴۷ ] مقاصد و هدف را بنویسید و بر حذر باشید از آنکه در نوشتن زیاده روی کنید، زیرا اموال مسلمین نباید دچار ضرر (و تلف) شود. آری علی علیه‌السلام از یک طرف اموالی را که بر خلاف قانون و موازین اسلام از بیت‌المال در اختیار کارگردانان حکومت عثمان و نزدیکان و خویشان وی قرار گرفته بود به بیت‌المال برمی‌گرداند و از سوی دیگر خود برای حفظ آن اموال آنچنان دقت و مراقبت می‌نماید که به همکاران و عمال خویش می‌نویسد، در نامه‌های رسمی خطوط را نزدیک یکدیگر بنویسید و نوک قلمها را باریک نمائید و از نوشتن کلمات زائد اجتناب کنید. تا اموال عمومی و بیت‌المال (هر چند بسیار کم) دچار ضرر نگردد، این بود قسمت اول از برنامه‌ی داخلی حکومت امیرالمؤمنین (ع).

### علی با ستمگران همکاری نمی‌کند

دومین قدم مهم اصلاحی که علی علیه‌السلام در همان روزهای اول خلافت خود برداشت فرمانی بود که برای عزل ستمگران و افراد آلوده‌ای که از عمال حکومت و در شمار همکاران خلفای گذشته بودند، صادر کرد. مغیره بن شعبه می‌گوید من در اوائل خلافت نزد آن حضرت رفتم و بوی گفتم ترا نصیحت می‌کنم که عمال عثمان را عوض نکنید و آنها را همچنان بر پست‌هایشای ابقاء نمائید. آن بزرگوار نپذیرفت و فرمود: واللّه لا اداهن فی دینی. یعنی بخدا قسم من در اجرای وظائف مذهبی خود دورویی نمی‌کنم». می‌گوید، به وی گفتم پس معاویه را از استانداری شام بر کنار مساز زیرا او هم در زمان عثمان و هم در زمان خلافت [ صفحه ۴۸ ] عمر در آنجا حکومت داشت در پاسخم گفت: لا واللّه لا استعمل معاویه یومین ابداً [۳۹] یعنی نه بخدا. من هیچگاه برای دو روز هم با معاویه همکاری نمی‌کنم. یکی از مورخین می‌نویسد علی علیه‌السلام در پاسخ مغیره فرمود: أتضمن لی عمری یا مغیره فیما بین تولیه الی خلعہ؟ یعنی اگر امروز من معاویه را در پست وی ابقاء کنم آیا ضمانت می‌کنی که من زنده بمانم تا بتوانم در آینده او را از این مقام بر کنار سازم؟ سپس گفت و ما کنت متخذی المضلین عضداً [۴۰]. این بود آن دو قسمت مهم از برنامه‌ی داخلی حکومت علی علیه‌السلام. اما پیدا است که اجرای این دو اصل با چه مخالفت‌های سخت و کوبنده‌ای مواجه خواهد شد. حکومتی که از یک طرف نه تنها بخواد اموال عمومی را بشدت از حیف و میل شدن حفظ کند بلکه با صراحت اعلام دارد اموالی که حکومت عثمان بدون جهت و بر خلاف قانون به افراد داده است آنها را به بیت‌المال برمی‌گردانم و از سوی دیگر بخواد دست ستمگران و فرمانروایانی که با زمانداران گذشته همکاری می‌کردند از دامان مردم و حکومت اسلامی برای همیشه کوتاه سازد. طبیعی است که

این حکومت مشکلات فراوانی را در پیش خواهد داشت. مشکلاتی که اجازه نخواهد داد وی دست بکار شود تا حداقل بتواند ناهمواریهای خطرناکی که در اجتماع اسلامی از نظر تجاوز به قانون و به اموال عمومی و مسلط گشتن جمعی افراد کثیف آلوده بر همه چیز مردم بوجود آمده بود از بین برده و راه را [ صفحه ۴۹ ] برای پیشرفت امت و حکومت به طور صحیح هموار سازد. آری با توجه به این قسمتها است که پاسخ این پرسش به خوبی روشن می‌شود. که چرا علی علیه‌السلام در مدت کوتاه خلافت خود مواجه با مخالفت‌های سخت دشمنان داخلی گردیده و بیشتر اوقات خویش را در جبهه‌های جنگ با آنان گذرانده است؟ رمز این مخالفتها و شورشها را باید در روش عدل حکومت آن حضرت جستجو کرد، طلحه و زبیر که گمان می‌کردند با رسیدن علی بن ابیطالب به مقام خلافت، می‌توانند دو استان مهم کشور (مصر و بصره) را در اختیار گرفته و برای مدتها طولانی با خاطری آسوده از مقام اموال عمومی حداکثر بهره را بردارند، اما هنگامی که سختگیری بجا و مراقبت شدید آن حضرت را در حفظ بیت‌المال و رعایت حقوق مردم مشاهده کردند و از رسیدن به آمال و آرزوهای خویش مأیوس گشتند درصدد شورش برآمدند و با تحریک عایشه و دستیاری او جنگ جمل را در (بصره) بوجود آوردند. این شورش اگر چه بزودی پایان یافت ولی هنوز علی علیه‌السلام از خستگی جنگ جمل نیاسوده بود که معاویه از شام سر برداشت و به بهانه‌ی خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد. جنگ صفین نزدیک بود به نفع آن حضرت خاتمه پیدا کند و برای همیشه قدرت خاندان بنی‌امیه و حکومت بیدادگری و ستم ریشه کن شود که معاویه دست به نیرنگ عجیبی زد، نیرنگی که تنها حماقت بسیاری از لشکریان علی آنرا به ثمر رساند. معاویه در آن لحظات حساس که تا پایان حکومت رسوا و شکست قطعی او [ صفحه ۵۰ ] چند روزی بیشتر باقی نمانده بود، دستور داد تمام قرآنهائی که در بین لشکر یافت می‌شد بر بالای نیزه کنند و لشکر علی علیه‌السلام را به آن دعوت نمایند. دستور معاویه اجراء شد و بنا به نقل مسعودی پانصد قرآن بر بالای نیزه بلند گردید [ ۴۱ ]، در اینجا نادانی و حماقت جمع زیادی از لشکریان امیرالمؤمنین کار خود را کرد و به نیرنگ معاویه ثمر بخشید همان نادانی و حماقتی که همواره پشتوانه نیرومندی برای شیادان و شرخواهان جامعه بوده است! علی علیه‌السلام آنچه فرمود: این عمل خدعه است و به منظور جلوگیری از شکست حتمی اوست در آن جمع مؤثر واقع نشد. و در نتیجه کار به حکمیت رسید، ولی در انتخاب فردی که از طرف امیرالمؤمنین باید، به حکمیت برود باز فرمان آن حضرت را نپذیرفتند و خلاصه بعد از آن همه رنج و تحمل تلفات و مشکلات جنگ، آن بزرگوار به کوفه باز گشتند. اما باز چند روزی بیشتر از جنگ صفین نگذشت که همان ابلهان که از داخل لشکر به مخالفت با آن حضرت برخاسته بودند- مخالفتی که موجب پیروزی و نجات معاویه و حکومت وی گردیده بود، همان جمع به نام خوارج قیام کردند و جنگ سومی را در برابر امیرالمؤمنین بوجود آوردند. این جنگ هم هر چند بزودی به نفع علی (ع) پایان یافت ولی باز هم آن حضرت نتوانست برنامه‌های اصلاحی وسیع خویش را اجراء کرده و ناهمواریهای هولناک حکومت‌های گذشته را هموار سازد. زیرا معاویه با یک قدرت و نفوذ کافی در شام همچنان حکومت [ صفحه ۵۱ ] می‌کرد و همواره در صدد خرابکاری و ایجاد شورش در برابر علی بن ابیطالب (ع) بوده است. گاهی ارتش غارتگر خود را به شهرهای دور افتاده‌ای که در تحت تسلط آن بزرگوار بود می‌فرستاد و آنها پس از غارت بیت‌المال و دستبردهائی که به اموال مردم می‌زدند و کشتن فرماندار آن حضرت و به قتل رساندن جمع زیادی از مسلمین بسوی شام برمی‌گشتند. اینگونه اخبار ناگوار و کوبنده یکی بعد از دیگری به آن حضرت می‌رسید. در آن لحظات آن بزرگوار مردم کوفه را جمع می‌کرد و آن خبرهای ناراحت کننده را به اطلاع آنها می‌رساند. و از آنان می‌خواست که در برابر این اعمال ننگین و تجاوزات، عکس‌العمل نشان دهند و با یک جنبش عمومی اساس حکومت شیطانی معاویه و خاندان بنی‌امیه را برای همیشه درهم بریزند، اما متأسفانه هیچگونه جواب مثبت از جانب مردم نمی‌شنید. این حوادث در روزهای آخر حکومت علی علیه‌السلام انجام می‌گرفت در آن زمان که دیگر عمار یاسر و مالک اشتر و محمد بن ابی‌بکر و شخصیت‌های بزرگی مانند آنان در بین مردم نبودند و یاران با وفای آن حضرت یکی بعد از دیگری در جنگ صفین و یا با نیرنگ معاویه کشته شده و از دست رفته بودند. در یکی از

خطبه‌های هیجان‌انگیز خود علی علیه‌السلام ناراحتی شدید خویش را از سکوت مرگبار پیروان خود در برابر ستمگریها و بیدادگریهای معاویه با صراحت بیان می‌کند، این خطبه هنگامی ایراد [ صفحه ۵۲ ] گردید که به آن حضرت اطلاع دادند معاویه، سفیان بن عوف را برای غارتگری و کشتار شهر انبار (که در تحت حکومت امیرالمؤمنین بود) فرستاد و آن مرد ناپاک فرمان معاویه را با موفقیت اجراء کرد و مصائب ناگواری را در آن شهر بوجود آورد. در این هنگام علی علیه‌السلام ضمن رساندن این خبر اسفبار به مردم و تهییج آنان بمنظور پیکار با فرزند بوسفیان و درهم کوبیدن اساس حکومت وی چنین می‌فرماید... «فقیحاً لکم و ترحاحین صرتم عرضاً یرمی یغار علیکم و لا تغیرون و تغزون و لا تغزون و یعصی الله و ترضون فاذا أمرتکم بالسیر الیهیم فی ایام الصیف قلتیم هذه حمارة القیظ أمهلنا یسبخ عنا الحر و اذا أمرتکم بالسیر الیهیم فی الشتاء قلتیم هذه صارة القر أمهلنا ینسلخ عنا البرد. کل هذا فراراً من الحر والقر فأنتم والله من السیف افر. یعنی ننگ و نکبت بر شما باد، هدف قرار گرفته‌اید و (معاویه) تیرهای (سهمگین) خود را به سویتان رها می‌کند، فرزند هند با شما نیرنگ می‌کند و شما حيله‌ای در برابر او نمی‌اندیشید، با شما پیکار می‌شود ولی شما نمی‌جنگید؟ دستورات و فرامین الهی را نادیده می‌گیرند و معصیت می‌کنند و شما (عملاً) به آن رضایت می‌دهید، آنگاه که شما را امر کردم که در تابستان (برای جنگ) بسوی آنان رهسپار شوید گفتید که گرمای هوا شدید است به ما مهلت بده تا ایام گرما سپری گردد و هنگامیکه به شما فرمان دادم در زمستان بسوی آنان بشتابید گفتید که سرمای سختی است. بما مهلت بده تا سرما بگذرد. تمام اینها برای فرار از گرما و سرما [ صفحه ۵۳ ] است؟ پس شما بخدا سوگند که از شمشیر بیشتر می‌گریزید. سپس علی علیه‌السلام سخنان خود را در نکوهش شدید از آن مردم چنین ادامه می‌دهد: یا اشیاء الرجال و لارجال حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال لوددت انی لم أركم و لم اعرفکم معرفةً والله جرت ندماً و اعقتب سدماً قاتلکم الله لقد ملأتم قلبی قیحاً و شختم صدری غیظاً و جرعتمونی تغب التهمام أنفاساً و افسدتم علی رأیی بالعصیان والخذلان [۴۲]. یعنی ای کسانی که به مردان شبیه هستید ولی در حقیقت در شمار مردان قرار ندارید، بردباری شما مانند کودکان و عقلهای شما مانند نوعروسان است. من دوست داشتم شما را نه بینم و شما را نشناسم، بخدا قسم که (شناختن شما) به پشیمانی کشیده و غصه و غم با خود آورد، خداوند شما را لعن کند و از رحمت خود دور سازد، هر آینه قلب مرا از جراحت پر کردید و سینه‌ی من را از خشم و غضب مملو ساختید و جرعه‌هائی پی‌درپی از غم و غصه به من خوراندید و آراء و نظریات مرا با عدم اطاعت و بکار نبستن تباه کردید. خواننده عزیز: آنچه که ما تا اینجا بسیار فشرده و کوتاه نقل کردیم حوادث حساسی بود که در زمان حکومت علی علیه‌السلام رخ داده بود و با توجه به آنها این حقیقت بخوبی روشن می‌گردد که چرا امیرالمؤمنین (ع) نتوانست عوامل [ صفحه ۵۴ ] نیرومند و ریشه‌دار فساد را که در زمان حکومت دیگران در اجتماع اسلامی بوجود آمده بود از میان بردارد؟ و آثار شوم آن حکومت‌ها را ریشه‌کن سازد؟ اکنون پایان حکومت آن حضرت است در حالی که از یکطرف معاویه که در عصر عمر به استانداری شام نصب شده بود و در مدت ۱۲ سال حکومت عثمان به حد کافی برای خود نفوذ و قدرت به دست آورده نه تنها همچنان در رأس قدرت شامات قرار دارد. بلکه گاهگاهی جسارت ورزیده و به نواحی و اطراف نقاطی که در تحت حکومت علی علیه‌السلام بسر می‌برند تجاوز کرده و دست به غارتگری و کشتار مردم بی‌گناه می‌زند. و از سوی دیگر امیرالمؤمنین (ع) یاران کاردان و باوفای خود را یکی بعد از دیگری از دست داده و در باقی مانده از پیروان آن حضرت هم آنچنان روح سکوت و بی‌تفاوتی در برابر ستمگریهای معاویه بوجود آمده بود که آن حضرت برای نجات و رهائی از دست همان یاران!!! اشتیاق شدید به مرگ می‌نمود... آری ای است شرایط دردناک اجتماع اسلامی تا هنگام شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام. اکنون ما این شرایط را که در آن روز بر اجتماع مسلمین حکومت می‌کرد. باز هم مورد تعقیب قرار می‌دهیم تا به هدف اصلی کتاب نزدیک گردیم. [ صفحه ۵۶ ]

## اشاره

دوران پر افتخار حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شهادت آن بزرگوار پایان پذیرفت و با قرار گرفتن سبط اکبر حضرت حسن بن علی (ع) در رأس قدرت فصل درخشانی در تاریخ اسلام و بشریت گشوده گشت، این فصل و حوادثی در تاریخ که در آن روی داد چون در سلسله مباحث اصلی این کتاب است طبعاً مورد تجزیه و تحلیل ما قرار می‌گیرد اما فراموش نشود که این حکومت همانند حکومت پدر معصومش تنها از این نظر مورد بررسی ما است که به بینم آیا امام دوم در زمان قدرت خویش توانست آثار شومی را که از حکومت عثمان و گذشتگانش بجای مانده بود بر طرف سازد؟ و اجتماع را در مسیر صحیح و اصلی اسلامی قرار دهد؟ یا آنکه آن حضرت هم نتوانست برای ریشه کن کردن عوامل نیرومند فساد کاری از پیش ببرد؟ دسترسی به این هدف بطور ضرورت ایجاب می‌کند که در این فصل از مهمترین حادثه‌ی حکومت امام دوم یعنی صلح وی با معاویه و علل و اسرار [صفحه ۵۷] آن بحث کنیم. زیرا عواملی که صلح امام حسن علیه‌السلام را ایجاب نمود، خود در بوجود آوردن حادثه‌ی کربلا نقش مهم و مؤثری را دارا بوده است.

## آغازی پس از پایان دردناک

برای پیش‌بینی و دریافت چگونگی حکومت امام مجتبی (ع) در مشکلات فراوانی که در برابر آن بزرگوار وجود داشت کافی است که ما نگاهی کوتاه به پایان دردناک عصر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیفکنیم، زیرا امام دوم در وضع نامساعدی حکومت اسلامی را در دست گرفت که از یک سوی سرسختترین دشمن آزادی و عدالت یعنی معاویه مویعت خویش را بخوبی تحکیم بخشیده و از سوی دیگر آنهایی که امام می‌خواهد با کمک و نیرویشان با چنان جرثومه نیرومند فساد به پیکار برخیزد کسانی هستند که علی (ع) از سستی و زبونی و ضعف انسانی آنان آنچنان ناراحت و ملول بود که آنها را نامردانی در چهره‌های مرد می‌خواند و می‌فرمود دوست داشتم شما را نه بینم و شما را نشناسم آری با توجه به این شرایط است که آینده حکومت امام حسن علیه‌السلام بخوبی قابل پیش‌بینی است اکنون تفصیل آن حوادث. فرزند بزرگ علی علیه‌السلام هنگامیکه قدرت را در دست گرفت مهمترین مشکلی که در برابر وی و در راه مصالح اسلام و اجتماع قرار داشت، همانا حکومت معاویه در شام است. اگر این مشکل از میان برداشته شود دنیای اسلام موانع دیگری را که در سر راه موفقیت‌های [صفحه ۵۸] جهانی وی وجود دارد به آسانی می‌تواند از میان بردارد با این حساب. حساسترین مشکل این حکومت بر کناری معاویه است، حضرت مجتبی (ع) برای حل این مشکل ابتدا او را به بیعت با خود دعوت فرمود، اما دعوتی که ضمن آن تصمیم قاطع و اراده‌ی حتمی آن بزرگوار برای محو دائمی آن سرچشمه‌ی فساد بخوبی هویدا است. امام حسن علیه‌السلام ضمن یک نامه معاویه را دعوت می‌کند تا با وی بیعت نماید و به خلافت آن حضرت تن در دهد. اما سپس چنین اضافه می‌کند: «و ان انت ایت الالتمادی فی غیک سرت الیک بالمسلمین فحاکمک حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین [۴۳]». یعنی اگر به بیعت با من تن در ندهی و همچنان در ضلالت و گمراهی خود اصرار ورزی من با اجتماع مسلمین بسوی تو رهسپار می‌شوم و با تو مخاصمه می‌کنم تا هنگامی که خداوند در بین ما حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است». این نامه از سوی آن حضرت به معاویه داده شد، ولی او نه تنها صریحاً آنرا رد نمود بلکه با فرستادن جمعی از مأمورین سری خود بکوفه و بصره و نقشه‌های شومی که در اختیار آنان قرار داد، در صدد برآمد تا مردم را علیه آن حضرت و حکومتش بشوراند و انقلابی از داخل در برابر وی بوجود آورد اما خوشبختانه جاسوسان او بزودی دستگیر می‌شوند و به جزای خیانت خود می‌رسند ولی او یعنی همان تنها خطر بزرگی که جهان اسلام را در زیر پرده‌ی نفاق و اسلام‌خواهی خود! تا سرحد نیستی [صفحه ۵۹] و سقوط تهدید می‌کند. تصمیم جدی دارد تا اجازه‌ی حکومت به خاندان پیغمبر ندهد هر چند اجرای این تصمیم بقیمت یک جنگ بزرگ

و خونین بیانجامد! خواننده عزیز- بسیار ظالمانه و جفا است اگر کسی تصور کند امام مجتبی (ع) بخطر واقعی حکومت معاویه برای جهان اسلام و اجتماع واقف نبوده و یا آنکه آن حضرت برای ریشه کن کردن این شجره خبیثه (که با دست عمر در چمنزار اسلام بذر شده بود) تا آخرین حد امکان که مصالح اسلام اقتضای آنرا داشت اقدام نفرمود! ما اکنون بخواست خداوند این واقعیت را روشن خواهیم ساخت که چگونه امام تمام نیروئی که در اختیار داشت بکار انداخت تا شاید بتواند این ماده فساد را از پیکر اجتماع قلع کند و جهان اسلام را برای همیشه از شر حکومت بنی امیه آسوده سازد. اما نیرنگ‌های شیطانی معاویه از یکطرف و دردناکتر از آن، سست پیمانی و بی وفائی و بی ایمانی مردم از سوی دیگر، و خلاصه همان عواملی که در حکومت علی (ع) برای ادامه‌ی حیات ننگین معاویه وجود داشت درست همان عوامل به فرزند معصوم علی (ع) هم اجازه نداد تا آن حضرت موفق گردد و به آن هدف بزرگ و انسانی دست یابد.

## برخوردهای نظامی و پیکار

### اشاره

امام مجتبی هنگامی که زمزمه‌ی آمادگی مردم را برای جنگ با معاویه [صفحه ۶۰] شنید به مسجد آمد و در آنجا صریحاً مسلمین را برای پیکار با فرزند هند دعوت نمود، ولی حتی یک نفر از سر جنبانان کوفه به ندای آن بزرگوار پاسخ نداد. (عدی بن حاتم) برخاست و سخت مردم را بر آن سکوت و سستی سرزنش کرد و آنانرا به اطاعت امر امام تشویق نمود در اینجا مردم برخاستند و آمادگی خویش را برای جنگ با معاویه اعلام داشتند. حضرت به آنها فرمود اگر راست می گوئید به نخيله (که قرارگاه لشکر بود) بروید آن بزرگوار هم شخصاً به نخيله رفتند و از آنجا سپاهیان را بدیر عبدالرحمن کوچ دادند و سه روز در آن مکان توقف فرمود تا هر که می خواهد بلشکر وی ملحق گردد پس از سه روز تعداد کسانی که به حمایت از آن حضرت در آنجا گرد آمده بودند به چهل هزار نفر رسید [۴۴]. در این هنگام امام دوم (ع) چهار هزار نفر را تحت رهبری و فرماندهی مردی بنام حکم برای مقابله با معاویه به شهر انبار فرستاد ولی نیمه‌ی شب معاویه نامه‌ای برای حکم نوشت و ضمن آن از او خواست که از حمایت امام دست بردارد و به وی ملحق شود تا او حکومت ناحیه‌ای از نواحیه‌ای شام را بدو واگذارد و پانصد هزار درهم همان شب برای او فرستاد، این نامه اثر سوء خود را گذارد و آن مرد ناپاک دعوت معاویه را پذیرفت و در دل شب با جمعی از خویشان نزدیک خود بسوی وی شتافت و بلشکر او پیوست، هنگامیکه صبح طلوع کرد سربازان امام مجتبی (ع) در انتظار حکم بودند، اما بزودی دریافتند که آن خیانت کار بسوی معاویه رفت خیانت حکم با اطلاع امام دوم رسید آن بزرگوار جریان را با ارتش خود در میان گذاشت و فرد [صفحه ۶۱] دیگری را برای جانشینی حکم بسوی انبار فرستاد و در برابر مردم از او پیمانهای سختی گرفت تا وی مانند گذشته به آن حضرت خیانت ننماید. اما متأسفانه‌ی آن مرد هم در برابر پوله‌های و وعده‌ی حکومتی که به وی داده به زانو درآمد و مانند فرمانده قبلی بلشکر وی پیوست و بدبختانه دامنه‌ی این خیانت‌ها تا اینجا پایان نیافت و فرماندهان بعدی هم یکی پس از دیگری به امام حسن علیه السلام خیانت ورزیده و بسوی معاویه رفتند ناگفته پیدا است که انتشار اینگونه خبرها در بین ارتش چگونه روح سربازی و نظامی آنها را سخت تضعیف کرده و در تصمیم آنان نسبت به شرکت در جنگ و پیکار اثر سوء میگذارد. امام دوم (ع) با مشاهده‌ی این وضع اسفبار سخت غم‌منده و ملول گردید و بشدت از این بی وفائی و ناپایداری فرماندهان ارتش متأثر گشت. در این هنگام جمعی از ارتشیان نزد وی آمدند و بدو چنین گفتند: تو جانشین پدرت و وصی او هستی و ما در برابر فرمانت مطیعیم و آنچه دستور دهی می شنویم او امرت را نسبت به ما صادر فرما. حضرت فرمود بخدا قسم شما دروغ می گوئید. وفا نکردید برای کسی که بهتر از من بود (علی علیه السلام) پس چگونه برای من وفا خواهید کرد؟! چگونه من به شما اطمینان پیدا کنم با آنکه من بشما

اعتماد ندارم (با این حال) اگر راست می‌گوئید موعد ما لشکرگاه مدائن باشد. بسوی آنجا رهسپار شوید [۴۵]. به دنبال این فرمان آن حضرت هم بسوی مدائن حرکت نمود. اما [صفحه ۶۲] در بین راه جمعی از خیانتکاران که در ظاهر در شمار سربازان آن بزرگوار هم بودند برای غارت وارد خیمه‌گاه وی شده و همه چیز حتی رداء و سجاده‌ایکه در زیر پای آن حضرت قرار داشت ربودند ولی (به علت بیداری به موقع و مراقبت جمعی از شیعیان) به جان آن بزرگوار نتوانستند آسیبی وارد سازند. امام مجتبی علیه‌السلام به راه مدائن ادامه داد، اما در اثنای راه مردی از خوارج بنام (جراح بن سنان) به آن حضرت حمله کرد و با خنجر بر ران آن بزرگوار جراحت سختی وارد آورد در اینجا جمعی از یاران خاص آن حضرت وی را با آن حال به مدائن آوردند، ولی با کمال تأسف هنگامی که آن بزرگوار به مدائن آمدند مشاهده کردند که بسیاری از کسانی که خود قبلاً گفته بودند ما فرمانبردار شما هستیم به آنجا نیامدند و تخلف ورزیدند. در اینجا باز حضرت مردم را بخاطر پیمان شکنیهایشان سخت مورد سرزنش قرار داده و چنین فرمود: «غدر تمونی کما غدرتم من کان قبلی مع ای امام تقاتلون بعدی؟! مع الکافر الظالم الذی لا یؤمن بالله و لا برسوله قط و لا- اظهر اسلام هو و بنو امیه الا فرقا من السیف و لو لم یبق لبنی امیه الا عجز درداء لبغت دین الله عوجاً هکذا قال رسول الله [۴۶] یعنی پیمان خدا را با من درهم شکستید و بمن خیانت کردید چنانکه خیانت نمودید، با امامی که پیش از من بود. برهبری کدام امام بعد از من جنگ خواهید کرد؟! آیا به رهبری آن کافر ستمگر که هیچگاه بطور واقع جنگ خواهید کرد؟! آیا به رهبری آن کافر ستمگر که هیچگاه بطور واقع بخدا پیامبر او ایمان نیاورد [۴۷] و اظهار اسلام نمود او و دیگر از [صفحه ۶۳] بنی‌امیه مگر برای فرار از شمشیر، این بنی‌امیه‌ای که اگر باقی نماند از آنان مگر یک پیره‌زن هر آینه بر دین خدا اعوجاجی وارد خواهد آورد، اینگونه فرمود فرستاده‌ی خداوند یعنی پیامبر اسلام.» این اوقات دیگر سخت‌ترین روزهای حکومت حضرت مجتبی علیه‌السلام بود، زیرا حوادث ناگوار- که از همه کوبنده‌تر پیمان شکنیهای صریح کسانی بود که با آن حضرت بیعت کرده بودند، یکی بعد از دیگری انجام می‌یافت و بالا-خره کار این پیمان شکنیها و خیانتها تا جائی بالا گرفت که بسیاری از بزرگان ارتش امام در پنهان با معاویه مکاتبه و ارتباط داشته و به وی نوشتند: اگر تا نزدیک کوفه بیائی ما امام حسن (ع) را دست بسته تسلیم تو خواهیم نمود و هم اینان بودند که بارها بسوی آن حضرت تیراندازی نمودند و می‌خواستند بدین گونه آن بزرگوار را بقتل برسانند. اما خوشبختانه چون حضرت زره در زیر لباس پوشیده بودند از گزند آنان مصون ماندند [۴۸]. امام دوم از خیانتهای سران سپاه خود و روابط پنهانی آنها با معاویه بخوبی آگاه بود و خود این حقیقت تلخ را ضمن کلماتی به زید ابن‌وهب چنین فرمود: «والله لو قاتلت معاویه لا خذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلماً [۴۹] یعنی بخدا قسم اگر (اکنون) با معاویه جنگ کنم (یاران من) مرا گرفته و سالم تسلیم معاویه خواهند نمود» از پیش آمده‌های ناگواری که در همان اوقات برای امام مجتبی علیه‌السلام رخ داد و در تضعیف [صفحه ۶۴] روحیه‌ی باقیمانده از ارتشیان آن حضرت سخت مؤثر واقع گردید و به عقیده‌ی (ابن‌اثیر) مورخ مشهور، این حادثه بود که موجب شد مردم بخیمه‌ی آن حضرت برای غارتگری هجوم آوردند. این بود که مردی ناپاک در لشکرگاه حضرت فریاد برآورد که قیس بن سعد (که با دوازده هزار نفر در فرات مردانه در برابر ارتش معاویه مقاومت می‌کرد) کشته شد. این ندای شیطانی اثر شوم خود را بخشید و روحیه‌ی سربازی تضعیف شده‌ی ارتش امام علیه‌السلام را سخت دگرگون ساخت. ابن‌اثیر می‌نویسد «چون امام حسن (ع)» به مدائن وارد گردید شخصی در میان ارتش وی ندا در داد که قیس بن سعد کشته شد شما از اینجا بروید و دور شوید. سربازان با شنیدن این ندا بسوی خیمه‌ی امام حسن (ع) روانه شدند و هر چه در میان خیمه بود به غارت بردند حتی فرش‌ی که در زیر قدم آن بزرگوار بود با کشمکش از زیر پای آن حضرت ربودند [۵۰]. خواننده عزیز- تا اینجا ما حوادث و پیش آمده‌های ناگواری را که از ابتدای خروج امام حسن علیه‌السلام از کوفه برای مبارزه و پیکار با معاویه تا هنگام ورود آن حضرت به مدائن انجام گردید بطور فشرده و اجمال مورد مطالعه قرار داده و با ذکر شواهد زنده و غیر قابل انکار نشان دادیم که چگونه امام مجتبی علیه‌السلام از کنار آمدن و صلح با معاویه سخت برحذر بود و اکنون که وارد مدائن گردید و پیمان شکنیهای پی‌درپی [صفحه ۶۵] مردم آهسته



آهسته می‌خواهد زمینه‌ی صلح با معاویه را آماده سازد، آن حضرت برای اتمام حجت و نشان دادن دورنمای هول‌انگیز تسلط معاویه و بنی‌امیه بر اجتماع، در برابر ارتشیان خود قرار گرفت و خطاب به آنان چنین فرمود: «ویلکم واللّه ان معاویه لا یفی لاحد منکم بما ضمنه فی قتلی و انی اظن ان وضعت یدی فاسالمه لم یترکنی ادین لدین جدی و انی أقدر أن أعبداً اللّه وحدی ولكن کانی انظر الی ابنائکم واقفین علی ابواب ابنائهم یتستقونهم و یتطعمونهم بما جعل اللّه لهم فلا یسقون و لا یطعمون فبعداً و سحفاً لما کسبته ایدیهم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [۵۱]». یعنی وای بر شما بخدا قسم بوعده‌هایی که معاویه در برابر کشتن من به شما داده وفا نخواهد کرد و من می‌دانم که اگر دست خود را در دست وی قرار دهم و با او صلح کنم او مرا رها نمی‌کند تا بر روش و دین جد خود باقی باشم. (ای مردم) من می‌توانم به تنهایی خدای را عبادت کنم [۵۲]، اما گویا هم اکنون می‌بینم که فرزندان شما بر در خانه‌های فرزندان بنی‌امیه ایستاده‌اند و از آنها آب و غذا می‌طلبند و حقوق خود را از بیت‌المال خواستارند، اما فرزندان بنی‌امیه به نسل شما و فرزندان‌تان آنچه که حق آنهاست نمی‌دهند (سپس فرمود): (بنی‌امیه) از رحمت خداوند دور باشند به خاطر اعمال ننگینی که با دست خود انجام می‌دهند و به زودی ستمگران [صفحه ۶۶] می‌دانند که بکجا خواهند رفت، و به چه عذاب دردناکی دچار خواهند گشت» فرزند بزرگ امیرالمؤمنین در اینجا به سخنان خود خاتمه داد، اما متأسفانه این بیانات تکان دهند و روح‌انگیز که همانند یک ندای ملکوتی و آسمانی از حلقوم آن بزرگوار خارج می‌گردید هیچگونه اثر محسوسی در آن مردم پست و زبون بجای نمی‌گذاشت، امام دوم (ع) با آنکه نتایج وحشتناک تسلط بنی‌امیه را بر اجتماع صریحاً یادآور می‌شد با اینحال آن مردم ناپاک به خاطر ترس از شمشیر و یا برای رسیدن به پادشاهی خیالی که معاویه به آنها وعده داده بود همچنان عهدشکنی می‌کردند و بزرگان آنها برای از بین بردن حضرت مجتبی علیه‌السلام تلاش می‌نمودند به امید آنکه به عطای معاویه برسند!!! فکر رسیدن بقدرت و مال در سایه‌ی حکومت معاویه، آنچنان بزرگان کوفه را سرمست کرده بود، که دین و تمام فضائل انسانیت را پشت سر نهادند. اما امام دوم (ع) ضمن خطبه‌ای روحیه‌ی دینی مردم کوفه را در هنگام جنگ صفین با زمان خود مقایسه کرده و در آنجا چنین می‌گوید: «انا واللّه لا ینینا عن اهل الشام شک و لا ندم و انما کنا نقاتل اهل الشام بالسلامه و الصبر فشیب السلامه بالواوه و الصبر بالجزع و کنتم فی مسیرکم الی صفین و دینکم امام دنیاکم و اصبحتم الیوم و دنیاکم امام دینکم [۵۳]». یعنی بخدا قسم ما را از مبارزه و پیکار با مردم شام شک و تردید و یا ندامت و پشیمانی باز نداشت (بلکه عامل عقب‌نشینی ما اکنون اینست [صفحه ۶۷] که) ما با اهل شام جنگ را شروع کردیم در حالی که نسبت به یکدیگر در صلح و صفا بودیم و در برابر مشکلات صبر و شکیبایی داشتیم اما (اکنون) صلح و صفای ما با یکدیگر به عداوت و دشمنی کشید و تحمل و صبر به ناشکیبایی و جزع منتهی شد. و شما به جنگ صفین می‌رفتید در حالیکه دین در نزد شما مقدم بر دنیای شما بود، ولی امروز این گونه‌اید که دنیا در نظرتان مقدم بر دین شما است» خوانندگان ارجمند- با مطالعه‌ی حوادثی که ما تا این جا برشمردیم بخوبی روشن می‌شود که چگونه موجبات صلح امام مجتبی علیه‌السلام یکی بعد از دیگری به وقوع می‌پیوندد. با آنکه آن حضرت سخت از آن بر حذر بود و با تمام نیروئی که داشت می‌کوشید تا نگذارد این صلح انجام گیرد. اما متأسفانه این کوششها بی‌اثر بود و بالاخره همان صلح با تمام نگرانی‌هایی که حضرت از آن داشت به آن بزرگوار تحمیل گردید.

### ارزیابی صلح امام حسن

#### اشاره

تا اینجا ما مهمترین حوادث تلخ تاریخی و پیش آمدهای ناگواری که از ابتدای خلافت امام حسن علیه‌السلام تا هنگام صلح وی با معاویه به وقوع پیوست بسیار فشرده و کوتاه شرح دادیم. اکنون که زمینه‌ی بحث برای بررسی و ارزیابی صلح آن بزرگوار آماده

گردید، به تحقیق و جستجو درباره‌ی اسرار صلح و ماهیت آن و نتایجی که این عمل برای جلوگیری از سقوط حتمی و قطعی اسلام بطور موقت و تا هنگام حادثه‌ی [ صفحه ۶۸ ] کربلا در برداشت می‌پردازیم.

### پیمان شکنیهای مردم

اولین عاملی که باید در این بحث مورد توجه قرار گیرد اینست که امام مجتبی علیه‌السلام هنگامی تن به صلح در داد که پیمان شکنیهای پی‌درپی و سست عهدی مردم کوفه و فرماندهان ارتش آن حضرت ضرورت آن را ایجاب می‌نمود. ما در شرح تاریخ حکومت امام حسن علیه‌السلام تا هنگام ورود آن بزرگوار به مدائن بخوبی نشان دادیم که چگونه آن سبط اکبر از صلح با معاویه و از کنار آمدن با وی بر حذر بود و ضمن خطابه‌های فراوان و بیانات هیجان‌انگیز نتایج شوم و نکبت‌بار تسلط بنی‌امیه را بر جهان اسلام و اجتماع یادآور گردید، اما چه باید کرد؟! زیرا مسیر حوادث بر عکس مراد بود. امام علیه‌السلام در شرایط ناگوار و دردناکی قرار گرفته بود که از یکطرف بسیاری از فرماندهان ارتش وی رسماً به لشکر معاویه ملحق شده و در شمار یاران او درآمده بودند، و از سوی دیگر جمعی از باقی‌ماندگان ارتش آن حضرت هم در پنهانی با معاویه ارتباط داشته و به وی نوشته‌اند که اگر تا نزدیک کوفه بیاید، آنان آن بزرگوار را دستگیر کرده و تسلیم زاده‌ی هند می‌کنند. شرائطی که یاران نزدیک امام (ع) در هنگام نماز بسوی او تیراندازی کردند! فرزند بزرگ امیرالمؤمنین در وضع فوق‌العاده‌ای قرار داشت که [ صفحه ۶۹ ] یاران و ارتشیان او به خیمه‌ی وی ریختند و تمام آنچه را که در خیمه بود (حتی فرشی که در زیر قدم آن حضرت بود) بغارت بردند!! در چنین شرایط ناگوار آیا جز صلح چاره‌ای وجود داشت؟! قطعاً نه. زیرا اگر در آن لحظات حساس، حسن بن علی با همان جمع باقیمانده که دارای روحیه‌ای بسیار ضعیف و درهم شکسته بودند در برابر معاویه و ارتش نیرومند وی پیکار می‌کردند در همان روزهای اول جنگ بدون تردید پیروزی و غلبه‌ی قاطعی نصیب معاویه می‌گردید و در این صورت قطعاً امام حسن و تمام یاران و نزدیکان او کشته می‌شدند، بدون آنکه بتوانند از این شهادت و کشته شدن بهره‌ای کافی برای حفظ و عدالت بردارند زیرا اگر حضرت حسن علیه‌السلام از شهادت خویش آن بهره‌ی عجیب و جهانی را می‌گیرد به علت بودن یک سلسله شرائط خاص اجتماعی بود که بخواست خداوند در آینده روشن خواهد شد- شرائطی که در عصر امام دوم علیه‌السلام وجود نداشت- بسیار سطحی و جاهلانه است اگر تصور شود امام مجتبی (ع) و یاران او هم اگر در آن روز کشته می‌شدند می‌توانستند مانند امام سوم از شهادت خود بنفع اسلام و موجودیت قرآن استفاده کنند. کشته شدن امام حسن (ع) در آنروز نه تنها برای بقاء دین اثر مهمی نداشت بلکه معاویه را در راه رسیدن به یک قدرت عجیب و کم نظیر (بدون داشتن هیچگونه رقیب و مانعی) تا سر حد نهائی کمک می‌نمود و به او اجازه می‌داد که نقشه‌های شوم و پنهانی خویش را (که چیزی جز محو اسلام و زنده کردن یک حکومت نژادی بجای حکومت اصیل انسانی و [ صفحه ۷۰ ] اسلامی نبود) آزادانه اجراء سازد، صلح امام (ع) در آن روز بطور موقت از رسیدن معاویه به این آرزو جلو گرفت و اگر ما بخواهیم خطر بزرگی که در آن روز اسلام را از جانب معاویه تهدید می‌نمود و نقش مهمی که صلح امام دوم در آن شرائط برای حفظ اسلام و موجودیت قرآن و در نتیجه آزادی و عدالت داشت مجسم سازیم باید اسلام را به چراغی تشبیه کنیم که با شعله‌ای بسیار ضعیف می‌سوزد و معاویه در آنروز و با داشتن آن ارتش نیرومند و امکانات بسیار مساعد همانند مردی بود که دهان خود را پر باد کرده و میخواهد با یک پف کردن برای همیشه آن چراغ را خاموش سازد در این شرائط امام حسن علیه‌السلام با صلحی که در آن لحظات حساس انجام داد درست مانند کسی است که در برابر آن مرد نیرومند قرار گرفته و به وی اجازه نمی‌دهد با آن دهان پر باد بر آن چراغ شیبخون زده و آنرا یکباره خاموش سازد. امام مجتبی (ع) با این صلح موقتاً از خاموش شدن این چراغ جلوگیری کرد تا شرائط مساعد شود و در آینده‌ی نزدیک برادر معصومش حضرت حسین علیه‌السلام با قیام خدائی و نهضت مقدس خویش برای همیشه موجبات فروزان بودن آن چراغ آسمانی را فراهم سازد. آری صلح امام حسن (ع) کاری بود که

اساس نهضت امام سوم (ع) را پی‌ریزی نمود. مسعودی مورخ مشهور اسلامی شرائط و موقعیت خاص امام مجتبی علیه‌السلام را که به صلح آن حضرت انجامید در جمله‌ای کوتاه بیان می‌کند. آنجا که می‌نویسد: [صفحه ۷۱] اهل کوفه (و یاران امام دوم) خیمه‌ی حضرت حسن را غارت کردند و اثاث و متاع آنرا بردند و با خنجر بر بدن آن حضرت ضربت زدند و هنگامی که آن بزرگوار این وضع را مشاهده کرد و پیمان شکنیها و عدم وفای آن مردم بروی روشن و مسلم گردید به صلح تن در داد. [۵۴]. با این حساب باید گفت صلح حضرت مجتبی علیه‌السلام در آن هنگامی که واقع گردید یک ضرورت اجتناب‌ناپذیری بود که مصالح جهان اسلام و اجتماع الزاماً آنرا ایجاب می‌نمود:

### معاویه یا جرثومه نیرنگ و فریب

دومین عاملی که در بررسی اسرار صلح حضرت حسن علیه‌السلام باید مورد توجه قرار گیرد، بودن یک جرثومه‌ی نیرنگ و فریب همانند معاویه در برابر آن امام است، مردی که نیرنگ‌بازی و فریب‌کاری او تا آنجاست که تواند حکومت خویش را در حساسترین لحظاتی که در معرض سقوط حتمی قرار داشت با یک عمل ساده و کوچک نجات بخشد. یعنی در جنگ صفین در آن هنگام که تا پایان حکومت ننگین او چند روز بیشتر باقی نمانده بود در آنجا معاویه با یک عمل شیطانی و بلند کردن قرآن‌ها بر بالای نیزه اختلاف عمیقی در لشکر علی علیه‌السلام بوجود آورد و در نتیجه خود را از یک شکست سخت نظامی رهائی داد. معاویه فردی بود که نه تنها افکار پلید و ضد اسلامی [صفحه ۷۲] خود را کاملاً در پشت پرده قرار می‌داد بلکه تظاهر او به حمایت از اسلام و اجرای مقررات دین تا جایی بود که بسیاری از مسلمانان ساده‌دل و سطحی را در جنگ با وی دچار تردید می‌نمود. نصر بن مزاحم کوفی درباره‌ی ربیع بن خثیم که از زهاد ثمانیه است می‌نویسد [۵۵]. «جمعی از اصحاب عبدالله بن مسعود که ربیع بن خثیم هم یکی از آنان بود نزد علی بن ابیطالب علیه‌السلام آمدند و تعداد آنان در آن روز چهارصد نفر بود و به آن حضرت گفتند یا امیرالمؤمنین ما در این جنگ (صفین) دچار تردید شدیم (!!!) با آنکه به فضل شما آشنائی داریم، نه ما و نه شما و نه مسلمین از کسانی که با دشمن (کفار) مبارزه و پیکار کنند بی‌نیاز نیستیم پس ما را بسوی یکی از این سرحدات و مرزها بفرست تا در آنجا باشیم و با کفار جنگ کنیم». در اینجا ربیع بن خثیم و یاران او با آنکه بعظمت مقام علی علیه‌السلام اعتراف دارند با این حال به علت تظاهر معاویه در حمایت از اسلام در جنگ با وی دچار تردید می‌گردند. باز نصر بن مزاحم نقل می‌کند که مردی از یاران امیرالمؤمنین در جنگ صفین نزد عمار یاسر آمد و به وی گفت که من هنگام خروج از کوفه تا دیشب در باطل بودن معاویه و لزوم جنگ با وی تردید نداشتم، اما اکنون دچار تردید شدم زیرا می‌بینم ما اذان می‌گوئیم آنها هم اذان می‌گویند، ما نماز می‌گذاریم آنها هم نماز می‌گذارند.... [۵۶]. آری معاویه نه تنها ظواهر اسلام را تا آن حد [صفحه ۷۳] رعایت می‌نمود که توانست قشر سطحی و کم درس اجتماع را در جنگ با خود دچار تردید سازد بلکه امکان یافت با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی خود سب و لعن به علی بن ابیطالب علیه‌السلام را در بین مردم شایع ساخته و خود را حامی و دلسوز اسلام ولی آن حضرت را دشمن دین و دور از اسلام معرفی نماید!!! خواننده‌ی عزیز- با توجه به وضع خاص معاویه نیرنگ‌بازیهائی که او در دوران مختلف حکومت خود انجام داد این حقیقت بخوبی آشکار می‌شود که اگر امام مجتبی علیه‌السلام بعد از آن همه پیمان شکنیهای کوبنده‌ی یاران خود و شرائط تلخ و ناگواری که تا هنگام صلح برای آن حضرت پیش آمده بود باز هم با معاویه پیکار می‌کرد نه تنها او و همه‌ی نزدیکانش بدون تردید کشته می‌شدند. بلکه آن شهادت در آن روز بی‌اثر می‌شد و معاویه اجازه نمی‌داد تا از آن در راه حفظ قرآن و مصالح واقعی جهان اسلام بهره‌ای بردارند، اگر در آن روز امام دوم و بنی‌هاشم کشته می‌شدند معاویه می‌توانست با فریبکاریهای خاصی که داشت و تظاهرات شدیدی که در حمایت از اسلام می‌نمود و با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی که از راویان حدیث گرفته تا محراب و منبر همه را در آن روز در اختیار داشت شهادت آن خاندان فضیلت را یکباره بی‌اثر سازد و در این صورت میدان تنها

برای یکه تازیهای زاده‌ی هند و اجرای هدفهای حقیقی و واقعی او که تا آنروز سخت در استتار و در زیر پرده بود کاملاً آماده می‌گردید، امام مجتبی علیه‌السلام خود به این نکته بخوبی توجه داشت که نباید با شهادت خود و نزدیکانش در آن شرائط میدان اجتماع را برای [صفحه ۷۴] معاویه و بنی‌امیه برای محو و نابودی اسلام و تسلط استبداد و ستم بر آزادی و عدالت آزاد بگذارد، اگر ما دیدیم که حضرت حسین علیه‌السلام با شهادت و جانبازی خود و یارانش توانست حکومت استبداد و ستم بنی‌امیه را به آتش رسوائی و فضیحت بکشد و آن دودمان کثیف و پلید را به سقوط حتمی و قطعی برساند این به علت آمادگی صدها شرائط و از آن جمله ناپختگی و بی‌تجربگی خاصی بود که در زاده فرزند هند یزید وجود داشت، شرائطی که هیچیک از آنها در عصر معاویه به چشم نمی‌خورد. بی‌جهت نیست که می‌بینیم حضرت حسین علیه‌السلام یعنی همان مردی که در اولین روزهای قدرت یزید در قیام خونین و انقلاب سرخ خویش علیه آن دیکتاتور هیچگونه تردید به خود راه نمی‌دهد هنگامی که با حکومت معاویه مواجه می‌گردد و در تمام مدت آن ده سالی که در عصر امامتش با آن جبار حیل‌گر بسر می‌برد هیچگونه قیام و نهضتی انجام نمی‌دهد بلکه همان می‌کند که برادر بزرگوارش حسن بن علی علیهماالسلام کرده بود یعنی معاویه را ترک می‌گوید و متعرض وی نمی‌شود. آری اینجا است که می‌توان گفت (با صرف نظر از معتقدات مذهبی) اگر ما تنها با دید یک انسان بی‌طرف - ولی بیدار و روشن - به آنچه که در عصر حضرت حسن علیه‌السلام گذشته بنگریم می‌بینیم که جز به آنچه که آن بزرگوار عمل کرده بود راهی نیست و مصالح اجتماع و اسلام همان را ایجاب می‌نمود که آن سبط اکبر عملی ساخت آری شرائط امام حسن علیه‌السلام آنگونه بود که چهره جنگ و پیکار و مقاومت یعنی حسین علیه‌السلام هم [صفحه ۷۵] در آن شرائط و در هنگام برخورد با زاده‌ی هند معاویه راهی را برمی‌گزیند که برادر بزرگش پیش از او بالاخره و به ناچار آنرا برگزیده بود و این خود برای انعکاس وضع نامساعد آن عصر برای جنگ و پیکار کافی است.

### ماهیت صلح امام حسن

تا اینجا ما فلسفه‌ی انجام شدن صلح امام دوم و ارزیابی آنرا از نظر حفظ موجودیت اسلام و عدالت بسیار فشرده و کوتاه شرح دادیم اما یادآوری این نکته لازم است که ماهیت صلح آن حضرت بر سمیت شناختن خلافت برای معاویه نبوده بلکه تنها عبارت از رها کردن وی و عدم تعرض به او بوده است و از همین جاست که یکی از شرائط صلح امام علیه‌السلام این بود که هیچگاه معاویه را به لقب امیرالمؤمنین خطاب نکند [۵۷]. تاریخ می‌نویسد هنگامی که صلح منعقد گردید حضرت مجتبی (ع) در برابر مردم خطبه‌ای ایراد فرمود و در آنجا به ماهیت صلح خویش - این حقیقتی که ما آنرا ادعا کردیم - با صراحت اشاره نمودند... «ان معاویه نازعنی حقاً هو لی فترکتک لصلاح الامه و حقن دمائها [۵۸]. یعنی معاویه در گرفتن حقی که برای من بود (حکومت) با من به جنگ برخاست ولی من آن را رها کردم زیرا مصلحت امت چنین اقتضا می‌کرد و برای آنکه خون مسلمین (بدون آنکه بتوان از آن بهره‌ای برداشت) ریخته نشود». ابن‌اثیر مورخ مشهور می‌نویسد: پس از آنکه صلح حضرت حسن (ع) با معاویه انجام شد آن حضرت با نزدیکان و خویشان خود از کوفه کوچ [صفحه ۷۶] نمود و بسوی مدینه رهسپار شدند. هنگامی که آن بزرگوار در راه مدینه بودند جمعی از خوارج به رهبری مردم فروه بن نوفل شجعی در نزدیکی کوفه علیه معاویه قیام کردند، معاویه برای آنکه با یک کرشمه دو کار انجام دهد یعنی هم قیام فروه بن نوفل و یاران او را درهم بکوبد و هم تسلط خویش را بر حضرت مجتبی و متابعت آن حضرت را از خود اثبات نماید به آن بزرگوار نامه‌ای نوشت و ضمن آن قیام خوارج را به اطلاع آن حضرت رساند و از او خواست که قبل از رفتن به مدینه بسوی آن جمع برگردند و به فرمان معاویه با آنان جنگ کنند. امام هنگامی که نامه‌ی معاویه را قرائت فرمود. در جواب چنین نگاشت: «لو آثرت ان اقاتل أحداً من اهل القبلة لبدأت بقتالک فانی ترکتک لصلاح الامه و حقن دمائها [۵۹]. یعنی اگر نیکو می‌شمردم (و مصلحت می‌دانستم) که با یکی از کسانی که (ظاهراً) اهل قبله‌اند پیکار کنم هر آینه به

جنگ با تو ابتدا می‌کردم ولی ترا رها کردم بخاطر مصلحت اجتماع و به منظور حفظ خون مسلمانان (بدون آنکه بتوان از ریختن خون آنها نتیجه و بهره‌ای گرفت). «خواننده‌ی عزیز- در این دو جمله‌ی کوتاه که از امام مجتبی علیه‌السلام نقل کردیم دقت فرمائید که چگونه آن حضرت ماهیت صلح خود را با معاویه روشن می‌سازد و بخوبی آشکار می‌کند که آن بزرگوار [صفحه ۷۷] با صلح خود خلافت زاده‌ی هند را به رسمیت نشناخت بلکه او را رها کرده و پیمان داد که تنها متعرض وی نگردد. ماهیت صلح امام مجتبی علیه‌السلام با آنکه تنها واگذار کردن معاویه و پیمان بر عدم تعرض به او است، با این حال آن بزرگوار مواد جالبی را در صلحنامه گنجانده که مهمتر از همه تعیین زمامدار آینده بود. حضرت حسن (ع) از معاویه پیمان گرفت کسی را بعد از خود برای حکومت تعیین نماید و انتخاب این موضوع را به مردم واگذارد [۶۰] و البته پیدا است که هدف اصلی آن حضرت از این ماده این بود که راه را برای زمامداری و حکومت برادر معصومش حضرت حسین (ع) بعد از معاویه هموار سازد و اگر فرزند سفیان پس از مرگ امام دوم این ماده را نقض نمی‌کرد در حکومت یافتن امام سوم تردیدی نبود.

### نتیجه‌ی مباحث این فصل

با توجه به آنچه ما تا اینجا برشمردیم بخوبی روشن می‌شود که عوامل نیرومند فساد که خطرناکتر از همه، وجود معاویه در رأس قدرت شامات بود نه تنها در دوران حکومت امام مجتبی علیه‌السلام ریشه‌کن نشد بلکه بعلت سست پیمانی مردم، نیرومندتر و شرائط رشد آن آماده‌تر گردید مشکل بزرگ امت یعنی عوامل تباهی و انحراف که اجتماع اسلامی شدیداً به آنها دچار بود همانگونه که با زمامداری علی (ع) چاره نگاشته بود همچنین امام مجتبی (ع) هم (به علت پیمان شکنیهای پی‌درپی و کوبنده‌ی [صفحه ۷۸] مردم) نتوانست در برافکندن آنها کاری از پیش ببرد. آن بزرگوار با آنکه تمام نیرو و امکانات خویش را برای درهم کوبیدن معاویه و حکومت بنی‌امیه بسیج کرد اما نیرنگ بازیه‌های آن مرد از یکطرف- و مهمتر از آن- بیوفائی و دورویی ارتشیان حضرت حسن علیه‌السلام از سوی دیگر اجازه نداد تا آن بزرگوار در این پیکار پیروز گردد و به بساط حکومت بنی‌امیه یکباره خاتمه بخشد. حوادث ناگوار پیش آمده‌های نامساعد بالاخره کار را به آنجا کشاند که آن حضرت (علیرغم تنفر شدید و انزجار باطنی خود) برای رعایت مصالح جهان اسلام و اجتماع و جلوگیری از سقوط عدالت و آزادی، تن به صلح در دهد، ماهیت این صلح هر چند چیزی جز پیمان عدم تعرض و رها ساختن معاویه نبود و با اینحال تا جائیکه امکان داشت آن بزرگوار شرائط و محدودیتهای فراوانی برای زاده هند در صلحنامه بوجود آورد، ولی باید در نظر داشت که معاویه مردی نبود که پس از موفقیت به آن شرائط عمل کند همانگونه که خود پس از انجام صلح هنگام ورود به کوفه ضمن اولین خطبه‌ای که خواند این حقیقت را بی‌پرده بیان داشت و گفت: «تمام شرائطی را که با حسن بن علی کردم زیر قدم من است» [۶۱]. یعنی به هیچ یک از آنان عمل نخواهم کرد و آینده هم این واقعیت را بخوبی نشان داد زیرا معاویه بعد از صلح و هنگامی که خاطرش از جانب امام دوم تا حدود زیادی مطمئن گردید با نهایت کوشش در صدد برآمد به آمال و آرزوهای شیطانی خویش برسد و به نقشه‌های شوم خود یکی بعد از [صفحه ۷۹] از دیگری جامه‌ی عمل بپوشاند ولی چون وجود امام مجتبی با آن نسبت و نزدیکی که با پیامبر اسلام داشت و محبوبیت و نفوذ معنوی خاصی که در بین مردم دارا بود خود مانع بزرگی بود و اجازه نمی‌داد که وی آزادانه و مطمئن بتواند به هدفهای ضداسلامی خویش دست یابد از این نظر تصمیم گرفت که این تنها مانع را از میان بردارد و به دنبال این فکر با وعده‌های شیطانی خود که به یکی از زنان آن حضرت به نام جعده داد، آن بزرگوار را با دست وی مسموم ساخت [۶۲]. اکنون کشور پهناور اسلامی با تمام قدرت و نیروی خود در اختیار معاویه است بدون آنکه هیچگونه مانع و رقیبی در برابر خود بیابد، اینست شرائط دردناک کشور تا هنگام شهادت امام مجتبی علیه‌السلام. اکنون باز در تعقیب این شرائط هستم تا به بینیم چگونه بارور گردید و چه میوه‌های تلخی را برای جهان اسلام و انسانیت بار آورد. [صفحه ۸۱]

## معاویه در رأس کار یا جرثومه نیرنگ و فریب در پست خلافت

### معاویه در پست خلافت

ما تا اینجا شرائط دردناک اجتماع اسلامی و حوادث تلخ و ناگواری را که تا هنگام صلح امام حسن علیه السلام انجام شد بطور فشرده و کوتاه شرح دادیم. اکنون در آن قسمت حساسی از تاریخ اسلام قرار داریم که کشور پهناور اسلامی با تمام امکانات عجیب و خارق العاده‌ی خود در اختیار معاویه قرار گرفته است در این فصل، ما به خواست خداوند می‌خواهیم ماهیت حکومت معاویه و هدفهای شوم و ضداسلامی و انسانی وی را که در دل داشت و گاهی از روی آنها پرده بر میداشت و همچنین اعمالی را که او بسیار زیرکانه و در استتار برای رسیدن به آن هدفها انجام می‌داد با صراحت شرح دهیم تا موجبات قیام حضرت حسین علیه السلام و شرایط خاصی که نهضت کربلا را بطور ضرورت ایجاب می‌نمود بخوبی روشن گردد. بررسی ما در این فصل (در حدود هدف اصلی کتاب) در دو بخش انجام می‌گیرد: بخش اول- در این بخش می‌خواهیم بی‌پرده اثبات کنیم که منظور واقعی و آرزوی قبلی معاویه این بود که شالوده‌ی اسلام را یکباره درهم بریزد و حکومت نیرومند آن را به حکومت نژادی تبدیل [صفحه ۸۲] سازد، در این قسمت به خواست خداوند روشن می‌سازیم که پذیرفتن معاویه اسلام را در ابتدا با کراهت و تنها بخاطر ترس از شمشیر بوده و در دل هیچگونه احساس اعتقاد و احترامی نسبت به اصول و معتقدات آسمانی آن نداشته است. بخش دوم- در این بخش ما به شرح و بررسی آن قسمت از کارها و اعمالی خواهیم پرداخت که معاویه در دوران حکومت خود آنها را به منظور دست یافتن به مقاصد اصلی خویش و مساعد ساختن شرائط اجتماع برای اجرای نقشه‌های پنهانی و شومش انجام داد و پیمان می‌دهیم که مباحث این دو بخش را (همانند فصول گذشته) با روح بی‌طرفی کامل و دور از هرگونه اعمال تعصب مورد جستجو قرار دهیم و به علت حساسیت این فصل و نقش موثری که آنها در بوجود آوردن حادثه‌ی خونین طف دارند از شما خواننده‌ی عزیز هم انتظار داریم با صبر و حوصله‌ی خاصی با ما قدم بردارید تا بتوانیم حقایق این قسمت را آنگونه که هست بدست آوریم. اکنون به نقل مباحث بخش اول می‌پردازیم.

### معاویه می‌خواهد نام پیغمبر را دفن کند

معاویه بن ابی‌سفیان که خود را جانشین و خلیفه پیغمبر اسلام می‌خواند، در دل از اینکه نام آن حضرت در جهان زنده است و مردم مسلمان آن مرد آسمانی را به عظمت یاد می‌کنند سخت ناراحت است و آرزو دارد نام او را دفن کند و آن فرستاده خدا را از یاد مسلمانان ببرد، این نیت پلید و شوم [صفحه ۸۳] که فرزند بوسفیان در دل داشت بالاخره روزی آنرا با یکی از دوستان نزدیک خود مغیره بن شعبه در میان گذاشت. مسعودی مورخ بزرگ اسلامی می‌نویسد: «مطرف فرزند مغیره بن شعبه ثقفی گفت من با پدرم در شام بر معاویه وارد شدیم و پدرم نزد او می‌رفت و با وی سخن می‌گفت و سپس به نزد ما می‌آمد و از معاویه و عقل و تدبیرش یاد می‌کرد و از آنچه که از او دیده بود بسیار تعجب می‌نمود (و با نظر عظمت و احترام به آن می‌نگریست) اما یکشب به خانه بازگشت ولی از خوردن غذا خودداری کرد و من او را غمناک دیدم، ساعتی در انتظار نشستم و با خود فکر کردم که تأثر پدرم شاید به علت کاری باشد که ما انجام دادیم و یا حادثه‌ای در بین ما واقع گردید در این هنگام به پدرم گفتم چرا شما را امشب غمگین می‌بینم؟! گفت فرزندم من از نزد ناپاک‌ترین مردم (معاویه) می‌آیم گفتم به چه علت او را اینگونه یاد می‌کنی؟ در پاسخ گفتم امشب تنها با معاویه نشسته بودم به او گفتم ای امیرالمؤمنین! تو به کمال قدرت رسیدی اکنون چه می‌شود اگر عدل را پیشه‌سازی و نیکی‌های خود را به مسلمانان توسعه دهی؟. شما اکنون پیر شدید و چه می‌شود اگر به برادرانت از بنی‌هاشم نگاه مهربانی و بدین وسیله صلحی رحم نمائی؟ و بخدا قسم اکنون دیگر نزد بنی‌هاشم نیرو و قدرتی نیست تا تو از آن هراسان باشی.

معاویه در پاسخ گفت هیهات هیهات! برادر تمیم [۶۳] (ابوبکر) به حکومت رسید و عدل را پیشه ساخت و انجام داد آنچه که انجام [ صفحه ۸۴ ] داد اما بخدا قسم یک روز از مرگ او بیشتر نگذشت که نام او هم از میان رفت تنها همین مقدار از او نامی مانده که کسی بگوید ابوبکر، پس از وی برادر عدی [۶۴] (عمر) زمام حکومت را در دست گرفت و کوشش کرد و ده سال شدت عمل نشان داد، ولی بخدا قسم فردای آن روزی که مرگ دامنش را گرفت نام او هم مرد و یاد او فراموش گردید تنها همین قدر از او باقی است که بگویند. سپس برادر ما (از قبیله‌ی بنی امیه) عثمان زمامدار گردید، مردی که کسی از نظر خانوادگی و نسب مانند او نبود (!!!) پس انجام داد آنچه که باید انجام دهد و به نسبت به او هم انجام شد (او را کشتند، ولی بخدا سوگند فردای آن روز که او بهلاکت رسید یاد او هم در بین مردم مرد و فراموش گردید. اما برادر هاشم (حضرت محمد ص) هر روز پنج بار بنام او فریاد می‌زنند: أشهد أن محمداً رسول الله. (ای مغیره) مادر برای تو نباشد. با زنده بودن نام این مرد (حضرت محمد ص) کدام عمل باقی می‌ماند؟! بخدا قسم (چاره نیست) مگر اینکه (نام پیامبر اسلام) دفن شود. دفن [۶۵]. در این گفتار که ما آنرا از یکی از مورخین بزرگ و معتبر اهل سنت نقل کردیم نه تنها معاویه دشمنی و بغض قلبی خود را نسبت به پیامبر اسلام (ص) با صراحت بیان می‌کند و آرزو می‌نماید که نام آن حضرت را دفن کند!! و آنرا از یاد مردم ببرد. بلکه عدم اعتقاد وی به اصول اسلامی از جملات قبلی هم صریحاً هویدا است آنجا [ صفحه ۸۵ ] که از خلافت همواره تعبیر به «ملک» می‌کند و از این تعبیر به خوبی پیدا است که او زمامداری پیامبر بزرگ اسلام و کسانی که بعد از آن حضرت ادعای جانشینی وی را کرده بودند یعنی ابوبکر عمر و عثمان همه را از یک نوع حکومت می‌داند و آن هم بنا به تعبیر او «ملک» است در حالی که اگر معاویه از دریچه‌ی اعتقاد بسیاری از مردم آنروز هم به ماهیت حکومت آن سه تن می‌نگریست آنرا بصورت خلافت و جانشینی از پیغمبر می‌دید (هر چند این تصور درباره‌ی آن سه نفر غلط و بیجا بود) و این خود نشان می‌دهد که وی در باطن نه موضوع نبوت و نه داستان خلافت را آنگونه که مردم مسلمان به آن معتقد بودند باور نداشت و ماهیت حکومت پیامبر اسلام را هم مانند آن سه نفر جز بعنوان «ملک» نمی‌شناخت! مسعودی پیش از آنکه این داستان را نقل کند می‌نویسد: مأمون در زمان خلافت خویش تصمیم گرفت به مردم مسلمان دستور دهد تا معاویه را لعن کنند و از او بیزاری جویند و از مهمترین عاملی که موجب این تصمیم گردید، اطلاع او از مکالمه‌ی معاویه با مغیره بن شعبه درباره‌ی پیامبر اسلام بوده است. مورخ مذکور در این باره می‌نویسد: «در سال دویست و دوازده منادی مأمون (از جانب وی ندا در دارد که ذمه‌ی من بری است از آن کس که معاویه را بخوبی یاد کند یا او را بر یکی از اصحاب پیغمبر (ص) مقدم بدارد). [۶۶] در اینجا مسعودی داستان مکالمه‌ی معاویه را با مغیره بن شعبه نقل می‌کند و سپس چنین اضافه [ صفحه ۸۶ ] می‌کند «مأمون دستور داد نامه‌ها به تمام مردم نوشتند که معاویه را بر بالای منابر لعن کنند». ولی چون به مأمون گفتند ممکن است اجرای این فرمان منجر به شورش عمومی گردد از این نظر از اجرای تصمیم خود دست برداشت و این فکر بدست فراموشی سپرده شد تا نوبت حکومت به المعتضد بالله رسید. معتضد در عصر خود اراده کرد لعن معاویه را شایع سازد و طرحی را که مأمون از اجرای آن چشم پوشیده بود عملی سازد و به آن تحقق بخشید. طبری مورخ مشهور در این باره می‌نویسد: «در سال ۲۸۴ هجری المعتضد بالله تصمیم گرفت اعلام کند تا معاویه را بر بالای منابر لعن کنند و دستور داد نامه‌ای در این باره نوشتند تا برای مردم بخوانند. عبیدالله بن سلیمان بن وهب وی را از اجرای این تصمیم بر حذر داشت و گفت ممکن است شورش بر پا گردد و اجتماع دچار اضطراب شود، ولی معتضد به آنچه که عبیدالله گفته بود توجهی نکرد... تا بالاخره در یکی از روزهای جمعه از جانب او ندا در دادند که آگاه باشید و بر معاویه ترحم نکنید (و از خداوند برای وی رحمت نخواهید) و او را به نیکی یاد ننمائید... و معتضد دستور داد تا نامه‌ای را که مأمون برای فرمان لعن بر معاویه نوشته بود (از قسمت بایگانی نامه‌های خلافتی) خارج ساختند و نزد وی آوردند، معتضد از کلیات آن نامه این نامه را نگاشت». در اینجا طبری نامه‌ی المعتضد را که طولانی است و ضمن آن بسیاری از معایب و مفساد اخلاقی و ایمانی معاویه و مخالفت‌های علنی که وی با قوانین اسلام انجام داد برشمرده شد، نقل می‌کند و سپس چنین اضافه [ صفحه ۸۷ ] می‌نماید. [۶۷]

«سلیمان بن وهب هنگامی که از تصمیم قطعی معتضد برای اعلان لعن بر معاویه اطلاع یافت یوسف بن یعقوب را که قاضی القضاة و از دانشمندان بود خواست و بوی گفت چاره‌ای بیاندیش تا معتضد از این فکر منصرف شود، یوسف بن یعقوب نزد معتضد آمد و در این باره با او صحبت کرد و به وی گفت ای امیرالمؤمنین! من می‌ترسم که اجتماع دچار اضطراب شود و در آن هنگام که نامه‌ی شما را نسبت به لعن بر معاویه بشنوند دست به حرکت و شورش بزنند. معتضد گفت اگر اجتماع مردم در برابر این تصمیم من حرکت و جنبشی کنند و یا در این باره سخنی از آنها شنیده شود. من شمشیر را در میان آنان می‌گذارم (و آنها را بقتل می‌رسانم) یوسف بن یعقوب گفت ای امیرالمؤمنین! با طالبین و سادات چه خواهی کرد؟ اینها که در هر گوشه کشور علیه حکومت تو خروج می‌کنند و مورد علاقه‌ی بسیاری از مردم هستند زیرا آنان از خویشان و نزدیکان پیغمبرند و دارای فضائلی می‌باشند و انتشار این نامه به منزله‌ی ستایش (و تشویق) آنهاست و اگر مردم نامه‌ی شما را درباره‌ی معاویه بشنوند بسوی طالبین و سادات بیشتر رغبت می‌کنند و زبان آنها بازتر و حجت آنها از اکنون محکم‌تر خواهد شد. در اینجا معتضد خودداری کرد و پاسخی به یوسف بن یعقوب نداد ولی درباره‌ی آن نامه (و انتشار آن) هم دیگر چیزی نگفت و دستوری صادر [صفحه ۸۸] نمود» [۶۸]. خوانندگان ارجمند- با در نظر گرفتن این دو داستان که ما آنها را از دو منبع بسیار معتبر تاریخی اهل سنت نقل کردیم بخوبی روشن می‌شود که فساد عقیده‌ی معاویه و انحراف وی از نظر معتقدات اسلامی و پای‌بند نبودن او به مکتب نبوت تا جائی مسلم و قطعی بود که مأمون و معتضد هر دو تصمیم می‌گیرند لعن بر معاویه را شایع سازند، با آنکه از نظر سیاسی این دو نفر نه تنها از اینکار طرفی نمی‌بستند بلکه تا حدود زیادی برای حکومتشان ایجاد مشکلات و درد سر می‌نمود. تصور نشود که بنی‌العباس با بنی‌امیه سابقه‌ی عداوت قبیله و خانوادگی داشتند و ممکن است این تصمیم به دنبال همان عداوت و دشمنی گرفته شده باشد- نه این تصور باطل است. زیرا این دشمنی و عداوت اگر چه جای انکار نیست ولی باید دانست که این تصمیم از آن عداوت سرچشمه نمی‌گرفت. به این دلیل که اگر این تصمیم از آنجا ناشی بود آنها می‌بایست فرمان دهند تا مردم تمام افراد بنی‌امیه را لعن کنند نه تنها معاویه را و اگر تصور شود که هدف آنها لکه‌دار نمودن و ننگین ساختن همه‌ی بنی‌امیه بود ولی مفساد اخلاقی و اعتقادی معاویه و کارهای ننگینی که وی در دوران حکومت خود انجام داده بود بهانه‌ای بدست مأمون و معتضد داد تا زهر عداوت قبیله‌ئی خود را تنها بر وی بریزند، می‌گوئیم این تصور بی‌جا است زیرا اگر معایب و مفساد معاویه تنها بهانه‌ای برای آنان بود، این بهانه درباره‌ی [صفحه ۸۹] فرزند او یزید بیشتر و روش زندگی او از پدر ظاهراً ننگین‌تر بود و بخصوص شهادت حسین ابن علی علیهماالسلام با دست وی و بفرمان او خود کافی بود که بهترین و منطقی‌ترین بهانه را در دسترس مأمون و معتضد قرار دهد تا آنها بتوانند با استفاده‌ی از این بهانه لعن یزید را با مشکلاتی کمتر و دردسری آسانتر شایع سازند. آری این شواهد گواهی می‌دهد که مأمون و معتضد از نیت شوم معاویه و هدف‌های پنهانی او نقشه‌هایی که وی برای ریشه‌کن ساختن اساس اسلام در دل داشت بخوبی مطلع بودند، عجیب‌تر از همه اینکه دیگران مانند عبدالله بن سلیمان و یوسف بن بن یعقوب که درصدد بودند تا با طرح نقشه و چاره‌اندیشی به هر ترتیبی که شده معتضد را از این تصمیم باز دارند (و بالاخره هم موفق شدند) به خود اجازه ندادند در ماهیت قضیه تردید کرده و در دلائلی که معتضد برای لزوم لعن بر معاویه و ابراز تنفر از وی طبق موازین اسلامی اقامه کرده بود، تشکیک کنند و آنها را رد نمایند!!! با آنکه آنان از تمام امکانات برای منصرف ساختن معتضد استفاده کردند، تا آنجا که یوسف از سادات و طالبین که علیه معتضد قیام می‌کردند و در شمار دشمنان سخت حکومت وی بودند سخن به میان آورده و از آنها تمجید می‌کند و صریحاً می‌گوید: «بسیاری از مردم بسوی آنها متمایلند» تا شاید از این راه معتضد را از شورش بترساند. یوسف که تا این حد برای جلویگیری از اشاعه‌ی لعن بر معاویه کوشش می‌کند و آنگونه در برابر خلیفه! جسارت و جرأت می‌ورزد [صفحه ۹۰] با اینحال حتی یک جمله درباره‌ی ماهیت قضیه سخن نگفته و در ابطال دلائل معتضد که بر لزوم لعن بر معاویه اقامه کرده بود، حرفی به میان نمی‌آورد!!! و این موضوع خود یک گواه روشن است بر آنکه دلائل معتضد غیر قابل انکار بوده است [۶۹].



## نماز جمعه در چهارشنبه

یکی از مواردی که بخوبی نشان می‌دهد معاویه در صورت لزوم مقدمات مذهبی را به بازی می‌گرفت و از اسلام و مقررات آن تنها به منظور تحکیم موقعیت و حکومت خود و رسیدن به مقاصد شوم خویش بهره برمی‌داشت، نماز جمعه‌ای است که وی آنرا در روز چهارشنبه انجام داد، مسعودی در این باره می‌نویسد: «کار اطاعت مردم از معاویه بجائی رسیده بود که در هنگام رفتن به جنگ صفین وی نماز جمعه را در روز چهارشنبه انجام داد» [۷۰]. اکنون شما قضاوت کنید. آیا ممکن است این عمل از فردی صادر شود که در دل نسبت به اصول اسلامی و مبانی آسمانی آن معتقد باشد؟ آیا انجام اینکار نشان نمی‌دهد که معاویه اسلام و مقررات آنرا تنها به منزله‌ی پلی می‌پنداشت که باید برای دست یافتن به هدف و تحکیم موقعیت خود از آن استفاده کرد؟! آری معاویه به نماز جمعه و به آنچه که اسلام درباره‌ی [صفحه ۹۱] شرائط و مقررات آن بیان کرده است کاری ندارد، شرائط سیاسی ایجاب می‌کرد که او در آنروز که چهارشنبه بود مردم را جمع کند و مطالب لازمی را که در راه موفقیت وی در جنگ ضروری بود به اطلاع آنها برساند. پس چه بهتر که برای بدست آوردن این مقصود از نماز جمعه استفاده کند! حالا نماز جمعه را نمی‌توان در روز چهارشنبه خواند و این عمل از نظر اسلام غیر جایز و بدعت است اینها مطالبی است که از نظر معاویه و معتقدات قلبی او اصولاً مطرح نیست.

## زد و بندهای سیاسی

سومین موردی که معاویه ماهیت معتقدات خویش را در آنجا آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که هدف اصلی او تنها بدست آوردن حکومت و قدرت است از هر راهی که باشد معامله‌ای است که وی با عمرو بن عاص انجام داد، مسعودی مورخ مشهور می‌نویسد: «معاویه به عمرو عاص گفت با من بیعت کن عمرو گفت نه بخدا قسم من از دین خود به تو نمی‌دهم مگر هنگامی که از دنیای تو نائل گردم. معاویه گفت بخواه از من (آنچه می‌خواهی) عمرو عاص گفت حکومت مصر آرزوی من است، معاویه هم پذیرفت و به عمرو عاص در این باره نوشته‌ای داد». [۷۱]. در این داستان عمرو عاص صریحاً به معاویه یادآور می‌شود که بیعت من با تو مساوی با تباه کردن دین من و از کف دادن آن است و من در [صفحه ۹۲] آن صورت از دین خود می‌گذرم که از دنیا و حکومت تو نصیب و بهره‌ای بردارم، معاویه هم می‌خواهد عمرو عاص با او بیعت کند و در اختیار وی قرار گیرد تا بتواند با استفاده از افکار شیطانی او هر چه بهتر و بیشتر بر گروهی اجتماع سوار گردد. از این رو با او معامله می‌کند و در برابر بیعتش حکومت مصر را به وی وامی‌گذارد، تا هر دو از یکدیگر بهره‌مند گردند!!!

## بیعت معاویه با زبیر

چهارمین مورد که معاویه بازی‌گریهای خود را برای رسیدن به حکومت و در هم کوبیدن خصم خود (علی علیه‌السلام) آشکار می‌سازد نامه‌ایست که وی پس از کشته شدن عثمان به زبیر می‌نویسد و در آن او را به لقب امیرالمؤمنین خطاب می‌کند! چرا؟ زاده‌ی هند می‌داند که علی ابن ابی‌طالب یعنی مرد که پس از قتل عثمان به حکومت رسید فردی نیست که با او همکاری کند و وی را در پست خود ابقاء نماید، معاویه اطمینان دارد که علی علیه‌السلام دست ستمگران و ناپاکان را از دامن اجتماع و حکومت اسلامی کوتاه خواهد ساخت و اجازه نخواهد داد، انگلهائی مانند وی بر همه چیز مردم مسلط گردند. بنابراین باید چاره بیاندیشد تا بتوان سالیانی دراز همچنان در رأس قدرت شامات بماند اکنون می‌بیند که تنها راه دست یافتن به این آرزو اینست که علیه حکومت علی (ع) دست به خرابکاری زند و شورشهای داخلی ایجاد نماید تا از این راه به آن بزرگوار فرصت ندهد برنامه‌های اسلام، و اصلاحی خویش را برای [صفحه ۹۳] ریشه کن ساختن ماده‌های فساد که در اجتماع با دست حکومت‌های گذشته بوجود آمده بود

اجراء سازد، به این منظور معاویه باید از زبیر و طلحه استفاده کند زیرا این دو نفر که خود را در حکومت علی علیه السلام کامیاب نمی‌بینند و مطمئنند که امیرالمؤمنین آن کس نیست که بشود در خلافت وی قدرت و ثروتی بی حساب اندوخته ساخت درصدد برمی‌آیند در برابر آن حضرت به مخالفت برخیزند پس چه بهتر که معاویه هم (که اکنون با آنها هدف مشترک دارد) از این فرصت استفاده کند و نامه‌ای فریبکارانه به آنها بنویسد. متن نامه چنین است: «به بنده‌ی خدا زبیر امیرالمؤمنین از معاویه فرزند ابی سفیان سلام بر تو. بعد پس بدرستی که من از اهل شام برای تو بیعت گرفتم. و آنها پذیرفتند و (بر خلافت تو) اجتماع کردند همانگونه که شیر دوشیده جمع می‌شود، پس همت خود را بگمار برای (تصرف) کوفه و بصره مبادا فرزند ابی طالب بسوی این دو شهر بر شما پیشی گیرد زیرا (اگر علی این دو را متصرف شود) دیگر چیزی بعد از کوفه و بصره نیست. و من بیعت کردم با طلحه بن عبیدالله بعد از تو پس خونخواهی عثمان را آشکار سازید و مردم را بسوی آن بخوانید و باید شما (در این راه) کوشش کنید و با سرعت و شتاب عمل انجام دهید...» [۷۲]. در این نامه معاویه زبیر را امیرالمؤمنین می‌خواند! و به او می‌نویسد که من از اهل شام برای تو بیعت گرفتم و همه‌ی آنها بر خلافت تو اجتماع کرده‌اند!! [صفحه ۹۴] با آنکه در هیچیک از تواریخ جهان نوشته‌اند که در شام چنین حادثه‌ای واقع شده باشد و معاویه از مردم آنجا برای زبیر بیعت گرفته باشد!! آیا ممکن است تصور شود که معاویه به راستی خود با زبیر به عنوان خلافت بیعت کرده بود؟! آیا کسی هست که نداند این نامه تنها یک سرچشمه دارد و آن هم تحریک زبیر و طلحه به ایجاد شورش در برابر علی علیه السلام و در نتیجه محفوظ ماندن وی در رأس قدرت شامات تا هنگامی که زمینه‌ی خلافت برای او آماده گردد؟! معاویه نه به زبیر و طلحه عقیده دارد و نه باصل خلافت به معنای اسلامی آن، او می‌خواهد از وجود این دو ناراضی و جاه‌طلب در راه رسیدن به هدفهای شیطانی خود بهره بردارد، شاهد این مدعا متن نامه‌ی او است در آنجا پس از آنکه داستان ساختگی بیعت گرفتن از مردم شام را برای زبیر می‌نگارد بلافصله از این مقدمه می‌گذرد و عجولانه به ذی‌المقدمه می‌رسد و او را راهنمایی می‌کند که بصره و کوفه را متصرف شود! و خونخواهی عثمان را بهانه سازد و بدین وسیله مردم را علیه علی بن ابی طالب (ع) تحریک نماید و بشوراند و از آنها می‌خواهد در اینراه کوشش و سرعت کنند تا مبادا فرصت از دست برود!! با توجه به این متن آیا باز هم می‌توان در هدف اصلی معاویه که چیزی جز نیرنگ‌بازی و فریبکاری برای رسیدن به قدرت نبود تردید کرد؟! آیا تنها همین نوشته کافی نیست تا اثبات کند وی به اصول و مقررات اسلامی تا آنجا بی‌اعتنا است که حاضر می‌شود به زبیر امیرالمؤمنین خطاب کند و به دروغ به او بنویسد که من از مردم شام [صفحه ۹۵] برای تو بیعت گرفتم تا بدین وسیله آن بیچاره را آلت اجرای مقاصد شوم خود سازد و برای ایجاد شورش در برابر علی علیه السلام از او استفاده نماید!؟

### معاویه می‌گوید نقل گفتار پیغمبر غدغن

از موارد بسیار زنده و روشن که نشان می‌دهد معاویه با معتقدات اسلامی نه تنها هیچ‌گونه رابطه‌ی نداشته بلکه اگر احساس می‌نمود یکی از بزرگترین مقدسات مذهبی هم در راه رسیدن وی به هدفهای شیطانی سدی ایجاد می‌کند بشدت با آن به مبارزه برمی‌خاست. خطاب زنده و تندی است که او با عمرو بن عاص دارد هنگامی که عمرو گفتاری از پیغمبر اسلام نقل کرد که در آن گفتار بطلان حکومت معاویه برملا می‌شد. داستان اینگونه است، هنگامی که عمار یاسر آن صحابی بزرگوار در جنگ صفین در راه حمایت از علی علیه السلام کشته گشت. عمرو عاص حدیث مشهوری که بسیاری از روایت اهل سنت هم آنرا نگاهشته‌اند از پیغمبر نقل کرده که به عمار فرموده بود: تقتلك الفئة الباغية. برای معاویه خواند زاده‌ی هند که انتشار این حدیث را از پیغمبر ضربه‌ای کوبنده برای حکومت خویش تشخیص داد سخت برآشفته و به وی گفت: «تو پیری هستی احمق و همواره حدیث نقل می‌کنی.... مردم شام را علیه من فاسد کردی. آیا هر چه از پیغمبر خدا شنیدی باید نقل کنی؟!» [۷۳]. در اینجا معاویه با تعبیرات سوء و زشتی با عمرو عاص سخن [صفحه ۹۶] می‌گوید زیرا وی به خود جرأت داد و حدیثی که از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره‌ی عمار

شنیده بود نقل کرد. حدیث از پیغمبر است و گوینده‌ی آن کسی است که خداوند درباره‌ی وی فرمود: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا- وحى يوحى» [۷۴]. اما اینها مسائلی نیست که اصولاً از نظر معاویه مطرح باشد! این گفتار حق است یا باطل، فرموده‌ی پیغمبر اسلام است، یا دیگران، برای او بی تفاوت است! آنچه که برای زاده‌ی بوسفیان مهم است همان است که خود صریحاً به عمر و عاص گفت: «افسدت على اهل الشام» یعنی می‌خواهم بر مردم حکومت کنم و بر آنان مسلط باشم، خواه از طریق حق باشد یا باطل و اگر روزی گفتار پیغمبر اسلام (ص) هم بخواهد موقعیت حکومت وی را متزلزل سازد در آنروز با شدت هر چه تمام‌تر با آن مبارزه خواهد کرد! مورد دیگر که باز معاویه با نقل احادیث و گفتار پیامبر اسلام بشدت مخالفت کرد خطایی است که او با عبدالله بن عمر دارد. علامه امینی از کتاب صفین نقل می‌کند: «معاویه نزد عبدالله بن عمر فرستاد و به وی گفت اگر به من اطلاع برسد که تو حدیث نقل می‌کنی گردنت را خواهم زد» [۷۵]. آری معاویه می‌داند که از یکطرف احادیث فراوانی از پیغمبر اسلام در فضائل علی علیه‌السلام صادر شده و از سوی دیگر روایاتی بسیار از آن بزرگوار [صفحه ۹۷] در نکوهش از بنی‌امیه و مذمت معاویه و پدرش و تقییح کارهایی که از او در زمان حکومت صادر می‌شد (بصورت اخبار از آینده) وارد گردیده است و نباید اجازه داد تا این دو قسمت از روایات در دسترس اجتماع اسلامی قرار گیرد و تنها راه برای دست یافتن به این مقصود اینست که معاویه با شدت هر چه بیشتر نقل احادیث را از پیغمبر اسلام مطلقاً غدغن کند. و برای آن مجازات معین سازد تا آنجا که به فرزند عمر بگوید اگر حدیث نقل کنی گردنت را خواهم زد!!!

### معاویه سخنان را استهزاء می‌کند

یکی دیگر از موارد روشن که باز می‌توان ماهیت معتقدات معاویه را از نظر اسلامی بخوبی بدست آورده مکالمه‌ای است که وی هنگام ورود به مدینه با ابوقتاده‌ی انصاری دارد زاده‌ی هند در این برخورد با صراحت گفتار پیغمبر اسلام را مسخره می‌کند و آنرا مورد استهزاء قرار می‌دهد. ابن‌عساکر نقل می‌کند: «هنگامی که معاویه وارد مدینه گردید (در شمار مستقبلین) ابوقتاده انصاری را ملاقات نمود معاویه به وی گفت ابوقتاده! همه‌ی مردم به استقبال من آمدند بجز شما جمعیت انصار! چه چیز شما را منع کرد از آنکه به استقبال من در آئید؟ ابوقتاده گفت ما وسیله‌ای که بر آن سوار شویم نداشتیم معاویه (بطور استهزاء) گفت پس نواضح یعنی شتران آبکش [صفحه ۹۸] شما کجا هستند؟! [۷۶]. ابوقتاده در پاسخ گفت ما آن شتران را در جستجوی تو و پدرت در روز بدر (هنگامی که در صف مشرکین بودید) از دست دادیم، معاویه با پوزخندی گفت آری ای ابوقتاده! در اینجا ابوقتاده گفت پیغمبر خدا به ما خبر داد که بزودی بعد از او افراد ناشایسته‌ای را می‌بینیم که بر ما مقدم شوند و حق ما را پایمال سازند معاویه گفت در آن هنگام پیغمبر به شما چه دستوری داد؟! ابوقتاده گفت پیغمبر ما دستور صبر و شکیبائی داد. معاویه گفت پس صبر کنید تا هنگامی که او را ملاقات نمائید!» [۷۷]. در این برخورد و مکالمه (همانگونه که ملاحظه فرمودید) معاویه گفتار پیغمبر و اخبار آن حضرت را درباره‌ی حوادث بعد از خود صریحاً مورد استهزاء قرار داده و با لحنی آمیخته و انکار می‌گوید: «اکنون که پیغمبر به شما دستور صبر داده پس صبر کنید تا او را دیدار نمائید». فرزند بوسفیان در اینجا نه تنها اخبار پیغمبر را نسبت به حوادث بعد از وی مرود استهزاء قرار داده بلکه با جمله‌ی «حتی تلقوه» گویا می‌خواهد اعتقاد ابوقتاده را درباره‌ی معاد و جهان دیگر و دیدار پیغمبر را در آن روز هم انکار نموده و آنرا عقیده‌ای بی‌اساس و موهوم بنامد! آیا راستی ممکن است این نوع کلمات و تعبیرات از فردی صادر شود که [صفحه ۹۹] دارای معتقدات صحیح اسلامی باشد و نسبت به پیغمبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و گفتار وی و داستان قیامت و روز جزاء با نظر احترام بنگردد؟!.

### اجتماع معاویه یا ابلهان تاریخ

فرزند ابوسفیان که تنها هدف او حکومت بر مردم و بدست آوردن قدرت است، به هر صورت که باشد برای وی لذت بخش است از اینکه می‌بینید بر اجتماعی حکومت می‌کند که نه تنها در مسائل اساسی و اصولی اسلام و اجتماع دارای درک صحیح و انسانی نیستند بلکه در محسوسات و عادی‌ترین موضوعات هم گاهی دارای شعور کافی و تشخیص لازم نمی‌باشند. معاویه بخوبی می‌داند که از نیروی چنین اجتماع منحط و نادانی است که او می‌تواند حداکثر بهره را بردارد، او می‌داند که این نمونه جمعیت و مردمند که وی می‌تواند آنها را بهره‌سوی که بخواهد بکشاند و علیه هر فردی که اراده کند بسیج نماید. پسر ابوسفیان از اینکه مردم او حتی در محسوسات قضاوت‌شان بر پایه‌ی حق و تشخیص صحیح نیست نه تنها ملول نیست بلکه این بی‌خبری و جهالت را موفقیت بزرگی برای خویش دانسته و آنرا به رخ دیگران می‌کشد. زیرا معاویه بخوبی می‌داند که حکومت او و همه‌ی جباران و ستمگران تنها بر مردم بی‌خبر و چشم بسته امکان‌پذیر است اما اجتماع بیدار و هشیار آنچنان بساط فریبکاران دغل باز را با قساوت هر چه بیشتر [صفحه ۱۰۰] درهم می‌ریزد و چهره‌ی کنیفشان را با چنان سرعت در هر پوست و قالبی که باشد بیرون می‌کشد که فرصت هیچ کاری را برای آنها باقی نمی‌گذارد. داستان عجیبی مسعودی مورخ مشهور اسلامی درباره‌ی مردم شام و سطح فکر آنان نقل می‌کند که برای نشان دادن وضع منحط و چگونگی درک اجتماع معاویه و معاویه‌ها بسیار جالب است نام‌برده می‌نویسد: «مردی از اهل کوفه هنگام مراجعت از صفین در حالیکه شتری داشت وارد دمشق گردید، فردی از اهل شام به شتر چسبید و گفت این ناقه (یعنی شتر ماده) متعلق به من است و تو او را در صفین از من گرفتی، این نزاع را نزد معاویه بردند و آن مرد شامی (که مدعی بود) پنجاه نفر از مردم دمشق را برای شهادت نزد معاویه آورد و آنها گواهی دادند که این شتر ماده متعلق به این مرد شامی است، معاویه هم علیه مرد کوفی قضاوت کرد (و گفت باید این شتر ماده را به این شامی رد کنی) مرد کوفی گفت خدا ترا اصلاح کند این شتر من نراست و ماده نیست!!! معاویه گفت قضاوتی بود که نمودم و گذشت (و باید شتر را به شامی واگذاری)، ولی بعد از پراکنده شدن جمعیت معاویه آن مرد کوفی را خواست و چند برابر قیمت شتر را به وی پرداخت و به او نیکوئی و احسان نمود آنگاه به او گفت به علی (ع) ابلاغ کن که من با او مقابله و مبارزه می‌کنم با صد هزار نفر مردمی که بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارند» [۷۸]. در این داستان معاویه پایه‌های اصلی قدرت خود یعنی سطح فکر [صفحه ۱۰۱] آن مردمی که وی بر آنان حکومت می‌کند بخوبی روشن می‌سازد و صریحاً به مرد کوفی می‌گوید به علی بن ابیطالب علیه‌السلام بگو که من در پیکار با تو از نیروی چنین مردمی استفاده می‌کنم آنهاییکه بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارند!!! جالب توجه اینجاست که فرزند ابوسفیان نه تنها از حکومت بر چنین مردمی شرم‌منده نیست بلکه آنرا برای خود موفقیت می‌شمرد و از مرد کوفی می‌خواهد که آنرا عیناً نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام منعکس سازد! آری او می‌خواهد زمامدار مردم باشد و قدرت اسلامی را قبضه کند و برای رسیدن به این هدف چه بهتر که اجتماع و ملت او را مردمی نادان و منحط تشکیل دهند تا او هر چه بخواهد بتواند انجام دهد و هر تغییر و توجهی که برای قانون‌شکنیها و یغماگریهای خویش بنماید جامعه وی آنرا بپذیرد. خوانندگان عزیز: با در نظر گرفتن شواهد غیر قابل انکار که ما تا اینجا بر شمرديم آیا باز هم ممکن است فردی در سوء نیت معاویه تردید کند!!! آیا با در دست داشتن این همه دلائل روشن باز هم می‌توان در این حقیقت شک داشت که معاویه اسلام و مقدسات آن را عملاً به بازی گرفته بود و می‌خواست از آنها فقط پلی بسازد که از آن برای رسیدن به هدفهای نفسانی و شیطانی خود و بوجود آوردن حکومت نژادی استفاده نماید!!!

### معاویه با میل خود اسلام را نپذیرفت

قسمتهای مختلفی که ما تا اینجا نقل کردیم برای نشان داد مقاصد [صفحه ۱۰۲] قلبی معاویه و عقائد باطنی وی بوده است اما ممکن است پذیرفتن آنها برای جمعی دشوار آید آنهاییکه از دوردستی بر آتش دارند- و اصولاً نتوانند این حقیقت را باور کنند که فرزند ابوسفیان به راستی در دل هیچگونه اعتقادی به اصول و مقدسات اسلامی نداشت و تظاهر او به اسلام تنها بمنظور رسیدن بقدرت و

هدفهای شیطانی خویش بوده است. ولی برای آنکه ما این حالت شگفت و انکار را از صفحه‌ی فکر و دل این جمع بزدایم ناچاریم چگونگی و عامل اصلی اسلام آوردن معاویه و باب وی بوسفیان و همچنین موقعیت این خاندان را از نظر پیشوایان بزرگ دین و نکوهشهای شدید که از آن مبادی عالیّه نسبت به آنان وارد گردیده نقل کنیم تا این حقیقت روشن گردد که پذیرفتن این دودمان اسلام را از ابتدا با رغبت و میل نبوده بلکه با کراهت و بخاطر ترس از شمشیر بوده است اینکه نقل مدارک اسلامی در این باره: یک- المعتضد بالله خلیفه‌ی عباسی ضمن منشوری که برای لعن بر معاویه و اطلاع اجتماع از علل تصمیم خود بر این امر صادر می‌کند به موقعیت خاندان بوسفیان در برابر اسلام و آورنده‌ی آن و چگونگی مسلمان شدنشان و آنچه که پیغمبر اسلام درباره‌ی این خاندان فرمودند اشاره کرده و چنین می‌نویسد: ... سخت‌ترین دشمنان پیغمبر در پیکار با اسلام از نظر کینه توزی و بزرگتر از همه از نظر مخالفت و اولین فرد آنها در هر جنگ و از جنبه‌ی مقاومت، کسی که در برابر اسلام هیچ پرچمی برافراشته نمی‌شد مگر آنکه [صفحه ۱۰۳] آن کس صاحب آن پرچم و بدوش کشنده و رئیس آن بود، در تمام جنگها از بدر و احد و خندق و فتح، آن کس ابوسفیان بن حرب و پیروانش از بنی‌امیه بودند آن بنی‌امیه‌ای که در کتاب خدا مورد لعن قرار گرفتند و سپس پیغمبر هم آنها را در مواقع مختلف لعن نمود (اینکه خداوند آنها را لعن کرد) به این علت بود که علم خدا درباره‌ی آنها گذشته بود و او می‌دانست کار آنها را و نفاق آنان را و کفر فرزندانشان را، ابوسفیان با پیغمبر جنگ کرد در حالیکه کوشش می‌نمود و مدافعه کرد در حالیکه مشکلات را تحمل داشت و ایستادگی نمود در حالیکه مخالفت و عداوت می‌ورزید تا هنگامی که شمشیر مسلمین او را مقهور ساخت و امر خدا برتری یافت با آنکه بنی‌امیه کراهت داشتند در آن زمان ابوسفیان زبانا اسلام را پذیرفت در حالیکه واقعاً در گرد اسلام بود و در پنهانی کفر را دارا بود و دل از آن برنکنده بود... خداوند بنی‌امیه را از این نظر با زبان پیغمبر خود لعن کرد و در کتاب خود نازل نمود و فرمود: «الشجرة الملعونة فی القرآن» [۷۹] و کسی اختلاف ندارد براینکه مقصود خداوند «از شجره ملعونه» بنی‌امیه است و از مواردی که بنی‌امیه بر زبان پیامبر اسلام لعن شدند هنگامی است که پیغمبر ابوسفیان را دید که بر چهارپائی سوار است و معاویه افسار آنرا می‌کشد و فرزند دیگرش بنام یزید آن را می‌راند در اینجا آن حضرت فرمود خدا لعنت کند این افسار کش و سوار شونده و این راننده را» [۸۰]. [صفحه ۱۰۴] دو- دومین موردی که پیغمبر اسلام در نکوهش از معاویه سخن گفت، هنگامی بود که آن حضرت با جمعی از مسلمانان نشسته بودند ناگاه فرمود: «یطلع من هذا الفج رجل من امتی یحشر علی غیر ملتی فطلع معاویه» [۸۱]. یعنی اکنون ظاهر می‌شود از این راه مردی از امت من که در قیامت بر غیر دین اسلام محشور می‌شود در این هنگام معاویه ظاهر شد در این روایت پیغمبر اسلام صریحاً فرمود که معاویه در قیامت در شمار مسلمانان محشور نمی‌گردد. سه- سومین مدرک اسلامی که درباره‌ی فرزند هند و اسلام وی با صراحت سخن می‌گوید کلماتی است که از علی علیه‌السلام صادر گردیده، هنگامی که معاویه جمعی از بزرگان شام را نزد امیرالمؤمنین فرستاد، مردی در آنجا از آنان بنام «شرجیل بن سمط» درباره‌ی فرزند ابوسفیان و خلافت او سخن گفت آن حضرت ضمن پاسخی که به وی داد چنین فرمودند: «... و خلاف معاویه الذی لم یجعل الله عز و جل له سابقه فی الدین و لا سلف صدق فی الاسلام طلیق بن طلیق حزب من هذه الاحزاب لم یزل لله عز و جل و لرسوله صلی الله علیه و آله و للمسلمین عدوا هو و أبوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین» [۸۲]. یعنی... (معاویه در بیعت با من مخالفت ورزید) آن معاویه‌ای که خداوند برای او سابقه‌ای در دین قرار نداد و گذشته‌ی صدق در اسلام [صفحه ۱۰۵] ندارد، آزاد شده فرزند آزاد شده [۸۳]. حزبی از این احزاب (آن کسی که) همیشه برای خدا و پیغمبر وی و برای مسلمین او و پدر او دشمن بودند تا وقتیکه داخل در اسلام شدند در حالیکه کراهت داشتند و به آن مایل نبودند. چهار- باز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ یکی از نامه‌های معاویه به وی چنین می‌نویسد: «أما بعد فانا کنا نحن و انتم علی ما ذکرتم من الالفه والجماعة ففرق بیننا و بینکم امس انا آمننا و کفرتم والیوم انا استقمنا و فتتم و ما أسلم مسلمکم الا کرها و بعد ان کان الف الاسلام کله لرسول الله صلی الله علیه و آله حزبا» [۸۴]. یعنی ما و شما (بنی‌هاشم و بنی‌امیه) همان گونه که یادآور شدید بر الفت و اجتماع بودیم اما دیروز (هنگام

بعثت پیغمبر) بین ما و شما جدائی افتاد، ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید و امروز ما استقامت کردیم و شما گمراه شدید، و مسلمانی از شما اسلام نیاورد مگر با کراهت [۸۵]. [صفحه ۱۰۶] بعد از آنکه اشراف و بزرگان عرب همگی برای پیغمبر خدا (ص) حزب بودند و بر آن حضرت اجتماع داشتند خواننده‌ی ارجمند: با در نظر گرفتن این مدارک و بیانات صریحی که از پیشوایان بزرگ اسلام درباره‌ی معاویه و خاندان بنی‌امیه صادر گردیده آیا باز هم پذیرفتن آن حقایق که ما در گذشته به آن اشاره کردیم مشکل است؟! آیا نمی‌توان پذیرفت که معاویه می‌خواست از اسلام تنها وسیله‌ای نیرومند در اختیار بگیرد تا از آن برای رسیدن به هدف‌های شیطانی خویش استفاده کند؟! آیا باز هم جای تردید است که بگوئیم فرزند ابوسفیان نه تنها هیچگونه علاقه و رغبتی در دل نسبت به اسلام و دستورات آسمانی آن نداشت بلکه مقصود اصلی و پنهانی وی این بود که بسیار زیرکانه و در استتار با حکومت اسلام و اصول و مقررات مذهبی آن مبارزه کند تا بتواند یک حکومت کثیف نژادی را جایگزین آن سازد؟! بخش دوم: در اینجا ما از بخش اول فارغ شدیم و اکنون به بخش دوم این فصل می‌پردازیم، در این بخش ما می‌خواهیم آن قسمت از کارهای حساس که معاویه آنها را برای آماده ساختن شرائط اجتماع به منظور دست یافتن به هدفهای پنهانی و ضداسلامی و انسانی خویش انجام داد شرح دهیم. در این بخش ما به خواست خداوند، نشان خواهیم داد که چگونه زاده‌ی هند آرام آرام زمینه‌ی کشور را برای اجرای مقاصد شوم خود [صفحه ۱۰۷] آماده می‌سازد و موانعی را که در راه رسیدن به هدفهای پنهانی وی وجود داشت یکی پس از دیگری از میان برمی‌دارد! اینک شرح این حوادث:

### کشتار مردان آزاده و شریف

افراد با شرف و آزاده‌ی اجتماع - آنهائیکه از نظر احساس انسانی بیدارند - همواره برای ستمگران و جباران خصمی آشتی‌ناپذیر و در راه انجام مقاصد شوم و خیره‌سریه‌ایشان سدی نیرومند و مؤثر بوده‌اند، هر ستمگر دیکتاتور که بخواهد هوسهای شیطانی و پلید خویش را آزادانه در اجتماع اجرا کند و بدون برخورد با مشکل و مانعی به خواسته‌های خود دست یابد و با خاطری آسوده و آرام برگردی مردم سوار باشد بخوبی می‌داند که ابتدا باید شرفداران جامعه و آنهائیکه زبان گویای خلق زجرکش و ستم‌دیده و محرومند از میان مردم بردارند و آنها را سر به نیست کنند! زیرا آنان نه تنها خود تن زیر بار ننگ آور ستم نمی‌دهند بلکه با اعتراضها و فریادهای حق طلبانه می‌خواهند اجتماع خفته و بی‌خبر را هم بیدار کنند و آنها را با حقوق حقه و زندگی شرافتمندانه‌ای که خدای برای همه‌ی انسانها خواسته است آشنا سازند. آری دزدی که بخواهد شبانه به خانه‌ای دستبرد زند آنگاه خاطرش آسوده است که صاحبان خانه در خواب باشند و اگر در بین آنان یک کودک شیرخوار - آری حتی یک شیرخوار - بیدار باشد برای دزد نگران کننده است زیرا امکان دارد [صفحه ۱۰۸] همان گریه‌های آرام و ناله‌های مقطعی که از حلقوم نازک و ضعیف کودک برمی‌خیزد صاحبان خفته‌ی خانه را بیدار سازد و آنها را از وجود دزد در داخل خانه آگاه نماید، اگر بنا باشد دزدی در نیمه‌ی شب از یک کودک شیرخوار - اما ناخفته و نالان - در هراس باشد تا مبادا آن بیدار کوچولو دیگران را از خواب برانگیزاند. چگونه یغماگران و جبارانی که می‌خواهند به موجودی و هستی جامعه‌ها و ملتها دستبرد و شیخون بزنند از انسانهایی بیدار و آزاده که همواره از حلقوم پاکشان فریاد حمایت از قانون، آزادی، اموال عمومی و حقوق طبقات محروم برمی‌خیزد احساس نگرانی و وحشت نکنند؟! وحشت از آنکه مبادا مردمی که طی سالیانی دراز با افسون‌گریها و شیوهای خاص همان جباران به خوابی مرگبار فرورفته‌اند اکنون با این فریادها بیدار شوند و مردانه به دفاع از شرف و آزادی خویش، از حقوق به تاراج رفته و یغما برده‌ی خود، از استعدادهای سرکوفت شده و نابهره بردشان برخیزند، دفاعی که دیگر نه بساطی برای ستمگران باقی گذارند و نه مجالی برای فرار یغماگران از انتقام به جای نهند. از این نظر بیدادگران و دزدان زورمند عرصه اجتماع همواره تصمیم خلل‌ناپذیر دارند تا این صداهای حق طلبانه را با قساوت هر چه بیشتر در حلقوم صاحبان صدا خفه سازند و آوای انسانی آنها را خاموش نمایند. معاویه که

خود در مکتب تزویر و نیرنگ اشادی است کم نظیر به خوبی به اهمیت این اصل شیطانی واقف است و از اینجا است که اراده‌ی حتمی دارد تا مردان خدا و آزادگانی که نه تنها در شمار آستانهای حکومت [صفحه ۱۰۹] وی نیستند بلکه چون سدی عظیم و دژی نفوذناپذیر در برابر خودسریها و قانون‌شکنیهای او مقاومت می‌کنند از میان بردارد، با این حساب کشته گشتن مردانی بزرگ همانند حجر و یاران او به دست دژخیمان زاده‌ی هند شگفت آور و عجیب نیست!

### حجر عزیز کشته می‌شود

حجر بن عدی که از شخصیت‌های بزرگ و از دوستان با وفای علی علیه‌السلام بود در کوفه مسکن داشت و همواره با استاندارانی که آلت اجرای مقاصد شوم خلفای ستمگر بودند سخت در مبارزه و پیکار بود و در برابر قانون‌شکنیها و خلافکاریهایشان آشکارا اعتراض می‌نمود تا آنگاه که نوبت به زیاد ابیه رسید، آن سفله‌ی پشت نهاد زمانی که حاکم کوفه گشت همانند سلفها و گذشتگان ستم پیشه خود خویش را در برابر مردی تیردل و آشتی‌ناپذیر مواجه دید و از شهادت و صراحت لهجه و جرأت او سخت نگران و در رنج بود تا بالاخره تصمیم گرفت از حجر به معاویه شکایت کند، حکومت شام که در انتظار چنین بهانه‌ای نشسته بود تا بتواند آن پاک مرد با فضیلت را از میان بردارد دستور دستگیری و بازداشت او را صادر کرد زیاد بن ابیه پس از مشکلات فراوان و رنج‌های بسیار توانست حجر و یازده تن از یارانش را دستگیر نموده و بسوی شام بفرستد هنگامی که خبر دستگیری و اسارت حجر به معاویه رسید دژخیمی را با جمعی فراوان از جیره خواران و بندگان خود بسوی آن اسیران [صفحه ۱۱۰] آزاده فرستاد، آنها در محلی بنام (مرج عذرا) حجر و یاران او را ملاقات کردند، دژخیم ناپاک پس از آنکه سخنان ناروایی که شایسته‌ی وی و ارباب او بود به حجر گفت او و اصحاب او را اینگونه تهدید کرد: «امیرالمؤمنین معاویه بمن فرمان داد تا تو و اصحاب تو را با تیغ سر از تن بگیرم الا آنکه از کفر خود (!!)

باز گشت کنید و علی را لعن نمائید و از او براثت جوئید! اما در پاسخ چه شنید؟» قال حجر و جماعة ممن كان معه: ان الصبر على حر السيف لأيسر علينا مما تدعوننا اليه ثم القدوم على الله و على نبيه و على صفيه أحب الينا من دخول النار. [۸۶]. یعنی حجر و یاران او گفتند شکیبائی و صبر بر تیزی شمشیر برای ما آسان‌تر است از آنچه که شما ما را بدان می‌خوانید سپس ورود بر خداوند و بر پیغمبر او و بر صافی و برگزیده‌اش (علی) نزد ما محبوب‌تر است از آنکه در آتش داخل شویم». آنها با گفتن این پاسخ تصمیم خود را گرفتند و عزم خویش را بر شهادت جزم کردند حجر و پنج تن از یاران باوفای او کشته شدند و سرهای نازنین و مقدس این مردان خدا را برای خشنودی معاویه فرزند هند جگر خوار، نزد وی بردند. این خبر جانسوز با سرعت در سراسر کوفه و حجاز انتشار یافت. «حجر و یاران او را کشتند»!!! [صفحه ۱۱۱] خبر شهادت حجر بن عدی و پنج تن از آزاد مردان عصر وی اثر عمیق و سوزناکی در دلها گذارد، و از نهاد مخالف و موافق آلهای جانسوزی برخاست. مسعودی درباره‌ی حجر می‌نویسد: «هو أول من قتل صبراً في الاسلام» [۸۷]. یعنی حجر اول کسی است که در اسلام با قتل صبر کشته شد [۸۸]. حسین بن علی علیهماالسلام ضمن نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد و وی را نسبت به بیدادگریها و جنایات و خیانت‌های سخت مورد نكوهش قرار می‌دهد، داستان شهادت حجر بن عدی و یاران او را با سوز و گداز فراوان یاد می‌کند. در این نامه هر چند قسمتهای دیگر از خلافت‌های معاویه هم برشمرده شده و باید بعضی از قسمتهای آن به مناسبت بحث‌های آینده درج گردد، اما بخاطر آنکه لطف خاص و عظمت مطالب آن بزرگوار، در این نامه همچنان محفوظ بماند از تقطیع آن خودداری کرده و قسمتهای دیگر آنرا هم (که درباره‌ی شهادت حجر نیست) در اینجا نقل می‌کنیم، مهمترین قسمت‌های این نامه چنین است: «.... أولست قالت حجر و اصحابه العابدین المختبئين الذين كانوا يستفظعون البدع و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر؟! فقتلتهم ظلماً و عدواناً من بعد ما اعطيتهم المواثيق الغليظة والعهود المؤكدة جرأة على الله و استخفافاً بعهده، أولست بقاتل [صفحه ۱۱۲] عمر و بن الحمرق الذي اخلقت و ابلت وجهه العبادة فقتلته من بعد ما اعطيته من العهود ما لو فهمته العصم نزلت من سقف الجبال، أولست المدعى زياداً في الاسلام فزعمت

آنه ابن ابی سفیان و قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم سلطه علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم و أرجلهم من خلاف و یصلبهم علی جزوع النخل. سبحان الله یا معاویه! لکانک لست من هذه الامه و لیسو امنک. و اعلم ان الله لیس بناس لک قتلک بالمظنه و أخذک بالتهمه و امارتک صبیاً یشرّب الشراب و یلعب بالکلاب ما أراک الا و قد أو بقت نفسک و أهلکت دینک و أضعت الرعیه... [۸۹]. یعنی (ای معاویه) آیا تو نیستی کشنده‌ی حجر و یاران او؟! آنهایی که عبادت خدا می کردند و (به اتکاء خدا) دارای طمأنینه و سکون نفس بودند، آن مردانی که از بدعت ترس و هراس داشتند و امر بمعروف و نهی از منکر می نمودند. پس تو کشتی آنها را از راه ستم و عداوت بعد از آنکه به آنها اطمینانهای شدید و پنهانی پی در پی دادی (که به آنان آزار نرسانی) تو آنها را کشتی در حالیکه با این عمل در برابر خدا جرأت نمودی و پیمان او را سبک شمردی آیا تو نیستی کشنده‌ی عمرو بن حمق؟! آن کس که عبادت صورت او را کهنه و فرسوده ساخت، تو او را کشتی بعد از آنکه به او پیمانهای دادی که اگر آن پیمانها را به آهو می دادند و او درک می کرد (مطمئن می گشت) و از فراز کوهها پائین می آمد. آیا تو نیستی [صفحه ۱۱۳] که زیاد را در اسلام ادعا نمودی و گمان کردی که او پسر ابوسفیان است؟! با اینکه پیغمبر خدا (ص) حکم کرد و فرمود فرزند متعلق به فراش است و برای زانی و فاجر حجر است. سپس مسلط ساختی او را بر اهل اسلام، آنها را می کشد و دست و پای آنها را از خلاف [۹۰] قطع می سازد و آنان را بر بالای چوبه‌ها میکشد. سبحان الله (شگفتا) ای معاویه (آنچنان با مسلمانان رفتار میکنی که) گویا از این امت نیستی و این امت از تو نیستند... بدان ای معاویه خداوند ترا فراموش نمی کند (اینکه) مردم را با گمان میکشی و آنان را با تهمت دستگیر می سازی و بچه‌ای (یزید) را بر مردم امارت و حکومت می دهی که شراب می نوشد و با سگ بازی می کند (ای معاویه) من نمی بینم ترا مگر آنکه خود را بهلاکت افکندی و دینت را فانی ساختی و اجتماع اسلامی را ضایع و نابود نمودی...» آری کشتن حجر بن عدی آن آزاد مردی که ستمگریها و خیانتهای معاویه و عمال وی را بر ملا می ساخت و از آشکار ساختن شیفتگی و علاقه‌ی شدید خود نسبت به علی مرتضی علیه السلام و خاندان پاکش هیچ گونه ترسی بخود راه نمیداد. نه تنها شخصیتی آسمانی چون حسین بن علی علیهما السلام را سخت غمگین و سوخته دل ساخت بلکه افرادی مانند حسن بصری را که حتی در برابر [صفحه ۱۱۴] حکومت‌های بیدادگر هم وضع مبهمی داشتند به ناله در آورد، این مرد (با آنکه از نظر عقائد و روش صحیح اسلامی مستقیم نبود) درباره‌ی زاده‌ی بوسفیان گفتاری دارد که جالب و در خور اهمیت است در این گفتار حسن بصری چهار گناه‌ی و خیانت عظیم برای معاویه می شمرد که یکی از آنها داستان حجر و شهادت وی بدست آن ناپاک است بصری در این گفتار از شهادت حجر یاد می کند اما یادی توأم با ناله و آه که در خلال آن می توان موقعیت و نفوذ معنوی و عمیق حجر را در بین تمام طبقات (حتی در فردی مانند بصری) بخوبی دیدار کرد اینک متن گفتار حسن: «چهار خصلت در معاویه بود که اگر نبود در وی مگر یکی از این چهار، هر آینه او را بهلاکت می رساند. یک- با شمشیر، خود را بر این امت تحمیل کرد تا بالاخره حکومت را در دست گرفت بدون آنکه با مسلمین مشورت نموده باشد! با اینکه در بین امت باقی ماندگان از اصحاب پیغمبر و مردان با فضیلت بودند! دو- فرزندش (یزید) را به جانشینی از خود برگزید با آنکه همیشه مست و مخمور بود و لباس حریر می پوشید و طنبور مینواخت. سه- زیاد را برادر خود خواند و وی را فرزند ابوسفیان نامید با آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود فرزند متعلق به فراش است و برای زانی و فاجر سنگ. چهار- کشتن او حجر و اصحاب حجر را پس وای بر وی از حجر و باز هم وای بر وی از حجر و اصحاب حجر». [۹۱]. [صفحه ۱۱۵] کشتن حجر بن عدی و اصحاب او یعنی آزادمردان و زبان‌های گویان اجتماع یکی از برنامه‌های ننگین حکومت معاویه بود، معاویه می خواهد زمینه‌ی کشور را از هر نظر برای اجرای مقاصد شوم و پنهانی خود آماده سازد و برای رسیدن به این اهداف شیطانی و کثیف حتماً باید اجتماع را از مردانی که تحمل ستمگریها. و خودسری‌ها و خلافکاری‌های وی برای آنان غیر ممکن است خالی سازد، به دنبال اجرای این فکر بود که معاویه دست خود را به خون مردان خدا آغشته ساخت و حجر و یاران آزاده‌ی او را تنها به جرم حق گوئی و آزادگی به شهادت رساند.



## گناهی بزرگ و خیانتی عظیم

معاویه برای دست یافتن به نیات شوم خود و تسلط هر چه بیشتر بر اجتماع و از میان برداشتن مردان خدا و آزاده احتیاج به کسانی دارد که با دست آنها بتواند مقاصد پلید خویش را اجراء سازد. او باید ناپاکان اجتماع را استخدام کند تا از نیروی انسانی آنها به نفع خود بهره بردارد و با کمک آنان پاکان کشور را نابود سازد، برای تأمین این منظور حتماً باید فرزند ابوسفیان به سراغ «زیاد» برود زیرا کاردانی و زیرکی او از یکطرف، جرأت و جسارتش از سوی دیگر. اطلاع کافی و احاطه‌ی او بر شیعیان کوفه و دوستان خاندان علی (ع) از طرف سوم بطور ضرورت ایجاب می‌نمود که معاویه او را صید کند و در دام خویش افکند، زاده‌ی هند یک سیاستمدار تمام عیاری است که با اصول [صفحه ۱۱۶] خدعه و نیرنگ کاملاً آشنائی دارد، روانشناسی خاص معاویه که آنرا در هنگام صید افراد بکار می‌بست ایجاب می‌کرد که وی از نقطه‌ی ضعف زیاد بن ابیه استفاده کند و از این راه او را بسوی خود متمایل سازد، معاویه می‌داند که رنج بزرگ زیاد از نداشتن پدر مشخص و معین است، تا کی مردم او را «زیاد بن ابیه یعنی فرزند پدرش و یا زیاد بن سمیه که نام مادرش بود» خطاب کنند؟! او بخوبی می‌داند که این مشکل در زندگی «زیاد» عقده‌ای بزرگ برای وی ایجاد کرد و او می‌تواند این عقده را بگشاید و با گشایش آن «زیاد» و تمام نیروها و امکاناتش را در اختیار بگیرد، بدنبال این فکر شیطانی معاویه تصمیم خود را گرفت و اراده کرد زیاد را فرزند ابوسفیان بخواند و بدینوسیله او را به برادری با خود مفتخر سازد!!! این عمل، که فرزندی را از راه زنا به زانی نسبت دهند عملی است بر خلاف ضرورت اسلام و گفتار صریح پیغمبر که فرمود:.... و للعاهر الحجر اما فرزند ابوسفیان بالاخره این فکر غیر اسلامی خود را بکار بست!! عظمت خیانت و گناه معاویه در این باره از نظر همگان (حتی مورخین سنی مذهب) مسلم است تا آنجا که ابن‌اثیر پیش از آنکه این داستانشرا نقل کند چنین می‌نویسد: «... فانه من الامور المشهوره الکبیره فی الاسلام لا ینبغی اهمالها [۹۲]. نامبرده پس از این مقدمه اصل داستان و علت اقدام معاویه را در [صفحه ۱۱۷] این امر و هدف شیطانی وی را در انجام این خیانت اینگونه نقل می‌کند: معاویه مصلحت دید که علاقه و میل «زیاد» را متوجه خود سازد و مودت او را تنها برای خود قرار دهد (از این راه) که او را به پدر خود ملحق گرداند (و فرزند وی خواند)..... برای این منظور جمعی از مردم را احضار کرد و کسانی را که درباره‌ی زیاد شهادت دهند در آن مجلس حاضر ساخت و از افرادی که برای گواهی دادن خواسته بود مردی بنام ابومریم سلونی بود، معاویه به او گفت ای ابامریم در این باره بچه چیز گواهی میدهی؟ ابومریم گفت شهادت می‌دهم که ابوسفیان (در جاهلیت) نزد من آمد و از من زانیه‌ای خواست من به او گفتم که اکنون نزد من جز «سمیه» (مادر زیاد) زن دیگر نیست ابوسفیان گفت بیاور سمیه را با آنکه وی چرکین و کثیف است پس من سمیه را نزد وی آوردم و ابوسفیان با او خلوت نمود. پس از زمانی سمیه از نزد ابوسفیان بیرون آمد در حالی که از زیر جامه‌اش منی جاری بود» [۹۳]. معاویه به اتکای این شهادت!!! «زیاد» را به ابوسفیان ملحق ساخت و او را فرزند وی خواند با آنکه پیغمبر اسلام صریحاً فرمود که برای زانی سنگ است نه فرزند!!! راستی غم‌انگیز است! شما منظره‌ی این مجلس را در نظر مجسم سازید و به بینید کار ننگ و فضاحت در اسلام باید تا کجا بالا بگیرد که شخصی مانند معاویه که به اصطلاح در رأس حکومت اسلامی قرار گرفته [صفحه ۱۱۸] و خود را امیرالمؤمنین!!! و جانشین پیغمبر!!! می‌خواند انجمنی مهیا سازد و در آن- در برابر چشم دهها نفر- زیاد ایستاده و ابومریم سلونی (که در جاهلیت زنان معروفه را برای جوانان عرب در اختیار داشت) بپاخیزد و داستان شرم‌آور ابوسفیان و سمیه را به آن صورت رسوا بیان کند و با ادای اینگونه مطالب، معاویه زیاد را (بر خلاف ضرورت اسلام) به ابوسفیان ملحق سازد و وی را برادر خود بخواند!!! اینجاست که باید گفت تفو بر تو ای چرخ گردون تفو! ای هزاران لعن و نکبت بر آن اجتماع منحطی که در رأس خود چنین هرزه‌هایی را بپذیرد و در برابرشان خضوع کند!! زیاد بن ابیه از آن تاریخ به بعد زیاد بن ابوسفیان خوانده می‌شود!!! ولی نقشه‌ی اصلی معاویه تا اینجا پایان نیافت معاویه زیاد را به پدر خود ملحق ساخت چرا؟! به همان منظوری که حسین

علیه‌السلام ضمن نامه‌ی خود به معاویه اشاره فرمود (و ما در پیش آنرا نقل کردیم) «ثم سلطه علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف و یصلبهم علی جزوع النخل: معاویه زیاد را فرزند ابوسفیان خواند و سپس او را بر ملت مسلمان و جمعیت شیعه مسلط ساخت، او را بر مردم مسلط ساخت تا آزاد مردان امت را بکشد، سرهای آنان را جدا سازد، دست و پای آنها را قطع کند و آنها را بدار بیاویزاند: آری. معاویه این مأموریت لعنتی را به زیاد وا گذاشت و او هم به بدترین صورت آنها را انجام داد. مسعودی می‌نویسد: «زیاد» در کوفه دستور داد که باید همه‌ی [صفحه ۱۱۹] مردم علی (ع) را سب و لعن کنند و گفت هر کس اطاعت نکرد بلا درنگ او را بکشند [۹۴] اکنون که معاویه کارها و نقشه‌ها را تا اینجا بر طبق مراد و مقصود خود عملی ساخت باید مراحل بعدی را با کوشش بیشتر و پیش از آنکه فرصت از دست برود انجام دهد.

### معاویه به مبارزه‌ی با علی برمی‌خیزد

زاده‌ی هند که زمینه‌ی کشور را تا حدود زیادی برای اجرای نقشه‌های ضد اسلامی خود آماده ساخت و کارگردانان و جیره خواران کثیفی مانند زیاد بن ابیه را هم در بست در اختیار گرفت، اکنون می‌خواهد ضربه‌های کاری خود را بر پیکر اسلام وارد سازد، او اگر در دل آرزو دارد که نام پیغمبر را دفن کند و این نیت پلید را هم صریحاً با مغیره شعبه در میان گذاشت، اما بخوبی می‌داند که افق سیاسی کشور مساعد نیست تا او علناً به مبارزه با پیامبر اسلام برخیزد، این کار ممکن است انجام شود اما نه اکنون و در این شرائط، معاویه اگر نمی‌تواند به مبارزه‌ی آشکار و مستقیم علیه پیغمبر عزیز برخیزد اما می‌تواند مخالفت خود را با علی و خاندان وی آن کسی که خداوند او را نفس پیغمبر خواند. تا آنجا آشکار سازد که مردم را جبراً به سب و لعن آن حضرت وا دارد، او اگر در اینجا موفق گردد تا نقشه‌های شوم خویش را برای درهم کوبیدن علی و خاندان علی (ع) اجراء سازد دیگر تا رسیدن به مقصود نهائی و هدف [صفحه ۱۲۰] اصلی چند قدم بیشتر فاصله ندارد. فرزند ابوسفیان مقصود خود را در این باره ابتدا به صورت دیگر انجام داد یعنی پیش از آنکه دستور سب علی را صادر کند ابتدا به تمام عمال و استانداران خود نوشت که روایاتی در مدح و منقبت برای عثمان و معاویه و خاندان بنی‌امیه (با دستیاری جمعی از خائنین و راویان و خطبای مزدور) جعل کنند و آنها را به پیغمبر اسلام نسبت دهند تا در دل‌های مردم بنام دین و مقدسات اسلامی جای گیر شود. ابن ابی‌الحدید منشور معاویه را در این باره چنین نقل می‌کند: «معاویه به عمال خود نوشت که به آنهایی که نزد شما هستند بنگرید، کسانی که از پیروان عثمان و دوستان او و اهل علاقه به وی هستند و آنهایی که درباره‌ی فضائل و مناقب عثمان روایت نقل می‌کنند آنها را بخود و دستگاه حکومت خود نزدیک سازید و به آنان احترام بگذارید و روایات آنها را برای من بفرستید و نام آن راوی و نام پدر و قبیله‌ی او را هم برای من بنویسید» [۹۵].

### فرهنگ استعماری معاویه

این بخشنامه از سوی معاویه برای تمام عمال و مزدورش صادر و به همه‌ی مردم ابلاغ شد، اکنون در نظر بگیرید که در مملکت چه غوغا و جنبشی به منظور جعل روایات در فضائل عثمان و خاندان او یعنی بنی‌امیه به وجود می‌آید: فرصت‌طلبان و ناپاکان اجتماع در ساختن روایات با یکدیگر مسابقه گذاردند و هر یک سعی می‌کرد آنگونه در ستایش از [صفحه ۱۲۱] عثمان و خاندان بنی‌امیه مبالغه کند و در آن باره روایت از پیغمبر!!! نقل نماید که دیگران از انجام آن عاجز باشند، این روایات جعلی طبق دستور قبلی برای معاویه فرستاده می‌شد و دستگاه تبلیغاتی وی هم حداکثر بهره‌برداری از آنها انجام می‌داد تا جائی که ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «روایاتی را که در فضائل عثمان و خاندان بنی‌امیه جعل شده بود به معلمین و مکتب داران سپردند و در برنامه‌های درسی فرهنگ آنروز آنها را جای دهند، آنها هم از آن همه مجعولات فراوان به بچه‌ها و غلامانشان تعلیم دادند به حدی که آن روایات را

نقل می‌کردند و تعلیم می‌گرفتند همانگونه که قرآن را فرامی‌گرفتند!!! و حتی آنها را به - دختران و زنان و نوکران و خویشاوندان خود تعلیم می‌دادند و مدتها بر این روش باقی بودند...» [۹۶]. آری معاویه از این راه فرهنگ کشور را در اختیار می‌گیرد و با قرار دادن افکار و آراء خود، اهداف و مقاصد خویش، معرفی خود و خاندانش در برنامه‌های درسی پایگاه علمی کشور را هم از ارزش ساقط ساخته و به آن شبیخون زده و آنرا هم مانند نیروهای دیگر مملکت در خدمت به خویش استخدام می‌کند! و با این ترتیب معاویه توانست خاندان بنی‌امیه را از نظر اکثریت اجتماع آنروز بصورت خاندانی با فضیلت معرفی کند که از نظر اسلام و از زبان وحی یعنی پیغمبر، مقدس و محترم هستند اکنون که زمینه‌ی [صفحه ۱۲۲] فکری اجتماع تا اینجا آماده شد، مرحله دوم این نقشه را معاویه آغاز می‌کند و مبارزه‌ی خود را برای ساقط کردن علی و خاندان علی علیه‌السلام از نظر مردم و افکار آنان علنی می‌سازد مورخین معتبر دنباله‌ی فعالیت معاویه را چنین نوشته‌اند: «پس از آنکه مدتها معاویه مردم را به شنیدن مناقبت مجعوله‌ی عثمان و خاندان بنی‌امیه عادت داد آنگاه به عمال خود متحدالمال نوشت که بنگرید به کسی که بینه دربارهی او گواهی داد که وی دوستار علی و خاندان او است، نام او را از لیست عطاء محو کنید و جوائز و حقوق او را از بیت‌المال ساقط نمائید، معاویه با این بخشنامه، بخشنامه‌ی شدیدالحن تر فرستاد که هر کس نزد شما متهم به دوستی علی بن ابیطالب و خاندان اوست (چه این اتهام به ثبوت برسد یا نه) او را مورد شکنجه و آزار قرار دهید و خانه‌ی او را ویران سازید». [۹۷]. زاده‌ی هند در نامه‌ی دیگر به عمال خود دربارهی علی (ع) می‌نویسد: «ذمه‌ی من بری است (و از امان من خارج است) کسی که در فضیلت ابوتراب (علیه‌السلام) و خاندان او سخن بگوید و روایتی نقل کند، بدنبال این نامه خطباء و گویندگان (حکومتی) در هر اجتماع و بر بالای هر منبر علی را لعن کردند و از او بیزاری جستند و دربارهی او (به شناعة) سخن گفتند» [۹۸]. [صفحه ۱۲۳] در یکی از بخشنامه‌های معاویه برای استاندار ارتش چنین منعکس است. مراقبت کنید که شهادت دوستان علی و خاندان وی را (در امور قضائی) نپذیرید و قبول نکنید» [۹۹]. بخشنامه‌های معاویه دربارهی سب و لعن علی و خاندان وی (ع) و شکنجه و آزار و کشتار دوستان و شیعیان آن حضرت و ویران ساختن خانه‌های آنها یکی پس از دیگری برای عمال او و جیره خواران کثیف آن حکومت صادر می‌گردید و در نتیجه در سراسر کشور نه تنها شیعیان شناخته شده و مشخص خاندان علی (ع) بر جان و مال خود هیچگونه تأمین نداشتند بلکه هر کس صرفاً اگر متهم به دوستی آن ذوات مقدس و عصاره‌های فضیلت و انسانیت می‌گردید به سخت‌ترین صورت دچار عذاب و شکنجه و محرومیت می‌شد، این وضع مرگبار و رعب‌انگیز در سراسر کشور ادامه داشت ولی کوفه در این مصیبت و بلا نسبت به نقاط دیگر سهم بیشتری دارا بود زیرا از یکطرف آنجا مرکز دوستان علی (ع) بود و از سوی دیگر معاویه زیاد ابن ابیه را (که دوستداران علی و خاندان او را بخوبی می‌شناخت) بر آنجا مسلط گردانده بود. این استاندار ناپاک و بی‌اصالت که مادر وی از زنان معروفی حجاز بوده است آنچنان بی‌شرمانه دست خود را بخون مردان پاک و اصیل آلوده ساخت که نویسنده‌ی مشهور اهل سنت ابن ابی‌الحدید دربارهی جنایات وی می‌نویسد. [صفحه ۱۲۴] «زیاد بن ابیه دوستان علی را زیر هر سنگ و کلوخی که یافت به قتل رساند و آنها را دچاره وحشت ساخت، دست و پاهای آنها را قطع نمود و آنرا بر بالای دار آویخت و از عراق آنها را متفرق ساخت تا جائیکه حتی یک فرد معروف (از شیعیان آن حضرت) در عراق باقی نماند!» [۱۰۰]. فرمان لعنتی معاویه دربارهی سب و لعن علی علیه‌السلام در کشور اسلامی سالیانی دراز آنچنان با مراقبت اجراء گردید که علامه‌ی امینی می‌نویسد: «سب و لعن به علی (ع) و خاندان وی مانند یک سنت گردیده بود و هفتاد هزار منبر در عصر امویین در سراسر کشور نصب کرده بود که بر بالای آنها امیرالمؤمنین را لعن می‌نمودند (!!!) و این عمل را مانند یک اعتقاد راسخ و یا یک واجب همیشگی و دستور لازم الاتباع می‌پنداشتند و با تمام شوق و علاقه به سوی آن میل می‌کردند تا جائیکه عمر بن عبدالعزیز در آن هنگام که (به علت سیاست خاص و یا به جهت مصلحتی) از لعن آن حضرت منع کرد مردم گویا چنین گمان کردند که وی داهیه‌ای بزرگ آورد و با گناهی عظیم مرتکب گردید». [۱۰۱]. معاویه خود هم عملاً در این گناه بزرگ و خیانت عظیم شرکت داشت و شخصاً بر بالای منابر آن بزرگوار را لعن می‌نمود و در

پایان هر [ صفحه ۱۲۵ ] خطبه‌ای که می‌خواند چنین گفت: «اللهم ان ابا تراب الحد فی دینک و صد عن سیلک فالعنه لعنا و بیلا و عذبه عذاباً الیماً» [۱۰۲]. زاده‌ی هند کار ننگ و فضاحت را در این باره به جانی رسانده بود که از شخصیت‌های معروف عرب که گاهی نزد وی می‌آمدند و بر او وارد می‌گردیدند می‌خواست تا در برابر مردم علی علیه‌السلام را لعن کنند و از وی بیزاری بجویند!! تاریخ می‌نویسد «هنگامیکه عبیدالله بن عمر بر معاویه وارد گردید به او گفت، بر بالای منبر قرار گیر و علی را سب کن و دربارهی او شهادت بده که عثمان را کشته است.» [۱۰۳]. روزی احنف بن قیس نزد معاویه نشسته بود و در این هنگام مردی از اهل شام به روی وارد گردید و سخنانی گفت و در پایان آن علی (ع) را لعن کرد احنف سخت از این وضع شرم‌آور ملول گشت و خطاب به معاویه چنین گفت: «اگر این گوینده بداند که خشنودی تو در لعن پیامبران و فرستادگان خدا است هر آینه آنها را لعن می‌کند پس بترس از خداوند ای معاویه و واگذار علی را، او خدای خود را ملاقات کرده و تنها در قبر خود قرار گرفته و با عمل خود سر و کار دارد و به خدا سوگند شمشیر علی نیکو بود و دامن او پاک، و مصیبت او بزرگ. معاویه با حنف گفت: چشم را بر هم نهادی و آنچه [ صفحه ۱۲۶ ] در نظر داشتی بیان کردی؟! به خدا قسم باید بر بالای منبر روی و علی را با رغبت یا کراهت لعن کنی. احنف گفت ای امیرالمؤمنین اگر مرا از انجام این کار عفو کنی برای تو بهتر است و اگر مرا بر لعن علی مجبور نمائی به خدا قسم لبهای من هیچگاه به آن باز نخواهد شد.» [۱۰۴]. این عمل ننگین و کفرآمیز آنچنان عمومی و شایع گردیده بود که از کوچک و بزرگ، شهری و دهاتی، در اجتماع و در تنهایی و خلاصه همه کس در همه حال آنرا مانند یک سنت ثابت و فریضه‌ی واجب اجراء می‌کردند. مسعودی می‌نویسد: «کار اطاعت مردم از معاویه تا آنجا بالا گرفت که لعن (علی علیه‌السلام) را (به دستور معاویه) بر سنت و روشی قرار داده بودند که کودکان بر آن سنت متولد می‌شدند و بزرگان بر آن روش می‌مردند!» [۱۰۵]. خلفای بنی‌امیه هم که بعد از معاویه سر کار آمدند برنامه‌های ضد اسلامی و حکومت وی را تأیید کرده و همچنان اجراء می‌نمودند با این ترتیب دهها سال بر ملت اسلامی گذشت که در آن علی بن ابیطالب علیه‌السلام - آن کسی که لم یشرک بالله طرفه‌ عین - مورد لعن و سب قرار داشت!!! امیرالمؤمنین یعنی آن راد مردی که با فداکاریها و جانبازیهای خود در حساسترین لحاظت تاریخ، اسلام را از سقوط همیشگی و محو و [ صفحه ۱۲۷ ] نابودی نجات بخشید آنکسی که بعد از پیامبر اسلام هیچ انسانی در حد او برای احیاء عدالت و آزادی، شرف و انسانیت، علم و فضیلت کوشش نکرد. همان شخصیت بزرگ سالیانی دراز به نام دین و برای خشنودی خداوند!!! مورد اهانت قرار می‌گرفت و دستگاه تبلیغاتی معاویه آنچنان در وارونه ساختن حقایق کوشید که توانست جمعی را معتقد سازد که علی بن ابیطالب حتی نماز نمی‌گذارد!!! و به اصول اسلامی اعتقادی ندارد!!! تا آنجا که آن ناپاک خود در هنگام لعن بر آن حضرت می‌گفت: «اللهم ان ابا تراب لحدفی دینک و صد عن سیلک...» سبحان الله ننگ و بی‌شرمی تا کجا؟! معاویه فرزند بوسفیان که تا دیروز خود و پدر و قبیله‌اش در برابر پیغمبر شمشیر در دست گرفته و علیه آنحضرت می‌جنگیدند تا بالاخره بخاطر قدرت مسلمین با کراهت اسلام را پذیرفتند این مرد اکنون خود را حامی دین و پشتیبان راه خدا می‌شمارد و علی علیه‌السلام را مانع راه خدا و ملحد در دین معرفی می‌کند!!! نصر بن مزام می‌نویسد: در جنگ صفین جوانی از لشکر معاویه خارج شد و اراده‌ی جنگ با یاران علی را نمود در حالیکه پی‌درپی آن بزرگوار را لعن می‌کرد و ناسزا می‌گفت هاشم بن مرقال که از ارتشیان آن حضرت بود به وی گفت: (ای جوان) این سخنان تو بعد از آن مخاصمه و محاکمه‌ی الهی است و پس این جنگ حساب است، از خدا بترس زیرا تو بسوی او باز می‌گردی و از موقعیت و موقفی که اکنون داری از تو پرسش خواهند [ صفحه ۱۲۸ ] کرد و هدف تو را از آمدن در این جنگ جویا خواهند شد. جوان در پاسخ گفت که من با شما جنگ می‌کنم به این علت که رهبر شما (علی علیه‌السلام) آنگونه که به من گفته‌اند نماز نمی‌خواند (!!!) و شما هم نماز نمی‌گذارید.» [۱۰۶]. آری وسعت دستگاه شیطانی تبلیغاتی معاویه تا اینجا بود و اثر لعنتی آن هم تا این حد! این سب و لعن نسبت به دومین فرد جهان انسانیت و اشرف اولاد آدم بعد از پیغمبر اسلام همچنان ادامه داشت و بازارش گرم بود تا نوبت حکومت به عمر بن عبدالعزیز رسید وی به علل خاصی دستور اکید داد که مردم از سب و

لعن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خودداری کنند. مسعودی در سیره حکومت وی می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز لعن علی را بر بالای منابر ممنوع ساخت» [۱۰۷] و گفت بجای آن این آیه را بخوانند: «پروردگارا غفرانت را بر ما و بر برادران ما آنهایی که پیش از ما بتو ایمان آوردند شامل گردان و قرار مده در دل ما کینه را نسبت به کسانی که ایمان آوردند، پروردگار ما، به درستی که تو رؤوف و مهربانی [۱۰۸]. خوانندگان عزیز- این بود یکی از شومترین و خطرناکترین [صفحه ۱۲۹] طرحهایی که معاویه در صدد بود آنرا اجراء سازد و متأسفانه همانگونه که مطالعه فرمودید این نقشه‌ی خطرناک با موفقیت کامل پیش رفت و آن مرد ناپاک توانست با دستیاری علماء و خطباء سودجو و بی‌ایمان و با استفاده از دستگاہ وسیع تبلیغاتی خود که از راویان فرصت طلب حدیث و فرهنگ گرفته تا محراب و منبر همه را شامل می‌شد، علی و خاندان علی را مورد سب و شتم و لعن مردم قرار دهد و خاندان بنی‌امیه را در رأس کشور پهناور اسلامی جای بزند و آنها را از نظر دینی و اسلامی تا حدود زیادی محبوبیت بخشد، و ما بخواست خداوند بزودی روشن خواهیم کرد که اگر این برنامه همچنان با دست یزید هم دنبال می‌شد و نهضت خونین حسین بن علی علیهماالسلام این رشته شیطانی را قطع نمی‌کرد و این نقشه‌ها را برای همیشه نقش بر آب می‌نمود چگونه تا چند سال دیگر نه از اسلام در جهان خبری بود و نه از قرآن اثری. اکنون که معاویه سه مرحله‌ی مهم و اساسی از برنامه‌های وسیع خود را اجراء کرد یعنی پست‌ترین و ناپاکترین و در عین حال جسور و سخت دل‌ترین افراد کشور مانند زیاد بن ابیه را در استخدام خود درآورد و در اختیار حکومت خویش قرار داد و سپس با دست این نمونه همکاران نا انسان خود بسیاری از انسانها و مردان آزاد و غیور را که در برابر خودسری‌ها و ستمگریهای حکومت وی تاب سکوت و طاعت تحمل نداشتند به وحشیانه‌ترین صورت به قتل رساند و از میان برداشت و در مرحله‌ی سوم هم بالاخره توانست احادیث مجعوله‌ای را [صفحه ۱۳۰] که راویان از خدا بی‌خبر از قول پیغمبر بزرگ اسلام در مدح وی و خاندان بنی‌امیه ساخته بودند در بین مسلمین شایع سازد و خود و قبیله‌ی خویش را به نام دین در دل‌های اکثریت نادان و کم‌درک اجتماع جای دهد، و قسمت دوم این برنامه را هم با رایج ساختن سب و لعن نسبت به علی بن ابی‌طالب و خاندان پاکش و ایجاد دشمنی شدید در دل‌ها نسبت به آن حضرت و فرزندان معصومش توانست با موفقیت عملی سازد.

### اسلام معاویه پسند

در اینجا بررسی یک نکته لازم است که چرا معاویه با شدت هر چه بیشتر در راه انجام دو مرحله از نقشه‌های خود سخت کوشا بود؟ اول محبوبیت دادن به دودمان بنی‌امیه، دوم علی (ع) و خاندان او را مبعوض ساختن! آیا اولی تنها به خاطر عشق به یافتن محبوبیت بود و دومی در اثر دشمنی قبیله‌ای و عداوتهای تیره‌ای؟ و آیا بین این دو از نظر هدف ارتباطی وجود داشت؟ یا مستقل و جدای از یکدیگر تعقیب می‌شدند؟ نویسنده معتقد است که انگیزه‌ی زاده هند در انجام این دو کار دست یافتن به مقاصد شوم و خطرناکی بود و نمی‌توان عامل این دو کار را تنها همان دو علت نسبتاً ساده بالا دانست، از نظر من انگیزه‌ی واقعی معاویه این بود که می‌دید واسطه‌ی بین پیغمبر و مردم در تعلیم حقایق و فرامین عالی‌ه‌ی اسلام خاندان علی هستند و طبیعی است که اگر آن دودمان فضیلت واسطه‌ی بین مردم و مقام نبوت و الهام دهنده اسلام و تعالیم آن باشند بدون تردید [صفحه ۱۳۱] امت با چهره‌ی حقیقی آن مکتب آسمانی آشنا خواهد گشت و در آن صورت دیگر اجتماع سرسازش با ستم ستمگر نخواهد داشت و اجازه نمی‌دهد تا دزدان سرگردن‌های دیروز و صنایع ترک و گناه در پناه تظاهر به اسلام و حمایت از قرآن امروز در قیافه‌ی اسلام پناهی ظاهر گردند و با استفاده‌ی از این ماسک به هستی و حقوق میلیون‌ها انسان خیانت کنند و با خاطری آسوده بر گرده‌ی مردم سوار باشند، معاویه و هر ستمگری مانند او از چنین اسلامی که همان اسلام واقعی است سخت در وحشتند زیرا در محیط اسلام آنچنان دیگر جایی برای معاویه‌ها باقی نخواهد بود. اما اگر این واسطه حذف شود و دیگر امت خاندان علی را نشناسد و اسلام را از آن دودمان پاک نگیرد و بجای آنها بنی‌امیه واسطه گردند و نظرات پیغمبر را آنها برای مردم بیان کنند!!! و اسلام را- و یا به تعبیر صحیحتر

چیزی را به نام اسلام- آنها به اجتماع الهام دهند دیگر آن اسلام برای معاویه و هیچ ستمگری خطرناک نیست، آن اسلام از نظر معاویه و همه‌ی جباران همان اسلام مامانی!!! و دوست داشتی!!! و جالب است که مانند پلی است و برای تسلط و ستم هر چه بیشتر بر مردم در اختیار ستمگران قرار دارد این اسلام دیگر مانند مومی در دست جباران است که نه معاویه از آن احساس خطر می‌کند و نه هیچ دیکتاتور و خونخوار دیگر، آری به خاطر این حساب است که می‌بینم معاویه یعنی همان شیطان حيله گر برای دست یافتن به مقصود کثیف خود ابتدا یک «ذاپاس» قلبی و ساختگی از خاندان بنی‌امیه می‌سازد و با کمک راویان پلید و بی‌ایمان [ صفحه ۱۳۲ ] حدیث احادیثی را به دروغ و جعل در مدح و ستایش بنی‌امیه از رسول خدا نشر می‌دهد و با دستیاری طراحان فرهنگ و گردانندگان منبر و محراب آن روز همان احادیث ساختگی و خوراکیهای مسموم را در مکتب خانه‌ها و در هنگام ایراد خطابه به خورد کودکان و مردم آن عصر می‌دهد تا از این راه محبوبیت مذهبی و نفوذ معنوی و قداست برای آن دودمان ایجاد کند و پس از ساختن و پرداختن این «ذاپاس» دروغین چرخهای اصلی اسلام یعنی خاندان علی علیه‌السلام را که الهام دهنده نظرات پیغمبر و اسلام و بیان‌کننده فرامین آسمانی آن بودند از جای بر کند و با کمک سب و لعن و تهمت و دورغ آنها را مبعوض و منفور اجتماع سازد تا بتواند زمینه و شرائط را آماده کند و یکباره پس از جای‌کنندن چرخهای اصلی اسلام یعنی خاندان پاک علی علیه‌السلام آن «ذاپاس» قلبی یعنی دودمان بنی‌امیه را بجای آنها قالب بزند و از آن پس دیگر مردم در پست واسطه‌ی بین خود و اسلام و پیامبر بنی‌امیه را دیدار کنند و بس! و اسلام همان باشد که این واسطه‌ها به مردم بگویند و الهام دهند! آری اینست سر آنکه معاویه از یک سوی در راه کسب محبوبیت برای دودمان بنی‌امیه می‌کوشد و از سوی دیگر با جدیت هر چه بیشتر می‌خواهد علی و خاندان علی علیهم‌السلام را از نظرها ساقط و در جامعه منفور سازد.

### طرح چهارم یا بیعت برای یزید

اکنون که معاویه زمینه کشور و اجتماع را تا حدود زیادی برای [ صفحه ۱۳۳ ] اجرای نقشه‌های پنهانی و ضد انسانی خود و تبدیل حکومت اسلامی به حکومت نژادی آماده ساخت اساسی‌ترین برنامه‌های شیطانی خود را باید عملی سازد آخرین برنامه‌ای که باید با دست معاویه اجراء شود تا رسالت شیطانی او بطور کامل پایان یابد تعیین جانشین برای خویش است زاده‌ی هند می‌خواهد فرزند پلیدش یزید را به رهبری جهان اسلام!!! نصب نماید تا بدین وسیله هم حکومت اسلامی را بطور مورثی در خاندان خود حفظ کند و هم این جانشین و خلف شایسته!!! بتواند دنباله‌ی کارهای او را بگیرد و طرحهای باقی مانده‌ی وی را به اجرا در آورد تا آرزوی قلبی معاویه را که چیزی جز همان دفن کردن نام پیغمبر و در نتیجه دفن اسلام و عدالت و آزادی نیست انجام دهد و به آن جامه‌ی عمل بپوشاند. اراده‌ی معاویه برای تعیین جانشینی جهت خویش حتمی است و نامزد این کار هم جز یزید فرزند او نخواهد بود اما آیا یزید از نظر شرائط برای احراز این مقام آمادگی دارد تا معاویه وی را برای جانشینی از خود تعیین کند و از مردم برای او بیعت بگیرد؟! جواب این پرسش منفی است زیرا فرزند معاویه نزد همگان به بدنامی مشهور است و همه کس او را به زشتی یاد می‌کند اما با این حال این مشکلی نیست که برای پسر بوسفیان غیر قابل حل باشد. معاویه با آن همکاران ننگینی که در سراسر کشور دارد می‌تواند هر عملی را انجام دهد و هر خیانتی را مرتکب گردد، همکاران پست نهادی که برای حفظ پست و مقام خود و رسیدن به قدرت و ثروت بیشتر [ صفحه ۱۳۴ ] کثیفترین و شرمگین‌ترین کارها را انجام می‌دهد و اتفاقاً داستان جانشینی یزید و خلافت او از همین جا شروع می‌شود. این اثر می‌نویسد: معاویه اراده کرد مغیره بن شعبه را که از جانب وی در کوفه حکومت می‌کرد از مقامش عزل کند و دیگری را بجای وی بگمارد. مغیره که از این تصمیم آگاه شده بود فکر کرد که مسئولیت تازه و خدمت نوی برای خود در کوفه بتراشد تا بدینوسیله بتواند سمت خود را برای مدتهای طولانی همچنان حفظ کند، بدنبال این فکر با خود گفت چه بهتر که داستان ولایتعهدی یزید را طرح کنم و مسئولیت گرفتن بیعت را از مردم کوفه خود بر عهده بگیرم تا بتوانم از این راه به آرزویم

دست یابم و بر خر مراد همچنان سوار باشم برای اجرای این نقشه بلافاصله بشام آمد و یکسره به نزد یزید رفت و بوی چنین گفت: «بزرگان اصحاب رسول خدا و زورمندان قریش و صاحبان عمر آنها از جهان رفتند و تنها فرزندان آنها باقی مانده‌اند و تو (ای یزید) افضل آنها و بهترین‌شان هستی از نظر رأی و فکر و داناتر از تمام آنها می‌باشی به سنت و سیاست و من نمی‌دانم چه چیز امیرالمؤمنین (معاویه) را مانع شد از اینکه برای تو بخلافت بیعت بگیرد؟! یزید گفت آیا تو فکر می‌کنی بیعت گرفتن برای جانشینی من عملی باشد و پایان برسد؟ مغیره گفت آری...» [۱۰۹]. [صفحه ۱۳۵] بدنال این گفتگو هر دو نزد معاویه رفتند و قضیه را با او در میان گذاشتند معاویه به مغیره گفت اکنون به کوفه برگرد و در این باره با دوستان و یاران خود مشورت کن تا دستور من برسد، مغیره که تا اینجا خود را موفق دید نقشه‌ی خویش را دنبال کرد، به کوفه آمد و جمعی از خدا بی‌خبران و دوستان بنی‌امیه را خواست و داستان ولایتعهدی و مکالمات خود را با معاویه با آنها در میان گذارد و از آنان برای یزید بیعت گرفت و آنگاه ده نفر از آنها را به رهبری فرزندش موسی بشام فرستاد تا خوش خدمتی مغیره را نسبت به خاندان بنی‌امیه نزد معاویه بازگو کنند و او را برای اعلام عمومی این تصمیم تشویق نمایند و بهر یک از آن ده نفر در برابر این کار سی هزار درهم داد، آنها بر معاویه وارد شدند و موسی فرزند مغیره جریان بیعت آنها را با یزید به اطلاع فرزند ابوسفیان رساند. آنگاه هر یک از آن ده نفر بصورتی معاویه را برای گرفتن بیعت برای ولایتعهدی یزید تشویق نموده و سخنانی ادا کردند معاویه در پاسخ آنها گفت: «در آشکار ساختن این کار عجله نکنید و همچنان بر تصمیم و رأی خود باقی باشید» سپس معاویه به موسی فرزند مغیره گفت پدر تو دین اینها را به چه مبلغ خریداری نمود؟ گفت به سی هزار درهم معاویه گفت دین آنها در نزدشان سبک و کم قیمت بود. «زاده‌ی هند این جمعیت را به کوفه بازگرداند ولی خود در طرح نقشه‌ای است تا بتواند زمینه‌ی اجتماع را برای پذیرفتن ننگ بیعت با یزید آماده سازد او می‌داند کار فضاحت فرزندش به قدری بالا گرفته که [صفحه ۱۳۶] تمام سران امت از اعمال نامشروع و ضد دینی وی بخوبی آگاهند، همه می‌دانند یزید مشروب می‌نوشد. قمار بازی می‌کند، مجالس عیش و طرب دارد. چگونه ممکن است از مردم خواست که با چنین فردی به عنوان خلافت و جانشینی از پیغمبر بیعت کنند!!! با توجه به این شرایط است که می‌بینیم معاویه داستان جانشینی و ولایتعهدی یزید را با احتیاط عجیب و حزم کافی طرح می‌سازد، گاهی دیگران را تحریک می‌کند که موضوع را به صورت پیشنهاد در مجمع عمومی عنوان کنند، گاهی خود به صورت مشورت، از یزید و خلافت وی سخن به میان می‌آورد تا از این راهها بر مشکلات کار بخوبی آگاه شود و برای مقابله‌ی با آنها آماده گردد! برآستی معاویه سیاستمداری پخته و حيله‌گری بیدار بود، ابن‌قتیبه درباره‌ی وادار نمودن معاویه دیگران را که موضوع جانشینی یزید را در مجمع عمومی به او پیشنهاد کنند داستانی نقل می‌کند که در آن شدت حزم و احتیاط پسر ابوسفیان در این موضوع و با این حال نقشه‌های شیطانی و نیرنگ بازیهای او را برای انجام این کار لعنتی می‌توان بخوبی مشاهده کرد: نامبرده می‌نویسد هنگامیکه جمعیت‌هایی از شهرهای بزرگ و شخصیت‌هایی از بلاد کشور برای تجدید پیمان در شام نزد معاویه گرد آمدند او یکی از یاران نزدیک خود را بنام ضحاک بن قیس قهری خواست و به وی گفت: «ای قیس! هنگامیکه من (در برابر اجتماع) بر منبر نشستم و قسمتی از سخنان و مواعظ خود را بیان کردم تو از من اذن بخواه تا قیام کنی (و سخن بگوئی)» [صفحه ۱۳۷] پس از آنکه من بتو اذن دادم برخیز و حمد خدای را بجای آور سپس درباره‌ی یزید سخن بگوی و آنچه که شایسته است نسبت به وی از مدح و فضیلت بیان کن سپس از من بخواه که او را پس از خود زمامدار سازم و سرپرست اجتماع اسلامی گردانم زیرا من در این باره تصمیم گرفتم و بر جانشینی او عزم کردم آنگاه از خداوند بخواه که در این کار و همه‌ی امور، خیر را پیش آورد و نیک مقدر سازد. سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی و عبدالله بن مسعود فزاری و ثور بن معن سلمی و عبدالله بن عصام اشعری را نزد خود خواند و به آنها فرمان داد که هنگامیکه ضحاک بن قیس از سخن خود فارغ شد شما برخیزید و گفته‌های او را تصدیق کنید و مرا برای انجام زمامداری و خلافت یزید دعوت نمائید» [۱۱۰]. این نقشه‌ها و نیرنگها را معاویه انجام می‌داد تا افکار عمومی را برای بیعت با یزید آماده سازد ولی تا هنگامی که حضرت مجتبی علیه‌السلام در حال

حیات بود رسماً در اینباره دست بکار نگردید و پس از شهادت آن بزرگوار بود که این موضوع را علناً مطرح ساخت و به عمال و فرمانداران خود نوشت برای یزید از مردم بیعت بگیرند، ابن قتیبه می‌نویسد: «پس از وفات حضرت حسن رحمه الله معاویه درنگ نکرد مگر بسیار کم آنگاه از مردم شام برای یزید بیعت گرفت و بیعت او را به سراسر کشور نوشت.» [۱۱۱]. [صفحه ۱۳۸]

بزرگترین مشکلی که در بیعت گرفتن برای یزید در برابر معاویه قرار داشت تسلیم نمودن حجاز و مخصوصاً مردم مدینه در برابر این امر بود به ویژه که در بین آنان چهار نفر از شخصیت‌های معروف بودند که آنان از بیعت با یزید امتناع داشتند. این چهار نفر حسین بن علی علیهما السلام بود که در رأس آنان قرار داشت پس از آن عبدالله ابن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر بود که در شمار مخالفین سر سخت بیعت با یزید بودند، معاویه به فرماندار مدینه سعید بن عاص نوشت که از مردم آنجا (بجز آن چهار نفر) برای یزید بیعت بگیرد و در انجام این مأموریت شدت و خشونت نشان دهد. «هنگامی که نامه‌ی معاویه به دست سعید بن عاص رسید مردم را برای بیعت با یزید در فشار شدید و سخت قرار داد، با اینحال کسی از اهل مدینه برای بیعت حاضر نگردید، سعید به معاویه نوشت که هیچکس از مردم مدینه بیعت نکرد. اینان تابع این چند نفر هستند (حضرت حسین علیه السلام عبدالله بن عباس، عبدالله ابن زبیر، عبدالله بن جعفر) و اگر این جمع با یزید بیعت کنند مردم همگی با او بیعت می‌کنند.» [۱۱۲]. فرزند ابوسفیان هنگامی که پاسخ فرماندار مدینه را به نامه خویش دیدار کرد دانست که باید برای انجام این کار ابتدا با آن چهار تن کنار آید و بهر ترتیبی شده از آنان بیعت بگیرد، از این نظر به سعید نوشت که درباره‌ی گرفتن بیعت هیچگونه اقدامی نکن تا من به مدینه درآیم، [صفحه ۱۳۹] بدنبال این دستور پس از چندی خود بسوی مدینه رهسپار شد، در آنجا روزی حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله بن عباس را خواست و نسبت به آنان سخت ملاحظت نمود آنگاه سخن را به یزید و ذکر فضائل و کمالاتی (!!!) از وی کشاند و از آن دو خواست تا در برابر فرزندش تسلیم گردند و جانشینی او را از معاویه بپذیرند و بالاخره یزید را به رهبری جهان اسلام!!! به رسمیت بشناسند، در این هنگام حسین بن علی علیهما السلام لب به سخن گشود و در پاسخ معاویه بیاناتی فرمود که ضمن آن سخت معاویه را مورد عتاب قرار داده و بافته‌های او را درباره‌ی یزید بشدت رد می‌کند و در آنجا می‌فرماید: «... و فهمت ما ذکرته عن یزید من اکتماله و سیاسته لامه محمد (صلی الله علیه و آله) تریدان توهم الناس فی یزید کانک تصف محجوباً او تنعت غائباً او تخبر عما کان مما احتویته بعلم خاص؟! و قد دل یزید من نفسه علی موقع رأیه فخذ لیزید فیما اخذ به من استقرائه الکلاب المهارش عند التحارش والحمام السبق لا ترابهن والقینات ذوات المعازف و ضروب الملاهی تجده ناصراً ودع عنک ما تحاول.... [۱۱۳]. یعنی فهمیدم آنچه که تو درباره‌ی یزید بیان کردی از سیاست او و پیشرفت‌ها و کمالاتی که او برای اجتماع اسلامی و امت محمد صلی الله علیه و آله در نظر دارد!!! (معاویه) تو (با حرفهائی که نسبت به یزید گفتی) می‌خواهی مردم را درباره‌ی ام دچار اشتباه سازی؟! گویا تو از کسی سخن [صفحه ۱۴۰] می‌گویی که کارهای او در پشت پرده است و یا از کسی مدح می‌کنی که غائب است (و دیگران با عمال او نگران نیستند؟) یا تو درباره‌ی یزید دانش و اطلاعات خاصی داری (که دیگران ندارند!؟) یزید خود شخصاً طرز فکر خود را آشکار می‌سازد، تو وضع یزید را از اعمال او بنگر و بیاب، از اینکه او در جستجوی سگهای ستیزه‌جو است در هنگام صید، و در پی یافتن کبوترانی است که در بازی بر امثال خود پیشی بگیرند، یزید به دنبال زنان مغنیه است که آلات غنا می‌نوازند و در پی نواختن آلات لهو است (معاویه! اگر اعمال یزید را بنگری) آنها را حجت و ناصری بر گفتار ما می‌یابی پس واگذار آنچه را که از دریچه‌ی چشم خود می‌بینی (و در فکر خود می‌اندیشی)». این پاسخ تند و کوبنده و حقایقی که آن حضرت درباره‌ی یزید و اعمال ننگین او صریحاً و بی‌پرده در برابر معاویه ایراد کرد امید زاده‌ی هند را یکباره ناامید ساخت و دانست که امکان ندارد از آن بزرگوار با میل و رغبت برای یزید بیعت بگیرد و از سوی دیگر اگر حضرت حسین (ع) بیعت نکند نه مردم مدینه بیعت خواهند کرد و نه آن سه تن، پس باید فرزند ابوسفیان چاره‌ای بیاندیشد تا بتواند بر خر مراد سوار شود و کار زمامداری یزید را بسامان برساند، برای انجام این مقصود برای آخرین بار به مکه آمد و آن چهار نفر یعنی حسین بن علی



علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر را در یک مجلس نزد خود حاضر ساخت و داستان بیعت با یزید را با آنها در میان گذاشت آنها سخن او را [ صفحه ۱۴۱ ] پذیرفتند و عبدالله بن زبیر در پاسخ وی مطالبی بیان داشت، معاویه که یکباره از آنها و بیعت آنان مأیوس شده بود ناچار آخرین نقشه‌ی شیطانی خویش را که قبلاً طرح کرده بود به مرحله‌ی اجراء گذارد و به آنها گفت «اکنون من با شما در میان جمعیت می‌روم و بر بالای منبر قرار می‌گیرم. و سخنی خواهم گفت و قسم بخداوند اگر هر یک از شما گفتار مرا رد کند هیچ سخنی به او گفته نمی‌شود مگر آنکه شمشیر بر آن سخن پیشی بگیرد و بر او فرود آید پس هیچیک از شما مراقبت نکند مگر بر حفظ جان خود، سپس معاویه رئیس گارد محافظ خود را در حضور آنها خواند و به وی گفت بالا سر هر یک از این چهار نفر دو سرباز با شمشیر به گمار، اگر هنگام سخن گفتن یکی از اینان بخواهد کلمه‌ای در تصدیق یا تکذیب من ادا کند آن دو مأمور با شمشیر به وی ضربت وارد آورند (و او را به قتل برسانند). در این هنگام معاویه از آنجا خارج شد و آن چهار تن با او بیرون آمدند، معاویه در برابر جمعیت بر بالای منبر رفت و آن چهار نفر در میان جمعیت قرار گرفتند. در اینجا زاده‌ی هند حمد و ثنای خدای را بجای آورد و سپس گفت این چهار نفر از عزیزان و بزرگان مسلمین و از خوبان آنها هستند، سلب نمی‌شود امری جبراً بدون اینان و حکم نمی‌شود (درباره‌ی موضوعی) بدون مشورتشان، و این چهار تن راضی شدند و بیعت نمودند با یزید، این سخن را معاویه پایان رساند و از منبر به زیر آمد و بلادرنگ با کاروان خود بسوی مدینه حرکت نمود» [۱۱۴]. [ صفحه ۱۴۲ ] معاویه با اجرای این نقشه‌ی شیطانی، این چهار تن را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد و در برابر آنان خبر ساختگی بیعت آنها را با یزید به اطلاع مردم رسان، اما در شرایطی که برای آنها هیچگونه امکان سخن گفتن و تکذیب نبود پسر ابوسفیان، پس از آنکه این پرده را بازی کرد بسوی مدینه رهسپار گردید اما مردم اطراف آن چهار تن را گرفتند و به آنها گفتند شما اطمینان داده بودید که با یزید بیعت نکنید پس چرا تخلف کردید؟! آنها گفتند ما بیعت نکردیم و گفته‌های معاویه را تکذیب نمودند و شرایط خاصی که معاویه در آن مجلس بوجود آورده بود تا امکان مخالفت و تکذیب را از آنان سلب کند برای مردم بازگو کردند، اما بهر حال کار از کار گذشته و مقصود معاویه عملی گردیده بود و دیگر تکذیب نتیجه‌ی جالبی نداشت. و به این ترتیب معاویه به آخرین آرزوی خود هم که امکان انجام آن برای او بود رسید و یزید را بالاخره به جانشینی خود نصب کرد و با تهدید و تطمیع و نیرنگ و افتراء برای وی از مردم بیعت گرفت، این بود آخرین برنامه‌ای که معاویه آرزوی انجام آنرا داشت. نتیجه مباحث این فصلخوانندگان عزیز با در نظر گرفتن آنچه که ما در این فصل برشمردیم بخوبی می‌توان شرایط دردناک اجتماع اسلامی را تا هنگام مرگ معاویه مجسم ساخت، عوامل ریشه‌دار فساد که مهمتر و خطرناکتر از همه [ صفحه ۱۴۳ ] وجود معاویه در رأس حکومت شامات بود نه تنها در زمان حکومت امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیه‌السلام محو و نابود نگردید بلکه کاملاً ریشه‌دارتر و تا سر حد تسلط بر سراسر کشور پهناور اسلامی نیرومند شد، این ریشه‌ی اصلی فساد هنگامی که یک تنه در محیط اسلامی میدان‌دار گردید هدفهای شیطانی خود را یکی بعد از دیگری با نیرنگ‌های خاصی انجام داد و با در نظر گرفتن آنچه که ما در بخش اول این فصل نقل کردیم به طور وضوح درک می‌شود که هدفهای پنهانی فرزند ابوسفیان و مقاصد قلبی او (که گاهی هم از روی آنها پرده بر میداشت) چیزی جز محو ساختن حقیقت اسلام و جایگزین کردن یک حکومت نژادی و اموی بجای حکومت نیرومند اسلامی نبود و همانگونه که در بخش دوم این فصل مطالعه فرمودید آنچه که برای مهیا ساختن زمینه‌ی فکری اجتماع و آماده نمودن شرایط برای رسیدن به آن هدفهای پنهانی لازم بود، معاویه در حکومت خود انجام داد. از یک طرف ارادل و اوباش و افراد غیر اصلی مانند زیاد را در اختیار حکومت خود درآورد و با دست این نمونه از ناپاکان مردان آزاده‌ی اجتماع و زبانهای گویای خلق مانند حجر بن عدی و یاران با وفای او را از میان برداشت و سپس با جعل احادیث و روایات خود را به پیغمبر بزرگ و زبان وحی نسبت می‌دادند و در مدح بنی‌امیه و عثمان و معاویه نقل می‌کردند دل‌های مردم بیدرک و نادان را بنام دین بخود و [ صفحه ۱۴۴ ] خاندان بنی‌امیه خوش‌بین ساخت، آنگاه تمام قدرت و نیروی خویش را بسیج کرد تا علی و خاندان او را نه

تنها از آن عظمت و احترامی که از نظر دینی در بین مسلمین داشتند ساقط کند بلکه در صدد برآمد، آن بزرگوار و اهل بیت معصومش را دشمن!!! و معاند اسلام!!! جلوه دهد و سب و لعن نسبت به آن شخصیت‌های آسمانی را رائج سازد و متأسفانه بزودی هم توانست به این مقصد پلید و شیطانی خود برسد، و پس از آن در فکر جایشین برای خود افتاد تا حکومت اسلامی را بطور موروثی در خاندان بنی‌امیه حفظ کند، به فکر افتاد فرزند خلف خود را (که راستی هم خلف معاویه بود) به ولایتعهدی نصب نماید و همانگونه که در گذشته خواندید توانست این نیت شوم را هم با هزاران تهدید و تطمیع و نیرنگ عملی سازد. اکنون دیگر پایان زندگی معاویه است در حالیکه بنی‌امیه بطور کامل بر اوضاع کشور مسلطند و تمام منابع قدرت را در اختیار دارند و اهل بیت وحی و تنزیل یعنی علی و خاندان او علیهم‌السلام سخت از نظر اجتماع مورد طعن و لعن و سب قرار دادند، افکار و عقاید اکثریت کاملاً تحت رهبری دستگاه تبلیغاتی فرزند ابوسفیان است و مسیر آنها به وسیله‌ی آن حکومت تعیین می‌گردد، کار امت اسلامی به آنجا رسید که از نظر مذهبی و انسانی تا سر حد سقوط چند قدم بیشتر فاصله ندارد. موقعیت خاص و وحشت‌انگیزی که ملت مسلمان از نظر معنوی در آن روز داشت از سخنان حضرت حسین علیه‌السلام که در منی، (پس از آنکه معاویه [صفحه ۱۴۵] از مسلمین برای فرزند خود بیعت گرفت) ایراد فرمود بخوبی آشکار است. حضرت حسین علیه‌السلام در آن هنگام که به سفر حج رفته بود در منی بیش از هزار تن از بنی‌هاشم و دیگر مردم را انجمن ساخت و سعی فرمود تا اصحاب رسول خدا و تابعین و فرزندان ایشان را که در دسترس بودند جمع کنند و در آنجا ضمن خطبه‌ای طولانی بسیاری از فضائل را که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرموده بودند یاد آور شدند و از حاضرین نسبت به آنها اعتراف گرفتند، این عمل به آن علت انجام شد که آن بزرگوار خود در مقدمه‌ی خطبه‌اش یاد آور شدند. «اما بعد فان هذه الطاغية قد صنع بنا و بشيعتنا ما قد علمتم و رأيتم و شهدتم و بلغكم و اني اريد ان اسألکم عن اشياء فان صدقت فصدقوني و ان كذبت فكذبوني اسمعوا مقالتي و اکتبوا قولی ثم ارجعوا الی أمصارکم و قبالکم من آمنتموه و وثقتم به فادعوه الی ما تعلمون فانی أخاف ان یندرس الحق و یذهب و الله متم نوره و لو کره الکافرون [۱۱۵]. یعنی این معاویه‌ی طاغی و متجاوز نسبت به ما و شیعیان ما انجام داد آنچه که شما می‌دانید و خود دیدید و مشاهده کردید و یا به اطلاع شما رسیده است و من اکنون می‌خواهم از شما مسائلی را پرسش کنم اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر خلاف بود تکذیب کنید (ای مردم) سخنان [صفحه ۱۴۶] مرا بشنوید و مطالب مرا پنهان دارید و آنگاه که به شهرها و قبیله‌های خود باز گشتید هر که را به او ایمان دارید و مورد اعتماد شما است او را بسوی این حقایق که می‌دانید بخوانید زیرا (اگر اینها گفته نشود) می‌ترسم که دین خدا محو گردد و نابود شود، خدا نور خود را پایان می‌رساند اگر چه کفار نخواهند و کراهت داشته باشند.» در این گفتار حسین علیه‌السلام آنچنان از وضع خاص اجتماع از نظر اسلامی اظهار نگرانی می‌کنند که می‌فرمایند می‌ترسم حق یکباره محو گردد و نابود شود، آری اینست شرائط تلخ و ناگواری که تا پایان حکومت معاویه بر امت حکمفرماست. [صفحه ۱۴۸]

## حکومت یزید یا ننگی بر دامن جهان اسلام

### اشاره

تا اینجا ما بررسی حوادث تلخ و ناگوار جهان اسلام را (در حدود هدف اصلی کتاب) پشت سر گذاریم، اکنون نوبت به یزید می‌رسد و امت و کشور پهناور اسلامی با تمام امکانات عظیم خود در اختیار فرزند معاویه قرار می‌گیرد! حال باید دید یزید کیست؟ و چه نقشه‌ها و طرحهائی دارد؟ و با سرنوشت اسلام و اجتماع، فضیلت و آزادی چگونه می‌خواهد بازی کند؟ تا با روشن شدن این مسائل آشکار گردد که عوامل نهضت حسین علیه‌السلام که نطفه‌ی آن از دهها سال پیش انعقاد یافته بود چگونه در آن حکومت

شوم به ثمر رسید و میوه‌ی تلخ و زهرگین خود را داد؟. بررسی زندگی شخصی و سیاسی یزید (همانند پدرش) در دو بخش انجام می‌شود. بخش اول- مطالعه در روش و کردار او و تحقیقی در زمینه‌ی اعتقادات و دید وی نسبت به اسلام و مسائل اسلامی و قضاوت‌هایی که دیگران [صفحه ۱۴۹] از این نظر درباره‌ی او نموده‌اند. بخش دوم- جنبه‌های سیاسی او و شرح کارهای شرمگین و غیر انسانی که وی در مدت کوتاه حکومت خویش آنها را انجام داده و آنگاه به روشن ساختن نتایج این فصل بطور تفصیل می‌پردازیم.

### قلبی آکنده از کفر و عناد

بخش اول- یک مطالعه‌ی کوتاه و اجمالی در تاریخ زندگی یزید کافی است تا این حقیقت را برای هر فردی روشن سازد که او جوانی بود عیاش، آلوده به گناه، معتاد به مشروب، کسی که نه تنها اعتقادی به اصول اسلامی و مقررات آن نداشت بلکه در صدد بود زمینه‌ی انهدام و محو کامل آن را با سرعت هر چه بیشتر آماده سازد و حکومت نیرومند اسلامی را به حکومت نژادی تبدیل نماید، انحراف او از مسیر آسمانی اسلام و آلودگی و ناپاکی فرزند معاویه در زندگی شخصی‌اش تا آنجا آشکارا بود که بسیاری از طبقات عصر وی و پس از وی همگی زبان به شتم و ذم و گاهی هم لعن او گشودند. مسعودی مورخ مشهور درباره‌ی علل قیام مردم مدینه و شورش آنان در برابر حکومت یزید می‌نویسد: «ظلم و ستم یزید و عمال او همه را در بر گرفته بود و فسق و گناهش علنی گشت زیرا وی فرزند دختر پیغمبر و یاران آن بزرگوار را بقتل رساند و علناً شرب خمر می‌نمود و مانند فرعون در کشور عمل می‌کرد بلکه فرعون برای امت خود عادل‌تر و با انصاف‌تر از یزید بود.» [۱۱۶]. [صفحه ۱۵۰] مسعودی دنباله‌ی سخن را در مذمت از یزید تا جائی پیش می‌برد که صریحاً وی را در شمار مشرکین و منکرین نبوت به حساب آورده و او را از کسانی می‌داند که غفران و آمرزش خداوند شامل آنان نمی‌گردد و باید از رحمت او مأیوس باشند، نامبرده در تعقیب مطالب بالا می‌نویسد: «برای یزید داستانهای عجیب و معایب فراوانی است مانند نوشیدن خمر، کشتن پسر پیغمبر، لعن نمودن بر علی علیه‌السلام وصی و جانشین پیامبر، ویران ساختن خانه‌ی خدا و آتش زدن آن، و ریختن خون مردم و انجام فسق و غیر اینها از گناهانی که درباره‌ی آنها خداوند فرموده که درباره‌ی مشرکین و دشمنان مقام نبوت داده است» [۱۱۷]. احمد بن حنبل که از ائمه‌ی اهل سنت است و مذهب حنبلی به دو نسبت داده می‌شود در پاسخ فرزند خود صریحاً لعن یزید را به استناد صریح قرآن جایز می‌شمرد و او را از شمار مسلمین خارج می‌داند! ابن جوزی می‌نویسد: «صالح فرزند احمد بن حنبل می‌گوید: من به پدرم گفتم که مردم ما را به دوستی یزید نسبت می‌دهند پدرم گرفت فرزندم آیا ممکن است کسی دارای ایمان بخدا باشد و با اینحال یزید را دوست بدارد؟! گفتم اکنون که اینگونه است پس چرا او را لعن نمی‌کنی پدرم گفت فرزندم تو تا کنون ندیدی من چیزی را لعنت کنم (سپس اضافه کرد) ای فرزند چگونه ما لعن نکنیم کسی را که خداوند در کتاب خود او را لعنت کرده؟! [صفحه ۱۵۱] گفتم در کجای از کتاب خود خداوند یزید را لعن نمود؟ گفت آنجا که می‌گوید: «آیا نزدیک شدید که اگر حکومت بدست گیرید و والی شوید در روی زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید؟! این کسان را (که دارای این صفاتند) خداوند لعن نموده و (از شنیدن و دیدن حق) گوشهای آنان را کر و چشمهایشان را کور گردانده است [۱۱۸]. فرزندم آیا هیچ فسادی بزرگتر از قتل نفس و کشتن (بر خلاف حق) است؟! [۱۱۹] در اینجا احمد بن حنبل با آنکه خود را در زندگی مردی محتاط می‌داند و به فرزندش می‌گوید که در همه‌ی عمر ندیدی مرا که چیزی را لعنت کنم با اینحال لعن یزید را طبق نص قرآن جایز می‌شمرد و او را از رحمت خداوند دور می‌داند و می‌گوید امکان ندارد فردی دارای ایمان بخدا باشد و یزید را هم دوست بدارد. اینگونه سخن از احمد بن حنبل جای تعجب و شگفت نیست زیرا فرزند معاویه تا آنجا ننگین و رسوا بود که ناپاکترین افراد عصر او مانند زیاد بن ابیه هم او را تقبیح می‌کرد و با زمامداری و حکومتش مخالف بودند و با صراحت کارهای زشت و پلید وی را برای معاویه بر شمرده، و از اینکه او می‌خواهد فرزندش را به

ولایتعهدی برگزیند وی را بر حذر می‌داشت!! یکی از مورخین گفتاری در این باره از زیاد نقل می‌کند و می‌نویسد: [صفحه ۱۵۲] «هنگامیکه زیاد استاندار بصره بود معاویه به وی نوشت که مغیره (استاندار کوفه) مردم آنجا را به بیعت با یزید دعوت نمود با آنکه مغیره به پسر بردت (یزید) از تو سزاوارتر نیست، پس هنگامی که نامه‌ی من به تو برسد مردم بصره را دعوت کن و آنها را بخوان به آنچه که مغیره مردم کوفه را به آن خوانده است و از آنان برای یزید بیعت بگیر، چون این نامه به دست زیاد رسید و آن را قرائت کرد مردی را که بفضل و فهم او اعتماد داشت نزد خود خواند و به او گفت من می‌خواهم تو را بر موضوعی امین گردانم که بر صفحات نامه در این موضوع اعتماد نکردم (آنگاه گفت) نزد معاویه به شام برو و به او بگو ای امیرالمؤمنین! نامه‌ی شما درباره‌ی یزید به من رسیده اما اگر مردم را برای بیعت با فرزندت دعوت کنیم آنها بما چه می‌گویند؟! با آنکه یزید با سگها و بوزینه‌ها بازی می‌کند و لباسهای الوان می‌پوشد و به نوشیدن خمر معتاد است و با آلات موسیقی روز را به پایان می‌رساند!!! چگونه می‌توان مردم را به بیعت با چنین کسی دعوت کرد؟! با آنکه در برابر اجتماع کسانی مانند حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر هستند؟! ولی اگر تصمیم داری برای یزید به خلافت بیعت بگیری امر کن فرزندت را یکسال یا دو سال مانند آن چهار تن رفتار کند و اخلاق و روش آنها را در پیش گیرد تا ما بتوانیم از این راه امر را بر مردم مشتبه سازیم و از آنها برای او بیعت بگیریم، این پیام هنگامی که به اطلاع معاویه رسید گفت وای بر زیاد من اطلاع یافتم که به او گفتند امیر بعد از من زیاد است!!! و بخدا قسم که من (نسبت) زیاد را به مادر او سمیه و پدر او [صفحه ۱۵۳] عیید بر می‌گردانم پس از آنکه او را به ابوسفیان ملحق نمودم». [۱۲۰]. در این پیام که زیاد ابن ابیه برای معاویه فرستاد صریحاً می‌گوید به یزید بگو یکسال یا دو سال روش خود را تغییر دهد و از کارهای زشت خود دست بردارد تا از این راه بتوان مردم را درباره‌ی وی به اشتباه انداخت. زیاد بن ابیه در این پیام با صراحت معایب یزید را برمی‌شمرد و مفساد اخلاقی او را شرح می‌دهد و می‌گوید که نمی‌توان امت را به بیعت با چنین فردی دعوت کرد، از این پیام به خوبی استنباط می‌شود که کار ننگ و فضاخت فرزند معاویه تا آنجا بالا گرفته بود که حتی فردی مانند زیاد ابن ابیه هم از وی انتقاد می‌کند و او را با داشتن آنهمه ناپاکی و گناه شایسته‌ی زمامداری نمی‌داند!!! اینجاست مصداق کامل آن جمله‌ای که گفته‌اند: «ویل لمن کفره نمرود!» رسوائیها و پلید کاریهایی که زیاد در پیام خود برای یزید برشمرده چیزی نبود که بر فرزند ابوسفیان پنهان باشد. معاویه خود بهتر از همه کس زاده خویش را می‌شناخت و به روشهای سوء او واقف بود، او به خوبی می‌دانست که فرزندش نالایق‌تر از آن است که زمام حکومت اسلامی را در دست گیرد و رهبر مسلمین گردد!!! اما چه باید کرد؟! یزید مورد علاقه‌ی شدید پدر هست و معاویه سخت به این فرزند دلبسته، این علاقه ایجاب می‌کند که فرزند بوسفیان زاده خویش را به جانشینی از خود [صفحه ۱۵۴] انتخاب کند! حالا- این عمل بر خلاف مصلحت مردم و منافع عمومی کشور و جهان اسلام است! باشد، اینها چیزی نیست که اصولاً از نظر معاویه مطرح باشد!!! معاویه خود صریحاً می‌گفت: «اگر نبود که من شیفته‌ی یزیدم هر آینه مصلحت خویش را می‌دانستم و بر طبق آن عمل می‌کردم» [۱۲۱].

### عشق بازیهای یزید

فرزند معاویه آنچنان به مصالح اجتماع و ملت اسلامی بی‌اعتنا است که دردناکترین حادثه و پیش آمدها برای آنان (اگر به عشق‌بازی‌های او لطمه‌ای نزنند) کوچکترین تأسف و تأثر برای وی بوجود نمی‌آورد، یزیدی می‌خواهد خوش باشد و با سوگلی‌های خود سرگرم، خواه ملت در آسایش باشد یا در بدبختی، سعادت‌مند باشد یا تیره بخت!!! مورخین بزرگ داستانهای فراوانی در عشق‌بازیهای یزید و رسوائیهای او نقل کرده‌اند و از آن جمله قضیه‌ای که در آن بی‌اعتنائی نوه‌ی ابوسفیان به مصالح عمومی و سرنوشت دیگران بخوبی مجسم و آشکار است، ابن اثیر و دیگران می‌نویسند: «در سال چهل و نه هجری معاویه جمع زیادی از مسلمین را برای جنگ به سوی روم فرستاد و سفیان ابن عوف را فرمانده آنان قرار داد و به یزید فرزند خود هم گفت تا با آنها در

جنگ شرکت جوید، یزید [ صفحه ۱۵۵ ] کوتاهی کرد و تمارض نمود و بسوی روم حرکت نکرد، معاویه هم او را معذور داشت و از وی چشم پوشید. اتفاقاً در آن جنگ گرسنگی، تب و سینه‌درد شدیدی به مردم مسلمان روی آورد. هنگامی که این خبر به یزید رسید وی در «دیرمران» با یکی از معشوقه‌ها و سوگلی‌هایش معروف به ام‌کلثوم به عیاشی سرگرم بود در آنجا این اشعار را سرود: «مرا باک نیست اگر در فرقد و نه مسلمین دچار تب و سینه‌درد شدید شدند در این هنگام که در دیرمران بر بالشها تکیه زدم و نزد من ام‌کلثوم است». [۱۲۲]. در این اشعار یزید صریحاً می‌گوید اگر ام‌کلثوم در آغوش من باشد هیچ غمی ندارم از اینکه مردم مسلمان در یک نقطه‌ی دور دست دچار تب و مرض گردند و گرسنگی آنها را رنج دهد!!! آری اینست دورنمای فکری آن مردی که حکومت اسلامی را پس از معاویه در دست می‌گیرد!!!

### یزید از خمر و غنا ستایش می‌کند

فرزند معاویه یعنی آن کسی که ادعای جانشینی از پیامبر اسلام را داشت و در رأس حکومت اسلامی قرار گرفت کار ننگ و رسوائی را تا جائی رساند که علناً در مدح خمر و غنا اشعار می‌گوید و آنها را ستایش می‌کند!!! یزید نه تنها خود همواره مست و مخمور است و با خوانندگان [ صفحه ۱۵۶ ] و نوازندگان بسر می‌برد بلکه در این اشعار و مدیحه‌ها!!! صریحاً دیگران را هم به گناه دعوت می‌کند!!! وی در این باره اشعاری به این مضمون سروده است: «ای دوستان برخیزید و صدای موسیقی را بشنوید و پیاله‌ها را بنوشید و مسائل معنوی را فراموش کنید، (سپس می‌گوید) نغمه‌های تار مرا از شنیدن اذان باز داشته است و من حورالعین (بهشتی) را با یک شراب کهنه که در ته ظرف است معاوضه می‌نمایم» [۱۲۳]. فرزند زاده هند در این اشعار نه تنها از نغمه‌های موسیقی و پیاله‌های می‌تمجید می‌کند و دوستان خود را به شنیدن و نوشیدن آنها تشویق می‌نماید بلکه صریحاً به نغمه‌های آسمانی اذان بی‌اعتنائی کرده و می‌گوید نغمه‌های تار مرا از شنیدن صدای اذان باز داشته است!!! فرزند معاویه در این اشعار معتقدات اسلامی را درباره‌ی قیامت و بهشت و حور مورد انکار و استهزاء قرار داده و می‌گوید من حورالعین را با شراب کهنه‌ای معاوضه می‌کنم!!! آیا این اشعار بخوبی گواهی نمی‌دهد که یزید (همانند پدر) با اصول و معتقدات اسلامی هیچگونه رابطه‌ای نداشت و برای آنها در دل احترامی قائل نبود!؟

### زیاد هم پیاله‌ی یزید

مورد دیگر که فرزند معاویه باز از می و لذت آن سخن به میان [ صفحه ۱۵۷ ] می‌آورد و هنگامی است که با استاندار کثیف کوفه شبی را مست به صبح می‌آورد و اشعاری می‌سراید که در آن، ضمن خواستن شراب از ساقی عبدالله بن زیاد را مدح می‌کند و جنایات او را می‌ستاید، ابن جوزی می‌نویسد: «پس از حادثه‌ی کربلا یزید فرزند زیاد را نزد خود خواند و اموال بسیار و هدایای فراوان به دو بخشید و او را نزد خود مقرب ساخت و به وی رفعت و مقام عطا نمود، او را ندیم خود ساخت و به وی اجازه داد که نزد زنان و بر حرمسرایش داخل شود، و شبی را یزید (کنار ابن‌زیاد) مست بود در آن هنگام به نغمه‌سرایان و موسیقی‌دانان گفت بنوازید و برای ما غنا بخوانید. سپس خود بالبداهه خطاب به ساقی اشعاری سرود و در آن چنین گفت: «ای ساقی به من شرابی بنوشان که قلب مرا نشاط بخشد و سیراب گرداند، سپس جام را پر کن و مانند همان شراب را به پسر زیاد بده آن کسی که صاحب سر و راز دار من است، همان کس که کار خلافت و غنیمت برای من با دست او محکم گردید، این پسر زیاد که کشنده‌ی آن مرد خارجی (!!!) یعنی حسین است و کسی است که به وحشت انداخت در دل دشمنان و حسد ورزان بر من!.

### یزید الحاد می‌ورزد و تکفیر می‌شود

یزید بن معاویه در پرده‌داری و بی‌اعتنائی نسبت به اسلام و معتقدات مذهبی تا آنجا پیش رفت که در یکی از اشعارش صریحاً الحاد می‌ورزد و عقاید کثیف و شیطانی خویش را آشکارا بیان می‌کند، در این گفتار [صفحه ۱۵۸] آنچنان بی‌پرده سخن گفت که یکی از علمای اهل سنت تنها همان اشعار را برای اثبات کفر و زندقه‌ی وی کافی می‌داند. ابن جوزی حنبلی مورخ مشهور اسلامی پیش از آنکه به نقل این قسمت از اشعار وی بپردازد استنباط خود را از آن درباره‌ی عقاید یزید اینگونه می‌نویسد: «از شواهدی که بر کفر و زندقه‌ی یزید گواهی می‌دهد چه رسد به سب و لعن او - اشعاری است که بخوبی از الحاد وی سخن می‌گوید و از خبث طینت و سوء اعتقاد او (نسبت به اسلام و معتقدات آسمانی آن) پرده برمی‌دارد. قصیده‌ای است از وی که از اینجا شروع می‌شود: ای علیه [۱۲۴] نزد من بیا و به من شراب بده و نغمه بخوان زیرا من مناجات (با خدا) را دوست نمی‌دارم، (ای علیه) داستان جدم ابوسفیان را که بلند منزلت بود برای من بخوان آن هنگامیکه (برای جنگ با مسلمین) به احد رفته بود (و آنچنان در برابر محمد (ص) مقاومت نمود و از مسلمین کشت) تا آنکه گریه کنندگان و نوحه‌گرانی اقامه کرد (که بر کشته‌گان مسلمانان گریه کنند) ای علیه - بیا نزد من و به من خمر بنوشان، خمری که تشنه‌گان آنرا اختیار کنند - خمری که از انگورهای شام به دست آمده باشد - ای علیه، هنگامیکه ما به گذشته (در دوارن جاهلیت) نگاه می‌کنیم می‌بینیم [صفحه ۱۵۹] نوشیدن شراب پی‌درپی حلال بوده است، ای ام‌احیم [۱۲۵] پس از مرگ شوهر اختیار کن و آرزوی ملاقات مرا (در قیامت) در دل مدار زیرا آنچه که درباره‌ی قیامت و روز رستاخیز گفته‌اند سخنان تاریک و باطلی است که برای دل فراموشی می‌آورد، من باید به زیارت محمد (ص) بروم اما در حالیکه خمر نوشیده باشم - خمری که استخوانهای مرا سیراب کند!!! [۱۲۶]. یزید در اینجا بی‌شرمانه‌ترین سخنان کفرآمیز را بیان کرده و کثیف‌ترین پندارهای پلید خود را صریحاً آشکار ساخت، در این اشعار فرزند معاویه نه تنها سخن از می و خمر به میان می‌آورد و از آن پیاله‌های پی‌درپی می‌می‌طلبد بلکه می‌گوید من راز و نیاز با خدا را دوست ندارم و به نغمه‌ها و ترنمات معشوقه‌ی خود «علیه» دل بسته‌ام. یزید در اینجا از ابوسفیان و جنگهای وی علیه اسلام سخن به میان می‌آورد و از اینکه او جمع زیادی از مسلمین را در (احد) به شهادت رساند و زنان مسلمان بر آنها گریه کردند احساس لذت می‌کند و از سوگلی خود می‌خواهد آن داستان را برای وی ترنم کند!!! آنگاه دامنه‌ی اشعار را به قیامت و روز رستاخیز می‌کشاند و با صراحت آنرا پنداری باطل و اعتقادی تاریک و ظلمانی می‌نامد و بالاخره در پایان این قصیده‌ی شوم زشت‌ترین تعبیرات و اهانتها را بر زبان آورده و می‌گوید من باید مست و مخمور و سیراب از خمر به زیارت محمد [صفحه ۱۶۰] (ص) بروم!!! اینست رهبر جهان اسلام!!! و زمامدار حکومت اسلامی که به جانشینی از پیغمبر قدرت را در دست گرفته است!!!

### بی‌بند و باری یزید سرمشق دیگران

تظاهر یزید به گناه و فجو و بی‌بند و باری او آنچنان اثر سوء خود را در طبقات اجتماع بجای گذارد که در مقدس‌ترین مراکز و شهرهای اسلامی مردم به غنا و موسیقی و نوشیدن شراب تظاهر میکردند و علناً آلات لهو استعمال می‌نمودند. مسعودی مورخ مشهور اسلامی درباره‌ی یزید می‌نویسد: «او مرد عیاشی بود و دارای حیوانات شکاری و سگها و بوزینه‌ها و یوزها بود و همواره شراب می‌نوشید... و در اثر تظاهر او به گناه در بین مردم و عمال و کارمندان حکومت در عصر وی فسق و فجور شایع گردیده بود و در مکه و مدینه (که دو شهر مذهبی و مقدس بودند) غنا و استعمال آلات لهو و نوشیدن شراب علناً انجام می‌گردید» [۱۲۷]. آری. در کشوری که زمامدار آن و آن کس که ادعای جانشینی از پیامبر اسلام را دارد آنگونه به گناه متظاهر باشد و علناً سگ‌بازی کند، مشروب بنوشد، مجالس غنا و موسیقی ترتیب دهد جای شگفت نیست اگر اینگونه انحرافات در طبقات پائین اجتماع هم سرایت کند و حتی در مکه و مدینه که پایگاه قدس اسلامی بود مردم آشکارا مشروب [صفحه ۱۶۱] بنوشند و خوانندگی و غنا انجام دهند!!! در ادبیات فارسی گفته‌اند: اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی برآوردند غلامان او درخت از بیخ

## یزید و سخنگویان رزمندگان مدینه

هنگامی که مردم مدینه در اثر ستمگریها و خونریزیهای بی حساب یزید و تجاوزات صریح وی به مقررات اسلامی در برابر حکومت شام شورش کردند فرماندار وقت آنجا از آنها خواست تا رهبرانشان به شام روند و اعتراضات خود را از نزدیک با یزید در میان گذارند شاید او پاسخهای قانع کننده‌ای به آنها بدهد، سران نهضت که در رأس آنها عبدالله بن حنظله بود این پیشنهاد را پذیرفتند و جمعی از آنها که ابن حنظله و عبدالله ابن عمر و منذر بن زبیر هم در میان آنان بودند به سوی شام رهسپار شدند، ابن ایثر می‌نویسد: هنگامیکه کاروان مدینه در شام وارد شد یزید آنها را اکرام نمود و به آنان احسان کرد و جوایز بزرگی داد، به عبدالله بن حنظله که مردی عابد و دانشمند و بزرگوار و شریف بود صد هزار درهم جایزه داد و با عبدالله هشتاد نفر از فرزندان او بودند بهر یک از آنها ده هزار درهم داد اینان هنگامی که به مدینه برگشتند معایب و مفاسد یزید را آشکارا ساختند و در برابر مردم مدینه ایستاده و گفتند ما از نزد کسی می‌آئیم که دین ندارد و شراب می‌نوشد، آلات غنا و موسیقی می‌نوازد و زنان خواننده [صفحه ۱۶۲] نزد او می‌خوانند کسی که سگ بازی می‌کند و شب را با ربایندگان اموال مردم به صبح می‌آورد و آنها دزدانی بیش نیستند... عبدالله بن حنظله گفت: من از نزد کسی آمدم که اگر نیابم فردی را مگر همین فرزندانم هر آینه با او جنگ خواهم کرد، او به من جایزه‌ی داد و احترام گذارد اما من جوایز او را نپذیرفتم مگر برای آنکه (از نظر مالی) نیرومند گردم و از آن نیرو علیه او استفاده کنم. منذر بن زبیر که صد هزار درهم جایزه گرفته و هنگام مراجعت از شام بسوی کوفه نزد پسر زیاد رفته بود پس از چندی به مدینه برگشت و در برابر مردم ایستاد و گفت که یزید بمن صد هزار درهم جایزه داد اما این جایزه مرا از گزارش وضع او به شما (و آنچه که من از وی دیدم) باز نمی‌دارد، مردم مدینه! به خدا قسم یزید خمر می‌نوشد بخدا قسم او آنقدر در حال مستی بسر می‌برد که نماز خود را ترک می‌گوید...» [۱۲۸]. آری آلودگی و فجور یزید تا آنجا علنی و آشکارا بود که کاوران مدینه نتوانست آنها را نادیده بگیرد و به اطلاع مردم نرساند، آنها با آنکه مورد لطف یزید قرار گرفته بودند و جوایز فراوان به آنان داده بود با اینحال حقایق تلخ و دردناکی که از نزدیک دیده بودند برای مردم مدینه بازگو کردند. [صفحه ۱۶۳]

## چهره‌ی کفر آلود یزید

از موارد صریح و روشنی که یزید اصولی‌ترین معتقدات اسلامی را یکباره انکار می‌کند و بغض و عناد خویش را نسبت به پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله علنی می‌سازد اشعاری است که وی پس از شهادت حضرت حسین بن علی علیهما السلام، هنگام ورود اسراء به شام در مجمع عمومی سروده است در آن روز که فرزند معاویه در فکر کوتاه و ضعیف‌ش خود را از هر نظر پیروز می‌دید و تنها رقیب سرسخت و تسلیم ناشدنی خویش را کشته و خاندان مقدس آن حضرت را در برابر خود اسیر مشاهده می‌نمود آنچنان غرور و نخوت بر مغز پلیدش غلبه کرد و قدرت کاذب او وی را سرمست ساخت که به غلط تصور کرد کارها دیگر به پایان رسیده و تمام هدفهای شیطانی او و پدرش انجام شده و دیگر از اسلام و خاندان پیغمبر اسمی باقی نخواهد ماند!!! در آنجا بود که پرده از روی عقاید باطنی خویش برداشت و افکار جهنمی خود را صریحاً در آن مجلس بزرگ و عظیمی که بوجود آورده بود روشن ساخت وی ضمن اشعاری گفت: لیت أشیاخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسلعلبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزلت من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعلقد اخذنا من علی ثارنا و قتلنا الفارس اللیث البطلو قتلنا القرن من ساداتهم و عدلناه بیدر فاعدلفجزیناهم بیدر مثلها و باحد یوم احد فاعتدلولو رأوه لاستهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشل [صفحه ۱۶۴] و کذاک الشیخ اوصانی به فاتبع الشیخ فیما قد سئل [۱۲۹]. یعنی ای کاش پدران من، آنهائی که در جنگ بدر کشته شدند می‌بودند و ناله‌های خزرج را از فرود آمدن نیزه‌ها می‌شنیدند- محمد (ص) با ملک و حکومت بازی کرد نه وحی بر او نازل شده

بود و نه از آسمان خبری داشت- من از قبیله‌ی خود نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم آنچه که او درباره‌ی پدران من انجام داد- ما خونی از علی طلب داشتیم گرفتیم و سوار دلاور چون شیر را کشتیم- ما در زمان خود بزرگان آنها (بنی‌هاشم) را کشتیم و این کار مساوی بود با آنچه که آنها در بدر نسبت به قبیله‌ی ما انجام دادند. ما آنها را به آنچه که در بدر نسبت به ما انجام داده بودند مجازات نمودیم و در رزو احد هم آنها را پاداش دادیم. اگر پدران من می‌دیدند آنچه که من نسبت به فرزندان احمد در کربلا انجام دادم هر آینه از کثرت شادی و سرور فریاد برمی‌آوردند و می‌گفتند ای یزید دست تو شل مباد- این انتقامی که من از بنی‌هاشم گرفتم همان وصیتی است که پدرم بمن نمود و من فرمان او را متابعت کردم و خواسته‌ی او را انجام دادم». در این اشعار یزید دیگر چیزی در دل نگه نداشت و آنچه که در نهاد وی پنهان بود صریحاً بیان کرد. فرزند معاویه در اینجا با صراحت [ صفحه ۱۶۵] داستان وحی و نبوت را انکار کرده و ادعای آنرا از جانب حضرت محمد (ص) تنها برای بدست آوردن حکومت و قبضه کردن قدرت می‌داند، یزید در این گفتار علناً از مشرکین و کفار قریش که در جنگ بدر شرکت داشتند حمایت می‌کند و بر مصائب آنان تأسف می‌خورد!! این فرزند زاده‌ی هند از حادثه‌ی کربلا و شهادت فرزند رسول خدا سخت مسرور است و آنرا به حساب انتقامی از کشته شدگان بنی‌امیه و مشرکین در جنگ بدر می‌گذارد، نوه‌ی ابوسفیان در این اشعار آرزو می‌کند که ای کاش پدران وی و دشمنان پیغمبر می‌بودند و حادثه‌ی خونین طف را می‌دیدند و آنگاه از خوشحالی و سرور نعره می‌کشیدند و به او می‌گفتند ای یزید دست تو شل مباد!!! آری اینست حامی دین و پناهگاه اسلام آن کسی که مسئولیت مستقیم حفظ قرآن و آئین و مصالح ملت اسلامی را بر عهده گرفته است!!!.

### بررسی زندگی سیاسی یزید

اکنون که از بخش اول فارغ شدیم و چهره‌ی ننگ آلود یزید را از نظر زندگی شخصی و عقاید قلبی و معتقدات او را از جنبه‌ی اسلامی شناختیم به بحث در بخش دوم این فصل می‌پردازیم: در این بخش ما زندگی سیاسی یزید و آنچه را که او در دوران حکومت خویش انجام داد بطور فشرده مورد بررسی قرار می‌دهیم. خوانندگان عزیز: با در نظر گرفتن مسائلی که ما در بخش [ صفحه ۱۶۶] نخستین این فصل طرح کردیم بخوبی می‌توان حوادث تلخ دوران حکومت فرزند معاویه را پیش بینی کرد مردی که در زندگی خصوصی خود فکری جز می و نغمه، ترانه و سگ‌بازی، عیاشی و شهوترانی و قمار بازی ندارد و نسبت به معتقدات و مقررات اسلامی هم نه تنها در دل احترامی قائل نیست بلکه سخت از آنها و آورنده‌ی آنها و خاندان پاکش کینه در دل دارد چنین فردی پیدا است که در هنگام قدرت و تسلط بر جهان اسلام و اجتماع اسلامی چه جنایاتی را بار خواهد آورد زیرا طبیعی است «از کوزه همان برون تراود که در اوست». با این حساب، شگفت‌انگیز نیست اگر نوه‌ی بوسفیان در دوران کوتاه حکومت خود وحشیانه‌ترین و کثیف‌ترین جنایات و خیانتها را مرتکب گردد. ابن جوزی حنبلی می‌نویسد که از یکی از علمای بزرگ اهل سنت پرسیدند درباره‌ی یزید چه می‌گوئی در پاسخ گفت: «چگونه قضاوت می‌کنید درباره‌ی مردی که سه سال حکومت کرد. در سال اول حسین (ع) را به شهادت رساند و در سال دوم مردم مدینه را دچار وحشت ساخت و آنچه که در مدینه بود برای لشکریان خود مباح گرداند و در سال سوم خانه‌ی خدا کعبه را با منجیق سنگ باران کرد و ویران ساخت». [۱۳۰]. [ صفحه ۱۶۷]

### یزید عنصر فضیلت را می‌کشد

خوشبختانه دوران حکومت زاده‌ی هند معاویه بسیار کوتاه بود اما در همان اندک مدت ننگین‌ترین جنایت و خیانتها با دست وی انجام شد. اولین حادثه‌ی بزرگ و بهت‌انگیز که در نخستین سال زمامداری او به وقوع پیوست داستان شهادت حضرت حسین علیه‌السلام و یاران پاک آن حضرت و اسارت خاندان رسالت و وحی بوده است شرح جنایتها و وحشیگریها و درندگیهای که در



این حادثه انجام گردید (در حدود هدف اصلی ما) بخواست خداوند در قسمت دوم این کتاب نگاشته خواهد شد و اکنون از شرح آن خودداری می‌کنیم.

### کشتار، غارتگری، تجاوز

حادثه خونین و جانسوز کربلا هنوز به پایان نرسیده بود که فرزند معاویه دست به عمل ننگین دیگر زد و دامن انسانیت را لکه‌دار ساخت، یزید در اواخر دومین سال حکومت خویش فاجعه‌ی غارتگری و کشتار و تجاوز مدینه را بوجود آورد و با انجام آن شقاوت و ناپاکی خود را به کمال رساند! این واقعه‌ی شرمگین که بنام داستان «حره» معروف است در تاریخ صفحات خونینی را بخود اختصاص داده است. یزید بن معاویه در ماه‌های اول حکومتش دست خود را بخون پاک مرد فضیلت حضرت حسین علیه‌السلام آغشته ساخت و با انجام این جنایت [صفحه ۱۶۸] عظیم و بی‌سابقه تنها مانعی را که در راه اجرای خواسته‌های شیطانی و هواهای نفسانی وی وجود داشت از میان برداشت نوه‌ی بوسفیان با پایان دادن این کار رعب و وحشت سختی در دل‌های همه ایجاد کرد، عمال و فرمانداران وی با استفاده از این قدرت و مرعوب بودن اجتماع حداکثر ستم و بیدادگری را نسبت به طبقات ملت روا داشتند و طبیعی است در حکومتی که زمامدار کل همواره به عیش و عشرت سرگرم باشد و خود بی‌پرده‌ترین و رعب‌انگیزترین ستمها و بیدادگریها را انجام دهد در چنان شرائط ناله‌های ستم‌دیدگان و دادخواهی طبقات محروم و مظلوم که از ستم و ظلم عمال و فرمانداران آن حکومت از دل برمی‌کشند قطعاً به جایی نخواهد رسید. گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من آنچه البته بجائی نرسد فریاد استاما بالاخره تحمل ستم هم حدی دارد و طاقت انسانها محدود است این بیدادگریها و تجاوزات اولین عکس‌العمل شدید خود را در مدینه نشان داد. مردم مدینه که خودسریها و قانون‌شکنیهای حکومت یزید و به خصوص شهادت سرور و سالار آنان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام سخت آنها را به ستوه آورده بود شمشیرها را از نیام برآوردند و قیام مسلحانه و مردانه‌ی خویش را آغاز کردند این نهضت و جنبش عمومی که به وسیله‌ی عبدالله بن حنظله و شخصیت‌های بزرگ دیگر رهبری می‌شد [صفحه ۱۶۹] توانست در ابتدای کار بر فرماندار مدینه و نیروی نظامی وی مسلط گردد و کنترل شهر را در دست گیرد اما با تأسف به زودی با ورود ارتشیان غارتگر یزید آن شورش پایان یافت و مردم مدینه دچار بدترین مصیبت و بلا گردیدند. ارتشیان شام که به فرماندهی یک عنصر پلید و ننگین به نام مسلم بن عقبه برای سرکوبی مردم شریف مدینه آمده بود در آن نخستین پایتخت حکومت اسلامی و مهبط وحی بدترین و شرمگین‌ترین جنایات و تجاوزات را مرتکب شدند، جنایاتی که حتی در تاریخ زندگی خونخواران و آدمکشان و اقوام وحشی و جنگلی کمتر سابقه دارد، مسعودی می‌نویسد: «یزید لشکری از اهل شام به فرماندهی مسلم بن عقبه به سوی مدینه فرستاد، مسلم بن عقبه پس از فتح و پیروزی مردم آنجا را سخت دچار وحشت ساخت و آن شهر را غارت نمود و ساکنین آنرا به قتل رساند و از آنها برای یزید بیعت گرفت که بنده‌ی یزید باشند و هر کس که از اینگونه بیعت کردن امتناع می‌ورزید بلافاصله کشته می‌شد، مسلم بن عقبه مدینه را «نتنته» و پلید لقب داد با آنکه پیغمبر آن را به «طیبه» و پاک ملقب ساخته بود و فرمود هر کس مردم مدینه را به وحشت اندازد و بترساند خداوند در قیامت او را دچار وحشت خواهد نمود، مسلم بن عقبه را به علت کارهای ننگینی که در مدینه انجام داد، مجرم و مسرف خواندند» [۱۳۱]. [صفحه ۱۷۰] یعقوبی درباره‌ی بیعت گرفتن مسلم بن عقبه از مردم مدینه می‌نویسد: «مسلم بن عقبه پس از تسلط بر مدینه مردم آنجا را تحت فشار قرار داد که با یزید به این صورت بیعت کنند که آنها بنده‌ی یزید باشند و اینگونه بود که مردی از قریش را می‌آوردند و به او می‌گفتند با یزید بیعت کن که تو و پدرت بنده‌ی یزید باشید اگر امتناع می‌ورزید گردن او را می‌زدند». [۱۳۲]. جنایاتی که مسلم پس از تسلط بر مدینه انجام داد راستی بهت‌انگیز و تکان‌دهنده است!!! ابن جوزی می‌نویسد: «مسلم بن عقبه با جمع زیادی از مردم شام بسوی مدینه رفتند و (پس از تسلط) سه روز تمام آنچه را که در مدینه برای اهل شام حلال گرداند (!!!) و عبدالله بن حنظله و بزرگان آنجا را کشت و اموال

مردم را به غارت بردند و بنوامیس آنان تجاوز نمودند. تعداد کشته‌گان در مسجد پیغمبر آنقدر زیاد بود که مردم در میان خون شناور بودند تا جائیکه خون به قبر پیغمبر خدا رسید و مسجد و حرم آن حضرت را پر کرد و همچنان شمشیر در میان آن مردم بکار برده می‌شد و افراد بقتل می‌رسیدند» [۱۳۳]. مرحوم سپهر می‌نویسد: «چهار پایان را بر ستونهای مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بستند و حیوانات در کنار قبر مطهر بودند و سه [صفحه ۱۷۱] دفعه مدینه را غارت کردند [۱۳۴]. طبری مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مسلم بن عقبه سه روز تمام آنچه که در مدینه بود برای لشکر خود حلال گرداند، در نتیجه مردم آنجا را کشتند و اموال آنها را به غارت بردند و تمام صحابه را که در مدینه بودند به ناله و زاری در آوردند». [۱۳۵]. ننگین‌ترین رفتاری که ارتش یزید و مردم شام انجام دادند. تجاوزات صریح و شرمگینی بود که بنوامیس و زنان و دختران مدینه نمودند و در نتیجه فرزندان نا مشروع فراوانی از خود بجای گزارند تا جائیکه یعقوبی می‌نویسد: «مسلم بن عقبه زنان مدینه را که به منزله‌ی خانه‌ی پیغمبر بود بر مردم شام حلال کرد، در نتیجه دختران و دوشیزگان آبتن شدند و بچه آوردند. بدون آنکه پدران آنها شناخته شوند و هزار نفر از زنان بی‌شوهر مدینه فرزند زائیدند» [۱۳۶]. ابن جوزی در این باره می‌نویسد: «هزار نفر از زنان مدینه پس از داستان «حره» بدون شوهر فرزند آوردند ولی غیر از مدائنی از روایت دیگر می‌نویسند ده هزار زن بی‌شوهر بچه زائیدند» [۱۳۷]. [صفحه ۱۷۲] تنها خانه‌ای که در سراسر مدینه از تمام این مصیبت‌ها و حوادث آسوده بود خانه‌ی حضرت زین العابدین علیه‌السلام و خاندان بنی‌هاشم بود که مسلم بن عقبه بنا به سفارش شخص یزید متعرض آنان نگردید. ابن جوزی هنگامی که داستان حره و جنایاتی که ارتش یزید تحت فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه انجام داد شرح می‌دهد روایاتی از پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت بکسانی که مردم مدینه را بترسانند و آنها را دچار وحشت سازند وعده‌ی عذاب داده است. نامبرده می‌نویسد: «پیغمبر خدا فرمود هر کس مردم مدینه را ظالمانه بترساند و دچار وحشت سازد خداوند در قیامت او را دچار خوف می‌سازد و بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم و خداوند در قیامت هیچ عملی را از او نخواهد پذیرفت و همچنین مسلم در صحیح خود از پیغمبر خدا روایت کرد که هر کس اراده‌ی سوئی درباره‌ی مدینه کند خداوند او را در آتش دوزخ ذوب می‌کند همانگونه که سرب را ذوب میکند» سپس ابن جوزی اضافه می‌کند: «تردید نیست که یزید اهل مدینه را دچار وحشت ساخت و آنها را اسیر نمود و اموال آنها غارت کرد و زنانشان را بر ارتشیان شام حلال گرداند». [۱۳۸]. این بود دومین حادثه‌ی مهم و ننگینی که به فرمان زاده‌ی معاویه در دوران حکومت وی انجام شد. [صفحه ۱۷۳]

### یزید خانه‌ی خدا را به آتش می‌کشد

سومین حادثه‌ی عظیم و تکان دهنده‌ای که یزید بن معاویه در زمان قدرت خود انجام داد ویران کردن کعبه و به آتش کشیدن خانه‌ی خدا بوده است، عبدالله بن زبیر که یکی از آن چهار نفری بود که با نوه‌ی بوسفیان بیعت نکرده بود به مکه پناه آورد و جمعی را گرد خود جمع کرده بود، آن جمع با او به عنوان خلافت بیعت کرده بودند، یزید هنگامی که مسلم بن عقبه را با دوازده هزار [۱۳۹] از ارتشیان شام برای سرکوبی قیام مدینه به آن سوی فرستاده بود به او دستور داد که پس از تسلط بر مدینه به جانب مکه رود و عبدالله بن زبیر را دستگیر سازد، مسلم بن عقبه پس از انجام آن همه جنایت و آدمکشی و خیانت در مدینه برای دست یافتن بر پسر زبیر به سمت مکه حرکت نمود، ولی خوشبختانه در بین راه مرگ او فرارسید و بسوی دوزخ رهسپار شد و طبق سفارش یزید قبل او مرگ خود حصین بن نمیر را به فرماندهی سپاه نصب کرد و او را جای نشین ساخت. مکه و اهانت‌هایی که وی به خانه‌ی خدا انجام داد چنین نقل می‌کند: «حصین بن نمیر با مردم شام بسوی مکه آمد و آن شهر را محاصره کرد در این هنگام عبدالله بن زبیر به خانه خدا و داخل مسجد الحرام پناهنده گشت، حصین دستور داد تا از بالای کوهها و بلندی‌های مجاور منجیق‌ها و عراده‌ها را مسلط بر مسجد و خانه نسب کردند و با استفاده از این وسائل [صفحه ۱۷۴] خانه‌ی خدا را سنگ‌باران نمودند و

سنگهای آتش‌زا و نطف [۱۴۰]. یعنی چوبهائی که حامل مواد قابل احتراق بود و مواد محترقه‌ی دیگر پرتاب می‌کردند و در نتیجه کعبه و خانه‌ی خدا ویران گردید و بنای آن به آتش کشیده شد و گویا در مکه صاعقه از آسمان آمد و یازده نفر از کسانیکه متصدی کار منجیق بودند به هلاکت رسیدند» [۱۴۱]. اما با اینحال عبدالله بن زبیر دستگیر نگردید زیرا در همان اوقات برای حصین بن نمیر خبر آوردند که یزید بن معاویه به درک واصل شد. این بود سومین عمل ننگین و مهمی که نوه‌ی بوسفیان در دوران حکومت خویش انجام داد و پس از آن پرونده‌ی سنگین زندگی کثیفش برای همیشه بسته شد و بدرک واصل گردید. [صفحه ۱۷۶]

## این عوامل نهضت حسین را ایجاب کرد

### اشاره

تا اینجا ما علل و عوامل نهضت حسین علیه‌السلام انعقاد نطفه‌ی آن قدم به قدم تعقیب کردیم و به استناد شواهد قطعی و غیر قابل انکار روشن ساختیم که چگونه قانون‌شکنی و تجاوز به اموال عمومی و ضرب و شتم و تبعید مردان خدا و صحابه‌ی گرامی پیغمبر و تسلط یافتن افراد آلوده به گناه و ستمگر بر اجتماع هر چند در گذشته پی‌ریزی شده بود، ولی در زمان عثمان صریحتر و بی‌پرده‌تر انجام گردید، چالوسان و فرصت‌طلبان، آنهائی که هدفشان تنها تأمین خواسته‌ها و هوسهای خلیفه بود بیت‌المال و پستهای حیاتی کشور را در اختیار گرفتند. معاویه که از جانب عمر به استانداری شامات نصب شده بود با استفاده از وضع آشفته‌ی کشور بیش از پیش نیرومند گردید و قدرت اقتصادی و نظامی مهم و منظمی برای خویش بوجود آورد تا آهسته آهسته بصورت دژ نفوذ ناپذیری درآمد. فرزند بوسفیان که قوی‌ترین عامل تباهی و [صفحه ۱۷۷] خطرناک‌ترین میراث فساد حکومت‌های گذشته بود سخت با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به پیکار برخاست و سرانجام با هزاران نیرنگ و فریبکاری توانست در جنگ صفین خویش را از یک شکست حتمی و سقوط نجات بخشد و موقعیت خود را در نواحی شامات در برابر حکومت عدل علی علیه‌السلام محکم سازد و از آن پس همواره در صدد خرابکاری و ایجاد مشکلات در برابر حکومت علی (ع) بود تا هنگامی که آن حضرت به درجه‌ی شهادت رسید و امام مجتبی علیه‌السلام مقام خلافت را در دست گرفت، ولی در عصر آن بزرگوار هم نیرنگها و حيله‌گریهای معاویه از یکطرف و مهمتر از آن - بی‌وفائی و عهدشکنیهای ارتشیان و یاران آن حضرت از سوی دیگر کار را بجائی رساند که آن زاده‌ی رسول خدا بطور ضرورت با معاویه صلح کرد و در نتیجه حکومت اسلامی یکباره در اختیار فرزند هند قرار گرفت. در این هنگام که معاویه خویش را مسلط بر کار می‌دید برای آنکه بدون هیچ مشکل و رقیبی بتواند هر چه زودتر به هدفهای باطنی و ضد اسلامی خود برسد تصمیم گرفت حضرت حسن بن علی علیه‌السلام را مسموم سازد و به حیات این سلاله‌ی نبوت خاتمه بخشد، این نیت پلید هم بزودی عملی گردید فرزند دختر پیغمبر (ع) از جهان رخت بر بست، در این هنگام دیگر معاویه یکه‌تاز میدان شد و با شتاب هر چه بیشتر دست به انجام مقاصد درونی و پیاده کردن طرحهای پنهانی خویش زد، در اینجا قطعاً خوانندگان عزیز آنچه را که ما در فصل مربوط به معاویه نگاشتیم بخاطر دارند، در آن [صفحه ۱۷۸] فصل بخوبی روشن ساختیم که معاویه و دودمان وی نه تنها از ابتدا برای اسلام و معتقدات آسمانی آن هیچگونه احترامی در دل قائل نبودند و پذیرفتن آنها اسلام را تنها بخاطر ترس از شمشیر بوده است. بلکه فرزند بوسفیان با پیغمبر و دین آسمانی وی کینه‌ای زایل نشدنی در دل داشت تا آنجا که صریحاً به مغیره گفته بود که می‌خواهد نام پیغمبر را دفن کند و آن حضرت را از یاد مسلمین ببرد، معاویه می‌خواهد خلافت اصیل اسلامی را تبدیل به حکومت نژادی نماید و آن را بطور موروثی در خاندان بنی‌امیه حفظ کند، اکنون او مسلط بر همه چیز کشور گردیده و تمام منابع قدرت در اختیار وی قرار گرفته است. فرزند بوسفیان پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد به پیاده

کردن طرحهای شیطانی و ضد اسلامی خود در نهایت حزم و احتیاط دست زد، ابتدا ناپاکان و سفله‌های اجتماع مانند زیاد بن ابیه را در استخدام خود درآورد و با دست خود این نمونه از مزدوران کثیف، انسان‌های امت و زبان‌های گویای ملت را ریشه کن ساخت و بقتل رساند آنگاه به کمک راویان بی‌ایمان و خطبای از خدا بی‌خبر به جعل احادیثی از پیغمبر اسلام در مدح خود و خاندان بنی‌امیه و عثمان پرداخت و آنها را بنام دین با دستگاہ وسیع تبلیغاتی خود در بین مسلمین نشر داد سپس مبارزه‌ی خود را با علی (ع) و خاندان پاک آن حضرت شروع نمود. دستور داد همگی علی را سب کنند و از آن بزرگوار بیزاری جویند اکنون باید برای جانشینی از خود فکری بیانید و نقشه‌های موروثی ساختن [ صفحه ۱۷۹ ] حکومت نیرومند اسلامی را عملی سازد. تصمیم گفت فرزند شهوت‌پرست و عیاش خود یزید را به ولایتعهدی نصب کند و از اجتماع تیره‌بخت آنروز برای او بیعت بگیرد. اینکار هم طبق نقشه‌ی پیش‌بینی شده بسامان رسید و معاویه توانست پایه‌های حکومت یزید را بعد از خود با نیرنگ و تهدید و تطمیع و افترا و بالاخره پا بر جا سازد، با این حساب تا اینجا فرزند بوسفیان در همه‌ی کوششهایی که برای رسیدن به هدفهای اصلی و باطنی خود انجام داد با موفقیت روبرو گشت اکنون معاویه در بستر مرگ است در حالیکه بنی‌امیه بطور کامل بر تمام منابع قدرت و بر سراسر کشور مسلطند و علی و خاندان پاک آن حضرت سخت مورد سب و لعن و انواع اهانت قرار دارند!! اجتماع در مرحله‌ی بسیار حساسی قرار گرفته که خطرناکتر از همه آنکه مسیر افکار و عقائد مسلمین به آسانی به وسیله‌س دستگاہهای تبلیغاتی وسیع حکومت بنی‌امیه رهبری می‌شود و این دستگاہ شیطانی بساده‌ترین وجه می‌تواند ناپاکان و اهرمنهای اجتماع را پاک و فرشته جلوه دهد و سمبلهای بزرگ انسانیت و پاکی را بی‌فضیلت و ناپاک معرفی نماید این دستگاہ اهرمنی با کوشش هر چه بیشتر در راه انجام هدفها و آمال معاویه مشغول فعالیت است تا آنجا که حسین بن علی علیهماالسلام در یک شرائط سخت و ناگوار جمعی از اصحاب و تابعین رسول خدای را جمع می‌کند و قسمتی از حقایق اصیل اعتقادی اسلام را در آنجا برمی‌شمرد ولی نکته‌ی مهم و تکان دهنده اینست که می‌فرماید: «فانی اخاف أن یندرس الحق و ینذهب...» [ صفحه ۱۸۰ ] «من این حقایق را می‌گویم زیرا می‌ترسم حق یکباره مندرس شود و نابود گردد». آری معاویه با این نیرنگهای ابلیسی و حیل‌های شیطانی سنگر به سنگر خود را به هدفهای باطنی یعنی انهدام اسلام و قدرت اسلامی و بوجود آوردن یک حکومت نیرومند نژادی بجای آن که بطور موروثی در خاندانش باقی بماند نزدیک می‌کند اما مسئله مهم اینجاست که معاویه در همه‌ی مراحل مراقب است تا با حفظ ظواهر بسیاری از مقررات دین و عدم تظاهر به مخالفت با اسلام هیچگونه بهانه‌ای بدست مخالفین خود و مخصوصاً بنی‌هاشم ندهد تا آنها از این راه نتوانند زمینه‌ی امت را برای یک قیام خدائی و سپس بهره برداری از آن آماده سازند. فرزند بوسفیان اگر علی را سب می‌کند بنام دین و تحت عنوان حمایت از اسلام است!!! و خود در مقدمه‌ی لعن و سب بر بالای منبر می‌گوید: «اللهم ان ابوتراب ألد فی دینک و صد عن سبیک...» (!!!) او اگر مردم ساده‌دل و بی‌درک اجتماع را برای جنگ علیه علی ابن ابیطالب تحریک می‌کند تحت عنوان پشتیبانی از قرآن و دستورات و مقررات آسمانی است و به آن مردم تیره بخت می‌گوید «علی نماز نمی‌خواند»!!! از اینجاست که می‌توان رمز مهم عدم نهضت حسین علیه‌السلام را در برابر معاویه و سکوت آن حضرت را در مقابل وی در مدت دهسال از هنگام شهادت امام دوم تا هنگام مرگ پسر بوسفیان بخوبی درک کرد. آری معاویه هر عمل شیطانی که انجام می‌دهد بنام دین و برای [ صفحه ۱۸۱ ] دلسوزی از اسلام!!! است تا بتواند با یک پختگی و احتیاط کامل به هدفهای اصلی خویش نزدیک گردد.

## اما یزید

هنگامی که نوبت زمامداری به یزید می‌رسد دیگر پرده را از روی کار بر می‌دارد و هدف اصلی خاندان بنی‌امیه را علنی و آشکار می‌سازد یزید که در فکر خام خود کارها را پایان یافته تصور می‌کرد دلیلی نمی‌دید که بی‌پرده سخن نگوید و آنچه که او و پدر و خاندانش در دل داشتند صریحاً بیان نکند، شرایط آماده کشور و در دست داشتن تمام قدرت آنچنان او را سر مست کرده بود که

تنها از می و غنا و طنبور در اشعار خود دم می‌زد بلکه با صراحت تمام قیامت و روز رستاخیز را از «احادیث طسم» و سخنانی که موجب تاریکی دل می‌شود می‌شمرد و می‌گوید: «من حاضرم حورالعین را با شرب کهنه ته خم معاوضه کنم»: فرزند معاویه در علنی ساختن عقائد خود و خاندانش تا آنجا پیش رفت که آشکارا از شکست کفار قریش در برابر مسلمین در جنگ بدر اظهار تأثر و اندوه می‌کند و کشتن فرزندان پیغمبر و خاندان وحی و فضیلت را در کربلا به حساب انتقام از پیامبر بزرگ اسلام می‌گذارد و آرزو می‌کند ای کاش اجداد و پدران وی می‌بودند و شهادت جگر گوشه‌ی رسول خدا را می‌دیدند و به او می‌گفتند ای یزید دست تو شل مباد (!!!) زاده‌ی فرزند بوسفیان کار پرده دری و تظاهرات ضد اسلامی خود را [صفحه ۱۸۲] بجائی رساند که صریحاً گفت: نه وحی بر محمد نازل شده و نه خبری از آسمان برای وی آمده بود تنها این بود که او می‌خواست (با ادعای پیامبری به حکومت و قدرت برسد (!!!)).

### آیا حسین می‌توانست تسلیم گردد؟

خوانندگان عزیز- اکنون شما قضاوت کنید، آیا در آن شرائط و موقعیت حساس که حیات سیاسی و اجتماعی اسلام به مویی بستگی داشت حسین (ع) می‌توانست تسلیم گردد؟! آیا در آن هنگام جز دست زدن به یک قیام و نهضت خونین چاره‌ای وجود داشت؟! معاویه کار را بجائی رسانده بود که اگر چند سال دیگر به همان گونه می‌گذشت دیگر مردم از اسلام چیزی نمی‌دانستند جز همان مسائلی که خاندان بنی‌امیه به آنها تعلیم می‌دادند و طبیعی است که با این ترتیب بزودی اسلام و زحمات پیغمبر و علی و خاندان معصومشان در دودمان بنی‌امیه و افکار پلید آنان خلاصه می‌شد. اسلامی که بیان‌کننده مسائل و حامی آن بنی‌امیه و خاندان بوسفیان یعنی دشمنان واقعی همان اسلام باشند پیدا است که با اسلام واقعی و آن آئین آسمانی هیچگونه شباهتی نخواهد داشت بلکه تنها حربه‌ای است در دست جباران که از آن در راه تخدیر هر چه بیشتر نیروی انسانها و استثمار دسترنج آنان بهره بر می‌دارند. این تصویر بر آن فرض است که ما بگوئیم یزید بن معاویه هم مانند [صفحه ۱۸۳] پدر در علاقه و دل‌بستگی بدین تظاهر می‌نمود، و چهره‌ی اسلام پناهی بخود می‌گرفت اما حتی چنین فرضی هم تحقق نیافت زیرا فرزند معاویه علناً تمام اصول و معتقدات اسلامی را انکار کرد و مخالفت خویش را با اساس اسلام و با آورنده‌ی آن آشکارا اعلام نمود. آیا در چنین شرائط حسین علیه‌السلام می‌توانست د برابر آن دیکتاتور خونخوار تسلیم شود و دست در دست او نهد؟! آیا این عمل بمنزله‌ی تسلیم نمودن اسلام و انسانیت در برابر کفر والحاد و بیدادگری نبوده است؟! آیا امکان داشت که یزید بن معاویه پیغمبر عزیز اسلام را جاه‌طلب و خواهان قدرت و حکومت بخواند و نزول وحی را بر آن حضرت یکباره انکار کند و با اینحال حسین بن علی (ع) دست در دست او بنهد و با او سازش نماید؟! بیعت نمودن و حتی صلح حسین بن علی علیهما‌السلام در آنروز نه تنها بدون تردید زحمات پیغمبر و اساس اسلام را یکباره بخطر می‌افکند بلکه موجب اضمحلال و نابودی مکتب انبیاء و رنجهای طاقت فرسای همه‌ی پیامبران قبل از اسلام هم می‌گردید. من تصور می‌کنم برای هر انسان هوشیار که کمترین اطلاع درباره‌ی حوادث و تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام از هنگام رحلت پیامبر عزیز تا عصر یزید و دوران حکومت وی داشته باشد این حقیقت (که حسین (ع)) نمی‌توانست آن روز در برابر فرزند معاویه بی‌تفاوت باشد) تا آن حد آشکار [صفحه ۱۸۴] است که برای وی هیچگونه جای تردید باقی نمی‌ماند. حسین بن علی علیهما‌السلام بخوبی می‌داند که اکنون سرنوشت اسلام و ادیان آسمانی مکتب عدالت و آزادی و خونهایی که در راه حمایت از آنها به زمین ریخته شد همگی در دست اوست. زاده‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها کاملاً توجه دارد که لحظات زندگی او از نظر شرائط تا آنجا حساس و حیاتی است که بقای دین و آزادی و شرف و عدالت، یا محو و نابودی آنها به قیام و نهضت خونین او بستگی مستقیم دارد، آن بزرگوار برای اولین بار که خبر زمامداری و تسلط یزید را بر اجتماع می‌شنود با صراحت تمام خطر نهائی و بزرگ آن حکومت را به مروان بن حکم اعلام کرده و می‌فرماید: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل

یزید... [۱۴۲]. یعنی دیگر بر اسلام سلام باد زیرا امت به زمامدار و فرمانگذاری مانند یزید دچار گردیده». اکنون آیا برای حسین علیه‌السلام امکان دارد که با چنین زمامدار و فرمانگذاری کنار آید تا او به اسلام و آورنده‌ی بزرگش ناسزا گوید در حالی که فرزند همان پیغمبر در کنار سفره‌ی وی باشد؟! او از می و غنا سخن بگوید و قماربازی و سگ‌بازی کند و داستان قیامت و بهشت و حور را علناً افسانه و خرافات بخواند و با این حال فرزند علی حکومت او را [صفحه ۱۸۵] به رسمیت بشناسد و دست در دست او بنهد؟! آیا اگر سیدالشهداء چنین عملی را انجام می‌داد با دست خود حکم محو و نابودی اسلام را امضاء نمی‌کرد و اجتماع را بدوران کفر و شرک، بگناه و آلودگی و انسانیت را به بردگی و تسلیم در برابر ظلم و بیدادگری سوق نمی‌داد؟! فرزند معاویه که همه‌ی منابع قدرت و نیرو را در اختیار دارد و با نیرنگها و حيله‌گره‌های بابش از ارتش و اقتصاد گرفته تا محرابها و منبرها، راویان حدیث و خطباء همه و همه را در خدمت به خود استخدام کرده. اگر زاده‌ی پیغمبر و جگر گوشه‌ی رسول خدا هم با او کنار آید و در برابرش تسلیم گردد راستی بنا بفرموده‌ی آن حضرت می‌بایست دیگر فاتحه‌ی اسلام و قرآن عدالت و آزادی را برای همیشه خواند و با تمام مکتب‌های آسمانی و پیامبران الهی برای ابد وداع نمود، در اینجا ممکن است پرسش شود که چرا حسین علیه‌السلام حقایق تلخ و گذشته و شرائط دردناک آن روز را با اجتماع اسلامی در میان نگذاشت و آنها را با گفتار و سخن از آن خواب مرگبار که به فنا و سقوط همیشگی آنها می‌پیوست بیدار نکرد؟ در پاسخ گوئیم: اولاً- با در نظر گرفتن شرائط و امکانات زندگی آنروز امکان دسترسی برای حسین بن علی علیهماالسلام به مردم مسلمان وجود نداشت، حسین (ع) چگونه می‌توانست در آن عصر و با آن شرائط حقایق گفتنی را بگوش همه‌ی مردم برساند؟! آن حضرت حداکثر امکان داشت تا با [صفحه ۱۸۶] مردم مدینه سخن بگوید (هر چند با تسلطی که بنی‌امیه در آنروز بر سراسر کشور داشتند چنین امکانی حتی در آنجا هم برای او وجود نداشت). و ثانیاً- مگر فساد و انحرافات ریشه‌دار را که طی دهها سال با پشت هم اندازی و حيله‌گره‌های حکومتها بطور عمیق در اجتماعی رسوخ یافت می‌توان تنها با سخن از میان برداشت و آثار آنها یکباره محو ساخت؟! آیا ممکن است یک فساد اساسی و همگانی را که از دستگاه رهبری و قدرت گرفته تا داخل محرابها و منبرها بر همه جا حکومت می‌کند فقط با حرف زدن و صحبت کردن ریشه‌کن ساخت. حسین بن علی علیهماالسلام بخوبی درک کرد که فریادها و نعره‌هایی که از لابلا‌ی سخن و گفتار در آن شرائط بگوش مردم برسد کمترین اثر را در بیداری آن خفتگان تیره‌بخت نخواهد داشت، زاده‌ی پیغمبر دید تنها وسیله برای بیدار نمودن آن اجتماع یک انقلاب و قیام خونین است، انقلابی که سیلاب خون بوجود آورد تا آن خفتگان افسون شده را از جای بر کند و کاخ بیدادگران را بلرزه اندازد. آری حسین علیه‌السلام برای حفظ اسلام و قرآن عدالت و انسانیت چاره نداشت جز آنکه در برابر آن فرعون خونخوار تسلیم نشود و مخالفت خویش را با وی آشکار سازد هر چند این عمل به قیمت کشته گشتن وی و یاران عزیز او و اسارت خاندان پاکش تمام گردد. حسین بن علی (ع) از گفتار و سخن صرف نظر نکرد اما دید این [صفحه ۱۸۷] کار در ابتدا مؤثر نیست زیرا قدرت در دست رقیب است و او با استفاده‌ی از زورمندی خویش می‌تواند اثر سخن را خنثی کند و آنرا بی‌خاصیت سازد. حسن علیه‌السلام با امت اسلامی سخن گفت و حقایق گفتنی را بیان کرد، اما نه شخصاً و در اول کار، او دید در ابتدا باید آن قیام سرخ و نهضت خویش را بوجود آورد تا افکار آن مرده‌دلان را بیدار کند و آنها را برای پذیرش حقایق آماده سازد. آنگاه وسیله‌ی زبانهای گویای خود که در حال اسارت و در غل و زنجیر بودند تا بشریت را از اسارت و بردگی نجات بخشند. آری با زبان آنان ندای انسانی خویش را به گوش جهانیان رساند و هدفهای اسلامی و انسانی خود را به همگان تفهیم کرد. خواهران و فرزندان اسیر او پس از شهادت وی سخن گفتند و حقایق گفتنی را بیان کردند، اما سخنی که پشتوانه‌ی آن خونهای پاک و مقدس گلگون کفنان کربلا- بوده است و در نتیجه تا اعماق قلوب جهانیان و انسانیت اثر گذارد و اسلام و عدالت، آزادی و فضیلت را از سقوط و نابودی حتمی نجات بخشید.

## اشاره

بنی‌امیه و خاندان ابوسفیان که با اسلام و پیامبر عالیقدر آن کینه سختی در دل داشتند با در دست گرفتن قدرت در صدد برآمدند زهر خود را بر اسلام فرو ریزند و حکومت‌های قبیله‌ای و نژادی را تجدید نمایند، [صفحه ۱۸۸] معاویه که می‌دید مبارزات پدرش بوسفیان در برابر اسلام چون با شعار کفر بود بسختی شکست خورد تصمیم گرفت همان پیکار و هدفهای شوم را اکنون با شعارهای اسلامی دنبال کند تا در زیر این ماسک چهره‌ی کفرآلود او دیدار نگردد و با تأسف زاده‌ی هند تا حدود زیادی به این هدف شوم و شیطانی خویش دست یافت و با استفاده‌ی از قدرت و دستگاہ وسیع تبلیغاتی خود توانست رهبری افکار اجتماع اسلامی را در اختیار بگیرد و این شجره‌ی خبیثه را منبع الهام بخش امت در همه‌ی شئون و قسمت‌ها و نسبت به همه کس و همه چیز قرار دهد، این نقشه‌های ابلیسی همانگونه که در عصر معاویه اجراء شده بود اگر همچنان در حکومت یزید دنبال می‌گردید بدون تردید شومترین خطر مکتب وی را تهدید می‌نمود و چندی نمی‌گذشت که دیگر از اسلام اصیل و حکومت نیرومند آن در سراسر جهان حتی نامی هم باقی نمی‌ماند اما سوء سیاست یزید و خامی و ناپختگی او محیطی بوجود آورد که خاندان معصوم پیغمبر علیهم‌السلام توانستند با استفاده‌ی از آن، به یک اقدام شدید و تند دست بزنند تا از این راه نقشه‌های ضد اسلامی و انسانی آن خائنان را نقش بر آب سازند. اگر حضرت امام حسن علیه‌السلام دارای شرائط مناسب نبود و در برابر مردی مانند معاویه قرار گرفته بود که تظاهر او در حمایت از اسلام و قرآن و شیطنت‌های خاص وی (که خطرناکترین ضربه‌ها را بنام دین وارد می‌ساخت) اجازه نمی‌داد تا آن بزرگوار همانند برادر معصومش [صفحه ۱۸۹] قیامی خونین نماید. اما حسین علیه‌السلام دارای شرائط و امکانات مساعد بود. شهرت یزید بسوء سابقه و بدکاری از یکطرف و نداشتن حسن تدبیر در اداره‌ی کشور و امت از سوی دیگر و انجام خشونت‌های سخت و ناصحیح از طرف سوم. و تظاهر او علیه اسلام و پیامبر عزیز از جهت چهارم. به حضرت حسین (ع) امکان داد تا بتواند مخالفت خویش را با حکومت وی آشکار سازد و در برابر او تسلیم نگردد هر چند این عمل به قیمت شهادت آن بزرگوار و یاران و اسارت خاندان وی تمام شود. [صفحه ۱۹۰]

## آثار نهضت حسین

### اشاره

اکنون که از بررسی عوامل و موجبات قیام خونین طف فراغت یافته و روشن ساختیم که برای حسین علیه‌السلام در آن شرائط حیاتی و حساس امکان هیچگونه سکوت و سازش در برابر آن حکومت آلوده و کثیف وجود نداشت به بحث در آثار نهضت و بهره‌هایی که زاده‌ی علی علیه‌السلام از جانبازیهای خویش و یارانش برداشت می‌پردازیم، این بحث هر چند دامنه‌ی وسیع دارد زیرا نتایج و بهره‌های آن قیام مقدس بی‌شمار است ولی ما در اینجا به شرح سه قسمت - آنهم بطور فشرده و کوتاه - قناعت می‌ورزیم.

## محبوبیت خاندان علی بالا می‌رود

اولین اثر مثبت و مهمی که حادثه‌ی جانسوز طف به بار آورد بالا بردن محبوبیت خاندان علی علیه‌السلام در اجتماع و شناساندن بیشتر آنها به مردم بوده است، افکار و عواطف امت که در اثر تبلیغات شدید و شوم حکومت بوسفیانیان می‌رفت تا یکباره از خاندان امیرالمؤمنین فاصله گیرد و برای [صفحه ۱۹۱] همیشه آنها و در نتیجه اسلام اصیل را از یاد ببرد بعد از واقعه نینوا مسیر آنها یکباره عوض گردید، مسئله داشتن محبوبیت و قبضه کردن افکار اجتماع از مسائل حیاتی و مهمی است که همواره مورد نظر

حکومتها بوده و هست، حکومتها هر چند بطور اکثر تکیه گاه بزرگی جز قدرت ندارند اما بخوبی می دانند که نیرومندتر از قدرت نظامی جایگاهی است در دل‌های مردم که اگر بتوانند می خواهند آنرا برای خویش بدست آورند، هر تحول و انقلاب هر قدر اصیل و پر ارزش باشد تنها در آن صورت می تواند برای خود در جامعه جا پیدا کند و به ثمرهای مطلوب برسد که دارای جاذبه‌ای برای افکار عمومی باشد، حکومتی که پایه‌های اصلی آنرا قدرتهای نظامی و مادی تشکیل دهند سخت متزلزل و نا ثابت است. معاویه با همه‌ی تلاشهای شیطانی و تکاپوی خود آنچه بطور عمد می خواست بدست آورد دو قسمت بود، یکی محبوبیت دادن به دودمان بنی امیه و دیگری سقوط آل علی علیه السلام از محبوبیت و با تاسف زاده‌ی هند در این کوشش خود موفقیت بسیاری هم بدست آورد اما خوشبختانه حادثه‌ی طف و جانبازهای اصیل ترین انسانهای عصر خویش این ثمر مهم را برای اسلام و نگهبانان راستین آن یعنی خاندان پاک علی علیه السلام بزودی ببار آورد که توانست نفوذ معنوی و اعتبار روحانی عمیقی برای آنها در جامعه ایجاد کند به طوری که هر قدر بر تاریخ کربلا بیشتر گذشت قشرهای بیشتری را در جامعه بخود جذب نمود، این محبوبیت آرام آرام تا آنجا بالا رفت که بنی العباس و همه مخالفین سیاسی بنی امیه برای ساقط کردن [ صفحه ۱۹۲ ] حکومت بوسفیانیان به ناچار در شعاع قدرت معنوی اهل بیت قرار گرفتند و بنام هواداری از آل رسول و با استفاده‌ی از محبوبیت آنان حمایت از آنها را شعار خویش قرار دادند تا توانستند قشرهای وسیعی از ملت را دور خود گرد آورند و کاخ بیدادگران آل امیه را از بیخ و بن برکنند. این محبوبیت که در واقع به منزله‌ی خون تازه‌ای بود که در رگهای اسلام جریان پیدا می کرد آرام آرام موقعیت خاندان علی (ع) را آنچنان استوار ساخت که دیگر برای ستمگران و جباران بعدی هیچگونه امکان آن شیخون زدن‌ها و یورشها را نسبت به موجودیت دودمان امیرالمؤمنین باقی نگذارد و در نتیجه هم خاندان نبوت و هم اسلام اصیل و واقعی از یک خطر حتمی و سقوط قطعی نجات یافت، آری قیام خونین طف در واقع به منزله‌ی تجدید حیات و قدرت معنوی برای اسلام و پیامبر بزرگ آن بوده است زیرا جاذبیت خاصی که پس از آن برای حسین علیه السلام بوجود آمده بود عواطف و تمایل شدید قشرهای مختلف اجتماع را بسوی آن بزرگوار معطوف داشت و این خود موجب گردید تا در پرتو زنده ماندن اسم آن حضرت نام پیغمبر و میراث آسمانی او هم زنده بماند به آنگونه که تا این تاریخ قرن‌ها است که داغ‌ترین و شورانگیزترین حماسه و جنبشهای اسلامی و انسانی با الهام از جانبازها و فداکاریهای بی دریغ آن حضرت بوجود آمده و آشنائی مردم با تعالیم و معتقدات اسلامی و زنده ماندن شئون و مظاهر صحیح مذهبی تحت عنوان یادبود خاطره‌ی کربلا- انجام گردیده است، هر چند من معتقدم که از مجامع سوگواری و اجتماعات [ صفحه ۱۹۳ ] عظیمی که به خاطر جاذبه‌ی حضرت سیدالشهداء بوجود می آید آنگونه که مورد انتظار است و باید بهره‌برداری نمی‌گردد و به مقداری که نیرو در این راه مصرف می شود نتیجه‌گیری انجام نمی‌گیرد (و این خود بحثی است که با خواست خداوند در پایان کتاب خواهد آمد و ما خود طرحهای مفیدی در این باره داریم که در آنجا ارائه خواهیم داشت) اما با اینحال کیست که نقش حیاتی و عظیم این مجامع را در حفظ اساس و عظمت و کیان شیعه تا این عصر انکار ورزد؟! آری این ثمره و راه یافتن دودمان علی علیه السلام بطور عمیق و ریشه‌دار در دل‌های مردم از مهمترین آثاری بود که نهضت مقدس حسین (ع) آنرا ببار آورد.

### آل امیه منفور می‌گردد

دومین اثر مهم و بزرگی که نهضت مقدس حسین علیه السلام ببار آورد بر ملا ساختن ماهیت کثیف و ننگین بنی امیه بود. آن قیام و جنبش اصیل که پرده‌ها را یکباره بالا- زد بخوبی توانست چهره آلوده و سیرت دیو و دد مانند آنها را عملاً در برابر امت ترسیم ساخته و میزان قساوت، درندگی، رذالت و پای بند نبودن آنها را به هیچ اصلی از اصول انسانیت و شرف آشکار سازد. زاده‌ی علی (ع) با آن فداکاری و جانبازی خویش برای همگان روشن ساخت که اینان نه تنها از کشتن عنصرهای فضیلت و زادگان پیامبر با لب‌های تشنه و شکمهای گرسنه امتناع ندارند بلکه کودکان شیرخوار [ صفحه ۱۹۴ ] و خردسال آنها را هم در برابر دیدگان پدر



هدف تیرهای مسموم و کشنده قرار می‌دهند و دختران کوچک و بی‌گناه را به غل و زنجیر می‌کشند و با پاهای برهنه آنها را از بیابانها و بر روی خارها عبور می‌دهند. این جنایت‌های هولناک آنچنان پرده از ماهیت بنی‌امیه بالا زد و آن دشمنان واقعی اسلام را رسوا ساخت که قیافه‌های اهریمنی و شیطانی آنها را آنگونه که بود نشان داد و در نتیجه به موازاتی که محبوبیت خاندان پیغمبر بالا می‌رفت و انزجار شدیدی از بنی‌امیه در دل‌ها ایجاد می‌گردید تا آنجا که توانست نقشه‌های شوم زاده‌ی هند را که با جعل احادیث و روایات ساختگی می‌خواست خاندان بنی‌امیه را بنام دین در دل‌های مردم جای دهد همه را نقش بر آب سازد. کار این منفوریت در اجتماع بحدی بالا گرفت که بالاخره پس از گذشت چند سال نه تنها هیچ یک از آل‌امیه جرأت نداشت نسبت خود را آشکار سازد بلکه بدنهای مردگان آنها را هم از قبر بیرون کشیدند و با آتش می‌سوزاندند، آری راه پیشرفت و پیروزی که داشت با سرعت فراوان برای آن دودمان کثیف در بین امت هموار می‌شد بعد از واقعه‌ی طف یکباره درهم ریخت و با رسوائی و فضیحت بساط و بوسفیانیان برچیده گشت.

### نهضت‌هایی که از حادثه‌ی کربلا الهام گرفت

سومین اثر عمیق و مهمی که واقعه طف آنرا بوجود آورد نهضت‌های [صفحه ۱۹۵] اصیلی است که با الهام از آن واقعه انجام شد، این قیام‌های خونین که تقریباً رهبری همه آنها را سادات و بنی‌هاشم برعهده داشتند خود یکی از ثمرات شیرینی است که فداکاریهای بی‌دریغ حسین علیه‌السلام و یاران عزیزش آنرا بیار آورد زیرا تا آنروز هر چند جنگ‌های فراوانی در اسلام بوقوع پیوسته بود (همانند نبرد علی و فرزندش حسن علیهما‌السلام) که در آنها مردان اصیل و آزاده‌ی اسلام سخت با ستمکاران و فرصت‌طلبان پیکار کردند و فداکاریهای بسیاری انجام دادند اما آن جنگ‌ها همگی بصورت برخورد حکومتی با حکومت دیگر بود و هر دو طرف از امکانات «دو قدرت» برخوردار بودند، از جنبه‌ی نفرت و سلاح گرفته تا آذوقه و اقتصاد هر دو جبهه دارای شرائط مساوی و یا قدری ضعیفتر بودند، اما واقعه کربلا- اینگونه نبود، در آنجا قدرت «تنها در یکطرف بود و حکومتی در برابر حکومت قرار نداشت. در آنجا دو طرف نه تنها دارای شرائط مساوی نبودند بلکه از نظر امکانات و نیرو درست در دو قطب مخالف بوده‌اند، در حادثه‌ی نینوا یک طرف پیکار یزید است که در راس قدرت قرار دارد و از همه‌ی امکانات و عوامل مادی بطور وسیع و بی‌سابقه‌ای برخوردار است اما طرف دیگر یعنی جبهه‌ی حسین علیه‌السلام نه قدرت دارد و نه حکومت بلکه تنها جمعی آزاد مردان خدا ساخته و شریف بودند که تعدادشان از صد نفر تجاوز نمی‌کند، و اینان (به عکس رقیب خود) دستهای پر از فضیلتشان از همه‌ی امکانات مادی تهی است! نه اسلحه‌ی کافی دارند و نه وسیله سواری و حتی نه آب و نه نان اما با اینحال [صفحه ۱۹۶] نشان دادند که در حکومت جباران و ستمگران- آنجائی که برای عدالت و آزادی، فضیلت و شرف ارزشی نیست مرگ شرافتمندانه به مراتب از زندگی ننگین و سازش با آنها بهتر است. آری اینگونه پیکار و جنگ با این شرائط کاملاً متفاوت تا آنروز سابقه نداشت و برای اولین بار این حسین و یاران آزاده‌ی وی بودند که نشان دادند ممکن است جمعی کوچک و نفراتی محدود بدون داشتن هیچگونه امکانات مادی در یک محیط خفقان‌آور و در حکومت بیدادگران نعره‌های حق‌طلبانه خویش را از دل برکشند و بخاطر هدفهای خدائی و انسانی با دستی خالی پیکار کنند هر چند در آن راه جان خود را از کف بدهند اما چون بر خدا و حق تکیه دارند پیروز گردند. آری از اینجا است که ما تنها قیام خونین حسین علیه‌السلام (نه جنگ‌های اصیل گذشته) را الهام‌بخش آن نهضت‌های کوچک- ما اصیل و پر ثمر- می‌شمیریم که بوسیله بنی‌هاشم و سادات در برابر حکومت‌های غاصب بوجود می‌آمد و تردیدی نیست که نقش همان قیامها و جنبشها- با حجم کوچکشان- در حفظ موجودیت اسلام و قوانین عدالت گستر آن بسیار حیاتی و حساس بوده است زیرا تردیدی نیست که اگر دوران حکومت زمامداران بعد با نهایت آرامش و بدون دردسر می‌گذشت بدون شک آنها که نه با اسلام رابطه‌ی گرمی و نه با ملت پیوندی داشتند کمتر احساس احتیاج می‌کردند که به مقررات اسلامی و حفظ شئون دینی تظاهر

کنند و از ستم بمردم بپرهیزند اما آن جنبش‌ها و قیامهای مسلحانه‌ای که بوسیله‌ی [صفحه ۱۹۷] سادات و بنی‌هاشم انجام می‌گردید آنهم توأم با محبوبیت خاصی که خاندان پیغمبر علیهم‌السلام بعد از حادثه‌ی کربلا بدست آورده بودند گاهی آنچنان مشکل عظیم برای حکومت‌ها و خلفای ناشایسته وقت بوجود می‌آورد که آنها را به سقوط و شکست قطعی تهدید می‌نمود، بدون شک در چنین شرائط، آن جباران خود را به حفظ حقوق مردم و مقررات و تظاهر به رعایت اصول و مبانی اسلامی بیشتر محتاج می‌دیدند تا از این راه هم بر محبوبیت خویش در بین مردم بیفزایند و هم از حمایت اجتماع در برابر سادات بیشتر برخوردار باشند و از طرف سوم بهانه‌ای هم بدست مخالفین خود و بنی‌هاشم نداده باشند. با این حساب نقشی که قیام سادات در برابر حکومت‌های ناشایسته وقت از نظر محفوظ ماندن ظواهر اسلام و نام مقدس پیامبر گرامی و رعایت حقوق مردم داشت جای هیچگونه تردید نیست، و این نهضتها خود یکی از آثار مهم و ثمرات شیرینی است که بدون شک از نهضت ریشه‌دار و عمیق حضرت حسین بن علی (ع) الهام می‌گرفت. خوانندگان عزیز- تا اینجا ما علل و عواملی که منجر به قیام مقدس حضرت حسین علیه‌السلام گردیده بود مورد بررسی قرار دادیم و روشن ساختیم که چگونه شرائط ناگوار فراوانی که تا شصتمین سال هجرت پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بوجود آمده بود، ضرورت آن نهضت را ایجاد می‌نمود و نشان دادیم که چگونه اگر حسین علیه‌السلام در برابر فرزند معاویه تسلیم می‌گشت تا چند سال دیگر نه از اسلام خبری بود و [صفحه ۱۹۸] نه از آورنده‌ی آن و اگر نامی از اسلام باقی می‌ماند تعالیم و ماهیت آن جز همان مسائلی نبود که الهام دهنده‌ی آن حکومت‌های بنی‌امیه و دستگاههای وسیع تبلیغاتی آنها باشد و طبیعی است که چنین اسلامی با اسلام واقعی کمترین شباهتی نداشت و تنها یک منبع نیروئی بود که در اختیار بنی‌امیه در راه تأمین جاه‌طلبی آنها و تخدیر نیروی انسانها قرار داشت، ولی فرزند فاطمه سلام الله علیها با آن فداکاری و جانبازی بی‌سابقه‌ای که انجام داد اسلام و تعالیم عالیه انسانی آن و عدالت آزادی را از یک سقوط همیشگی و حتمی نجات بخشید و بقاء آنها را برای ابد تضمین نمود. در اینجا قسمت اول کتاب پایان یافت و اکنون بخواست خداوند قسمت دوم بحث را آغاز می‌کنیم. [صفحه ۲۰۰]

## تحقیقی درباره‌ی سیاست نهضت حسین از هنگام حرکت از مدینه تا زمان شهادت

### سیاست خاص نهضت حسین

#### اشاره

اکنون که از بررسی فصلهای گذشته فارغ شدیم می‌خواهیم سیاست خاصی که فرزند امیرالمؤمنین علیهماالسلام از ابتدای نهضت تا پایان کار، همواره آنرا مورد نظر و توجه داشت. مورد مطالعه قرار دهیم تا بدانیم چگونه آن بزرگوار و در چه شرائطی قیام آسمانی خویش را انجام داد تا توانست با موفقیت کامل آن را به ثمر برساند و از آن (در راه تأمین هدفهای اسلامی و انسانی خود) بهره بردارد؟ حضرت حسین علیه‌السلام بخوبی میداند حکومت بنی‌امیه که اکنون یزید در رأس آن قرار گرفته آنچنان «تسمه از گرده‌ی» مردم کشیده است که اینک با نهایت قدرت بر سراسر کشور مسلط است و کسی را یارای کمترین عرض وجود و مخالف با آن حکومت نیست، شرائطی که از اقتصاد و نیروی نظامی گرفته تا دستگاههای وسیع تبلیغاتی و منبر و محراب همگی در اختیار و استخدام فرزند معاویه قرار دارد در آن اوضاع چگونه و از کجا باید فرزند پیغمبر قیام خدائی خود را آغاز کند تا بتواند با [صفحه ۲۰۱] نقشه‌ی صحیح و حساب شده تا پایان کار آن را رهبری کرده و به ثمر برساند؟ نهضتی که به وسیله‌ی حضرت حسین علیه‌السلام به منظور حفظ موجودیت اسلام و قرآن و در هم ریختن شالوده‌ی حکومت بنی‌امیه و اساس ظلم و بیدادگری و استبداد انجام شد، می‌بایست آنچنان حساب شده و حکیمانه باشد که اثر معنوی آن تمام قدرت‌های افسانه‌ای و منابع نیروئی را که آن روز در اختیار حکومت آل‌امیه قرار داشت به سختی خنثی سازد و آنها را از خاصیت ساقط نماید. آری حضرت حسین بن علی در چنان

شرایط می‌خواهد قیام کند قیامی که بتوان نیروی معنوی آن دژهای نفوذناپذیر حکومت بوسفیانیان را درهم شکند و هدفهای اصلی و اساسی آن بزرگوار را تأمین نماید!! خوشبختانه آن طرح لازم ریخته شد و نقشه آسمانی قیام آماده گردید، طرحی بهت‌انگیز که اگر همه‌ی افکار جهان در یک جا فشرده می‌شد و می‌خواست برای رهبری و به ثمر رساندن نهضتی در شرایط حساس آن روز بهتر از آن نقشه طرح کند قطعاً امکان‌ناپذیر بود. من معتقدم که حضرت حسین علیه‌السلام از هنگام حرکت از مدینه تا پایان نهضت و همچنین خاندان پیروز او از هنگام اسارت تا زمان مراجعتشان به یثرب هیچ عملی را بدون حساب و بطور اتفاق و تصادف انجام نداده‌اند، ما می‌گوئیم آن بزرگوار برای رسیدن به آرمانهای خدائی و انسانی خود و به ثمر رساندن آن نهضت مقدس نقشه و سیاست خاصی داشت که از هنگام [صفحه ۲۰۲] حرکت از مدینه تا زمان برگشت آن خاندان وحی به همان نقطه هر عمل و سخنی که به وسیله‌ی آن حضرت و یا خواهران و زنان و فرزندان وی انجام می‌شد و ایراد می‌گردید همگی پیرامون همان نقشه و بر محور سیاست مشخص بوده است. اکنون بخواست خداوند ما این حوادث را مورد تحقیق قرار می‌دهیم، ولی باید در نظر داشت که مقصود ما در این بخش (همانند بخش اول) شرح همه‌ی حوادث و پیش‌آمدهائی که در این باره به وقوع پیوست نیست، ما نمی‌خواهیم «مقتل» بنویسیم و یا «وقایع نگاری» کنیم، هدف ما در اینجا تنها شرح سیاست خاص نهضت حسین علیه‌السلام و نگاهش آن قسمت از گفتارها و خطبه‌ها و بیانات آن حضرت است که در حدود هدف کتاب بوده در روشن ساختن مقصود اصلی نهضت دارای نقشی مستقیم باشد. اینک بحث ما در این باره.

### اولین برخورد حسین با حکومت یزید

هنگامی که زندگی ننگین معاویه بن ابی‌سفیان سپری گردید و پرونده سیاه دوران حکومتش بسته شد فرزند وی یزید جانشین او گردید و به حکومت رسید، فرزند معاویه پس از احراز مقام و قدرت نامه‌ای متحدالمآل به استانداران و فرماندارانش در سراسر کشور بدین گونه نگاشت: «از بنده‌ی خدا یزید امیرالمؤمنین بسوی... اما بعد معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود که خداوند او را حکومت داده بود (!!!) و او به مقدار [صفحه ۲۰۳] معلوم زندگی کرد و با اجلی محتوم در گذشت... و اکنون بر تو لازم و واجب است، از آنانکه در تحت حکومت تو بسر می‌برند خواه کوچک باشند یا بزرگ، نیکوکار باشند یا بدکار- برای من بار دیگر بیعت بگیری و با آنان برای تسلیم شدن در برابر امر ما تجدید پیمان نمائی و از آنها بخواهی که در اطاعت ما سرعت نمایند، در این کار از خود شدت نشان بده بدون آنکه ایشان را در ترک آن رخصت دهی و یا در تأخیر آن اجازت نمائی» [۱۴۳]. به این ترتیب یزید مرگ معاویه را به اطلاع تمام عمال خود رساند و از آنها خواست تا از مردم برای وی بار دیگر بیعت بگیرند. فرزند معاویه در اینجا هر چند می‌نویسد همگان برای بار دوم با او بیعت کنند، اما در واقع هدف اصلی وی بیعت گرفتن از کسانی است که در حکومت معاویه از بیعت با او امتناع ورزیدند. یکی از مورخین بزرگ اهل سنت می‌نویسد: «مهمترین هدف یزید بیعت گرفتن از کسانی بود که در حکومت معاویه به ولایتعهدی یزید تن در ندادند و بیعت نکردند او به ولید فرماندار مدینه نامه‌ای نوشت که در آن وی را از مرگ معاویه آگاه ساخت آنگاه نامه‌ی کوچکی هم به انضمام همین نامه به او نگاشت که حسین (علیه‌السلام) و عبدالله بن عمرو عبدالله بن زبیر را برای بیعت نمودن با وی تحت فشار قرار دهد و آنها را مرخص نسازد تا هنگامی که بیعت کنند» [۱۴۴]. [صفحه ۲۰۴] ناسخ التواریخ در نقل این نامه این جملات را اضافه می‌کند: «اگر هر یک از این سه با تو بیعت ننماید سر او را با جواب این نامه برای من بفرست» [۱۴۵]. فرماندار مدینه با دریافت این فرمان لعنتی سخت ناراحت شد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون». سپس مروان بن حکم را خواست و نامه‌ی یزید را برای وی خواند و درباره‌ی آن سه تن با او به مشورت پرداخت مروان در پاسخ گفت من معتقدم که حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را بلافاصله حاضر ساز و پیش از آنکه آنها از مرگ معاویه مطلع گردند آنان را به بیعت با یزید دعوت نما و اگر امتناع ورزیدند بلادرننگ هر دو را گردن بزن و سر آنها را برای یزید بفرست، ولی از عبدالله ابن

عمرو دست بردار زیرا وی مرد کار نیست و هوای خلافت در سر ندارد، ولید با شنیدن این پیشنهاد خطرناک و جهنمی برآشت و سخنانی بین او و مروان رد و بدل شد تا بالاخره به عمرو بن عثمان بن عفان گفت که به نزد حسین بن علی و عبدالله بن زبیر برو و به آنها بگو که نزد او حاضر گردند تا مطلبی را با آنان در میان گذارم. عمرو بن عثمان در سراغ آنها قدری به جستجو پرداخت تا آن دو را در میان مسجد یافت و پیام ولید را به آنها ابلاغ نمود و به سراغ کار خود رفت، عبدالله بن زبیر به حسین علیه السلام گفت بنظر شما چرا در این هنگام ولید ما را نزد خود خواند؟ حضرت فرمود: [ صفحه ۲۰۵ ] «گمان می کنم معاویه ستمگر مرده است ولید می خواهد از ما برای یزید بیعت بگیرد پیش از آنکه خبر مرگ آن جبار منتشر گردد» [۱۴۶]. در اینجا فرزند زبیر از آن بزرگوار پرسید که اگر ولید تو را به بیعت با یزید دعوت کند چه خواهی کرد؟ حضرت فرمود هرگز با یزید بیعت نمی کنم، مردی که خمر می نوشد و با سگها بازی می کند و شبها را با لهو و لعب به صبح می آورد. هنوز این گفتار به پایان نرسیده بود که عمرو بن عثمان بار دیگر ظاهر گشت و گفت ولید در انتظار شماست، حسین بن علی علیهما السلام فرمود من اکنون آماده‌ی حرکت هستم، عبدالله بن زبیر گفت من بر تو ترسناکم و از آن می ترسم که اگر ولید را دیدار کنی وی تا گرفتن بیعت به تو اجازه‌ی بازگشت ندهد و یا آنکه شما را به قتل برساند حضرت فرمود ای پسر زبیر من آن کسی نیستم که تن در زیر بار ذلت دهم و خواری و ننگ را بپذیرم آنگاه آن بزرگوار از مسجد خارج گردید و پنجاه نفر از بنی هاشم و نزدیکان خود را فرمان داد تا با شمشیرهای کشیده با وی باشند و در کنار خانه و سرای ولید جای گیرند تا هر گاه بانگ آن بزرگوار را شنیدند بی درنگ بداخل خانه درآیند و آنچه آن حضرت فرمان دهد اجراء سازند. خوانندگان عزیز! -قسمتهائی که ما تا اینجا نقل کردیم و حوادثی که بر شمر دیدیم همه را با دقت مطالعه کنید و ملاحظه فرمائید [ صفحه ۲۰۶ ] که چگونه حسین بن علی علیهما السلام از همان ابتدای کار صریحاً در برابر حکومت فرزند معاویه سرسختی نشان می دهد و آشکارا بیعت با یزید را ذلت و ننگ و خواری می شمرد، اکنون با همین دقت دنباله‌ی حوادث را تعقیب می کنم. حسین علیه السلام بر فرماندار مدینه وارد شد در حالی که پنجاه تن از هاشمیان با شمشیرهای آماده در اطراف خانه‌ی وی پراکنده اند، در آنجا پس از سخنانی که بین آن بزرگوار و ولید رد و بدل گردید خبر مرگ معاویه را به آن حضرت داد آقا فرمود مرا برای چه کار به اینجا خواستی؟! ولید گفت ترا خواسته‌ام تا بگویم اجتماع اسلامی همگان بر خلافت یزید راضی شدند و از شما می خواهم تا با او بیعت کنی و با حکومت وی مخالفت نوری؟ حسین علیه السلام فرمود: «ولید تو از من خواستی با یزید بیعت کنم، ولی بیعت در پنهانی و خفاء بی اثر است، صبر کن تا فردا که مردم برای بیعت با یزید حاضر شوند مرا هم با آنان بخوان، ولید این پیشنهاد را پذیرفت و به آن حضرت گفت پس اکنون به سراغ کارت برو تا فردا» [۱۴۷]. سخن که به اینجا رسید مروان بن حکم که از بدترین دشمنان خاندان پیغمبر بود گفت ای ولید: «حسین را نگاه دار و بازداشت کن تا بیعت کند یا آنکه گردن او را بزن و وی را به قتل برسان!» [۱۴۸]. [ صفحه ۲۰۷ ] فرزند پیغمبر هنگامی که این جسارت را از مروان شنید سخت برآشت و خطاب به وی فرمود: «ویلک یا بن الرزقاء أنت تأمر بضرب عنقی کذبت واللّه و لؤمت ثم أقبل علی الولید فقال ایها الامیر انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و بنا فتح اللّه و بنا ختم اللّه و یزید رجل فاسق شارب الخمر، قاتل النفس المحرمة، معن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله ولكن نصب و تصبحون و نظروا و تنظرون اینا أحق بالخلافة والبیعة ثم خرج علیه السلام [۱۴۹]. یعنی ای فرزند ناپاک و آلوده آیا تو به کشتن من فرمان می دهی؟! به خدا قسم دروغ گفتی و بر اینکار سرزنش خواهی شد آنگاه به ولید فرمود ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و خانه‌ی ما محل آمد و رفت فرشتگان است و فیض خداوند از ما ابتدا شد و از ما هم ختم خواهد گردید، ولی یزید مردی است که خمر می نوشد و مردم بی گناه را می کشد و آشکارا گناه و فسق انجام می دهد و کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد با اینحال تأمل کنید تا فردا برسد. آنگاه به بنییم که کدامیک از ما دو تن به خلافت سزاوارتر و شایسته تریم». این کلمات را فرمود و بدون اعتناء به آنان از مجلس خارج گردید ولی مروان بن حکم آن ناپاک و کینه دل از این بی اعتنائی حسین علیه السلام [ صفحه ۲۰۸ ] به شدت خشمگین شد و به ولید گفت تو پیشنهاد مرا پذیرفتی و آن را به کار نبستی و

از حسین دست برداشتی؟! ولید در پاسخ او گفت: «وای بر تو ای مروان تو به من پیشنهادی دادی که انجام آن مساوی بود با از بین رفتن دین و دنیای من، بخدا قسم دوست ندارم که سراسر دنیا همه در ملک من باشد و در برابر آن حسین را بکشم، بخدا سوگند گمان نمی‌کنم کسی را که دست او به خون حسین آغشته باشد و در دادگاه الهی حاضر گردد مگر آنکه میزان عمل او بسیار سبک خواهد بود، خداوند به وی نگاه رافت نخواهد نمود و او را از گناه پاک نمی‌سازد و برای او عذاب دردناکی است» [۱۵۰]. با این ترتیب بخوبی پیدا است که فرزند امیرالمؤمنین با یزید بیعت نخواهد کرد و در هیچ صورت تن در زیر بار چنین ذلتی نخواهد داد. حسین بن علی علیه‌السلام در مجلس ولید تا حدی پرده‌ها را بالا زد و صریحاً آلودگی‌ها و ناپاکیهای یزید را برشمرد و با قاطعیت تمام فرمود «کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد» اما با اینحال مروان بن حکم گویا هنوز به حسین امیدوار است و گمان می‌برد که بتواند آن حضرت را قانع سازد و آن بزرگوار را برای بیعت با زاده‌ی معاویه آماده نماید!! به دنبال این فکر غلط و گمان باطل روزی زاده‌ی زهرا (ع) را دیدار کرد و با چهره‌ی خیرخواهی و مصلحت‌اندشی به آن حضرت گفت: «یا ابا عبدالله [صفحه ۲۰۸] انی لک ناصح فاطنی تر شد فقال الحسين عليه السلام و ما ذاک؟ قل حتی أسمع فقال مروان این آمرک بیعه یزید بن معاویه فانه خیر لک فی دینک و دنیاک. «فقال الحسين (ع) انا لله و انا اليه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الأمة براع مثل یزید ولقد سمعت جدی رسول الله (ص) يقول الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان [۱۵۱]. یعنی ای ابا عبدالله من ترا پند می‌دهم و خیرخواه تو هستم سخنان مرا بپذیر تا به خیر و سعادت برسی (!!!) حضرت فرمود نصیحت تو چیست؟ مروان گفت من ترا به بیعت با یزید راهنمایی می‌کنم زیرا در اینکار خیر دنیا و آخرت شما است (!!!) آن بزرگوار در پاسخ گفت: «انا لله و انا اليه راجعون» دیگر بر اسلام سلام باد (و باید با آن وداع کرد) زیرا امت دچار زمامداری همانند یزید گردیده! و من از جدم پیغمبر خدا شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است». در اینجا مروان با نهایت بی‌شرمی بیعت با یزید را تأمین کننده‌ی خیر دنیا و آخرت برای حسین (ع) می‌شمرد و آن حضرت را به تسلیم شدن در برابر آن زاده‌ی ناپاک تشویق می‌نماید!!! اما حسین بن علی علیهما السلام هم بدون هیچگونه پرده‌پوشی و محافظه‌کاری نتایج شوم و مرگبار حکومت یزید را برای جهان اسلام بیان کرده و می‌فرماید «اسلامی که زمامدار و رهبر آن مردی همانند یزید باشد باید برای همیشه با آن وداع نمود». [صفحه ۲۱۰] زاده‌ی علی (ع) در این گفتار صریح و روشن نه تنها خطر قطعی حکومت فرزند معاویه را آشکارا بیان داشت بلکه هدف اصلی و مقدس نهضت خویش را هم در برابر آن حکومت بر ملاء ساخت، طبیعی است، حکومتی که خطر بقای آن اضمحلال و نابودی اسلام باشد قیام و نهضت صحیحی اگر در برابر آن انجام گیرد ثمره‌اش نجات اسلام و ابقای موجودیت آن خواهد بود. این پاسخ کوبنده و قاطع که آن بزرگوار به مروان داد برای وی سخت ناراحت کننده بود و در نتیجه سخنان تندی بین آن دو رد و بدل شد و از یکدیگر جدا شدند مکالمات آن حضرت با ولید و سخنانی که بین وی و مروان مبادله شد فرماندار مدینه را مطمئن ساخت که فرزند علی (ع) به هیچ قیمت با یزید بیعت نخواهد کرد و تن در زیر بار این ننگ نخواهد داد از این نظر نامه‌ای بدین گونه به یزید نگاشت: «حسین بن علی هیچگونه حقی برای تو در خلافت نمی‌بیند و تن زیر بار بیعت با تو نمی‌دهد، اکنون نظر خود را درباره‌ی وی اظهار کن (تا بر طبق آن عمل کنم)». [۱۵۲]. این نامه به دست یزید رسید و کینه‌ی قبیلہ‌ای او را علیه آن حضرت سخت برانگیخت، بلافاصله فرمانی درباره‌ی آن بزرگوار برای ولید بدین گونه صادر کرد. «هنگامیکه این نامه بتو رسید بلادرنگ پاسخ آن را بده و در [صفحه ۲۱۱] آنجا نام کسانی که در برابر ما تسلیمند و یا از اطاعت ما خارج گردیده‌اند بیان نما ولی با جواب نامه سر حسین بن علی هم باشد». شگفت‌انگیز است!!! فرزند معاویه تصور کرده آنچه‌ان تسلط بر حسین آسان است که ضمن خواستن جواب نامه سر آنحضرت را هم از فرماندار مدینه می‌خواهد! غافل از آنکه آن رهبر آزادگان نه تنها از مرگ ترسی ندارد و می‌داند که مخالفت با حکومت یک دیکتاتور بی‌باک و خونخوار همانند زاده‌ی فرزند هند بقیمت جان عزیزش تمام خواهد گشت بلکه بخوبی می‌داند که پایان این کار شهادت بسیاری از یاران و خویشان آزاده‌ی وی هم خواهد بود، اما می‌خواهد آنچه‌ان کشته شود و در

شرائطی شهید گردد که قطرات خون پاک وی کاخ ستم و حکومت بیدادگران و دشمنان کینه‌توز اسلام یعنی آل‌امیه را از بیخ و بن برکند و بقاء اسلام و موجودیت آن را برای همیشه تضمین نماید.

### حسین در کنار قبر پیغمبر

حسین بن علی علیه‌السلام پس از برخورد هائی که با ولید و مروان داشت در روضه‌ی رسول خدا آمد و شب را در آنجا بسر برد، در آن شب ضمن مناجات‌هائی که با خدا دارد از ذات ذوالجلال درباره‌ی وظیفه‌ی خود نسبت به این خطر عظیمی که هستی اسلام و قرآن، آزادی و عدالت را تهدید می‌کند یعنی حکومت فرزند معاویه راهنمائی خواسته و عرضه داشت: اللهم هذا قبر نبیک محمد (ص) و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت اللهم انی احب الامر بالمعروف و انکر [صفحه ۲۱۲] المنکر و انا اسئلک یا ذالجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسووک رضی [۱۵۳]. یعنی پروردگارا این قبر پیغمبر تو است و من فرزند دختر پیامبر تو هستم و برای من این حادثه پیش آمد که تو خود می‌دانی، پروردگارا تو می‌دانی من امر به معروف را دوست دارم و از منکر بیزاری می‌جویم و من از تو مسئلت دارم و تو را بحق این قبر و کسی که در آن جای گرفته سوگند می‌دهم که راهی بمن بنمائی که در آن رضای تو و رضای پیامبر تو است. در اینجا زاده‌ی امیرالمؤمنین با آنکه از خدای راهنمائی می‌خواهد، اما میل باطنی و خواست قلبی خویش را صریحاً ضمن جمله‌ای کوتاه روشن می‌کند «انی احب الامر بالمعروف و انکر المنکر». یعنی: من امر بمعروف را دوست دارم و از منکر بیزاری می‌جویم، کدام منکر در جهان اسلام خطرناکتر و پلیدتر از اینکه فرد ناپاک و کثیفی مانند یزید در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد؟! حسینی که در برابر یک منکر و گناه عادی و معمولی آرام نگیرد، و آشکارا آنها را انکار کند چگونه امکان دارد در برابر منکری که سرچشمه‌ی همه‌ی منکرات است و هستی اسلام و قرآن را بدون تردید به سقوط همیشگی و حتمی تهدید می‌کند آرام بنشیند و علناً آنها را انکار نماید؟! [صفحه ۲۱۳] آری خواست قلبی حسین (ع) در برابر این پیش‌آمد عظیم این است و خدا هم جز این نمی‌خواهد، حسین حجت و خلیفه‌ی خدا است و خواست او با خواست خداوند مغایرت نخواهد داشت و از اینجا است که می‌بینیم خداوند هم او را راهنمائی کرده و به وسیله‌ی پیامبر خدا راهی که نجات اسلام و امت اسلامی در آن است، در برابر وی قرار می‌دهد او آن مناجات را انجام داد و پس از چند لحظه پیغمبر خدا را در خواب می‌بیند که او را سخت در آغوش کشیده و به دو گفت: «حیبی یا حسین کانی أراک عن قریب مر ملا به دمائک مذبوحاً به ارض کرب و بلاء من عصابه من امتی و انت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی و هم مع ذلک یرجون شفاعتی لا انا لهم الله شفاعتی یوم القیمه حیبی یا حسین ان اباک و امک و اخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک و ان لک فی الجنات لدرجات لا تتالها الا بالشهاده [۱۵۴]. یعنی ای حسین عزیز گویا ترا می‌بینم که به زودی در میان خون خود غوطه‌ور هستی و جماعتی از امت من ترا در سرزمینی بنام کرب و بلا می‌کشند در حالی که تشنه‌ای و بتو آب نمی‌دهند با اینحال آن جماعت انتظار شفاعت مرا در قیامت دارند- خداوند آنها را از شفاعت من بی‌بهره سازد. ای حسین عزیز، پدر و مادر و برادرت نزد من آمدند و شوق دیدار تو را دارند، و برای تو در بهشت درجاتی است که به آنها نائل [صفحه ۲۱۴] نمی‌گردد مگر با شهادت». در اینجا حسین علیه‌السلام از خواب بیدار گردید در حالی که وظیفه‌ی الهی و مقدس وی در برابر حکومت زاده‌ی معاویه بخوبی روشن است و پایان کار آن حضرت تعیین شده، این وظیفه چیزی جز همان خواست فرزند علی نیست، همان خواست که ضمن مناجات با خدا آنها را بیان کرده بود «و انکر المنکر» راهی که اکنون پیامبر خدا در برابر حسین قرار داد همان تصمیمی است که آن بزرگوار خود صریحاً در برابر فرماندار مدینه گرفته بود و با قاطعیت فرموده بود: «کسی مانند من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد» و طبیعی است که حسین (ع) بخوبی می‌داند که سرپیچی در برابر فردی خونخوار و ناپاک مانند یزید شهادت و کشته شدن وی را در بر خواهد داشت با این ترتیب تصمیم حسین (ع) در خروج از مدینه قطعی است. فرزند زهرا آماده‌ی حرکت است و با علم به پایان کار خود را در پیش

گرفت، یکی از شواهد زنده‌ای که باز اراده‌ی خلل ناپذیر فرزند علی علیه‌السلام را در مخالفت با یزید و تسلیم نشدن در برابر حکومت وی آشکار می‌سازد سخنان قاطعیت که آن حضرت در آستانه‌ی حرکت از مدینه به محمد حنفیه برادر خود فرمودند، هنگامی که محمد از تصمیم برادر برای حرکت آگاه گردید و بروی وارد شد و گفت برادرم! تو محبوبترین انسانها نزد من هستی و من نصیحت و خیرخواهی خود را از هیچ کس دریغ ندارم چه رسد به حضرتت که سزاوارترین کسان هستی [صفحه ۲۱۵] در خیرخواهی‌های من، برادرم من اینگونه می‌اندیشم که شما از بیعت با یزید دوری بجوئید اما در هیچ شهری هم داخل نگردی... زیرا ممکن است مردم آن درباری تو اختلاف کنند جمعی از تو حمایت کنند و جمعی علیه تو برخیزند و بین آنها کار به جنگ برسد و در این میان حضرت شما خاندانتان مورد آسیب قرار گیرند. حسین علیه‌السلام فرمود پس به کدام سوی بروم، محمد حنفیه گفت داخل مکه شو و یا بسوی یمن برو زیرا دوستان و یاران جد و پدرت در آنجا هستند و آنها مردمی پر عاطفه و با فضیلتند و اگر در آنجا هم برای حضرتت پناهگاهی نبود در یک محل سکونت مکن یا در میان کوهها باش و یا از شهری به شهری برو تا هنگامی که خداوند گشایشی پیش آورد. حسین علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «یا אחی واللہ لولم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویہ [۱۵۵]. یعنی بخدا سوگند اگر در سراسر جهان هیچ پناهگاه و مأمنی برای من یافت نشود باز هم با فرزند معاویه بیعت نخواهم کرد و در برابر وی تسلیم نخواهم شد.» در این گفتار حسین (ع) بار دیگر تصمیم قاطع خویش را در تسلیم نشدن در برابر حکومت یزید صریحاً اعلام می‌کند. محمد تصور می‌کرد که آن حضرت بدنبال پناهگاهی می‌گردد تا بتواند جان خود را از گزند [صفحه ۲۱۶] آن حکومت خونخوار حفظ کند، غافل از آنکه حسین (ع) تا پایان کار تصمیم خود را گرفته و بخوبی می‌داند که بکجا خواهد رفت و چه حوادثی در انتظار اوست، اینکه حسین (ع) واقعاً اراده‌ی عراق دارد و با اینحال بسوی مکه برود نه از آن نظر است که می‌خواهد از مکه بعنوان یک پناهگاه استفاده کند و در آنجا فقط جان خود را از تعرض آن خونخواران و سفاکان نجات دهد. حسین علیه‌السلام می‌داند کشته می‌شود و از مقتل خود هم بخوبی آگاه است اما با اینحال به مکه می‌رود، بخاطر یک بهره‌برداری عظیم از امکانات و شرائطی که تنها در مکه وجود دارد، حسین (ع) هر عملی که انجام می‌دهد کاملاً حساب شده است و برای رسیدن به آن هدف مقدس و خدائی است که در پیش دارد، آمدن آن حضرت به مکه هم در تعقیب همان سیاست کلی نهضت است و ما بخواست خداوند بزودی مقصد اصلی آن بزرگوار را در این باره روشن خواهیم ساخت.

### یک سند زنده درباره‌ی هدف حسین

یکی دیگر از شواهد زنده و روشن که با صراحت کافی هدف حسین (ع) را از حرکت از مدینه آشکار می‌سازد وصیتنامه‌ایست که آن بزرگوار برای محمد حنفیه می‌نویسد، در آنجا زاده‌ی علی (ع) با صراحت مقصد اصلی خود را بیان کرده و سیاست کلی خویش را شرح می‌دهد، وصیتنامه این است: [صفحه ۲۱۷] «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصی به الحسين بن علی بن ابیطالب الی اخیه محمد المعروف بالحنفیه ان الحسين یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله جاء بالحق من عند الحق و ان الجنة والنار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و انی لم اخرج اشرأ و لا بطرأ و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (ص) اريدان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابیطالب فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین و هذه وصیتی یا אחی الیک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه اُنیب [۱۵۶]. یعنی این وصیتی است که حسین بن علی (ع) به برادر خود محمد حنفیه می‌کند: حسین (ع) به وحدانیت و یگانگی خداوند شهادت می‌دهد و گواهی می‌دهد که محمد (ص) بنده‌ی او و پیامبر او است و اعتراف می‌کنم که بهشت و دوزخ حق است و خداوند در قیامت همگان را برمی‌انگیزاند، من از مدینه خارج نشدم برای راحت طلبی و خوشگذرانی و نه از روی ستم و نه به منظور فساد کردن بلکه من از آن بیرون می‌روم برای اصلاح امت و نجات دادن

اجتماع از انحراف، می‌خواهم امر بمعروف و نهی از منکر کنم و روش من مانند جدم و پدرم علی بن ابیطالب (ع) است. پس [ صفحه ۲۱۸ ] هر کس مرا با این هدف حق و مقصد خدائی بپذیرد به صلاح و سعادت خود رسیده و آنکس که مرا رد کند، من بر مشکلات تحمل دارم تا هنگامی که خداوند بین من و قوم من بحق حکم نماید و او بهترین حکم کنندگان است و این وصیت من است به برادرم و موفقیت من با نیروی خدا است و بر او اعتماد کردم و به سوی او انا به می‌کنم. حسین بن علی (ع) در این وصیت بسیاری از حقایق را صریحاً بیان فرمود، آن حضرت ابتدا هدف مقدس خود را اصلاح امت اسلامی و تأمین خیر و سعادت آنان معرفی می‌کند و می‌فرماید من برای راحت‌طلبی و یا برای فساد و ایجاد فتنه بیرون نشدم. آنگاه بدنبال این جمله که «هدف من اصلاح اجتماع اسلامی است» اضافه می‌فرماید که «من می‌خواهم امر بمعروف کنم و نهی از منکر نمایم» مقصود از این جمله چیست و کدام منکر است که حسین (ع) می‌خواهد با آن پیکار کند؟ تردیدی نیست که این منکر که حسین (ع) برای نهی از آن قد علم کرده و می‌خواهد تا استقبال از مرگ و از دست دادن جان خود و عزیزانش در این راه پیش برود مسائل عادی و معمولی نیست زیرا آن کار از هر کسی ساخته است، این منکر باید چیزی باشد که به تازگی اجتماع به آن دچار گردیده است آری آن موضوع همان حادثه‌ای است که آن بزرگوار کنار قبر جدش هنگام مناجات با خداوند به آن اشاره کرده و عرضه داشت: «... خدایا حادثه‌ای برای امت اسلامی پیش آمده که تو خود میدانی» [ صفحه ۲۱۹ ] این حادثه و مصیبت تازه چیزی جز رسیدن فرزند معاویه به حکومت نیست. حسین می‌خواهد در برابر این منکر قیام کند، این منکری که اگر همچنان باقی بماند نه تنها روزه و نماز و حج ترک می‌شود بلکه اساس اسلام و اصولی آن در معرض فنا و سقوط قرار می‌گیرد، آری آن حقیقت اصیل و اصولی که اجتماع اسلامی از آن انحراف پیدا کرده و احتیاج به اصلاح دارد همانا موضوع خلافت و حکومت است. و همان است مقصود واقعی فرزند امیرالمؤمنین که فرمود «من برای اصلاح امت جدم از مدینه خارج شدم».

### آیا حسین می‌دانست کشته می‌شود

این پرسش ممکن است برای بسیاری از خوانندگان پیش آید که آیا حسین (ع) می‌دانست کشته می‌شود؟ اگر می‌دانست پس چرا از مدینه خارج شد و بسوی مکه و بالاخره عراق رهسپار گردید؟ در پاسخ پرسش اول جمعی که بسیار سطحی و ناپخته فکر می‌کنند می‌گویند فرزند فاطمه سلام‌الله‌علیها نمی‌دانست که مآل کار او شهادت و کشته شدن است! او با شک و تردید از مدینه خارج گردید و مکه را هم انتخاب کرد به این علت که آنجا بهترین مکانها برای نجات از حکومت استبدادی یزید و مصون ماندن از تعرض وی بوده است! اما با صراحت باید گفت که این پاسخ با واقعیت هیچگونه تماسی ندارد. مطالعه‌ی دقیق حوادث و پیش‌آمدهائی که از همان اولین برخورد آن حضرت با فرماندار مدینه روی داد و مکالمات و [ صفحه ۲۲۰ ] گفتارها و نوشته‌هائی که از آن بزرگوار از همان هنگام بجای ماند بخوبی نشان می‌دهد که حسین بن علی (ع) نه تنها از شهادت و مآل کار خود کاملاً آگاهی داشت، بلکه هدف و مقصد آن حضرت و سیاست خاصی که برای رسیدن به آن هدف داشت باید تعقیب شود از همان ابتدای کار مشخص و روشن بود حسین (ع) با قاطعیت و تصمیم (نه با شک و تردید) بسوی آن هدف در حرکت بود و هر عملی که انجام می‌داد یا هر سخنی که ایراد می‌فرمود در تعقیب از همان هدف و به پیروی از همان سیاست مشخص بوده است، چگونه حسین (ع) از شهادت خود آگاه نبود با آنکه خود به خاندان ابیطالب فرمود که پیغمبر خدا به خوابم آمد و بمن گفت: «گویا ترا می‌بینم که به زودی در خون خود غوطه‌ور هستی و در سرزمینی بنام کرب و بلا- سرت را از پیکر شریف جدا می‌سازند». چگونه زاده‌ی زهرا از پایان کار آگاهی نداشت در حالی که خود هنگام خروج از مدینه به ام‌سلمه فرمود: «من می‌دانم بکجا می‌روم و در چه نقطه‌ای به شهادت می‌رسم؟!» دانشمندان بزرگ اسلامی نوشته‌اند که هنگام خروج از مدینه، ام‌سلمه نزد وی آمد و عرضه داشت: یا بنی لا تحزنی بخروجک الی العراق فانی سمعت جدک یقول یقتل ولدی الحسین بارض العراق فی ارض یقال لها کربلا



فقال لها يا أمه وانا والله أعلم ذلك و أنى مقتول لامحالة و ليس لى من هذا بد و انى والله لا عرف اليوم الذى اقتل فيه و اعرف [ صفحه ۲۲۱] من يقتلنى اعرف البقعة التى ادفن فيها و انى اعرف من يقتل من اهل بيتى و قرابتى و شيعتى.... [۱۵۷]. يعنى فرزندم با رفتن بسوی عراق مرا غمناک مساز زیرا من از جدت شنیدم که می فرمود فرزند من حسین در سرزمین عراق کشته می شود- در محلی که نام آن کربلا است حسین (ع) در پاسخ فرمود مادرم بخدا قسم من این حقیقت را می دانم و من حتماً کشته می شود (و از نظر مصالح حیاتی اسلام) برای من چاره‌ای جز انجام این کار نیست و سوگند بخدا می دانم در چه روز و به دست چه کسی کشته می شوم و بخوبی می شناسم آن مکانی را که در آن دفن می گردم و می شناسم کسانی از دوستان و نزدیکانم که با من به شهادت می رسند». آری این شواهد قطعی و محکم سندهای زنده است برای اثبات این حقیقت که حسین (ع) به خوبی از شهادت خود آگاه بود و پایان کار خویش را می دانست، راستی بسیار شگفت انگیز است!! چگونه به آن حضرت نسبت می دهند که در انتخاب هدف و مقصد دچار تردید بوده!!! در حالیکه آن بزرگوار در همان اولین برخوردی که با فرماندار مدینه داشت صریحاً به وی فرمود «کسی مانند من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد» و در پاسخ برادرش محمد حنفیه اظهار داشت: «برادرم بخدا قسم اگر در جهان هیچ پناهگاه و مأمنی برای من نباشد باز هم با فرزند معاویه بیعت نمی کنم»، [ صفحه ۲۲۲] آری حسین بن علی علیهما السلام علت حرکت و هدف مشخص خویش را بطور هم آهنگ در چند مورد روشن ساخت، هنگامی که با مروان سخن می گوید و به حرفهای یاهوی او که وی را به بیعت با یزید دعوت می کند پاسخ می دهد و می فرماید: «بر اسلام دیگر سلام باد و باید با آن وداع نمود زیرا امت به زمامداری مانند یزید دچار گردیده». و آنجا که کنار قبر رسول خدا است، و ضمن مناجات با خداوند و استمداد از حضرتش عرضه می دارد «خدایا من امر بمعروف را دوست دارم و منکر را انکار می کنم با آن به نبرد برمی خیزم». و باز در وصیت پر مغز و دل نشینی که برای برادر ارجمندش محمد حنفیه- هنگام خروج از مدینه- می نگارد، و در آنجا نوشته «... من از مدینه خارج می شوم به منظور اصلاح امت جدم، می خواهم امر بمعروف کنم و نهی از منکر نمایم....». با توجه به این گفتارهای صریح آیا باز هم در این واقعیت می توان تردید کرد که حسین (ع) از شهادت و پایان کار خود بخوبی آگاهی داشت و هم دارای هدفی مشخص و سیاستی روشن بوده است!؟

### باز هم حسین از هدف سخن می گوید

یکی از موارد روشنی که باز حسین بن علی علیهما السلام با صراحت از هدف خود سخن گفت و پایان کار خویش را آشکارا بیان داشت هنگام وداع آن حضرت با قبر پیغمبر (ص) است در آنجا می گوید. [ صفحه ۲۲۳] «یا رسول الله بابتی أنت و اُمی لقد خرجت من جوارک کرها و فرق بینی و بینک و أخذت بالعنف قهراً أن ابایع یزید بن معاویه شارب الخمر و راکب الفجور فان فعلت کفرت و ان ابیت قتلت فها أنا خارج من جوارک علی الکفر فعلیک منی السلام یا رسول الله [۱۵۸]. یعنی ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد، من از نزد تو جبراً خارج می گردم، بین من و تو جدائی افکنند و مرا در فشار گذارند که با یزید بن معاویه بیعت نمایم همان یزیدی که خمر می نوشد و انواع گناهان را مرتکب می شود، اگر بپذیرم و در برابر وی تسلیم گردم در این صورت کفر ورزیدم و اگر بیعت نکنم مرا بقتل می رسانند اکنون با کراهت از نزد تو بیرون می روم و از مدینه خارج می گردم و با حضرتت وداع می کنم» در این گفتار کوتاه حسین (ع) ابتدا از فرزند معاویه سخت نکوهش می کند و انحرافات و ناپاکی های وی را بر می شمرد و آنگاه می گوید مرا به بیعت با چنین فردی جبراً دعوت می کنند!!! ولی عجیب تر از همه این که می فرماید «اگر با یزید بیعت کنم کفر ورزیدم و از اسلام خارج شدم! حسین (ع) در اینجا تسلیم در برابر یزید را کفر می شمرد و آن را خروج از اسلام می داند و سپس عکس العمل مخالفت با آن دیکتاتور و جبار را هم آشکارا بیان کرده و می گوید «اگر بیعت نکنم کشته می شوم» با این حساب برای آن حضرت در هیچ قسمت نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد، [ صفحه ۲۲۴] هم هدف وی مشخص است و هم در مخالفت با یزید اراده‌ی

خلل ناپذیر دارد و هم بخوبی می‌داند که بیعت نکردن با آن سفاک و خونخوار سرانجام شهادت را برای وی به بار خواهد آورد، فرزند امیرالمؤمنین با این واقع‌بینی خاص که نسبت به اطراف و جوانب کار دارد، کاروان خود را از مدینه بسوی مکه حرکت داد و هنگام خروج از آن، آیه‌ای را تلاوت کرد که خداوند آن را از موسی بن عمران هنگام بیرون رفتن وی از مصر برای نجات از حکومت فرعون نقل می‌کند: «وخرج منها خائفاً یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین [۱۵۹]». یعنی موسی از مصر بیرون رفت در حالیکه از حکومت فرعون ترسناک بود و خوف داشت از آنکه او را تعقیب کنند و می‌گفت پروردگارا مرا از این مردم ستمگر نجات ببخش [۱۶۰]. حسین (ع) از مدینه خارج گردید و با کاروان خود در راهی قرار گرفت که به مکه منتهی می‌گشت، یاران وی گفتند یا بن رسول‌الله از این راه روبرگردانیم و مانند عبدالله بن زبیر از بیراهه برویم آن بزرگوار که با اراده و تصمیم بسوی مقصدی مشخص می‌رود در پاسخ فرمود: «لا والله لا افارقه حتی یقضی الله ما هو قاض یعنی نه بخدا قسم از این راه بیرون نمی‌روم تا خدای آنچه که بخواهد حکم فرماید» [صفحه ۲۲۵] آنگاه خطاب به آنها چنین اضافه کرد «از اینکه آنها به تعقیب از شما بیرون آیند بیمناکید؟ گفتند آری. فرمود من بیم دارم که دست برداشتن از این راه فرار از مرگ باشد» [۱۶۱]. حسین (ع) با یاران خود پس از شش روز طی طریق سوم ماه شعبان وارد مکه گردید و در آنحال آیه‌ای را تلاوت می‌فرمود که پروردگار در آن ورود موسی بن عمران را به مدائن و مناجات وی را با خداوند نقل می‌کند «فلما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل [۱۶۲].

### سیاستی آسمانی و بهت انگیز

خوانندگان عزیز:- با در نظر گرفتن شواهدی که ما تا اینجا نقل کردیم بخوبی روشن شد که حسین (ع) از همان ابتدای کار دارای هدفی مشخص بوده و می‌دانست بکجا می‌رود و پایان راه چه خواهد بود و خود صریحاً در چند مورد به جایگاه شهادت خویش اشاره کرد اما با اینحال می‌بینیم آن بزرگوار بسوی عراق (که خود فرموده بود در آنجا کشته می‌شوم) نمی‌رود و راه مکه را در پیش می‌گیرد! در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آن حضرت بسوی مکه رهسپار گردید؟ آیا حسین (ع) برای نهضت خود طرح تازه‌ای انتخاب کرده و از فکر گذشته انصراف یافت؟ یا آنکه رفتن به مکه به منظور بهره‌برداری از [صفحه ۲۲۶] امکانات وسیعی است که تنها در آنجا وجود داشت؟! بدون تردید انتخاب حسین (ع) مکه را به علت برگشت از تصمیم گذشته نبوده بلکه در تعقیب از همان سیاست اول بوده است ولی دسترسی به آن هدف و تعقیب از آن سیاست بطور ضرورت ایجاب می‌کرد که آن بزرگوار راه مکه را در پیش گیرد و تا زمانی معین در آنجا بماند- اینک توضیح مطلب. حسین (ع) می‌خواهد در برابر حکومتی قیام کند که بر سراسر کشور بطور کامل مسلط است و تمام منابع قدرت را در اختیار دارد، بهره‌برداری صحیح از نهضتی که در برابر چنین حکومت انجام گیرد بدون تردید مستلزم شرایط بی‌شمار و امکانات خاصی است که از همه مهمتر آماده ساختن افکار اجتماع و توجه دادن آنان به هدف اصلی نهضت است. امت باید بداند که چرا حسین (ع) قیام می‌کند و هدف آن بزرگوار از نهضت چیست؟ مردم مسلمان باید آگاه باشند که فرزند زهرا سلام الله علیها چشم بسته تسلیم حوادث نشد بلکه حساب کرده و با داشتن هدفی مشخص برای پذیرش آن فاجعه‌ی بزرگ و فوق طاقتم آماده گردید. اطلاع امت از هدف مقدس حسین (ع) از یک طرف خود به منزله‌ی اعلام خطر جدی است به آنان تا وضع فوق‌العاده و غیرعادی اجتماع را بدینوسیله دریابند، آنچنان وضعی که فرزند امیرالمؤمنین هستی اسلام و موجودیت قرآن را در آن در معرض سقوط می‌بیند و برای نجات آن ناچار دست به آن نهضت مقدس و خونین می‌زند، وضعی که جز با یک انقلاب سرخ و تند چاره‌پذیر نیست، [صفحه ۲۲۷] و از سوی دیگر- اینکار به حکومت خونخوار یزید فرصت نمی‌دهد تا بتواند با استفاده‌ی از امکانات وسیع و فراوانی که در اختیار دارد حادثه‌ی طف را تعریف کند و (همانند بسیاری از حوادث اصیل جهان که با دست حکومت‌های فاسد و کثیف صورت اصلی خود را از دست داده‌اند) چهره‌ی اصلی این قیام را وارونه و دگرگون سازد. و از طرف سوم- حسین (ع) باید همه‌ی مردم را از مقصد اصلی و هدف آسمانی خود آگاه

سازد تا از این راه زمینه‌ی فکری اجتماع برای بهره برداری از آن قیام مقدس کاملاً آماده گردد، با این حساب از نظر سیاست عمومی نهضت می‌بایست حسین (ع) امت اسلامی را در جریان حوادث دردناکی که بر کشور می‌گذشت و آینده شوم و سیاهی که در آنروز برای اسلام پیش بینی می‌شد قرار دهد اما انجام اینکار برای آن بزرگوار چگونه امکان داشت؟ آیا برای آن بزرگوار ممکن بود سراسر کشور را از این مقصد بزرگ و خدائی خود و از وضع دردناک حکومت مطلع سازد؟ قطعاً نه. زیرا در آن روز وسائل پخش خبر و آگاهانیدن مردم از حوادث و پیش آمدها بطور کلی وجود نداشت و آنچه هم که بطور بسیار ناقص بود در اختیار حکومتها و قدرتها بود نه در اختیار مردی که هیچگونه امکانات مادی نداشت و سخت مورد خشم و غضب حکومت قرار داشت اما با اینحال فرزند امیرالمؤمنین (ع) برای دست یافتن به آن هدف بزرگ و حیاتی راهی در پیش گرفت که راستی بهت‌انگیز و حیرت‌زا است و آن راه آمدن به مکه و استفاده از موقعیت خاص آن شهر مذهبی است زیرا [صفحه ۲۲۸] در ایام حج مکه مرکز اجتماع تمام طبقات از سراسر کشور است، نه تنها شهرهای کوچک و بزرگ بلکه کمتر ده و قریه‌ای حتی در دورترین نقاط مملکت یافت می‌شود که فرد یا افرادی از آنجا برای زیارت خانه‌ی خدا عازم مکه نگرند و بسوی آن شهر مقدس کوچ نمایند، حسین (ع) از این موقعیت حساس استفاده کرد و با آنکه مقصد اصلی آن بزرگوار عراق است با اینحال به مکه آمد تا از اجتماع مردم در آنجا بهره بردارد و به رایگان از زائران خانه خدا مانند پیکری در راه نشر هدف‌های مقدس خود در سراسر کشور و نشان دادن شرائط دردناک و خطرناک اجتماع استفاده نماید. حسین (ع) میدانند که اگر زائران خانه‌ی خدا را در جریان حوادث و پیش آمدهای کشور و هدف آسمانی و نهضت خویش قرار دهد امکان دارد به وسیله‌ی آنان این مسائل به اطلاع مردم برسد و با بازگشت آنها به شهرها و مسکنهایشان همگان در جریان این حوادث قرار گیرند. از اینجاست که می‌بینیم فرزند فاطمه سلام‌الله‌علیها راه مکه را در پیش می‌گیرد با آنکه خود پیش از آن در چند مورد با صراحت مقصد اصلی خویش را بیان کرده و فرمودند: «من بسوی عراق می‌روم و در آنجا در سرزمینی به نام کرب و بلا به شهادت می‌روم». حسین (ع) برای دست یافتن به چنین هدف بزرگ و مهمی وارد مکه گردید و در آنجا مسکن گزید تا صبح روز هشتم - یعنی همان روزی که هر قافله و هر فرد عقب افتاده سعی می‌کند هر چه زودتر خویش را به آن سرزمین مقدس برساند و اعمال حج را انجام دهد، ولی فرزند امیرالمؤمنین [صفحه ۲۲۹] درست در همان روز دست به عملی زد که کاملاً غیر منتظره و بی سابقه بود و از این نظر در مدتی کوتاه در سراسر مکه پخش گردید و همگان از آن اطلاع یافتند، آن عمل بی سابقه چیزی جز خارج شدن کاروان آن حضرت بسوی عراق نبود. کاروان حسینی صبح روز هشتم از مکه خارج گردید و بسوی عراق حرکت نمود، اما حرکتی که روز قبل هدف از آن حرکت در برابر اجتماع بیان گردید و مال کار و پایان سفر خود را حسین (ع) آشکارا روشن ساخت. اکنون این خبر دهن به دهن می‌گردد و با سرعت عجیبی در بین همه پخش می‌شود - فرزند پیغمبر با کاروان خود بسوی عراق رفت!! چرا و به چه علت؟، می‌گفت من بسوی عراق می‌روم ولی حکومت یزید مرا در آنجا می‌کشد، می‌گفت من می‌روم برای دست زدن به یک نهضت خونین و مقدس و از مردم هم کمک خواست، اما نه کمک مالی بلکه می‌گفت هر کس آماده‌ی جانبازی در راه ما است با ما حرکت کند!!! این بود آن مطالبی که دهن به دهن می‌گشت و با سرعت عجیبی انتشار یافت و مردم برای یکدیگر نقل می‌کردند، اکنون دیگر تمام کسانی که در مکه حاضرند از حرکت حسین (ع) و هدف آن بزرگوار و شرائط دردناک اجتماع اسلامی کم و بیش اطلاع دارند و طبیعی است که اینان پس از انجام حج بسوی دیار خود باز می‌گردند و هنگام بازگشت و دیدار مردم چه خبری جالب‌تر و حادثه‌ای عجیب‌تر از نقل این داستان [صفحه ۲۳۰] که، کاروان حسین در صبح روز هشتم از مکه بسوی عراق حرکت نمود آنهم حرکتی که خود فرمود: «هدف من شهادت و کشته شدن و دست زدن به یک نهضت خونین در برابر حکومت جبار آل‌امیه و دیکتاتوری فرزند دیکتاتور یعنی یزید ابن معاویه است. با این ترتیب پس از بازگشت حجاج به شهرها و قراء خود سراسر کشور از حرکت زاده‌ی علی و مقصد اصلی آن بزرگوار و بطور اجمال آگاهند. آری اینست آن مقصد بزرگ و پرجای که حسین بن علی (ع) به خاطر آن راه

مکه را در پیش گرفت با آنکه خود فرمود «من بسوی عراق می‌روم و در آنجا کشته خواهم شد».

### فرزند عمر به پیکار دعوت می‌شود

هنگامی که حسین بن علی (ع) وارد مکه شد عبدالله بن زبیر در آنجا رحل اقامت افکند و مردم مکه را به گرد خود جمع کرده بود اما با آمدن آن بزرگوار اهل مکه به آن حضرت روی آوردند و از محضر پر فیض آن فرزند معصوم پیغمبر بهره‌مند می‌گشتند، ابن عباس و عبدالله بن عمر روزی به نزد آن حضرت آمدند. فرزند عمر ابتدای به سخن کرد و به آن بزرگوار چنین گفت: «مردم مکه با خاندان پیغمبر سابقه‌ی دشمنی و عداوت دارند و اکنون هم با یزید بیعت کرده‌اند، من می‌ترسم آنها با شما مکر کنند و شما را دچار مصیبت و بلا سازند، صواب اینست که شما هم با یزید بیعت کنید [صفحه ۲۳۱] و در برابر حکومت وی شکیبائی اختیار کنید تا هنگامی که خداوند فرجی عنایت فرماید». حسین (ع) در پاسخ فرمود ای عبدالله تو گمان می‌کنی که من آنکس باشم که با یزید بیعت کنم و در برابر او تسلیم گردم [۱۶۳]. در اینجا زاده‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها تصمیم قطعی خویش را باز آشکارا بیان کرد و صریحاً فرمود من با یزید بیعت نمی‌کنم و در برابر وی تسلیم نخواهم شد، حسین (ع) در اینجا نه تنها از سرپیچی خود در برابر حکومت یزید سخن می‌گوید بلکه هدف و مقصد آن بزرگوار تا آنجا مشخص و حساب شده است که صریحاً به فرزند عمر می‌گوید: «مرا نصرت کن و در راه رسیدن به این هدف مرا یاری نما» این کدام هدف است که حسین (ع) برای رسیدن به آن از عبدالله بن عمر یاری می‌خواهد و نصرت می‌طلبد؟! آیا این هدف جز مبارزه با حکومت یزید و قیام در برابر آن دستگاه فاسد و آن خاندان کثیف است؟! آری مقصد حسین مشخص است و هر عملی هم که آن بزرگوار انجام می‌دهد برای رسیدن به همان مقصد است، حرکت از مدینه، آمدن به مکه، برخوردها، خطبه‌ها، مکالمات و گفتارها همه و همه به منظور دست یافتن به همان هدف و رسیدن به آن مقصد است با این حساب جای شگفت نیست که حسین بن علی علیهماالسلام فرزند عمر (که او را به بیعت با یزید دعوت کرده بود) به یاری خود می‌خواند و [صفحه ۲۳۲] از وی نصرت می‌طلبد.

### کوفه از حسین دعوت می‌کند

خبر آمدن حسین (ع) به مکه و سرپیچی آن بزرگوار از بیعت با یزید در شهرهای بزرگ کشور با سرعت انتشار یافت و کوفه هم به زودی از آن مطلع گردید و در صدد برآمد فرزند پیغمبر را به سوی خود بخواند و از آن بزرگوار در برابر حکومت زاده‌ی معاویه حمایت نماید. مسعودی مورخ بزرگ اسلامی می‌نویسد: «پس از مرگ معاویه مردم کوفه نامه‌ها برای حسین ابن علی (ع) فرستادند و در آنجا نوشتند که ما خود را برای بیعت با حضرت مهیا ساختیم و برای فداکاری و جانبازی در راه شما آماده شدیم و در نمازهای جمعه و جماعت فرماندار کوفه حاضر نمی‌گردیم زیرا در انتظار مقدم شما هستیم» [۱۶۴]. بزرگان کوفه پس از اطلاع از ورود حسین (ع) به مکه، در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع کردند و گفتند که «معاویه ستمکار به هلاکت رسید و یزید شرابخوار جایانشین وی گردید، حسین بن علی با یزید بیعت ننمود و وارد مکه شد اکنون چه باید کرد و چه رأی باید اندیشید؟» سلیمان در آنجا به پای خواست و خطابه‌ی کوتاهی به دین صورت [صفحه ۲۳۳] ایراد نمود: «ان معاویه قد هلك و ان حسينا قد نقض علی القوم بیعتهم و قد خرج الی مکه و انتم شیعتهم و شیعة ابيه فان كنتم تعلمون انکم ناصرهم و مجاهد و عدوه فاکتبوا الیه و ان خفتم الفشل والوهن فلا تغرّوا الرجل فی نفسه [۱۶۵]. یعنی معاویه به هلاکت رسید و حسین با یزید بیعت ننمود و در برابر وی تسلیم نشد و از مدینه بسوی مکه خارج گردید و شما شیعیان او و پدر او هستید پس اگر می‌دانید که آن حضرت را یاری می‌کنید و با دشمنان وی پیکار مینمائید به آن بزرگوار بنویسد (تا بسوی شما حرکت کند) و اگر می‌ترسید که در هنگام جنگ جن و وحشت کنید و سستی و عهدشکنی نمائید در این صورت فرزند پیغمبر را فریب ندهید و آن حضرت را با وعده‌های دروغ مغرور نسازید». هنگامی که

سخن سلیمان به پایان رسید همگان گفتند: «ما در راه فرزند پیغمبر حسین علیه السلام از جان و مال خود مضایقه نداریم و حضرتش را در همه حال نصرت می‌دهیم و با دشمنانش پیکار میکنیم» پس از عهدها و پیمانهای که سلیمان بن سرد از آنها گرفت نامه‌ای بدینگونه به امضای جمعی بسوی حسین بن علی علیهما السلام نگاشتند: «این نامه‌ایست از سلیمان بن سرد و مسیب بن نجیه و رفاعه ابن شداد [صفحه ۲۳۴] و حبیب بن مظاهر و عموم شیعیان حسین بن علی (ع) که بسوی آن حضرت نگاشتند، سلام بر تو باد، همانا سپاس می‌گذاریم آن خدای یگانه‌ای که دشمن تو را درهم شکست، آن جبار ستمکاری که با زور خود را بر این امت تحمل نموده و زمام کارهای او را جبراً در دست گرفت و اموال او را غصب نمود و بدون رضای او بر او حکومت یافته بود، آن ستمگری که خوبان و آزاد مردان اجتماع را کشت و ناپاکان و اشرار امت را بجای گذاشت و بیت‌المال را در بین جباران و مال‌داران دست به دست گردانید، خداوند او را از رحمت خود دور گرداند همانگونه که قوم ثمود را دور ساخت. ای پسر پیغمبر آگاه باش که برای ما امروز امام و رهبری نیست (زیرا ما یزید را نمی‌پذیریم و با وی بیعت نمی‌کنیم) پس بسوی ما روی آور و به جانب کوفه سفر کن باشد که خداوند بوسیله‌ی حضرتت ما را در طریق هدایت گرد آورد. در اینجا نعمان بن بشیر استاندار کوفه در دارالاماره نشسته ولی ما او را امیر نمی‌دانیم و در نماز جمعه و نماز عید با وی حاضر نمی‌گردیم و اگر اطلاع برسد که حضرت شما بسوی ما حرکت فرمودید ما نعمان را از کوفه بیرون می‌کنیم و او را تا بشام پیش می‌رانیم» [۱۶۶]. این نامه وسیله دو تن بنام عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وال در دهم رمضان در مکه معظمه بدست حضرت حسین علیه السلام رسید اما مردم [صفحه ۲۳۵] کوفه تنها به نوشتن آن قناعت نکردند و پی‌درپی به آنحضرت از جانب آنان نامه می‌رسید تا جائی که تعداد نامه‌ها را جمعی از مورخین تا دوازده هزار ضبط کرده‌اند. [صفحه ۲۳۶]

## اعزام مسلم یا اولین قدم در راه نهضت

### اشاره

نامه‌های مردم کوفه یکی بعد از دیگری در فاصله‌های کوتاه به حسین بن علی علیه السلام می‌رسد، آن بزرگوار هر چند مال کار و پایان این راه را بخوبی می‌داند (و خود هم کراراً با صراحت درباره‌ی آنها سخن گفت) اما با این حال می‌بایست به خواسته‌های مردم پاسخ دهد و دستهای نیازی که بسوی آن حضرت دراز شد بی‌جواب نگذارد زیرا در غیر این صورت حجت خداوند بر آن مردم سست پیمان و عهدشکن تمام نمی‌گشت لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل [۱۶۷]. حسین علیه السلام باید به آن همه تقاضاهای پی‌درپی پاسخ دهد هر چند که خود می‌داند آنها بر عهدهایشان پایدار و ثابت نیستند از این نظر یکی از بزرگترین شخصیت‌های خاندان وحی را به نیابت از خود بسوی آنان گسیل می‌دارد، حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را سوی کوفه فرستاد تا حجت خداوند بر آن مردم تمام گردد، اما خود بسوی آنان حرکت نکرد زیرا طرحهای آن حضرت قدم به قدم تعیین شده است و او اکنون باید در آن مکان باشد تا روز دگر و شرائط دگری پیش آید، حسین علیه السلام [صفحه ۲۳۷] مکه را مسکن همیشگی خود انتخاب ننمود و بالاخره می‌خواهد از آنجا خارج گردد اما نه اکنون و در نیمه رمضان بلکه در روز هشتم ذی‌الحجه روزی که همه‌ی نقشه‌های طرح شده تا آن روز بخوبی اجراء گردد و زمینه‌ی کار برای آن قیام خونین و نهضت بزرگ آماده شود.

## زمانداری که اسلام می‌پسندد

حسین بن علی (ع) هنگامی که خواست مسلم بن عقیل را بسوی کوفه رهسپار سازد نامه‌ی به مردم آن سامان نوشت و آن را بنماینده و نایب خاص خویش داد تا بر آن مرم قرائت کند متن نامه این است: «اما بعد فقد فهمت کل الذی اقتصصتم و قد بعثت

الیکم باخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل و امر ته ان یکتب الی بحالکم و امرکم و رأیکم فان کتب الی انه قد اجتمع رأی ملتکم و ذوی الحجی منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم اقدم الیکم و شیکاً انشاء الله فلعمری ما الامام الالعامل بالکتاب والقائم بالقسط والدائن بدین الحق والسلام [۱۶۸]. «یعنی نامه‌های شما به من رسید و من بر آنچه که نوشتید اطلاع یافتم و اکنون برادرم و پسر عمویم و فردی از اهل بیت من که مورد اعتماد من است مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم و به او گفتم که تصمیم و رأی شما را برای من بنویسد پس اگر وی نوشت که رأی بزرگان و صاحبان عقل و درایت شما همچنان مانند گذشته است و همانگونه است که در نامه‌های [صفحه ۲۳۸] خود به من نگاهشتید بزودی بسوی شما خواهیم آمد، (مردم کوفه) به جان خودم سوگند که شایستگی رهبری و امامت ندارد مگر فردی که بر طبق کتاب خدا رفتار کند و عدل و داد را شیوهی حکومت خود سازد و پای بند به دین حق و روش صحیح باشد». در این نامه که حسین (ع) به مردم کوفه می‌نویسد و در واقع به منزله‌ی استوارنامه‌ای برای مسلم بن عقیل است پایان آن را به بحث درباره‌ی زمامدار امت و رهبر اجتماع اختصاص می‌دهد و می‌نویسد «شایستگی مقام امامت را ندارد مگر فردی که بر طبق کتاب خدا عمل کند و در حکومت عدل و داد را پیشه‌ی سازد». حسین علیه‌السلام می‌خواهد از این راه افکار اجتماع را بسوی یکی از مهمترین اصل حیاتی اسلام یعنی حکومت توجه داده و آنان را از پذیرش ننگ بیعت با یزید که عدم صلاحیت وی برای رهبری اجتماع بر همگان روشن است بر حذر دارد. در این نامه فرزند پیغمبر به مردم کوفه نوشت می‌توان از حادثه‌ای که حسین (ع) کنار قبر پیغمبر هنگام مناجات با خداوند از آن یاد کرده و گفته بود: «خدایا تو می‌دانی که حادثه‌ای برای امت اسلامی پیش آمده» بخوبی آگاه گشت، زاده‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها تا هنگام حرکت از مدینه بارها از «امر به معروف و نهی از منکر» دم زده بود، ولی در این نامه آن بزرگوار کلیات همه‌ی گفتارها و نوشته‌های خود را تفسیر می‌کند و روی آن «منکری» که اجتماع دچار آن گردیده انگشت [صفحه ۲۳۹] می‌گذارد و از «حادثه‌ای» که امت اسلامی به آن مبتلا است پرده برمی‌دارد. آن حادثه و منکری که حسین علیه‌السلام برای اصلاح و نهی از آن قدم برداشت چیزی نیست جز همان موضوع حیاتی و حساس که در این نامه به آن اشاره فرمود: «فلعری ما الامام الالعامل بالکتاب والقائم بالقسط والدائن بدین الحق» آری حادثه‌ی تازه و آن منکر بزرگ همانا انحرافی است که برای امت در حکومت اسلامی پیش آمده، حکومتی که اکنون درست بر خلاف محور صحیح و اصلی خویش قرار گرفته و در رأس آن فردی همانند یزید واقع شده است!! مردی که نه به کتاب آسمانی و قوانین و مقررات آن اعتناء دارد و نه با عدل و داد رابطه‌ای و نه خود را پای بند یک روش حق و دین صحیح می‌داند اینجاست که حسین (ع) بناچار خود از موضوع حکومت دم می‌زند و از شرایط زمامدار و رهبر سخن به میان می‌آورد.

### کوفه عهد شکنی می‌کند

مسلم بن عقیل علیه‌السلام طبق فرمان پیشوای خویش از مکه به جانب کوفه حرکت نمود، مسعودی می‌نویسد: «مسلم بن عقیل در پانزدهم رمضان از مکه خارج گردید» و پس از مشکلات فراوان وارد کوفه شد، فرزند عقیل در ابتدا مورد استقبال گرم قرار گرفت و کوفه با آغوشی باز آن حضرت را در خود پذیرفت، افراد [صفحه ۲۴۰] یکان یکان با نیت خاص و نماینده‌ی مخصوص حسین علیه‌السلام بیعت کرده وفاداری و پایداری خویش را اعلام داشتند، تعداد بیعت کنندگان آنچنان با سرعت بالا رفت که مسعودی می‌نویسد: «دوازده هزار تن از مردم کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کردند» [۱۶۹] و جمعی از مورخین نوشته‌اند هیجده هزار [۱۷۰] اما با تأسف این استقبال گرم پس از مدتی کوتاه بدرقه‌ی بسیار سرد و ناجوانمردانه‌ای را در برداشت مردمی که در محیطی آرام که در آن هیچگونه خطر احساس نمی‌شد با مسلم بن عقیل (ع) روبرو گشته و از وی استقبال نمودند هنگامی که در وفاداری خود نسبت به آن بزرگوار احساس خطر کردند آنچنان با سرعت از گرد او پراکنده گشتند که راستی در تاریخ ملتها بی‌سابقه و یا حداقل کم نظیر است. هنگامی که فرزند معاویه از ورود نماینده‌ی مخصوص حسین (ع) در کوفه و موفقیت سریع آن بزرگوار اطلاع یافت و

دانست که نعمان بن بشیر استاندار کوفه آنچنان ناپاک و جسور نیست که بتواند تسلط حکومت وی را بر آن ناحیه (که بمنزله‌ی قلب عراق و پایگاه قدرت آن بوده است) در برابر مسلم حفظ کند به ناچار دست به دامان کثیف‌ترین و بی‌اصالت‌ترین نوکران، عمال خویش یعنی عبیدالله بن زیاد زد و او را که در بصره حکومت داشت با حفظ سمت به استانداری کوفه منصوب ساخت [ صفحه ۲۴۱] و مأموریت داد تا کوفه را آرام کند و جنبش اصیل و مقدسی را که به حمایت از خاندان شریف پیغمبر بوجود آمده بود به سختی سرکوب سازد فرزند زیاد با نیرنگ خاصی وارد کوفه شد و به دارالاماره رفت و با نداشتن نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای با خدعه و شیطنت و تهدید و تطمیع آنچنان کوفه را در برابر قدرت پوشالی و پوچ یزید مرعوب ساخت که توانست در کمترین مدت تسلط از دست رفته‌ی آن حکومت کثیف را بر آنجا به صورت بهتر و عالیتر بازگردانده و نیروی عظیمی را که در حمایت از مسلم بن عقیل گرد آمده بود به آسانی متلاشی سازد، دستور داد منادی در همه جا ندا در دهد و بگوید: «مردم کوفه! بر بیعت یزید ثابت بمانید پیش از آنکه وی ارتشی نیرومند از شام بفرستد تا مردان شما را بکشند و زنان شما را به اسرات ببرند.» [۱۷۱]. آری، پسر زیاد تنها با یک تهدید پوچ و بی‌اساس توانست آن مردم سست پیمان را از گرد مسلم بن عقیل پراکنده سازد، و تنها مردی که در سراسر کوفه دریای آن شیرمرد قریش پایدار ماند، هانی بن عروه بود که جان خود را در راه حمایت از وی از دست داد و با آن حضرت به شهادت رسید، زاده‌ی زیاد با آنکه هانی را برای تسلیم نمودن مسلم سخت مورد تهدید قرار داد و گفت اگر مسلم را به من نسپاری و او را تسلیم نسازی. [ صفحه ۲۴۲] «برای تو راه فرار و نجاتی نیست» با اینحال هانی شهامت و جوانمردی نشان داد و گفت: لا والله. آیا از من می‌خواهی که میهمان خود را تسلیم تو سازم تا او را با شمشیر گردن زنی؟! هرگز چنین عملی را انجام ندهم و این ننگ و عار را بر خود نخواهم پسندید، سپس چنین اضافه کرد: «و یلکم لو کانت رجلی علی طفل من آل الرسول (ص) لا رفعتها حتی تقطع [۱۷۲]. یعنی وای بر شما، اگر پای من بر روی طفلی از خاندان پیغمبر باشد آنرا از روی او بر نمی‌دارم (تا گرفتار شما ستمگران گردد) مگر آنکه پای مرا قطع نمایند.» هانی به جرم جوانمردی و پایداری خود در ارادت بخاندان پیغمبر علیهم‌السلام به امر عبیدالله ناپاک پس از جراحات فراوانی که برداشت روانه زندان گردید، اما او از شخصیت‌های کوفه و رئیس قبیله است از این نظر انتشار گرفتاری وی موجی از خشم و غضب در بین قبیله‌ی «بنی مذحج» و طرفداران فرزند عروه بوجود آورد و بزودی تعداد چهار هزار شمشیرزن اطراف دارالاماره را گرفتند و هانی را سالم و زنده خواستار شدند.

### تاریخ خیانت شریح را فراموش نمی‌کند

در اینجا فرصت خوبی بود تا با استفاده از آن بتوان حیات ننگین زاده‌ی زیاد را برای همیشه درهم سوخت و امت اسلامی را از نکبت جهانگیر [ صفحه ۲۴۳] آن ناپاک آسوده ساخت، اما انجام یک خیانت بزرگ و یک گناه عظیم موجب شد که این فرصت عالی و پرارزش به آسانی از دست برود عبیدالله خائن با خاطری آسوده همچنان دنباله‌ی نقشه‌های شیطانی خویش را بگیرد، آن خیانت و آن گناه با دست یک روحانی ناپاک و مرد آبستن جاه و مقام انجام گردید! شریح که به علت تصدی مقام قضاوت (که یک مقام بزرگ روحانی و اسلامی است) از اعتماد مردم برخوردار بود از جانب فرزند زیاد مأموریت یافت تا هانی را دیدار کند آنگاه سلامتی و حیات او را به قبیله‌ی وی اطلاع دهد، آن فرومایه از خدا بی‌خبر با آنکه هانی را با صورتی آلوده بخون و حالی بسیار زار دیدار کرد با اینحال بنزد مردم آمد و به آنها گفت: «ناراحت نباشید، اینک هانی در نزد امیر عبیدالله سالم نشسته است و با یکدیگر مکالمه می‌کنند و بزودی سلامت نزد شما باز می‌گردد!!» این سخن دروغ و جعل که از حلقوم یک اهریمنی فرشته‌نما خارج گردید مورد پذیرش آن جمع واقع شد و بزودی متفرق شدند و هر یک بسوی کار خود رفتند زاده‌ی زیاد پس از پراکنده گشتن آنان با خاطری آسوده و با استفاده از سست پیمانی مرم قدم به قدم نقشه‌های خویش را با موفقیت دنبال کرد و به آرمانهای جهنمی خود نزدیک گردید تا آنجا که بالاخره توانست جمعیت انبوهی را از مردم کوفه - همانهایی که با مسلم بیعت داشتند!! در

جنگ علیه آن حضرت و برای دستگیری آن بزرگوار بسیج کند؛ ولی تنهایی برای آن شیر بیشه‌ی شجاعت ترس آور نیست و با آنکه میدان جنگ کوچه‌های تنگ و باریک کوفه بود و جنود [ صفحه ۲۴۴ ] شیطان از همه سوی زاده‌ی عقیل را در میان گرفته بودند. با این حال آن برادر زاده‌ی علی و آن نماینده‌ی خاص حسین (ع) آنچنان شجاعت و شهامت از خویش نشان داد که همگان را دچار بهت و حیرت ساخت تا آنجا که فرزند زیاد به فرمانده سپاه محمد بن اشعث اعتراض کرده و گفت: «مسلم یک مرد است با اینحال این همه از شما می‌کشد؟! پس چه خواهی کرد هنگامیکه ترا به جنگ مردی بفرستیم که از مسلم شجاعتر و شدیدتر است (مقصود وی از این جمله، حسین (ع) بود)». در پاسخ گفت: تو گمان کردی مرا بجنگ بقالی از بقال‌های کوفه و با کشاورزی از کشاورزان حیره فرستادی؟! مگر نمی‌دانی که مرا به جنگ شیری ژیان و شمشیری بران فرستادی؛ شمشیری که در دست یک قهرمان بی‌همتا و یک شجاع بی‌مانندی از خاندان پیغمبر است» [ ۱۷۳ ]. و بالاخره هم نتوانستند مسلم را در میدان نبرد و پیکار از پای در آورند ناچار خدعه زدند و آن حضرت را با نیرنگ دستگیر نمودند و بدارالاماره نزد زاده‌ی زیاد بردند.

### فرستاده‌ی حسین از هدف حسین سخن می‌گوید

مسلم بن عقیل (ع) که نماینده‌ی خاص حسین و نشان دهنده افکار [ صفحه ۲۴۵ ] و اهداف او است، راه و روشی را در پیش گرفت که پیشوای معصومش حسین (ع) در برابر یزید آنرا برگزیده بود. اکنون به مکالمات مسلم با زاده‌ی زیاد بنگرید که چگونه نه تنها آن بزرگوار آن همه قدرت و نیرومندی را در اختیار آن خون آشام سفاک است نادیده می‌گیرد بلکه در برابر وی با شهامت و فصاحتی خاص از هدف مقدس و انسانی امام و رهبر معصوم خویش حسین (ع) سخن می‌گوید، هنگامیکه مسلم با جراحات فراوان بر پسر زیاد وارد گردید که در بانی ناپاک به او گفت: «سلم علی الامیر، فقال له اسکت و یحک و الله ما هولی به امیر بر امیر سلام کن، حضرت فرمود ساکت باش وای بر تو سوگند بخدا که او امیر بر من نیست، عبیدالله گفت چه سلام بکنی یا نکنی هم اکنون کشته خواهی شد حضرت فرمود: «ان قتلتنی فلقد قتل من هو شرمنک من هو خیر منی» - «اگر مرا بکشی (عجیب نیست زیرا) کسی که بدتر از تو بود بهتر از مرا بقتل رساند، پسر زیاد گفت: «مسلم چرا به اینجا آمدی تا اجتماع مسلمین را درهم بریزی و فتنه خفته را بیدار نمایی و خون مسلمانان را تباه سازی؟!» آن بزرگوار فرمود: «کذبت یا بن زیاد انما شق عصا المسلمین معاویة و ابنه یزید و اما الفتنة فانما الحقها انت و ابوک زیاد بن عبید عبد بنی علاج من ثقیف و انا ارجو ان یرزقنی الله الشهادة علی یدی شر بریته. یعنی ای پسر زیاد دروغ گفتی. اجتماع مسلمین را معاویه و فرزند [ صفحه ۲۴۶ ] او یزید متفرق کردند و اما فتنه و فساد پس آنرا هم تو و پدرت ایجاد نمودید و من آرزومندم که به دست بدترین مردم جهان شربت شهادت نوشم». زاده‌ی زیاد گفت: ای مسلم آیا گمان می‌کنی که شما را در خلافت بهره‌ای است؟! آن بزرگوار فرمود گمان نمی‌کنم بلکه به این حقیقت ایمان دارم، عبیدالله گفت مسلم چرا به این شهر آمدی و اختلاف کلمه در بین مردم آن افکندی؟! آن حضرت فرمود: «ما لهذا أتیت و لکنکم اظهرتم المنکر و دفنتم المعروف و تأمرتم علی الناس بغیر رضی و حملتموهم علی غیر ما أمرکم الله به و عملتم فیهم باعمال کسری و قیصر فاتیناهم لأنامر فیهم بالمعروف و ننهی عن المنکر و ندعوهم علی حکم الکتاب و السنة و کنا اهل ذلک [ ۱۷۴ ]. یعنی ای پسر زیاد من به کوفه نیامدم تا بین مردم اختلاف کلمه ایجاد کنم (آمدن من برای این بود که) شما منکر و گناه را در بین مردم شایع ساختید و معروف را در اجتماع یکباره دفن کردید و بر مردم حکومت یافتید بدون آنکه آنها راضی باشند و آراء و نظریات خویش را که بر خلاف رضای خدا بوده است بر امت اسلامی تحمیل نمودید و در بین آنان مانند جبار و ستمگرانی چون کسری و قیصر رفتار کردید در این شرایط دردناک ما خاندان پیغمبر آمدیم تا معروف را در بین امت زنده گردانیم و از منکر و انحرافات نهی نماییم، ما آمده‌ایم تا اجتماع اسلامی [ صفحه ۲۴۷ ] را بر طبق قوانین و مقررات آسمانی کتاب و سنت دعوت کنیم، این بود هدفهای ما و این ما هستیم که برای انجام این هدفها شایسته‌ایم». در این سخنان کوبنده و قاطعی که مسلم بن عقیل (ع) در برابر خونخوارترین و بی‌شرمترین



استانداران یزید ایراد فرمود درست همانند حسین بن علی (ع) از هدفهای بزرگ و اسلامی آن حضرت سخن گفت و انحرافات شدید اجتماع را در موضوع حیاتی و مهم حکومت یاد آور گردید و تمام بدبختیها، انحرافات، آلودگیها، ستمها و بیدادگریها را در همان مسئله‌ی حکومت خلاصه نمود. مسلم بن عقیل علیه‌السلام در این بیانات کوتاه که در بدترین و دردناکترین لحظات زندگی خود آنرا با شهامت و صراحت کافی ایراد نمود تمام فتنه‌ها و فسادها و خون‌ریزیهایی که در میان امت اسلامی انجام گردیده همه را از آنجا ناشی می‌داند که افراد ناشایسته و ناپاک اجتماع مانند معاویه و یزید رهبری جهان اسلام را در دست گرفتند و با زور و قدرت، خود و حکومت خود را بر امت تحمیل ساختند «انما شق عصا المسلمین معاویة و ابنه یزید»، «و تأمرتم علی الناس بغیر رضی». نائب خاص حسین علیه‌السلام منطق کوبنده و قاطع خود را در برابر اشراف و بزرگان کوفه یعنی همان اشراف الرجال و لارجال - که در نزد پسر زیاد گرد آمده بودند آشکارا بیان کرد، منطقی که از فکر و اعتقاد امام، حسین بن علی علیه‌السلام سرچشمه می‌گرفت، مسلم بن عقیل در آن شرائط بسیار بد و نامساعد وظیفه‌ی مقدس نیابت خود را بخوبی انجام داد. [ صفحه ۲۴۸ ] این بیانات کوتاه و تکان دهنده‌ی که آنروز در دارالاماره در برابر یک درنده و خونخوار ایراد گردید همچنان برای همیشه بصورت یک سند زنده برای نشان دادن شخصیت فوق انسانی مسلم بن عقیل (ع) در تاریخ جهان ثبت خواهد بود و عظمت روح آن حضرت و ایمان و درک صحیح وی را نسبت به هدف مقدس امام علیه‌السلام بخوبی نشان می‌دهد. این منطق آسمانی تا آنجا کوبنده و غیرقابل انکار بود که فرزند زیاد ناچار در برابر آن بحربه‌ی ناپاکان و سفلهای اجتماع دست زد و نسبت به آنحضرت فحش و ناسزا گفت، ولی آن بزرگوار این قسمت از گفتارهای عیب‌الله را هم بی‌پاسخ نگذاشت، زاده‌ی زیاد پس از آنکه خود را در برابر قدرت منطق و بیان رسای مسلم عاجز و بی‌چاره یافت نسبتهای ناروائی به آن بزرگوار داد که شایسته‌ی وی و امیر ناپاک او بوده است. به آن حضرت گفت: «ای فاسق تو در مدینه شرب خمر می‌نمودی (!!!) آقا فرمود: انا أشرب الخمر؟! «اما واللّه ان الله لیعلم انک تعلم انک غیر صادق و انک قد قلت بغیر علم و انی لست کما ذکرک و انک أحق بشرب الخمر منی و اولی بها و من بلغ فی دماء المسلمین و لعاً فیقتل النفس التي حرم الله قتلها و یسفک الدم الذی حرم الله علی الغضب و العداوة و سوء الظن و هو یلهو و یلعب کان لم یصنع شیئاً [۱۷۵]. [ صفحه ۲۴۹ ] یعنی آیا به من نسبت شرب خمر می‌دهی؟! به پروردگار سوگند که خدا می‌داند که تو دانسته دروغ می‌گوئی و تو خود می‌دانی که چنان نیستم و تو به شرب خمر سزاوارتری و آن کسی که در ریختن خون مسلمین حریص است و می‌کشد کسانی را که خداوند از کشتن آنها نهی کرده و می‌ریزد خونهای را که خداوند از ریختن آنها قدغن فرموده، ای پسر زیاد تو از راه ستم و دشمنی و عناد و سوءظن مسلمانان را می‌کشی و سپس آنچنان بعیش و عشرت سرگرم می‌شوی که گویا اصلاً گناهی را انجام نداده‌ای!!!». مسلم بن عقیل تا اینجا رسالت مقدسی که حسین (ع) بر عهده‌ی وی نهاده بود با یک جهان افتخار و سرافرازی انجام داد و بخوبی نشان داد که برآستی شایستگی نیابت خاص از جانب حسین (ع) را دارا بود شجاعت و شهامت بی‌حد مسلم، فرزند زیاد را آنچنان خشمگین و غضبناک ساخت که با نهایت بیشرمی به علی (ع) و فرزندان عزیزش حسن و حسین ناسزا گفت و فحاشی نمود، مسلم بن عقیل فرمود: «انت و ابوک أحق بالثیمه فاقض ما انت قاض یا عدو اللّهی یعنی تو و پدرت به ناسزا و شتم سزاوارترید، اکنون هر چه می‌خواهی بکن ای دشمن خداوند». در اینجا دیگر مأموریت خطیر نیابت از امام (ع) که بر عهده‌ی مسلم نهاده بود با موفقیت و افتخار پایان یافت و آن بزرگوار در این [ صفحه ۲۵۰ ] مأموریت خدائی خود نشان داد که به راستی شایستگی داشت که نیابت از حجت خدا و امام عصر خود حسین بن علی علیهما‌السلام را بپذیرد و این مسئولیت بزرگ را بر عهده بگیرد، رسالت مسلم بن عقیل علیه‌السلام پایان یافت، ولی با پایان این رسالت زندگی پر افتخار آن حضرت به انجام رسید و به دستور این زیاد کشته شد و به مقام قرب خداوند نائل آمد، سلام‌الله‌علیه و رضوانه و برکاته الدائمة و جزاه الله عن الاسلام خیر الجزاء. [ صفحه ۲۵۱ ]

## اشاره

ما در فصل گذشته درباره‌ی آمدن حسین (ع) به مکه و آن هدف بزرگ و مهمی که آن بزرگوار از انجام این کار در نظر داشت بطور تفصیل بحث کردیم، اکنون همان هنگام خاص فرارسیده و آن حضرت باید از این فرصت بزرگ (در راه نشر هدف مقدس خود و اعلام خطر به علت وضع فوق‌العاده و دردناک اجتماع و حکومت اسلامی به سراسر کشور) حداکثر بهره‌برداری را بنماید از این نظر دست به انجام یک عمل بی‌سابقه و غیر عادی زد تا از این راه افکار همگان را بسوی خویش و هدف مقدس و آسمانی خود جلب سازد، یعنی صبح روز هشتم (همان روزی که هر فرد عقب مانده سعی می‌کند حتماً در آنروز خود را به شهر مکه برساند تا در مراسم حج شرکت جوید درست در همان روز) حسین (ع) با کاروان خود از آن شهر خارج گردید، اما روز قبل یعنی هفتم ذی‌الحجه ضمن بیانی کوتاه (ولی بسیار قاطع و روشن) مقصد خدائی و پایان کار خویش را با صراحت در برابر جمعی اعلام داشت، فرزند امیرالمؤمنین در این خطبه‌ی دلنشین و تکان [صفحه ۲۵۲] دهنده چنین می‌گوید: «الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسولہ و سلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما او لهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواو یس و کربلا فیملان منی اکر اشاً جوفاً و اجر به سغباً لا محیص عن یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعته له فی حظیره القدس تقر بهم عینه و ینزلهم و عده و من کان باذلاً فینا مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راجل مصباحاً انشاء الله [۱۷۶]. یعنی مرگ بر همگان حتم است و من سخت مشتاق دیدار گذشتگان خود هستم مانند اشتیاق یعقوب به یوسف. (با اراده و خواست من) برای من قتلگامی اختیار شده که من آنرا دیدار خواهم کرد، گویا هم اکنون می‌بینم که اعضاء و جوارح مرا گرگان کوفه پاره پاره می‌کنند و از من شکمهای آمال و آرزوهای خویش را پر می‌سازند، چاره‌ای جز انجام اینکار نیست. ما به رضای خداوند راضی هستیم و بر آزمایشهای او صبر می‌کنیم و خداوند پاداش صابین را به ما عنایت می‌کند (من پاره‌ی تن پیغمبرم) و پاره‌ی تن آن حضرت از وی جدا نمی‌گردد و چشم پیغمبر در بهشت با دیدار [صفحه ۲۵۳] او روشن می‌شود و وعده‌های آن حضرت (با شهادت فرزندش) عملی می‌گردد، اکنون آنکس که از بذل جان در راه ما مضایقه ندارد و برای لقای پروردگار، خود را آماده نمود با من کوچ دهد و من صبح فردا از مکه کوچ خواهم داد. در این گفتار هیجان‌انگیز و کوتاه حسین بن علی علیه‌السلام از همان ابتدا، سخن از مرگ به میان می‌آورد و از کشته شدن و شهادت دم می‌زند و سپس مآل کار و پایان حرکت خویش را صریحاً بیان کرده و می‌فرماید: «گویا می‌بینم که گرگان کوفه بدن مرا پاره پاره می‌کنند». حسین (ع) با این جمله نشان داد که چشم بسته تسلیم حوادث نگردید و غفلت زده در برابر عمل انجام شده واقع نشد، عظمت بیان صریح امام هنگامی روشن می‌شود که ما در نظر بگیریم این خطبه در چه شرائطی ایراد گردید، این گفتار و خطبه هنگامی ایراد شد که ظواهر کار موفقیت قطعی حسین و پشتیبانی کامل مردم کوفه را از وی نشان می‌داد، حسین (ع) هنگامی از شهادت خود آشکارا دم می‌زد که مسلم بن عقیل (ع) به وی نامه نوشت و در آنجا آماجی هیجده هزار شمشیر زن را در حمایت از وی به آن حضرت ابلاغ نمود. ابن‌اثیر می‌نویسد: «و کان سبب مسیره من مکة کتاب مسلم الیه یخبره انه بایعه ثمانیه عشر ألفاً و یستحته للقدوم [۱۷۷]. یعنی علت حرکت حسین از مکه این بود که مسلم برای او نامه [صفحه ۲۵۴] نوشت و برای حرکت به کوفه وی را تشویق کرد و به اطلاع رساند که هیجده هزار نفر با او بیعت کردند». مسعودی پس از آنکه تعداد بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل را می‌نویسد اضافه می‌کند: «فکتب بالخبر الی الحسین و سأله القدوم الیه [۱۷۸]. یعنی مسلم اقبال مردم کوفه و تعداد بیعت کنندگان آنها را ضمن نامه‌ای به اطلاع حسین رساند و از او خواست که به سوی کوفه حرکت کند». در چنین شرائطی که ظواهر کار بطور کامل به نفع آن حضرت است حسین علیه‌السلام با آن دید واقع‌بینانه خود حوادث آینده را بخوبی مشاهده کرده و آشکارا از شهادتش در سرزمینی

به نام کربلا خبر داد. فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها به منظور اخبار از آینده و اطلاع دادن از پایان کار و سرانجام امر خود این خطبه را ایراد فرمود بلکه هدف دیگری هم در نظر بود و آن هدف دعوت اجتماع به نبرد و پیکار علیه آن حکومتی است که حسین به مبارزه علیه وی برخاست، فرزند پیغمبر به هدف خود فوق حد تصور ایمان دارد و از مردم هم می‌خواهد که او را در رسیدن به آن هدف یاری کنند. اما نوع کمک و یاری که حسین علیه السلام در پیکار با حکومت استبدادی یزید از مردم می‌خواست چیزی دان خون و جان نبود و می‌گفت: «من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا». یعنی آزاد مردان اجتماع، آنهایی که آماده‌اند تا جان خویش [صفحه ۲۵۵] را در راه حفظ موجودیت اسلام و فضیلت و عدالت فدا سازند؛ آنهایی که درک می‌کنند در چه شرائط نکبت‌بار بسر برده و چه ناپاکان و سفله‌هایی بر آنان و مقدراتشان حکومت می‌کنند، این نمونه از انسانها را حسین (ع) دعوت می‌کند تا با وی بسوی آن مقصد بزرگ و انسانی حرکت کنند و از مکه کوچ نمایند. فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام این گفتار کوتاه اما آتشین و جانبخش را در عصر هفتم ذی‌الحجه ایراد فرمود و سرانجام کار خویش را بی‌پرده بیان داشت. این خبر با سرعت در همه جا انتشار یافت و همگان از تصمیم حسین (ع) که چیزی جز یک انقلاب خونین و استقبال از خطر مرگ نیست با خبر گشتند، در این هنگام ابن عباس با شتاب نزد آن بزرگوار آمد و به وی عرضه داشت: «عمو زاده‌ام! به من خبر دادند که شما عازم عراق هستید در حالی که مردم آنجا اهل مکر و فریبند و از شما دعوت کردند تا با شما جنگ کنند، مصلحت در این است که در رفتن به عراق عجله ننمائید و اگر هم نمی‌خواهید در مکه بمانید و تصمیم قطعی دارید با این ستمگر به جنگ برخیزید یمن را انتخاب کنید زیرا آنجا در گوشه‌ای از کشور قرار گرفته و یاران و دوستانی در آن برای شما یافت می‌شود» [۱۷۹]. حسین علیه السلام به پیشنهاد ابن عباس پاسخ داد و پس از مکالماتی [صفحه ۲۵۶] که بین آن دو رد و بدل شد فرمود: «به خدا قسم من در عراق کشته شوم بهتر است از اینکه خون مرا در مکه بریزند و در اینجا مرا به قتل برسانند» فرزند عباس با شنیدن این پاسخ قاطع از اینکه بتواند در تصمیم آن بزرگوار اثر بگذارد مأیوس گردید و سراغ کار خود رفت، پس از وی محمد حنفیه برادر آن بزرگوار خود را با عجله به امام رسانید و با او سخنانی گفت تا شاید وی را از حرکت به عراق باز دارد، عرضه داشت: «یا اخی ان اهل الکوفه من قد عرفت غدرهم به اییک و به اخییک و قد خفت ان یکون حالک کحال مسن مضمی فان رأیت ان تقیم فانک اعز من فی الحرم و امنه فقال یا اخی قد خفت ان یغتالی یزید بن معاویه فی الحرم فاکون الذی یستباح به حرمة هذا البیت [۱۸۰]. یعنی برادرم تو می‌دانی که مردم کوفه با پدر و برادرت مکر کردند و من می‌ترسم با تو هم مانند آنان رفتار کنند و اگر بخواهی در مکه بمانی تو محترم‌ترین و محفوظ‌ترین کسان آن خواهی بود، حضرت فرمود برادر می‌ترسم بفرمان یزید مرا در اینجا ترور کنند و بقتل برسانند آنگاه احترام خانه‌ی خدا از میان برود». محمد گفت پس اگر عازم سفر هستی بسوی یمن برو یا در بیابانها و کوهها باش تا کسی را به تو دسترسی نباشد، حسین (ع) فرمود: «أنظر فیما قلت یعنی. درباره‌ی گفتار تو مطالعه می‌کنم». با این پاسخ محمد حنفیه آرامشی یافت و به سرای خویش شتافت. [صفحه ۲۵۷]

### امیر در کنار شهیدان

محمد حنفیه که تصور می‌کرد ممکن است سخنان وی در تصمیم برادر معصومش حسین (ع) اثر بگذارد و او را از حرکت باز دارد، دفعته آگاه شد که در پایان همان شب حسین علیه السلام بار و بنه‌ی کاروان خویش را بسته و عازم حرکت بسوی عراقند، محمد شتابان خود را به آن حضرت رساند و گفت: «یا اخی ألم تعدنی النظر فیما سألتک؟! قال بلی، قال فما حداک علی الخروج عاجلاً فقال اتانی رسول الله (ص) بعد ما فارتکتک فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء أن یراک قتیلاً فقال له فما حملک هؤلاء النساء معک و انت تخرج علی مثل هذا الحال فقال له ان الله شاء ان یریهن سبا یا [۱۸۱]. یعنی برادرم- آیا به من وعده ندادی که در پیشنهاد من فکر کنی؟ پس چرا اکنون شتابان می‌خواهی از مکه خارج گردی؟! حضرت فرمود پس از آنکه تو از نزد بیرون رفتی رسول خدای

به خوابم آمد و فرمود حسینم از مکه خارج شو زیرا خداوند می‌خواهد ترا کشته ببیند، محمد گفت در این صورت پس چرا زنها را با خود کوچ می‌دهی؟! آن بزرگوار فرمود خداوند می‌خواهد اینها را اسیر مشاهده کند. در این گفتار باز فرزند علی (ع) از انجام کار خویش و امر زنان که اسارت است خبر می‌دهد و برای اولین بار از نقش مهم و حیاتی، کاروان اسیران» سخن به میان می‌آورد، در این گفتار حسین علیه‌السلام کاروان شهادت [صفحه ۲۵۸] و قافله‌ی اسارت را هم دوش و عدل یکدیگر خوانده و فرمود: «همانگونه که خداوند می‌خواهد مرا کشته ببیند می‌خواهد خاندان مرا هم اسیر مشاهده کند». فرزند امیرالمؤمنین در اینجا سربسته و مبهم اهمیت حیاتی اسیران پیروز را در این نهضت یادآور گردید و محمد هم با همین جمله قانع گشته و لزوم بودن زنان را در این سفر می‌پذیرد، اما آینده نشان داد که چرا خدا می‌خواهد آنها را اسیر به بیند، آری نقش اسراء و همان زنان و کودکان در به ثمر رساندن نهضت تا آنجا حیاتی و مهم بود که به راستی اگر آنان نبودند حکومت استبدادی یزید به آسانی می‌توانست این حادثه را تحریف کرده و خون حسین و یاران عزیز آن حضرت را به خوبی پایمال سازد، و آنچه‌ان کند که تاریخ اسلام و جهان برای همیشه آن انقلاب عظیم را (که به به خاطر حمایت از حق و آزادی بوجود آمده بود) فراموش نماید، اما آن اسیران و کودکان که در بند و قید فرعون آل‌امیه بودند وظیفه‌ی حیاتی خویش را بخوبی ایفا کرده و همانند دستگاههای ضبط حساس ندهای آسمانی و گفتارهای آتشین و کوبنده‌ی حسین (ع) را (که در طول سفر و در عاشوراء درباره‌ی فساد حکومت و هدفهای اسلامی و انسانی پیکار خویش ایراد فرمود در نوارهای دل و جان خود حفظ کردند و آنها را به گوش جهانیان رساندند. کاروان حسین (ع) از مکه حرکت می‌کند، اما مقصد اصلی شام است و هدف اساسی ریشه‌کن ساختن حکومت ضداسلامی آل‌امیه و حفظ [صفحه ۲۵۹] هستی اسلام و موجودیت آن، ولی برای رسیدن به آن مقصد و دست یافتن به این هدف کاروان باید به دو دسته تقسیم گردد، دسته نخست «جمعیت شهداء است» که باید کشته شوند و کار پیکار را با دادن جان به انجام برسانند، دسته‌ی دوم «کاروان تبلیغ و مسئول بهره‌برداری از آن شهادتند» آنان به صورت اسیر باید تا شام روند و اهداف بزرگ حسین علیه‌السلام را با ایراد خطاب‌ها و گفتارها به اطلاع عموم برسانند تا یک نهضت عظیم فکری و ریشه‌دار به خاطر بهره‌برداری از آن قیام خونین بوجود آورند و ما بخواست خداوند در قسمت سوم این کتاب روشن می‌سازیم که چگونه این کاروان وظیفه‌ی بزرگ و حیاتی خویش را به عالی‌ترین صورت انجام داده و توانست با فعالیتهای پی‌گیر و خطبه‌های آتشین جانبازیهای دسته نخست را به ثمر برسانند.

### نقشه ترور خنثی می‌شود

فرزند معاویه برای از میان برداشتن تنها مانع نیرومند و غیر قابل تسلیمی که در برابر خودسریها و اجرای طرحهای ضداسلامی و ضداسلامی حکومت وی وجود داشت، یعنی حسین بن علی علیه‌السلام، نقشه‌ای شیطانی طرح کرده بود، که اگر با موفقیت اجراء می‌گشت نه تنها او را از فکر حسین (ع) برای همیشه آسوده می‌ساخت بلکه از میان برداشتن آن بزرگوار با آن نقشه کوچکترین عکس‌العمل سوء هم در اجتماع بیار نمی‌آورد و خون آن حضرت یکباره پایمال می‌گردید، آن نقشه چیزی جز «ترور» حسین علیه‌السلام هنگام انجام عمل حج نبود، طریحی در [صفحه ۲۶۰] منتخب می‌نویسد: «یزید بن معاویه سی تن از شیاطین بنی‌امیه را مأمور داشت که با زائرین بیت الله کوچ داده در مکه حسین را مأخوذ دارند و اگر نتوانند مقتول سازند» اما فرزند پیغمبر بخوبی از این نقشه‌ی شوم آگاه است و خود ضمن پاسخی که به محمد می‌گوید صریحاً به آن اشاره می‌کند.... قد خفت ان یغتلنی یزید بن معاویه بالحرم... حسین (ع) از کشته گشتن، وحشت و هراس ندارد و خود به اختیار و اراده، آن را پذیرفت. اما این شهادت باید در مکانی خاص و شرائطی معین انجام گیرد تا بتواند از آن بهره بردارد و نقشه‌های پنهانی و چندین ساله حکومت بنی‌امیه را (که به منظور محو همیشگی اسلام و مکتب آسمانی آن طرح گردیده بود و تا رسیدن به هدف چند قدم دیگر بیشتر فاصله نداشت) یکباره نقش بر آب سازد و اسلام و حق و عدالت را از یک سقوط حتمی و همیشگی نجات بخشد، حسین (ع) بخاطر این اهداف بزرگ و

حیاتی بسوی عراق حرکت کرد و از مردم هم خواست با وی در این راه حرکت کنند و جانهای خود را بخاطر آن فدا سازند، اما متأسفانه این منطق دیگر برای آن اجتماع قابل درک نبود، اجتماعی که حکومتهای کثیف گذشته با افسونگریهای خاص خود طی دهها سال آرام آرام آنها را بخوابی مرگبار فروبرده‌اند، مردمی که برای زیارت خانه‌ی خدا با خیالی آرام به مکه آمده بودند غافل از آنکه آن حکومت فریبکار اکنون امت اسلامی را سرگرم زیارت خانه کرده تا آنها را از نظر مذهبی به خود و [صفحه ۲۶۱] به حکومت خویش مطمئن سازد ولی در پنهان مشغول اجرای طرحهای خائنانه‌ای است که بزودی دیگر نه از آن خانه اثری باقی می‌ماند و نه از صاحب خانه اسمی، حسین (ع) بیدار است و از این نقشه‌های کثیف و پنهانی هم آگاه و اگر اجتماع در آنروز قدری هوشیار بود کافی بود که از سخنان حسین (ع) و کوچ کردن آن بزرگوار در روز هشتم ذی‌الحجه از مکه همه چیز را بخوبی درک کند و دریابد که آزاد گذاردن راه مکه و مظاهر دیگر اسلامی از جانب حکومت دامی بیش نیست و می‌خواهد در پناه آن مردم را از توجه به واقعیات منصرف سازد تا ضربه‌های کاری و مرگبار خویش را یکباره بر پیکر اسلامی واقعی و حامیان راستین آن وارد آورد خانه خدا محترم است و عمل حج یک فریضه اسلامی است. اما باید در نظر داشت که پسر پیغمبر و پرورش یافته‌ی دامان آن حضرت و امام واقعی اجتماع به اهمیت معنوی خانه و اعمال حج بیش از همه آگاه است، با این حال می‌بینیم آن حضرت همین خانه و اعمال آن را رها می‌کند و بسوی بیابانها حرکت می‌نماید تا کاروان خویش را برای یک انقلاب سرخ و خونین در سرزمینی بنام کرب و بلاء فرود آورد!!! این عمل حسین علیه‌السلام خود به تنهایی کافی بود که یک اجتماع بیدار را از یک آینده‌ی شوم و دردناک با خبر سازد، اما متأسفانه این چنین درک و فهم در آن روز بسیار کم و نادر بود، از اینجا است که می‌بینیم تنها اقلیتی بسیار کم دعوت حسین (ع) را پذیرفته و ندای وی را انسانی که فرموده بود: «... من کان باذلاً فینا مهجته... فلیرحل معنا» اجابت کرده و بدنبال او [صفحه ۲۶۲] از مکه کوچ دادند.

### خیر اندیشیها و مصلحت بینیا

حسین بن علی (ع) با یک جهان عزم و اراده با یاران خود از مکه به جانب کوفه حرکت فرمود. در بین راه برخوردهای فراوانی و مکالمات بسیاری داشت، اما آنچه که در همه‌ی این برخوردها دیگران به حسین (ع) می‌گفتند پند و اندرز و مصلحت‌اندیشی بود!!! تا آن بزرگوار را از سفر عراق باز دارند ولی پاسخی که فرزند فاطمه (ع) به آنان می‌داد در چند جمله خلاصه می‌شد: «من باید بسوی عراق بروم، مأموریت من خدائی است و از پایان کار هم به خوبی آگاهم». حسین (ع) این پاسخ را به همگان داد، به طرمح، به فرزودق، به اباهره‌ی کوفی، به مرد عراقی و به تمام کسانی که آن حضرت را از سفر بسوی کوفه بر حذر می‌داشتند و آن بزرگوار را از کشته شدن می‌ترساندند.

### بیک حسین سرسختی نشان می‌دهد

از حوادث برجسته‌ای که در طول نهضت انجام شد و نشانه‌ی عظمت روح و شهامت خاص یاران حسین (ع) است واقعه‌ی عبدالله بن یقطر است، حسین بن علی (ع) پیش از آنکه «به حسب ظاهر» از شهادت مسلم آگاه گردد نامه‌ای در بین راه برای مردم کوفه نوشت و در آنجا آنان را از حرکت خویش بسوی دیارشان آگاه ساخت و از آنها خواست که برای حمایت از وی آماده گردند، این نامه را به دست یک آزادمرد شیردل به نام عبدالله بن یقطر [صفحه ۲۶۳] داد تا برای کوفیان ببرد. بیک حسین (ع) بسوی کوفه حرکت نمود، اما متأسفانه پیش از آنکه به مقصد برسد مأمورین زاده‌ی زیاد که سخت راهها را تحت نظر داشتند او را بازداشت کردند عبدالله پیش از آنکه از او بازجوئی بدنی به عمل آید نامه‌ی حسین را آنچنان پاره کرد و قطعه قطعه نمود که مورد استفاده‌ی حکومت قرار نگیرد، ولی پس از آن دستهای او را بستند و وی را نزد زاده‌ی زیاد بردند، آن ناپاک بی‌اصالت به او گفت تو کیستی

و در اینجا چه می‌کنی؟ عبدالله گفت من یک تن از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزند او حسینم، استاندار کوفه گفتم: نامه‌ای که با تو بود چرا پاره کردی؟! پاسخ داد برای آنکه به دست تو نیفتد و تو ندانی که در آن چه نگاشته‌اند، ابن‌زیاد گفت: نامه از چه کسی و برای چه کسانی بود؟ گفت نویسنده‌ی نامه حسین (ع) بود و برای مردم کوفه نوشته بود. عیدالله گفت آنهای که حسین برای آنان نامه نوشت کیانند؟ گفت نام آنها را نمی‌دانم استاندار کوفه گفت: باید نام آن کسان را برشمرد و بر علی و فرزندان حسن و حسین لعن نمائی در غیراینصورت می‌گویم تا تنت را با شمشیر قطعه قطعه سازند. پیک حسین (ع) در پاسخ گفت: اسامی کسانی که امام به آنها نامه نوشته نخواهم گفت و اما لعن آنچه بخواهی می‌کنم با شنیدن این پاسخ فرزند زیاد شاد شد و دستور داد مردم در مسجد جمع شوند آنگاه علی بن یقطر [صفحه ۲۶۴] را به مسجد بردند، و بر بالای منبر نشست، ولی بر خلاف تصور عبدالله زبان به مدح و ثنای پیغمبر و خاندان عزیزش به خصوص علی بن ابیطالب و فرزندانش گشود آنگاه عیدالله و پدر او را سخت مورد لعن قرار داده و به یزید و معاویه و خاندان بنی‌امیه هم لعنت فرستاد، سپس گفت ای مردم من پیک حسین (ع) بسوی شما هستم و از آن بزرگوار در «بطن رمه» جدا گشتم بدانید آن حضرت بسوی شما در حرکت است، او را اجابت کنید و برای نصرت وی آماده گردید. و به این ترتیب علی بن یقطر آن انسان با شهادت و شجاع مأموریت خویش را بخوبی انجام داد و پیام حسین (ع) را به مردم کوفه ابلاغ نمود ولی فرزند زیاد از عمل بزرگ و خداپسندانه‌ی او بسیار خشمگین گشت و دستور داد آن مرد خدای را از پشت بام دارالاماره! دست بسته به زمین پرتاب کردند و در نتیجه آن عنصر فضیلت با وضع فجیع و دلخراشی جان داد و نام گرامی او در شمار یاران شهید حسین (ع) با افتخار ثبت گردید.

### حسین از شهادت مسلم آگاه می‌گردد

از هنگام حرکت امام از مکه تا ورود به کربلا حوادث و پیش‌آمدهائی رخ داد که برای یک انسان متزلزل و بی‌تصمیم و یا فردی که فریب وعده‌های دروغ مردم را خورده باشد کافی بود که مسیر فکر و مقصد سفر وی را یکباره عوض کند، اما این حوادث برای مانند حسین (ع) که هدف حساب شده و مشخصی دارد و از همان ابتدا پایان کار وی برای او به خوبی روشن است [صفحه ۲۶۵] کوچکترین اثر و کمترین نقشی نداشت، یکی از این حوادث آگاهی آن حضرت «از نظر ظاهر» از شهادت مسلم و هانی بوده است. هنگامی که حسین (ع) در منزل «زباله» فرود آمد دو نفر بنام عبدالله و منذر نزد او آمدند و گفتند پیش ما خبری است در آشکارا بگوئیم یا پنهان؟ آن بزرگوار فرمود من چیزی از یاران و جمعیت خویش پوشیده نمی‌دارم، گفتند ما سواری را که از کوفه می‌آمد دیدار کردیم و اخبار آنجا را از وی جویا شدیم او در پاسخ گفت که من از کوفه بیرون آمدم در حالی که مسلم و هانی را کشته دیدم، حسین (ع) فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون... آنگاه گفت از این پس تن آسانی در زندگی نیست». در اینجا اگر حرکت حسین (ع) یک امر عادی بود و یا آن بزرگوار با وعده‌های دروغ مردم کوفه مغرور شده بود می‌بایست در تصمیم خود تجدیدنظر کند، اما برای آن حضرت امروز و آن روزی که نامه‌ی مسلم در مکه به وی رسیده بود و در آنجا نوشته بود که هیجده هزار تن با او بیعت کردند بی تفاوت است، حسین در آن روزهم که ظواهر کار به نفع وی بود از مرگ و شهادت خود سخن گفت و امروز هم باز همان سخن را تکرار می‌کند و در پاسخ فرزدق (که گفت پس از شهادت مسلم دیگر کوفه مورد اعتماد نیست) با صراحت فرمود: «رحم الله مسلماً فلقد صار الی روح الله و ریحانه و تحيته و رضوانه اما انه قد قضی ما علیه و بقی ما علینا [۱۸۲]. یعنی خداوند رحمت کند مسلم را، او بسوی روح و ریحان خداوند [صفحه ۲۶۶] شتافت و مأموریت خدائی خود را انجام داد اما مأموریتی که بر عهده‌ی ما است هنوز باقی است و باید آن را به پایان برسانیم» در همان منزل «زباله» خبر شهادت دردناک عبدالله بن یقطر هم به حسین (ع) رسید، اما این اخبار رعب‌انگیز نه تنها کمترین اثر در اراده و تصمیم آن بزرگوار نداشت بلکه با صراحت و بدون پرده‌پوشی و اختفاء در برابر تمام یاران خود برخاست و به آنها چنین فرمود: «اما بعد فقد اتانی خبر فظیح قتل مسلم بن عقیل و هانی

بن عروه و عبدالله بن یقطر و قد خدلنا شیعتنا فمن أحب منكم الانصراف فلینصرف فی غیر خرج و لیس علیه ذمام [۱۸۳]. یعنی به من خبر دردناکی رسید، مسلم بن عقیل و هانی و عبدالله بن یقطر را کشتند و شیعیان مان از یاری ما دست برداشتند اکنون من پیمان خود را از ذمه‌ی شما برداشتم و هر کس می‌خواهد از من دست بشوید و به سراغ کار خود برود» فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود چشم بسته تسلیم حوادث نگردید و می‌خواهد یاران او چشم بسته نباشند و در جریان تمام حوادث و پیش آمدها قرار گیرند زیرا فداکاری تنها آن صورت ارزش دارد که انسان دارای هدف باشد و بداند چه می‌کند، حسین (ع) از شهادت خود خبر داد و از مرگ و کشته شدن دم زد و اکنون هم (ضمن اعلام جز شهادت مسلم و هانی و عبدالله) دورنمای آینده را در برابر انصارش به خوبی مجسم می‌کند و از آنها می‌خواهد اگر مایلند از حضرت وی جدا گردند، اگر فردی برای [صفحه ۲۶۷] رسیدن به جاه، مقام، ثروت، مال، شهرت و امثال آنها به گرد آن بزرگوار آمده راه خود را از صف آن حضرت جدا سازد و بداند که در اینراه از اینگونه مسائل خبری نیست، اینجا آزادی می‌خواهد و بذل جان، لغت مرگ چندش آور است و دلها را از وحشت پر می‌کند، اما نه برای حسین و یاران آزاده‌ی وی، شنیدن نام مرگ مردم آن روز را از آن حضرت گریزان ساخت اما هنگامی که از حسین (ع) در یکی از منازل بین راه شنیده شد که فرمود: «گویا شنیدم منادی ندا می‌داد که این کاروان می‌رود و مرگ هم پشت سر آنان در حرکت است». همانجا فرزند رشیدش که هدف پدر را بخوبی درک کرده گفت مگر ما بر حق نیستیم؟! حسین فرمود چرا فرزندم ما بر حقیم، علی اکبر گفت: «پس از مرگ چه باکی داریم». آری همین مرگ رعب‌انگیز و ترس آور چون در راه حق و برای بدست آوردن هدف انسانی است از نظر فرزند حسین اینگونه مورد استقبال قرار می‌گیرد!

### حسین می‌گوید چیزی بر من پوشیده نیست

حسین بن علی علیه‌السلام که در راه عراقند در محلی به نام «بطن عقبه» فرود آمدند در آنجا مردی از بزرگان بنی‌عکرمه به نام عمرو ابن یوازن را دیدار کرد، آن مرد (مانند دیگران) درصدد برآمد خیراندیشی!! کند و آن بزرگوار را از سفری که مرگ در پیش دارد بر حذر دارد، به وی عرضه [صفحه ۲۶۸] داشت: «یابن رسول‌الله انشدک الله لما انصرفت فوالله ما تقدم الا- علی اسنة و حد السیوف... فقال انه لا یخفی علی ما ذکرت ولكن الله تعالی لا یغلب علی امره...» [۱۸۴]. یعنی ای فرزند پیغمبر ترا به خدا سوگند از این سفر انصراف یاب و قسم به خداوند وارد نمی‌گرددی مگر بر نیزه‌ها و لبه‌های تیز شمشیر... حسین (ع) فرمود: ای عبدالله پایان اینکار بر من مخفی نیست ولی چه باید کرد؟! مصالح آسمانی ایجاب می‌کند که من این راه را در پیش گیرم: در اینجا باز فرزند پیغمبر روشن بینی خاص خود را نسبت به حوادث آینده با صراحت بیان نمود و فرمود من چشم بسته تسلیم حوادث نمی‌شوم و ندانسته به سوی کوفه حرکت نمی‌کنم». راستی شگفت‌انگیز است!! کسانی که با دید کوتاه و ناقص خود می‌توانستند آینده‌ی کار را حدس بزنند چرا افکار خود را با آن اصرار و سماجت و گاهی هم بر خلاف ادب و نزاکت می‌خواستند بر حسین (ع) تحمیل کنند؟! آنها درباره‌ی فرزند پیغمبر چگونه فکر می‌کردند؟! آیا تصور می‌کردند آنان که در حاشیه‌های بسیار دور این کار قرار گرفته‌اند می‌توانند مال کار را با احتمال و حدس بدانند ولی زاده‌ی امیرالمؤمنین که خود در متن قضیه است و بیش از همه از جواب کار با خیر است، آینده‌ای که آنان حدس می‌زدند بی‌خبر است و چشم بسته می‌خواهد تسلیم حوادث [صفحه ۲۶۹] گردد؟! بی‌جهت نیست که می‌بینیم در برابر اینگونه اظهار نظرهای بیجا و از آینده دم زدن!!! حسین (ع) گاهی آنگونه آینده را بی‌پرده بیان می‌کند که جای شگفت است تا همگان بدانند که نه تنها وی از کلیات حوادث با خبر است بلکه از همه‌ی مسائل بخوبی آگاهی دارد آنجا که می‌گوید: «والله لاید عوننی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی فاذا فعلوا سلط الله علیهم من یدلهم حتی یکنوا اذل فرق الامم. یعنی بخدا قسم مردم کوفه مرا نمی‌خوانند مگر برای اینکه خون گلوی مرا بریزند و هنگامی که این عمل را انجام دهند خداوند بر آنان کسی را مسلط می‌کند که آنها را از هر اجتماع و امتی خوارتر گرداند».

## حسین مظهر عواطف و انسانیت

کاروان حسینی از بطن عقبه کوچ کرد و در منزلی بنام «شراف» فرود آمد: شب را در آنجا بسر بردند و صبح در هنگام حرکت امام فرمود تا کاروان هر چه می‌تواند آب با خود بردارد!!! چرا؟ برای آنکه در این روز میهمانان تشنه‌ای بر حسین وارد می‌شوند!!! این میهمانان کیانند که حسین برای نجات آنها اینگونه به یاران خود اعلام آماده‌باش می‌کند؟! اینها همان مردم کوفه‌اند که تحت فرماندهی حر بن یزید ریاحی برای نبرد علیه آن بزرگوار و حمایت از فرزند معاویه می‌آیند!!! آری همان کسانی که دیروز برای آن حضرت نامه نوشتند و آن معصوم را برای در دست گرفتن مقام رهبری و امامت به کوفه خواندند [صفحه ۲۷۰] اکنون با شمشیرهای کشیده به استقبال آن میهمان عزیز آمدند تا وی را بین دو کار مخیر سازند، یا با یزید بیعت کند و یا برای کشته شدن آماده گردد!!! حسین (ع) با آنکه به طرز فکر و هدف شوم آن اجتماع بخوبی آگاه است با این حال برای نجات همین مردم از تشنگی و التهاب عطش فرمان می‌دهد کاروان تا آخرین حد امکان با خود آب بردارند! آری از حسین که مظهر عدل و انسانیت است جز این انتظاری نیست او فرزند رحمه للعالمین است، او زاده‌ی علی (ع) است همان کسی که لشکر وی پس از آنکه برای نجات از تشنگی «فرات» را از محاصره‌ی ارتش معاویه خارج ساختند افسرانش به وی گفتند اجازه دهید تا ما هم مانند معاویه نگذاریم لشکر وی آب بردارند تا از این راه کردار زشت آنان را کیفر دهیم؟ آن بزرگوار فرمود ممکن نیست چنین عملی را انجام دهم. افسحوا لهم عن الشریعة. فرات را بر آنان باز بگذارید» حسین (ع) نوه‌ی همان پیامبر و فرزند همان علی است و «شیر را بچه همی ماند به دو» با این حساب شگفت‌آور نیست اگر فرزند امیرالمؤمنین (ع) با تمام امکانات خود آماده می‌شود تا دشمنان خونخوار و سنگدل خویش را از یک تشنگی دردناک و کشنده نجات بخشد.

## طلیعه‌ی جنگ یا بر خورد با حر

کاروان حسین (ع) در نیمه‌ی آن روز با لشکری مسلح و مجهز بر خورد [صفحه ۲۷۱] نمود که در رأس آن حر بن یزید ریاحی قرار داشت. اولین عمل انسانی و بزرگی که فرزند پیغمبر هنگام برخورد با سپاه دشمن انجام داد این بود که دستور داد به تمام آنان و سپس به حیوانات و اسبهایشان آب دهند و همگان را سیراب سازند، سپس وقت نماز فرا رسید، حسین بن علی (ع) از خیمه بیرون شد تا با یاران خود نماز بگذارد، حر بن یزید در اینجا پیش آمد و سلام کرد و مکالمات دوستانه‌ی بین آنان رد و بدل گردید و آن مرد پاک دل خود و ارتشیانش در نماز به فرزند پیغمبر اقتداء نمودند، پس از انجام نماز زاده‌ی امیرالمؤمنین برخاست و در برابر آن جمعیت خطبه‌ای قاطع ایراد فرمود، خطبه‌ای که در آن از روش حکومت سخت نکوهش می‌کند و شایستگی واقعی خویش را برای رهبری جهان اسلام آشکارا بیان می‌فرماید، در آنجا گفت: «ایها الناس ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله عنکم و نحن اهل بیت حمد (ص) اولی بهذا الامر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم والسائرین فیکم بالجور والعدوان فان ایتم الا الکراهة لنا والجهل بحقنا و کان رأیکم الان غیر الذی اتتني به کتبکم و قدمت علی به رسلکم انصرفت عنکم. [۱۸۵]. یعنی ای مردم اگر خدای را در نظر بگیرید و حق را برای صاحبان حق بشناسید به رضایت خداوند نزدیکتر است، هر آینه ما اهل بیت پیغمبر در امر خلافت و امامت از بنی امیه که ادعای این منصب را دارند [صفحه ۲۷۲] سزاوارتریم، اینان منصب و مقامی را دعوی دارند که برای آن اهلیت ندارند و در بین شما به جور و ستم رفتار می‌کنند و اگر شما با اینحال مقدم ما را مکروه می‌دارید و بحق ما جهل می‌ورزید و از رأی گذشته‌ی خود که به ما نوشته‌اید پشیمان گشته‌اید بگوئید تا از شما روی گردانم و باز شوم». ابن اثیر مورخ معروف می‌نویسد: هنگامی که حسین ابن علی در برابر لشکر حر قرار گرفت خطاب به آنان چنین فرمود: «... الا و الا هؤلاء قد لزموا اطاعة الشیطان و ترکوا اطاعة الرحمن و اظهر و الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غیری. [۱۸۶]



یعنی حکومت بنی‌امیه طاعت شیطان را اختیار نمودند و از فرمانبرداری خداوند سرپیچی کردند و فساد را در بین امت شایع ساختند و حدود و مقررات خدا را تعطیل ساختند و بیت‌المال را در غیر مورد مصرف نمودند و حرام خدا را حلال گردانده و حلال خدا را حرام شمردند و من برای مقام خلافت و امانت از دیگران شایسته‌ترم». در این دو گفتار حسین بن علی (ع) در اولین برخورد خویش با دشمن سخن از خلافت و حکومت به میان می‌آورد و شایستگی خود را برای احراز این مقام صریحاً یادآور می‌گردد. در این خطبه فرزند پیغمبر انحرافات، اشاعه‌ی گناه، تجاوز به اموال عمومی، قانون‌شکنی و تعطیل نمودن حدود و مقررات آسمانی اسلام را [صفحه ۲۷۳] که با دست حکومت بنی‌امیه انجام شد آشکارا بیان می‌کند تا شاید آن حیوان صفتان مسخ شده به ماهیت آن حکومتی که می‌خواهند در حمایت از وی شمشیر بکشند و عنصر فضیلت را بکشند بیشتر آشنا گردند، اما با تأسف آنچنان زمین‌هی فکر و دل آنان قلب و وارونه شده بود که دیگر شنیدن این حقایق کوچکترین اثر در آنها بجای نمی‌گذاشت.

### زندگی با ستمگران چیزی جز ننگ نیست

هنگامی که بالاخره حسین (ع) در برابر سماجت و پافشاری حر قرار گرفت و قیافه‌ی اهرمنی جنگ را آشکارا دیدار کرد در مقابل یاران آزاده و شجاع خویش ایستاد و خطبه‌ای سوزان و آتشین ایراد فرمود که تا اعماق جان هر انسان زنده و بیدار اثر می‌گذارد، در آنجا فرمود: «... انه قد نزل بنا من الامر ما قد ترون و ان الدنيا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها و لم یبق منها الا صبابه کصابه لانهاء و خسیس عیش کالمرعی الویل الاترون الی الحق لایعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المومن فی لقاء ربّه حقاً حقاً فانی لا اری الموت الا سعاده و الحیوه مع الظالمین الا برماً». [۱۸۷]. یعنی ای یاران من، می‌بینید که چگونه بلا و شدت بر ما وارد گردید، همانا راه و رسم روزگار وارونه شد و صورت کربیه و زشت آن دیدار گردید و از نیکویی و معروف چیزی بجای نماند مگر بسیار ناچیز و فریبنده و زیستن در این روزگار سخت ناگوار است، آیا نمی‌نگرید [صفحه ۲۷۴] که کس بسوی حق نرود و از باطل روی نگرداند؟! در این روزگار ناچار یک مرد خدا باید طالب مرگ باشد و بدون تردید لقای پروردگار خود را آرزو کند و من در این شرائط مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران و ناپاکان را جز ذلت و ننگ نمی‌بینم». در این خطبه سوزناک و آتشین فرزند امیرالمؤمنین شرائط دردناک اجتماع را آشکارا بیان کرده و صریحاً اعلام می‌کند که منکر و گناه شایع گردیده و از حق و معروف چیزی جز اندک به جای نمانده. اجتماع به سوی باطل در حرکت است و از حق روی گردان ولی در این شرائط دردناک-شرائطی که از کسی کاری ساخته نیست و یک انسان بیدار باید بنشیند و همچنان تماشاگر اوضاع باشد- مرگ از نظر فرزند پیغمبر جز سعادت و زندگی جز نکبت، ذلت و ننگ نیست در این وضع دردناک که همه چیز از مسیر اصلی خود منحرف گردیده و ستمگرانی نالایق بر مسند حکومت تکیه زده‌اند زندگی تنها برای کسانی آرزو است که یا از دیوانگان و بی‌درکان اجتماع هستند و یا آنکه خود هم رنگ جماعتند، اما از نظر آزاد مردان امت آنهایی که نمی‌خواهند سفره‌شان از خون دل دردمندان و طبقات محروم رنگین باشد، کسانی که نمی‌خواهند پایه‌های سعادت خویش را بر اسکلت‌های بی‌جان و بی‌رمق بی‌پناهان بنا نهند، آنهایی که نمی‌خواهند لبخندشان بر اشکهای ریزان و چهره‌های زرد و افسرده یتیمان، بیوه‌زنان و تهیدستان باشد و بالاخره آنان که نخواسته‌اند بقیمت محو و نابود ساختن حق و عدالت چند روزی همانند [صفحه ۲۷۵] حیوانات بخورند و بیاشامند و نام آنرا زندگی بگذارند از نظر این جمع زیستن جز ننگ و نکبت نیست آری اینجاست که حسین (ع) آن پرورش یافته‌ی دامنه‌ی پاک و انسان پرور می‌گوید: «... ان لا اری الموت الا سعاده و الحیوه مع الظالمین الا برماً» این منطق بزرگ و انسانی حسین اگر چه برای بسیاری از مردم عصر وی قابل درک نیست- آنهایی که می‌گویند باید زندگی کرد در هر شرائط و بهر قیمت که باشد!!!- اما برای یاران با وفای وی یعنی آن شیر مردان اسلام و دیانت. این منطق مقدس بخوبی درک می‌شود از این نظر هنگامی که آن بزرگوار سخنان خود را به پایان رساند هر یک از آن مردان آزاده برخاستند و در پاسخ آن حضرت سخنانی گفتند و پایداری خویش را در راهی که حسین

(ع) در پیش دارد آشکارا اعلام داشتند، زهیر بن قین بیای خاست و گفت: «قد سمعنا هداك الله يابن رسول الله مقاتلك و لو كانت الدنيا باقية و كنا فيها مخلدين لاثرنا النهوض معك على الاقامة فيها- یعنی ای پسر پیغمبر ما سخنان شما را شنیدیم خداوند همواره در مشکلات راهنمای شما باشد، اگر دنیا برای ما پایدار و زندگی ما در آن همیشگی بود با اینحال ما ترجیح می‌دادیم که با شما کشته شویم و از زندگی چشم‌پوشیم. در این گفتار کوتاه زهیر نیک بنگرید که چگونه این صحابی بزرگ منطق مقدس امام علیه‌السلام را درک کرده و می‌گوید اگر زندگی [ صفحه ۲۷۶ ] این جهان ابدی و همیشگی بود با این حال من با شما قیام می‌کردم و در راه اهداف مقدس جان می‌بختم!!! زهیر بن قین نه تنها زندگی کوتاه این جهان را با ستمگران ناچیز می‌شمرد بلکه حیات ابدی را هم که با بیدادگران بگذرد و در حکومت سفله‌هایی مانند یزید باشد ذلت و ننگ می‌داند. هلال بن نافع پس از زهیر سخن گفت: «والله ما کرهنا لقاء ربنا و انا علی نیانا و بصائر نانو الی من والاک و نعادی من عاداک. یعنی ما از لقای پروردگار خویش کراهت نداریم و مرگ را ناگوار نمی‌دانیم، ما در این راه چشم بسته نیامدیم بلکه دارای هدف هستیم و بر این هدف مقدس بصیرت داریم، ما با دوستان شما دوستیم و با خصم ستمگرتان دشمنی می‌ورزیم». آنگاه بریر سخن گفت: «والله یابن رسول الله لقد من الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک فیقطع منا اعضائنا ثم یكون جدک: شفیعنا یوم القیمه. [ ۱۸۸ ]. یعنی ای پسر پیغمبر بخدا قسم که خداوند به وسیله‌ی تو بر ما منت نهاد و به ما توفیق داد تا در راه تو بیکار کنیم تا اعضای ما از هم جدا گردد، آنگاه جدت در قیامت از ما شفاعت کند». اینان کسانی بودند که در آن روزی که قدرت شوم یزید دلها را سخت مرعوب ساخته بود و آرزوی رسیدن به جاه و مقام بسیاری از کسان را آبتن [ صفحه ۲۷۷ ] آن حکومت و در زمره چاکران و جان‌نثاران زاده‌ی فرزند هند قرار داده بود آنها در برابر حسین (ع) و در آن دریای موج مصیبت و بلا- اینگونه از خطر استقبال کردند و اعلام وفاداری نمودند!!! آیا ممکن است تاریخ این آزاد مردان و فداکاریهای آنان را فراموش کند؟! کسانی که جز برای خدا و راه خدا ارزشی قائل نبودند زیرا می‌دانستند که حقیقتی و رای آن وجود ندارد.

### حسین در سرزمین موعود

حسین بن علی (ع) از هنگام حرکت از مدینه تا کنون با سیاستی مشخص، بسوی مقصدی معین پیش رفت و در طول راه بارها از هدف انسانی خویش و قیام خونینی که در پیش دارد سخن گفت و پایان کار خویش را در حکومت استبدادی یزید آشکارا بیان داشت. اکنون کاروان حسین (ع) پس از طی این همه راه به ارض موعود می‌رسد، و در آن سرزمین انقلاب و خون قدم می‌نهد و دستور توقف می‌دهد و فرمود: «قفوا و لا ترحلوا منها فهینا والله مناخ رکابنا، هینا والله سفک دماننا، هینا والله هتک حریمنا، هینا والله قتل رجالنا، هینا والله ذبح أطفالنا، هینا والله نزار قبورنا و بهذه التربة و عدنی جدی رسول الله و لا خلف لقوله [ ۱۸۹ ]. [ صفحه ۲۷۸ ] یعنی در اینجا فرود آئید و دیگر کوچ مکنید. اینجا خوابگاه شتران ماست. اینجاست که خونهای ما ریخته شود، اینجاست که خاندان ما را به اسارت می‌گیرند، اینجاست که مردان ما را می‌کشند، و بچه‌های ما را ذبح میکنند و اینجاست که قبور ما زیارتگاه می‌گردد و این همان خاک است که جدم پیغمبر به من خبر داده و خبر آن حضرت دروغ نخواهد بود» با این ترتیب حسین (ع) هنگام ورود به کربلا جنایت‌هایی که حکومت بیداد و ستم نسبت به آن بزرگوار و یاران آزاده‌اش انجام خواهد داد صریحاً یاد آور می‌گردد و بدین وسیله آنان را برای استقبال از آن حوادث تلخ آماده می‌سازد و از آنسوی هنگامی که فرزند زیاد از نزول آن بزرگوار به سرزمین کربلا اطلاع یافت نامه‌ای به آن حضرت نوشت و زاده‌ی علی را بین دو کار مخیر ساخت. «اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک به کربلا و قد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا اتوسد الوثیر و لا اشبع من الخمیر الا الحقک باللطیف الخیر او ترجع الی حکمی و حکم یزید معاویه. یعنی بمن اطلاع رسید که تو در سرزمین کربلا نزول کردی، امیر المؤمنین یزید به من نوشت که خوش نخواهم و غذای سیر نخورم مگر آنکه یا ترا بقتل برسانم و یا آنکه در برابر فرمان یزید و من تسلیم گردی». زاده زیاد در این

نامه‌ی شرمگین از حسین (ع) می‌خواهد در برابر [ صفحه ۲۷۹ ] او و پیشوای پلیدش یزید، تسلیم گردد یا آنکه برای کشته گشتن آماده شود!!! اما فرزند پیغمبر آیا راهی جز راه دوم برمی‌گزیند؟ و آیا ممکن است زاده‌ی فضیلت دست بیعت و تسلیم به ناپاکترین و ننگین‌ترین افراد عصر خویش بدهد و با او سازش کند؟! نه، قطعاً ممکن نیست. حسین (ع) از همان ابتدا راه خود را انتخاب کرده بود- همان راه که خود فرمود: کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد». اکنون هم راه شرافتمندانه و سعادت‌آوری جز آن نمی‌شناسد، از این نظر هنگامی که آن نامه‌ی شوم را خواند سخت خشمناک گردید و آنرا بسویی افکند و فرمود: «لا افلح قوم اشتروا مرضاء الملخوق بسخط الخالق». یعنی رستگار نمی‌شود آن قومی که رضای مخلوق را با غضب خداوند خریدار شد». فرستاده‌ی عبیدالله گفت جواب این نامه چیست؟ حضرت فرمود: «ما له عندی جواب لانه حقت علیه کلمة العذاب [ ۱۹۰ ]». یعنی من باین نامه پاسخ نمی‌دهم زیرا او مستحق عذاب و آتش است».

### بردگان حکومت یا آبستنه‌های جاه و مقام

فرزند زیاد پس از آنکه فرستاده‌اش از کربلا- برگشت و عکس‌العمل [ صفحه ۲۸۰ ] شدید حسین (ع) را در برابر نامه‌ی خویش «دانست و از اینکه بتواند با آن حضرت سازش کند و از او بیعت بگیرد مأیوس گردید درصدد بر آمد تا آن امام را به شهادت برساند، از این نظر همه‌ی امکانات و نیروی شیطانی خویش را بکار گماشت تا کوفه را علیه آن حضرت بسیج کند و بالاخره هم توانست از ناپاکان اجتماع، آبستنه‌های جاه و مقام، بندگان زر و سیم هزاران نفر برای جنگ علیه فرزند پیغمبر بسوی کربلا گسیل دارد و طبیعی است ارتشی که به حمایت از حکومت ستم و یزید و نبرد علیه عنصر فضیلت و پیکره‌ی عدل و آزادی برخیزد تا آنجا ناپاکی و قساوت نشان خواهد داد که در تاریخ انسانیت بی‌نظیر و یا حداقل بسیار کم‌نظیر خواهد بود. اکنون دیگر کفر و بیدادگری، ستم و استبداد، الحاد و شرک در برابر خداپرستی، عدالت، انسانیت، شرف و فضیلت صف آرایی کرده، و دیگر صفوف کاملاً از هم جدا گردیده، در یک سوی خدا است، بهشت است، فضیلت است، پایداری و آزادمردی است مردانگی و افتخار است، زندگی و حیات ابدی است و در سوی دیگر جهنم است، نفرت و لعن همیشگی است، بردگی و رقیت است، ننگ است و عار. خوانندگان عزیز- قطعاً تعجب می‌کنید اگر کسی صف دوم را اختیار کند و راه نکبت و ننگ را برگزیند و از فضیلت و شرف چشم پوشد؟! اما جای شکفت نیست زیرا علاقه به جاه و مقام و ثروت و مال آنچنان جمعی از خدا بی‌خبر آن را کر و کور ساخته بود که برای رسیدن به آنها آماده شدند [ صفحه ۲۸۱ ] دست خویش را به خون فرزندان پیغمبر و عنصرهای فضیلت آغشته سازند، انسان نماهائی مانند عمر سعد که برای دست یافتن به حکومت ری آماده‌اند تا کثیف‌ترین و رسواترین جنایتها را نسبت به اصیل‌ترین دودمان بشریت انجام دهند، اینجاست که باید گفت: ای جاه، ای مقام، ای ثروت، ای مال روی شما سیاه باد، چه خونهای در راه شما ریخته شد و چه جنایت‌هایی به خاطر شما انجام گردید و چه خاندانهائی از هم پاشیده گشت!.

### بندگان خدا یا آزاد مردان امت

در اجتماعی ننگین که از خدا بی‌خبران و شیفتگان جاه و مقام آنگونه دامن خویش را به کثیف‌ترین ننگ و گناه آلوده ساختند در همان اجتماع منحط و همان جاه و مقام و ثروت با آن همه ظواهر فریبنده خود نتوانستند در آزادمردان امت و یاران پاک حسین (ع) کمترین اثر بگذارند. آنها از احرار و آزادگان بودند نه بردگان دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن، اینان با آنکه در شب عاشوراء و در ساعتهای حساس زندگی که مرگ از هر سوی چهره‌ی کریه و رعب‌انگیز خود را نشان می‌داد. آن بزرگوار برای آنها خطبه خواند و از آنان حل بیعت کرد و به آنها فرمود: «از تاریکی شب استفاده کنید و هر یک بسوی شهر و دیار خود بروید زیرا هدف این گرگان تنها من هستم و اگر به من دست بیابند از دیگران چشم می‌پوشند». [ صفحه ۲۸۲ ] با اینحال آنها حسین را رها نساختند بلکه

برخاسته و در استقامت و پایداری خویش در راه حمایت از آن حضرت هر یک به نحوی سخن گفتند، سخنی که از اعمال جان آنها برمی‌خواست و تاریخ جهان را برای همیشه به خضوع و تحسین در برابر آنان واداشت. ابتدا فرمانده سپاه فرزند رشید امیرالمؤمنین عباس بن علی علیهماالسلام شروع به سخن کرد و در استقامت و پایداری: خویش حقایقی عظیم بیان داشت، آنگاه نوبت به صحابه رسید، آنان هر یک به نحوی در دنباله‌ی کلمات درباره ابوالفضل (ع) مطالبی ایراد نمودند در این هنگام حسین (ع) فرزندان عقیل و برادران مسلم را مخاطب قرار داده و به آنان فرمود: «یا بنی عقیل حسبکم من القتل به مسلم اذهبوا فقد آذنت لکم قالو او ما نقول للناس، نقول ترکنا شیخنا و سیدنا و بنی عمومتنا خیر الاعمام و لم نرم معهم بسهم و لم نطعن معهم برمح و لم نضرب بسیف و لا ندری ما صنعوا؟! لا-والله لا نفعول و لکننا نقد یک بانفسنا و اموالنا و اهلینا و نقاتل معک حتی نرد موردک فقیح الله العیش بعدک. [۱۹۱]. یعنی ای فرزندان عقیل شما را شهادت مسلم کافی است، اکنون از این بیابان بروید من به شما اجازت دادم. در پاسخ گفت ای فرزند پیغمبر اگر شما را در اینجا رها سازیم به مردم چه بگوئیم!! به آنها بگوئیم که ما [صفحه ۲۸۳] آقایمان و بزرگ قبیله‌مان و بهترین پسر عموهای خود را در بین دشمن رها کردیم بدون آنکه در یاری وی تیری بکار بریم و یا نیزه‌ای به حرکت در آوریم و یا شمشیری بزنیم؟! نه، بخدا قسم ما چنین نخواهیم کرد بلکه جانها و مالها و آنچه که در اختیار داریم در راه حضرت فدا می‌کنیم و در زیر لوای تو می‌جنگیم تا آنچه که بر شما وارد شود بر ما هم وارد آید، ما زندگی را بدون شما نمی‌خواهیم وای نکبت و ننگ بر آن زندگی باد». زهیر بن قین در رزو عاشوراء بر اسب خود سوار شد و در برابر آن جمعیت تبه‌کار آمد تا قدری آنها را پند دهند و براه سعادت رهبری کند. در آنجا بین او و شمر مکالماتی شد تا بالاخره شمر باو گفت: «ان الله قاتلک و صاحبک عن ساعه فقل ابل موت تخوفنی والله للوت معه أحب الی من الخلد معکم... [۱۹۲]. یعنی خداوند به زودی تو و رفیقت (حسین) را خواهد کشت، زهیر گفت آیا مرا به مرگ می‌ترسانی؟! بخدا سوگند که مردن با حسین از زندگی برای همیشه با شما ناپاکان نزد من عزیزتر است». آری یاران حسین (ع) اینگونه بودند و مرگ با آن امام را از زندگی همیشگی با ناسانها بهتر می‌شمردند، در آنروزی که برای رسیدن به جاه و مقام ناپاکانی مانند فرزند سعد خویش را برای انجام هر گناه و جنایت آماده می‌کنند در آنروز و در همان شرائط جوانمردانی همانند [صفحه ۲۸۴] (حر) هم یافت می‌شوند که از جاه و مقام و همه چیز یکباره چشم می‌پوشند و می‌گویند: «والله اخیر نفسی بین الجنة والنار فوالله لا اختار علی الجنة شیئا و لو قطعت و احرقت. یعنی بخدا قسم من خود را بین بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم اما به پروردگار سوگند که هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمی‌کنم هر چند در این راه قطعه قطعه گردم و یا سوزانده شوم». آنگاه به فرزند خود روی کرده فرمود: «بنی لا صبر لی علی النار فسر بنا الی الحسین لنصره و نقاتل بین یدیه فعلل الله یرزقنا الشهاده التي لا انقطاع لها. [۱۹۳]. یعنی پسر من مرا طاعت عذاب خداوند نیست با من بیا تا به سوی حسین برویم، او را یاری کنیم با دشمنان او پیکار نمائیم، باشد خداوند شهادت را نصیب ما گرداند و ما را به سعادت و حیات ابدی برساند». آری اینان نخبه‌های جهان انسانیت بودند و بشریت باید به داشتن چنین فرزندان افتخار کند، اینها از مظاهر فریبنده‌ی دنیا چشم پوشیدند زیرا در برابر بدست آوردن آنها می‌بایست شرف، دین، انسانیت، آزادگی و همه چیز خود را از دست بدهند آنها حجت خداوند و فرزند [صفحه ۲۸۵] پیغمبر خویش را یاری کردند و از هدف مقدس و انسانی وی حمایت نمودند در روزی که دیگران با نهایت بی‌شرمی بدترین و ننگینترین جنایات را نسبت به آن حضرت روا داشتند. در تاریخ جهان مردان فداکار و جانباز بسیار بودند، اما فداکاری در شرائطی که یاران پاک حسین (ع) در آن به سر می‌بردند کم‌نظیر است، اینان فداکاری کردند در حالی که شهادت برای آنها قطعی بود، پایداری نمودند در شرائطی که هیچگونه امیدی برای زنده ماندن و نجات وجود نداشت، آنها با آنکه می‌دانستند کشته می‌شوند- آنها با رنج گرسنگی و در التهابی سخت از عطش- با اینحال استقامت کرده و تا آخرین حد امکان پایداری نمودند با آنکه نه تنها هیچگونه عامل مادی و فشاری پشت سر آنان وجود نداشت بلکه حسین (ع) بارها از آنان حل بیعت کرد و فرمود: «من به شما اذن دادم اکنون می‌توانید به دیار خود بروید» ولی آنان پایمردی

و ثبات نشان دادند و سرور آزادگان را در میان انبوهی خونخوار رها نساختند مردانی که در این پیکار هدف داشتند و بخاطر اصولی اسلامی و انسانی با چشمی باز و به صیرت شمشیر می‌زدند. انگیزه‌ی آنها خدا بوده و مبارزه با ستم و هدف آنها ریشه‌کن ساختن حکومت و قدرتی که هستی اسلام و عدالت را به نیستی و سقوط تهدید می‌نمود، آنها یک سرباز عادی نبودند که ندانند چه می‌کنند و به خاطر کی نبرد می‌نمایند، چشمانشان باز و هدفهای آنها بلند و عالی بود، آری وجود اینهمه شرایط است که به جانبازهای آنها ارزش جهانی داد و به آنها زندگی ابدی بخشید، درود فراوان به روان پاک آنها باد. [ صفحه ۲۸۶ ]

## عاشورا یا روز سرنوشت برای اسلام و آزادی

### اشاره

مردم سست پیمان و عهدشکن کوفه که حسین (ع) را برای پذیرش امامت و رهبری خویش دعوت کرده بودند اکنون با شمشیرها و نیزه‌ها از آن حضرت استقبال کردند. آن هم در بیابانی که با کوفه فرسنگها فاصله دارد، این میزبانان بی‌حمیت و مکار در کربلا گرد آمدند تا میهمان عزیز خود را بین دو کار مخیر سازند، یا در برابر یزید تسلیم گردد و یا او را به قتل برسانند اما حسین (ع) که از ابتدا تصمیم مقدس خویش را گرفته بود و شهادت را بر ذلت و ننگ بیعت با یزید ترجیح داد با صراحت فرمود: «لا والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر، قرار العیید [۱۹۴]. نه به خدا قسم من ست ذلت به این ناپاکان نخواهم داد و مانند بندگان در برابر آنها تسلیم نمی‌گردم». با این حساب تباه‌کاران بدنهاد و حامیان زاده‌ی معاویه تنها یک راه در پیش دارند و آن هم کشتن فرزند رسالت و اسارت خاندان وحی و نبوت [ صفحه ۲۸۷ ] است - یزید می‌خواهد اکنون که حسین در برابر وی سر سختی نشان داد از او انتقام بگیرد و آتش خشم و کینه‌ی خویش را از این راه خاموش سازد، غافل از آنکه حسین (ع) اگر کشته گردد قطرات خون پاکش آنچنان طوفانی خمشگین در افکار جامعه و امت علیه دودمان ننگ آل‌امیه به وجود آورد و آنگونه اساس بیدادگری و ستم را به رسوائی و فضیحت بکشد که گذشت زمان نتواند آن را کهنه کند و از خاطره‌ها محو سازد. حسین (ع) کشته می‌شود، اما پیش از شهادت باید پرده‌ها را بالا بزند و عواملی که ضرورت قیام و نهضت مقدس او را ایجاب کرد آشکارا بیان کند تا اجتماع در جریان پیش آمده‌های تلخ کشور و خودسریهای حکومت قرار گیرد. حسین (ع) باید از عاشورا که آخرین فرصت اوست حداکثر استفاده را ببرد و ندای آسمانی خویش را بگوش آن مردم و جهانیان برساند تا رسالت اسلامی و انسانی خود را به انجام برساند حسین (ع) می‌خواهد در آن سرزمین و در میان آتش و خون خطبه بخواند، خطبه‌ای که در آن فضیحت و فساد حکومت و شرایط دردناک اجتماع اسلامی را شرح دهد، از این نظر در برابر آن مردم قرار گرفت و از حلقومی که تشنگی سخت آنرا رنج می‌داد اینگونه شروع به سخن کرد: «تبا لکم ایتها الجماعه و ترحاحین استصر ختمونا والیهین فاصر خانکم موجفین سلتم علینا سیفا لنا فی ایمانکم وحششتم علینا ناراً اقتد حناها علی عدونا و عدو کم. [ صفحه ۲۸۸ ] ای گروهی که در اینجا برای کشتن من گرد آمدید مرگ و هلاکت بر شما باد شما سرگشته و حیرت زده به ما پناهنده گشته‌اید و فریاد برآوردید که ما امام و رهبر نداریم، ما بسوی شما آمدیم و ندای شما را اجابت کردیم اکنون به رخ ما شمشیر می‌کشید؟! با همان شمشیری که ما به دست شما دادیم، شما آتشی را برای سوزاندن ما شعله‌ور ساختید که ما آنرا برای دشمنان خود و شما برافروخته‌ایم؟! «فاصبحتم البا لاعدائکم علی اولیائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا أمل اصبح لکم فهلا لکم الولیات ترکتمونا والسیف مشیم والجاش طامن والرأی لما یستحصف ولكن اسرعتم الیها کطیره الدباء و تداعیتم الیها کتھافت الفراش. شما مردم اکنون بر پیکار دوستانتان اجتماع کردید و بر حمایت از دشمنان خود اتفاق نمودید بی‌آنکه عدل و دادی را در بین شما اجراء کنند و یا به آرزوهای خود در حکومت آنان دست یابید!! آیا ننگ و عذاب بر شما نباشد با آنکه شما ما را رها کردید و با دشمنان ما پیوند نمودید؟! در حالیکه شمشیرها در نیام بود و آتش جنگ

برافروخته نشده بود و رأی‌ها محکم بود با اینحال شما برای برافروختن آتش جنگ و افکندن خود در آن شتاب نمودید چون پروانگانی که خود را به آتش می‌زنند و در میان آن می‌سوزند. «فصحاً لکم یا عبید الامه و شذاذ الاحزاب و نبذة الکتاب و محرفی الکلم و عصبه الانام و نفثه الشیطان و مطفی السنن أهولاء تعضدون و عنا تتخاذلون». [صفحه ۲۸۹] ننگ بر شما باد. شما از بزرگان گمراهان این امت و از شاذهای این اجتماعید شما کتاب خدا را بدور انداختید و آن را تحریف نمودید؟! شما از گروه گناهکاران و پیروان شیطانید، شمائید که سنت پیغمبر و مقررات آسمانی آن حضرت را محو ساختید، آیا از ستمگران و بنی‌امیه حمایت می‌کنید ولی ما را رها نموده و مخذول می‌سازید؟! «اجل والله غدر فیکم قدیم و شجت الیه اصولکم و تأزرت علیه فروعکم فکنتم اخبث ثمر شجی للناظر و اکلۀ للغاصب. آری بخدا قسم نیرنگ و فریب در شما بسیار با سابقه است و این صفت زشت اصول و فروع شما را فرا گرفته شما خبیث‌ترین ثمری هستید که چشم بیننده و ناظر را تعب می‌دهید و گلوی خورنده را به رنج می‌آورید.» الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کزنی بین السله والذله و هیهات منا الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله والمؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام الا و انی زاحف بهذه الاسره مع قله العدد و خذلان الناصر [۱۹۵]. آگاه باشید! که این بی‌پدر و ناپاک فرزند بی‌پدر (یعنی زاده‌ی زیاد) مرا بین دو کار مخیر گردانید یا شمشیر را برگزینم و کشته‌گردم، یا آنکه تن زیر بار ذلت بدهم، اما من اهل ذلت و خواری نیستم و اینها از خاندان پیغمبر به دور است، نه خدا راضی است که ما ذلیل گردیم، و نه پیغمبر خدا رضایت می‌دهد و نه مؤمنین بدین ننگ راضی می‌گردند و هم دامنهای [صفحه ۲۹۰] پاک مادرانی که ما را تربیت کردند و همچنین این مردان آزاده‌ای که با من هستند راضی نمی‌شوند که تن به خواری بدهند و اجازت نمی‌دهند که اطاعت از مردم پست و فرومایه را بپذیرند اکنون آگاه باشید که من با این یاران و جمعیت اندک با شما جنگ خواهم کرد. در این خطبه‌ی شورانگیز حسین (ع) بسیاری از حقایق را بی‌پرده بیان کرد، خطبه‌ای که در شرائطی تلخ و دردناک ایراد گردید در حالیکه تشنگی به شدت حلقوم مقدس امام (ع) را رنج می‌داد و مرگ یاران و عزیزانش روح لطیف و آسمان او را به سختی تحت فشار قرار داده بود، مردی که خود در آستانه شهادت است و تا چند ساعت دیگر خون پاک و شریفش صحنه‌ی کربلا را رنگین می‌سازد، مردی که اکنون در برابرش هزاران تن دشمنانی خونخوار و سفاکانی بی‌شرم با نگاههای اهرمنی خود که از آنها آتش خشم و غضب می‌بارید صف کشیده‌اند و تشنه‌ی خون وی هستند با اینحال آن افتخار آزادی و شرف آنگونه با شهامت در آنجا سخن گفت که درسی برای انسانها در طول تاریخ است، در این خطبه آن بزرگوار سخن از بیعت با یزید بمیان می‌آورد و آنرا ذلت و ننگ می‌شمرد - ننگی که خود فرمود «از خاندان پیغمبر به دور است» - حسین (ع) در آنجا راه برگزیده‌ی خویش را که چیزی جز یک مرگ شرافتمندانه و خونین نیست اعلام داشت، او بخوبی می‌داند که اکنون سرنوشت اسلام و عدالت، شرف و آزادی به تصمیم وی بستگی دارد و اگر او تسلیم شود و بیعت با یزید را بپذیرد با اینکار اسلام و عدالت را در برابر کفر و بیدادگری [صفحه ۲۹۱] تسلیم نموده است و راه سرشکستگی و خواری را به روی انساها و امت گشوده است.

### عالمترین حماسه‌ی آزادی در سخت‌ترین شرایط

خطابه‌های جانبخش و روح‌دهنده‌ی حسین (ع) که با منطقی رسا و روشن پی‌درپی ایراد می‌گردید در آن دل‌های سخت‌تر از سنگ کمترین اثر بجای نمی‌گذاشت، در روز عاشورا آن بزرگوار بارها از خدا، پیغمبر، قرآن و روز واپسین و جزا سخن به میان آورد اما دید برای آن بردگان بی‌صفت و درندگان بدخو بی‌ثمر است و آن بی‌شرمان همچنان به خونریزی و جنایت و کشتار شریفترین انسانهای عصر خویش سرگرمند، شکمهای از حرام پر شده‌ی آنان و سفرهای رنگین ستمگران که رنگ آن از خون دل و دیده‌ی بیوه‌زنان و یتیمان و محرومان بود دیگر هیچ حس انسانی برای آنها به جای نگذاشت، اینجا بود که آن خلاصه‌ی دودمان علی (ع) منطق خویش را عوض کرد و با دیدی جهانی که برای هر کس - از هر نژاد و ملت - قابل درک است سخن گفت خطاب به آنان

فرمود. و یلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه [۱۹۶]. یعنی وای بر شما ای پیروان دودمان بوسفیان! اگر دین ندارید و از قیامت و حساب نمی‌ترسید در این دنیا آزاده زندگی کنید» این ندای [صفحه ۲۹۲] ملکوتی و مقدس که از حلقوم عطشان حسین (ع) خارج گردید هر چند روی سخن با آن اهرمنان است اما این یک منشور جهانی و پیام انسانی است، پیامی به انسانیت و نسلها، پیامی به درماندگان و آواره‌ها، پیامی به سرکوفت‌شدگان و ستم‌دیده‌ها، در این پیام دیگر موضوع مذهب و ملیت مطرح نیست، نژاد و منطقه در آن بی‌نقش است، در اینجا حسین (ع) با سپاه زجر دیده و به زنجیر کشیده، با نژادهای زرد و سرخ محروم و استعمار شده، با اقوام ضعیف و ستم کشیده، با آواره‌ها و رانده شده‌های از وطن و خلاصه با همه‌ی استعمار شده‌ها و مظلوم‌های جهان از آسیا گرفته تا آمریکا، از اروپا تا آمریکا، از اروپا گرفته تا آفریقا و استرالیا با همه و همه سخن گفت و آنها را به آزادی و آزادگی، به نجات از دلتهای ننگها، سرشکستگیها دعوت کرد، در طول تاریخ بشر کسانی بودند که از آزادی و آزادمردی دم زدند و جامعه را بسوی آن دعوت کردند اما بین همانها بودند افرادی که با دیدن قدری شکنجه و رنج آنچنان مسیر فکری خویش را عوض کردند که یکباره در قطب مخالف قرار گرفته و خود در شمار عوامل ستمگران و جباران درآمدند، ولی شرائط سخت و دردناکی که حسین (ع) داشت و در آن از آزادی و شرف سخن گفت انسانها را بسوی آنها دعوت کرد در تاریخ جهان کاملاً بی‌سابقه است، این گفتار حسین (ع) در عصر عاشورا بود نه پیش از آن، در آن هنگام که آن بزرگوار حوادث تلخ و کوبنده‌ی سختی را پشت سر نهاد، همه‌ی یاران و نزدیکانش در برابر دیدگان او کشته گشتند، خاندان شریفش در آستانه یک سفر پر رنج اسارتند، آن حضرت [صفحه ۲۹۳] خود در جنگ زخمهای خونین و فراوان برداشت، فشار تشنگی به سختی او را رنج می‌دهد، اکنون هم بر روی خاکی گرم و آغشته به خون قرار دارد، در چنان شرائط سخت و بی‌سابقه باز هم فریاد می‌زند «اگر دین ندارید آزاده زندگی کنید؟! در آن موقعیت حساس باز هم از آزادی دم زدن؟ از عدل و شرف سخن به میان آوردن!! انسانها را به نجات از ذلت و ننگ دعوت کردن؟! آیا در سراسر جهان سابقه دارد؟! آری اینجا است که ما این ندای مقدس را «عالیترین حماسه‌ی آزادی در سختترین شرائط» نامیدیم و جا دارد مکتب آزادی و آزادگان جهان با داشتن چنین عنصری سخت بر خود ببالند و بی‌دریغ به دو عشق بورزند.

### کشتار، خونریزی، غارتگری، جنایت

خطبه‌های گرم و آتشین حسین (ع) یکی پس از دیگری در روز عاشورا ایراد می‌گردید اما برای آن مردمی که «قلوبهم کالحجارة او اشد قسوة» کمترین اثر نداشت و همچنان به کشتار مردان فضیلت و انسانهای اجتماع سرگرم بودند و در برابر حقیقت شمشیر می‌کشیدند، حکومت یزید در آن روز کثیفترین جنایتها را انجام داد و رذالت و بی‌شرمی را به پایان رساند، کشتند، سوزاندند، آتش زدند، غارت کردند، سرزمین مقدس طف در آن روز صحنه‌ی پیکاری خونین بود، در یک سوی چهره‌های نورانی که در آن خدا، فضیلت، آزادمردی و شرف خوانده می‌شد قرار داشتند و در سوی دیگر جرثومه‌های ننگی در قالب انسان!!! دیده می‌شدند [صفحه ۲۹۴] که در صورتهایشان ناپاکی، درندگی، توحش، ذلت و بردگی به خوبی نمایان بود، آنچه که بین این دو جبهه رد و بدل می‌گشت شمشیر بود و نیزه و تیر، آن روز نزدیک به پایان شد در حالیکه پیکره‌های بی‌جان آن رادمردان شریف که مرگ شرافتمندانه را از زندگی با جباران و ستمگران به مراتب بهتر می‌دانستند صفحه‌ی زمین طف را زینت داده بود، آفتاب آن روز غروب کرد در حالیکه افق تیره و سیاه بشریت- به علت آن نهضت خدائی- آرام آرام می‌رفت تا روشنی گیرد، خورشید آن روز- به دنبال شهادت امام سوم (ع) افول نمود ولی با آن غروب از یک سوی ستاره‌ی افول شدای اسلام با نور خیره کننده و جلوه‌ی بیشتری درخشیدن آغاز کرد و از سوی دیگر حکومت آل‌امیه و آل‌جباران ستمگر با ننگ و رسوائی در اعماق ظلمت و تاریکی تاریخ بسرعت فرومی‌رفت.

## دیده‌ای که فاصله‌ی زمان را می‌شکافد

حکومت خونخوار بوسفیانیان که اکنون از قتل و کشتار و خونریزی شریفترین انسانهای عصر خویش فارغ گشت می‌خواهد هیچ نشانه‌ای از آنها برای نسلهای آینده بر جای نماند تا دیگر این قیام خونین برای آیندگان به صورت مکتبی الهام بخش زنده نماند و از اینجا است که دستور می‌دهد تا بر بدنهای پاک آن آزاد مردان امت اسب بتازند!!! تا از این راه اثری از آنان بر جای نماند و خاطره‌های آنها برای همیشه فراموش گردد! اما آنها نمی‌دانند که حسین (ع) چراغ فروزان الهی است و این چراغ [صفحه ۲۹۵] هیچگاه خاموش شدنی نیست. «یریدون ان یطفؤا نورالله بافواهمم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون» [۱۹۷]. آیا ممکن است انسانیت و تاریخ بشر این حادثه‌ی بزرگ و نهضت عظیم را فراموش کند؟! آیا امکان پذیر است که گذشت روزگار این فاجعه‌ی خونین را کهنه سازد و یا آن را از یاد ببرد؟! فرزند معاویه آنچه آنچنان به غلط سرمست و مغرور بود که تصور می‌کرد دیگر کارها تمام شده و خاطره‌ی خاندان وحی برای همیشه محو گردیده است!!! بغض و عداوت موروثی شدیدی که آن بی‌اصالت رسوا نسبت به دودمان پیغمبر داشت وی را تا آن حد نابینا و کور ساخته بود که نمی‌توانست آیندی پر افتخار و عزت بی‌مانند حسین (ع) را بنگرد اما در همان شرائط سخت و طوفانی دختر امیرالمؤمنین زینب با دیدی که فاصله‌ی زمان را می‌شکافد آنچنان آینده‌ی آن سرزمین و جلوه‌های عظمت حسین (ع) را در آن می‌بیند که با قاطعیت تمام درباره‌ی آن سخن می‌گوید. مورخین بزرگ نگاهشده‌اند هنگامی که کاروان اسیر حسین (ع) را در روز یازدهم از قتلگاه امام عبور دادند حضرت سجاد زین‌العابدین (ع) منظره‌ی دل خراش پیکر شریف را از نزدیک دیدار نمود و سخت منقلب گردید، در آنجا زینب نزد برادر زاده خویش آمد و عرضه داشت: «... لا یجز عنک ما تری فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله (ص) [صفحه ۲۹۶] الی جدک و ابیک و عمک و لقد اخذ الله میثاق اناس من هذه الأمة لا تعرفهم فراعنة اهل الارض و هم معروفون فی اهل السموات انهم یجمعون هذه الاعضاء المتفرقة فیوار وناها و هذه الجسوم المفرجة و ینصبون لهذا الطف علما لقبر ابیک سیدالشهداء (ع) لا یدرس اثره و لا یعفو رسمه علی کرور اللیالی والایام و لیجتهدن ائمة الکفر و اشیاع الضلالة فی محوه و تطمیسه فلا ینز داد اثره الا- ظهوراً و امره الا- علواً [۱۹۸]. یعنی این منظره‌ی دلخراش شما را بی‌تاب نکند، خداوند جمعی از این امت را خواهد فرستاد که ستمگران زمین آنها را نمی‌شناسند ولی فرشتگان آسمان با آنها آشنا هستند، آنها این بدنهای پاره پاره را جمع می‌کنند و آنها را دفن می‌سازند و بر این زمین نشانه‌ای برای قبر سیدالشهداء نصب می‌کنند که اثر آن محو نخواهد شد و گذشت تاریخ آنرا کهنه نخواهد ساخت و هر چند که جباران و پیروان ضلالت برای نابودی آن کوشش کنند بر عظمت و شوکت آن افزوده خواهد گشت». در اینجا دختر امیرالمؤمنین (ع) که اکنون در اسارت یک حکومت دیکتاتور است درباره‌ی آینده‌ی کربلا سخن می‌گوید و از اینهمه عظمت و شکوهی که قبر مطهر حسین اکنون دارد و قبله‌گاه آزاد مردان جهان در طول تاریخ بوده و تا پایان هم خواهد بود در آنروز خبر می‌هد، در آن روزی که ظواهر کار خلاف آنرا نشان می‌داد! [صفحه ۲۹۷] آری این سخن زینب و دید او درباره نهضت و ثمرات شیرین آن در آینده است! و آینده هم بخوبی نشان داد که دختر علی (ع) بیهوده سخن نگفت، این یک حقیقتی است که هر قدر گذشت زمان بر حادثه‌ی کربلا بیشتر می‌شود عظمت، جلال و قداست آن افزونتر و آشکارتر می‌گردد!!! و این عجیب است که گویا نهضت حسین (ع) از این نظر بر خلاف همه‌ی حوادث و پیش آمده‌های است زیرا حوادث مهم درست همانند سنگی است که در داخل حوض وسیعی سقوط کند، این سنگ با سقوط خود طبعاً موجی در آب ایجاد می‌کند، ولی این موج تنها در محل سقوط شدید است اما هر قدر که به عقب می‌رود آرام‌تر می‌گردد تا جائیکه اگر وسعت حوض بسیار باشد دیگر در اواخر آن از موج اثری دیده نمی‌شود، حوادث و پیش آمده‌های بزرگ همینگونه است یعنی در آن هنگام که انجام شد و یا حداکثر در همان ماه یا سال موجی از خود در افکار ایجاد می‌کند اما هر قدر دامنه‌ی تاریخ پهن‌تر شود و از زمان آن حادثه بیشتر بگذرد بیشتر به دست فراموشی سپرده گشته و خاطره‌ی آن کهنه می‌گردد، ولی



حادثه‌ی خونین طف به عکس این قاعده‌ی طبیعی است یعنی در آنروزی که این قیام خدائی انجام شد موج آن در افکار بسیار کوتاه و نامحسوس بود، اما هر قدر بر تاریخ وقوع آن بیشتر گذشت عکس‌العمل آن شدیدتر و موج آن عظیم‌تر گردید تا جائی که امروز کمتر کسی در جهان یافت می‌شود که با تاریخ اقوام و ملل دیگر سر و کاری داشته باشد و با اینحال از حادثه‌ی کربلا و نهضت حسین (ع) چیزی نداند و به آن با نظر اعجاب و تحسین ننگرد. [صفحه ۲۹۸] موجی که قیام خونین حسین (ع) بوجود آورد آنچنان فاصله‌های قرون و اعصار را شکافت و جهانگیر شد که شخصیت‌های بزرگی همانند «گاندی» هنگامی که مردم هند را برای کتب آزادی و استقلال دعوت می‌کند بر ندای آسمانی حسین علیه‌السلام که می‌فرمود: «... فکونوا احراراً فی دنیاکم» تکیه کرده و ملت زجر کشیده و استعمار شده‌ی خویش را به پذیرش آن ندا می‌خواند و ما به خواست خداوند در پایان کتاب، نهضت حسین (ع) را از نظر دانشمندان بزرگ و آزادی خواهان مشهور جهان مورد بحث قرار خواهیم داد و عکس‌العمل جهانی این قیام را بطور فشرده یادآور خواهیم گشت.

### پایان یک مسئولیت و آغاز مسئولیتی دیگر

در اینجا قسمت دوم کتاب پایان رسید، در این قسمت ما با شواهد زنده و غیر قابل انکار نشان دادیم که فرزند پیغمبر (ص) از ابتدا دارای هدفی مشخص و سیاستی معین بوده است و بخوبی از پایان کار آگاهی داشت. در این قسمت روشن ساختیم که زاده‌ی امیرالمؤمنین (ع) همه‌ی کارهایی که در طول راه انجام داد و تمام گفتارها و خطبه‌هایی که ایراد فرمود همه و همه در تعقیب از همان سیاست و برای رسیدن بهمان هدف بوده است، حسین (ع) آنچنان سیاست نهضت خویش را دقیق و صحیح طرح کرده بود که راستی عالیت و برای رسیدن به آن اهداف بزرگ و جهانی طرحی بهتر از آن امکان ناپذیر بود اما با اینحال این یک حقیقت [صفحه ۲۹۹] است که اگر طرح‌های نهضت تنها برای شهادت و تا عصر عاشورا پایان می‌یافت پیروزی یزید قطعی و حتمی بود و امکان یک بهره‌برداری وسیع از آن قیام خونین وجود نداشت زیرا فرزند معاویه در یک بیابان خشک کاروان سلاله‌ی نبوت و خلاصه‌ی خاندان وحی را محاصره نموده و با انجام شرمگین‌ترین جنایت، آن حضرت و یاران وی را به قتل رساند. این حادثه هر چند بسیار بزرگ و جانسوز بود، ولی برای حکومت شام امکان داشت که با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی خویش و نیروهایی که آن روز در اختیار داشت به آسانی آنرا تحریف نموده و یکباره آنرا قلب ماهیت سازد، چنانکه ستمگران و جباران توانستند در طلوع تاریخ بسیاری از حوادث بزرگ و اصیل را دچار چنین سرنوشت شومی سازند. حسین بن علی (ع) هر چند در روز شهادت خود سخن گفت سخنانی که تا اعماق جان هر انسانی اثر می‌گذارد- و در آن اهداف بزرگ و آسمانی خویش را برای مردم کوفه و جهانیان روشن ساخت، از فساد حکومت و ماهیت شیطانی آن پرده برداشت، آینده‌ی شوم و خطرناک امت را آشکارا بیان نمود، اما فرزند معاویه به سادگی و آسانی می‌توانست این ندهای جانبخش را در همان سرزمین «مانند صاحب صدا» مدفون سازد و اجازه ندهد تا بگوش دیگران برسد و از این راه خون پاک‌ترین سلاله نبوت و شیرمردان فضیلت را یکباره پایمال سازد. اینجاست که ما می‌گوئیم اگر نقشه حسین تنها تا کربلا پایان می‌یافت [صفحه ۳۰۰] و برای بهره‌برداری از آن دیگر طرحی وجود نداشت طبعاً این فداکاری‌ها در برابر قدرت و امکانات وسیع حکومتی که از منبر و محراب گرفته تا اقتصاد و ارتش همه را در اختیار داشت یکباره بی‌اثر بود اما حسین (ع) خلیفه‌الله است، مردی که از روز اول به تمام جوانب کار می‌اندیشد و پایان امر بر وی روشن است طبعاً این چنین انسانی بیدار با دید خدائی خود برای بهره‌برداری از آن قیام بزرگ هم بی‌نقشه نیست، فرزند پیغمبر برای به ثمر رساندن نهضت مقدس خویش طرحی بهت‌انگیز و موثر دارد که باید با دست کاروان اسیران یعنی همان زنان، و کودکان که در چنگال اهرمان گرفتارند. اجراء گردد. آنهایی که هنگام حرکت از مکه امام درباره‌ی آنان فرموده بود: «ان الله شاء ان یریهن سبايا- خداوند می‌خواهد این زنان را اسیر به بیند»، اکنون سر اسارت آنان روشن می‌گردد و حقایق آشکار می‌شود، ما به خواست خداوند در

قسمت سوم این کتاب درباره‌ی نقش اسراء بحث می‌کنم و نشان خواهیم داد که چگونه آن کاروان پیروز و وظیفه‌ی بزرگ و مقدس خویش را به عالی‌ترین صورت انجام داد و چگونه توانست موج بنیان‌کن انقلاب را تا سرزمین شام برساند و از این راه پایه‌های حکومت دودمان بوسفیان را سخت متزلزل و لرزان سازد. [صفحه ۳۰۲]

## نقش اسیران پیروز در بهره‌برداری از نهضت و به ثمر رساندن آن

### اسیران پیروز یا سازمان تبلیغاتی حسین

#### اشاره

در قسمت دوم این کتاب، ما سیاست و روش خاص حسین بن علی علیه‌السلام را از زمان حرکت از مدینه تا هنگامی که آن حضرت قیام مقدس و خونین خویش را در کربلا به پایان رساند، مورد بررسی و بحث قرار داده‌ایم و روشن ساختیم که این نهضت هر چند تا پایان شهادت با عالیترین و صحیح‌ترین طرح ممکن انجام گردید، ولی با این حال اگر برای بهره‌برداری از آن نقشه‌هایی دقیق و حساب شده در کار نبود نه تنها یزید به آسانی می‌توانست آن فاجعه‌ی خونین را تحریف سازد بلکه از آن حوادث در راه تثبیت منافع کثیف و حکومت ننگین خویش و تسلط هر چه بیشتر بر آن مردم فلک‌زده بخوبی استفاده می‌نمود ولی رهبر معصوم انقلاب که برای خنثی کردن نقشه‌های شیطانی زاده‌ی معاویه و راهبری کردن این نهضت تا پایان شهادت عالی‌ترین طرحها را داشت و برای استفاده‌ی از آن همه فداکاریها هم دقیقترین نقشه‌ها را دارا است و زنان و کودکان اسیر هم مأمور اجرای آن نقشه و مسئول بهره‌برداری از آن نهضتند. [صفحه ۳۰۳] این کودکان و زنان داغ‌دیده هر چند در صورت اسیران بی‌پناه اکنون بسوی شام در حرکتند اما در واقع آنها سازمان تبلیغ حسینند و سرنوشت نهضت اکنون بدست آنها سپرده است، آنان باید با روشن بینی خاص خود از فرصتهای مناسبی که در طول راه پیش می‌آید تا آخرین حد ممکن استفاده کنند، و از میان همان محملهای بی‌روپوش و با همان بازوهای به ریسمان بسته با مردم سخن گویند و خطبه‌ها ایراد نمایند. این وظیفه‌ی آنها است که حکومت یزید را در برابر اجتماع و ملت به محاکمه بکشند و آشکارا محکومیت و رسوائی و ننگ آن را ثابت کنند، آنها هستند که باید صورت واقعی و ماهیت فاجعه‌ی طف را از دستبرد و تحریف حکومت حفظ کرده و با همان قداست و عظمت آنرا در برابر نسلهای اسلامی قرار دهند، آنها دستگاههای ضبط حسینند و باید نداهای روح بخش امام را با همان سوز و گداز و جذابیت خاص آن بگوش انسانها و ملتها برسانند با این حساب، وظیفه‌ی خاندان حسین (ع) حیاتی است و باید با دقت و مراقبت خاصی انجام گیرد. حادثه‌ی دردناک کربلا- هر چند کافی است که به تنهایی شدیدترین خشم و نفرت خلق را علیه دودمان آل‌امیه سخت تحریک کند و پاکترین احساسات و عواطف امت را به سوی حسین (ع) و خاندان عزیزش معطوف دارد، اما خطری بزرگ که به سختی آنرا تهدید می‌کند امکان تحریف آن بوسیله‌ی دستگاه حکومت است، اینجا تنها کاروان اسیرانند که می‌توانند آن تهدید را خنثی کند و اجازه‌ی چنین خیانتی را به بوسفیانان [صفحه ۳۰۴] ندهند، مسئولیت بزرگ و مهم این زنان و کودکان اینست که در لباس سوگواری، عزاداری، گریه کردن، ضحجه زدن خاطره کربلا- را زنده نگه دارند و با بیان خیانتها و فجایع رسوائی که دستیاران یزید در آن بیابان انجام دادند امت را در جریان آن حوادث آنگونه که هست قرار دهند. اکنون ما بخواست خداوند در صددم روشن سازیم که چگونه اسرای اهلیت توانستند با استفاده از فرصتهای مناسب اجتماع اسلامی را از هدف مقدس سالار شهیدان آگاه سازند و از این راه آن نهضت خونین را به ثمر برسانند. هدف ما در این قسمت (همانند بخش اول و دوم) شرح همه‌ی پیش‌آمدها و نقل تمام حوادثی که در طول راه انجام گردیده نیست بلکه مقصود تنها بررسی کارهایی است که وسیله‌ی آن اسیران به منظور رسوا کردن حکومت و به ثمر رساندن نهضت انجام گردیده است. ما در این قسمت بیشتر به بحث و توضیح درباره‌ی خطابه‌ها و سخنرانیهایی که بوسیله

خواهران و فرزندان حسین (ع) ایراد گردیده و عکس‌العمل شدید آنها از نظر حکومت و افکار امت می‌پردازیم، اکنون شروع در این فصل. [ صفحه ۳۰۵ ]

### دختر علی خطابه‌ای آتشین ایراد می‌کند

جنود شیطان و دست یاران ناپاک یزید پس از آنکه از کشتار و غارت فارغ گشتند و دست خود را با خون شریفترین انسانهای عصر خویش آغشته ساختند دودمان وحی را اسیر کرده و در یازدهم محرم آنان را بسوی کوفه حرکت دادند، کوفه‌ای که چندی قبل با نامه‌های فراوان از حسین (ع) دعوت کرده بود تا به آن سوی روند و با یاری و حمایتشان رهبری امت را در دست گیرند اکنون همان مردم پس از شهادت حضرتش خاندان او را در حالت اسارت در خود می‌پذیرد!! ما پیش از آنکه درباره‌ی اولین قدم تبلیغی مؤثر و عمیق اهل بیت در کوفه بحث کنیم باید موقعیت خاص آن شهر را از نظر دودمان وحی و حکومت فرزند زیاد شرح دهیم. کوفه که به منزله‌ی قلب عراق بود در مدت پنج سال پایتخت حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) بوده و همواره مرکز شیعیان آن حضرت و پایگاه دوستان آن بزرگوار بوده است، زینب کبری و فرزندان علی تا چند سال قبل با احترام در آنجا بسر می‌بردند، اکنون همان زینب می‌خواهد وارد [ صفحه ۳۰۶ ] آن شهر گردد، اما در حالیکه اسیر است و در میان محملی بی‌روپوش جای دارد و فرزندان برادرش در حال اسارت در برابر چشم او قرار دارند. کوفه‌ای که دیروز زینب کبری را با احترام در خود جای داده بود اکنون آن قهرمانه ایمان و فضیلت را در این حال می‌پذیرد!! موقعیت خاص آن شهر از نظر خاندان علی و شیعیان آن حضرت بر حکومت زاده زیاد هم پوشیده نیست او با آنکه اکنون کاملاً بر اوضاع مسلط است و با نیرنگهای شیطانی و جنایتهای غیرانسانی خود توانست دلها را در برابر قدرت کاذب خود خاضع کرده و آنها را در برابر خویش مرعوب سازد با اینحال از آوردن خاندان اسیر حسین (ع) به کوفه ترس دارد، ترس از آنکه مبادا آن مردم از خواب مرگبار خویش بیدار گردند و جنبشی انسانی و اصیل برای تباه ساختن ریشه‌های حیات ننگین او انجام گیرد. از این نظر شدیداً مراقب اوضاع است و حکومت نظامی سختی اعلام نمود؛ سپس دستور داد هیچ یک از مردان کوفه در روز ورود اهلیت سلاح جنگ بر ندارد و با اسلحه از خانه خارج نشود آنگاه فرمان داد تا ده‌هزار تن مرد مسلح از ارتشیان او در قسمتهای حساس شهر و مسیر اسراء گمارده شوند تا به شدت مراقب حوادث باشند [۱۹۹] و با این ترتیب فرزند زیاد حداکثر احتیاط را از نظر نظامی و ایجاد محیط رعب و وحشت انجام داده. آنگاه دستور داد خاندان فضیلت را (در حالیکه سرهای شهداء [ صفحه ۳۰۷ ] و آزاد مردان بشر بر بالای نیزه پیشاپیش آنها بود) وارد کوفه گردانند. قافله‌ی اسیران در این شرائط به کوفه درآمدند در حالیکه اجتماع عظیم و بی‌سابقه‌ای از طبقات مختلف در خیابانها و کوچه‌ها گرد آمده و آنها را نظاره می‌کردند. دختر علی (ع) زینب کبری در میان محمل خویش جای گرفته و به آن منظره و مردم افسون شده کوفه می‌نگرد، ناگاه گذشته‌ی زندگی وی آن شهر در خاطرش مجسم می‌گردد، با خود فکر می‌کند که: آیا اینجا کوفه است؟! همان کوفه‌ای که پدرم در آن حکومت می‌کرد و من با احترام در آن زندگی می‌کردم. اما اکنون در میان محمل بی‌روپوش جای گرفته‌ام؟! آیا اینان همان مردمند که شریفترین انسانهای عصر خویش را کشتند و اکنون بی‌تفاوت برای تماشای اسیران فضیلت جمع شده‌اند؟! این افکار زجر دهنده پیاپی از برابر زینب می‌گذرد. اینجا بود که آن بانو تصمیم گرفت از آن اجتماع عظیم استفاده کند و اولین قدم را در راه بیان حقایق کربلا و رسوا کردن حکومت آل بوسفیان بردارد، تصمیم گرفت خطابه‌ای جانسوز ایراد کند و مردم را از عظمت جنایتی که حکومت زیاد با دست آنان انجام داد با خیر سازد و آنها را به آزادی و شرف، به انسانیت و فضیلت، به نجات از زیر بار ستمگران و بردگی دعوت نماید.

**شرایط سخن برای زینب آماده نیست اما...**

- دختر بزرگ امیرالمؤمنین (ع) تصمیم خود را گرفت و می‌خواهد [صفحه ۳۰۸] خطابه‌ای ایراد کند، خطبه‌ای که از خون شهدای طف رنگ گرفته و حرارت آن از سینه‌ی سوزان و فکر خروشان زینب است، سخنی که مردم افسون شده‌ی کوفه شوکی سخت وارد کند و آنها را برای گرفتن انتقام از ستمگران از آن خواب مرگبار بیدار سازد اما با تاسف فراوان شرایط سخن برای آن بانو آماده نبود زیرا یک خطیب- آنهم اگر بخواهد در محیطی طوفانی و حساس سخن براند- باید دارای شرایط زیر باشد. شرط اول- سخنگو باید تحت فشار هیچ عامل درونی (مانند گرسنگی و تشنگی) که موجب رنج اوست نباشد تا با فکری آرام و تسلطی کامل سخن بگوید اما زینب کبری چنین شرطی را فاقد بود زیرا بعد از روز دهم آب و نان به طور جیره‌بندی و در حداقل به اسیران داده می‌شد و طبعاً بانویی بزرگ همانند زینب که سرپرستی فرزندان برادر را بر عهده داشت از سهمیه‌ی خود کمتر استفاده می‌نمود و قدری از جیره‌ی خویش را در اختیار اطفال کوچک قرار می‌داد. شرط دوم- گوینده سخن باید با مردمی سخن بگوید که نظر منفی با او ندارند و با دیده‌ی احترام به وی می‌نگرند و اگر خطیب در اجتماعی سخن گوید که شنوندگان با حقارت به وی می‌نگرند بدون تردید فکری آرام و خاطری آسوده ندارد، متأسفانه برای زینب علیهاسلام این شرط هم آماده نبود زیرا هر چند مردمی فراوان می‌دانستند که آنها از خاندان علی (ع) هستند ولی جمعی هم بودند که نمی‌دانستند آنها کیانند و از کدام دودمان؟! این جمع آنها را تنها به این نام می‌شناختند که مردانشان علیه [صفحه ۳۰۹] حکومت قانونی!!! یزید قیام کردند و کشته گشتند و زنان و فرزندانشان هم اسیر گردیده و اکنون وارد کوفه می‌شوند شخصیت بزرگ علمی اسلام سید بن طاوس می‌نویسد: «فلما قاربوا الکوفه اجتمع اهلها للنظر الیهن فاشرفت امرأه من الکوفیان فقالت من ای الاساری انتن؟ فقلن نحن اساری آل محمد (ص) [۲۰۰]. یعنی هنگامی که کاروان اسیر به نزدیک کوفه رسیدند مردم برای تماشای آنان جمع شدند و یکی از زنان کوفه گفت شما از چه خاندانی هستید؟ گفتند ما اسرای آل محمدیم». مورخ دیگر مرحوم سپهر می‌نویسد: «هنگامی که سهل وارد کوفه شد و وضع آن شهر را غیر عادی دید از پیرمردی پرسید چه تازه‌ای است؟ او در پاسخ گفت این مردم بعضی به نصرت لشکر یزید شادند و جمعی به شکست سپاه حسین سوگوار [۲۰۱]. آنچه که از این دو جمله‌ی تاریخی استنباط می‌گردد این است که هر چند جمعی از مردم کوفه آن کاروان فضیلت را می‌شناختند و بر آنها سوگوار بودند، اما برخی هم اصولاً آنها را نمی‌شناختند و برای شکست آنان شادی می‌کردند!! با این حساب زینب می‌خواهد با مردمی سخن گوید که جمعی از [صفحه ۳۱۰] آنان به او نظر منفی داشته و با حقارت می‌نگرند. شرط سوم- گوینده باید در محیطی آرام و بی‌سر و صدا سخن بگوید ولی زینب خطابه‌ی خویش را در محیطی ایراد کرد که در آن از سکوت و آرامش خبری نبود. شرط چهارم- خطیب هنگامی می‌تواند گفتار خویش را کامل و مسلط ایراد کند که مرعوب نباشد و فشاری را بر خود احساس نکند زیرا رعب و ترس خود عاملی است که اجازه نمی‌دهد، گوینده بر گفتار خویش مسلط باشد و مطالب خود را درست ایراد سازد. اما دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شرایطی سخن می‌گوید که اولاً در حال اسارت است و ثانیاً ده‌هزار مرد مسلح؟ سخت بر مردم و شهر نظارت دارند، با این ترتیب آن بانوی بزرگ سایه‌ی شوم و سهمگین قدرت پسر زیاد را به خوبی بر سر خود احساس می‌کرد. شرط پنجم- یک سخنران باید در برابر مناظر ناراحت کننده قرار نگیرد زیرا این خود موجب پریشانی فکر اوست، ولی زینب هنگامی سخن می‌راند که مناظری دلخراش در برابرش قرار داشت، کدام عامل اضطراب و پریشانی فکر از این نیرومندتر که دختر علی (ع) برادرزادگان و زنان و خواهران امام را در شرایط ناراحت کننده‌ای در میان محملها دیدار می‌کند؟! با این ترتیب هیچیک از شرایط خطابه برای زینب آماده نیست، اما با این حال آن بانوی قهرمان تصمیم گرفت از این فرصت بزرگ استفاده کند و حادثه‌ی دردناک عاشوراء را که سند رسوائی حکومت [صفحه ۳۱۱] یزید است با بیانی آتشین و گرم با مردم در میان بگذارد، ابتدا آن شیرزن با ندای قاطع فرمان سکوت داد. «او مات الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکنت الاجراس. با این فرمان نفسها در سینه حبس گردید و شترها از حرکت باز ایستاد، همه گردن کشیدند و گوش فرامی‌دهند تا سخنان آن بانو را بشنوند. زینب شروع به سخن کرد اما ابتدا نسب خویش را معرفی نمود تا نگاههای تحقیرآمیز آنان

را بدیده‌ی احترام مبدل سازد. فرمود «الحمد لله والصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار سپاس می‌گذارم خدای را و درود می‌فرستم بر پدرم محمد و خاندان پاک او». خواننده‌ی عزیز- در اینجا زینب (بنا به نقل مرحوم سپهر) از پیغمبر اسلام تعبیر به «پدر» می‌کند با آنکه روش اهل بیت در خطابه‌ها این نبود، آنان همواره از آن حضرت به «رسول» یا «نبی» و یا «جد» یاد می‌کردند و بر وی درود می‌فرستادند؟! شاید حتی یک مورد هم نتوان یافت که دودمان وحی از پیغمبر به عنوان «پدر» یاد کرده باشند؟! اما زینت در اینجا گفت: درود بر پدرم پیغمبر!!؟ آری او می‌خواهد پیش از شروع به گفتار، خود و قافله‌ی اسیران را معرفی کند و نسبت خویش را با پیغمبر روشن سازد تا همگان دریابند اینها کیانند و از کدام دودمان و قبیله‌اند تا از این [صفحه ۳۱۲] راه افکار و احساسات مردم را در اختیار بگیرد، از این لحظه دیگر مردم به وی به عنوان دختر پیغمبر می‌نگرند نه به صورت یک بانوی اسیر، و سپس دنباله‌ی سخن را خطاب به آن مردم چنین ادامه داد. «یا اهل الکوفه یا اهل الختل والغدر أتبکون فلا رقأت الدمعة ولا هذأت الرنة انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکائاً تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم الاوہل فیکم الا الصلف والنطف والصدر والثنف و ملق الاماء و غمز الاعداء او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده الاساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون. ای مردم کوفه‌ای اهل فریب و خدعه آیا بر ما می‌گریید؟! هنوز چشمهای ما گریان است و ناله‌های ما خاموش نگردیده، مثل شما مثل همان زنی است که رشته‌ی خود را می‌بافت و سپس آنرا برمی‌گشود، شما هم به پیغمبر ایمان آوردید و ریمان ایمان خویش را محکم بافتید، اما با این گناه عظیم دوباره آنرا گشودید در شما نیست جز چاپلوسی و شر و فساد و نخوت و عجب و بغض و تملق از کنیززادگان و با دشمنان غمازی کردن، شما مانند گیاهی هستید که بر مربله‌ای بروید، نه قابل اکل است و نه موجب نفع و یا مانند نقره‌ای مانید که در دل خاک دفن گردیده، نفسهای شما چه بد برای شما در سرای دیگر ذخیره کرده شما مستوجب غضب خدائید و در دوزخ جای دارید.» «أتبکون و تنتحون؟! ای واللہ فابکو اکثراً و اضحکوا قليلاً- فلقد ذهبتم بعارها و شمارها و لن تر حضوها بغسل بعدها [صفحه ۳۱۳] ابدأ و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوة و معدن الرسالة و سید شباب اهل الجنة و ملاذ ذخیرتکم و مفزع نازلتکم و منار حجتکم و مدره سنتکم الاساء ما تزرون و بعداً لکم و سحفاً فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقه و بوء تم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلۃ والمسکنة. پس از آنکه ما را کشتید اکنون بر ما می‌گریید؟! آری بخدا سوگند که باید بسیار بگریید و کم بخندید، هر آینه ننگ و عار این جنایت دامن شما را گرفته و با هیچ آبی نمی‌توانید این لکه را بشوئید، چگونه شسته می‌شود قتل پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت، شما کشتید کسی را که پناهگاه نیکانتان و دادرس در هنگام بلا- و مصیبت‌تان بوده است. کسی که نشانه‌ی حجت‌های شما و جایگاه سنت شما بوده، ای اهل کوفه گناه زشتی را مرتکب شدید و هلاک و عذاب بر شما باد، کوششهای شما بی‌نتیجه و دستهای شما بریده باد در این کار سخت زیان کردید و غضب خدای را بر خود نازل نمودید و داغ ذلت و مسکنت بر شما نقش بست.» «ویلکم یا اهل الکوفه أتدرون ای کید لرسول الله فریتم؟! و ای کریمه له ابرزتم؟! و ای دم له سفکتم؟! و ای حرمة انتهکتیم؟! ولقد جتتم بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء کطلاع الارض او ملاء السماء افعجتتم ان قطرت السماء دماً ولعذاب الاخره اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل فانه لا یخفره البدار و لا یخاف [صفحه ۳۱۴] فوت الثاروان ربکم لباً المرصاد [۲۰۲]. وای بر شما ای مردم کوفه آیا می‌دانید کدام پاره‌ی جگر از مصطفی را شکافتید؟! او کدام پرده‌نشینان عصمت را از پرده بیرون افکندید آیا می‌دانید چه خونی از پیغمبر بر زمین ریختید؟! و چه حرمتی را از او هتک نمودید؟! شما گناهی قبیح و داهیه‌ای عظیم انجام دادید گناهی که زمین را پر کرده و آسمان را فرا گرفته است آیا عجب می‌کنید اگر آسمان خون بیارد؟! هر آینه عذاب خداوند در آخرت ذلت‌آور و سخت‌تر است در حالیکه آن روز شما یاری نمی‌شوید و حمایت نخواهد شد اکنون که خداوند به شما مهلت داده خوشدل نباشید چه آنکه خدا در مجازات عجلت نمی‌کند و بیم ندارد که وقت مکافات سپری گردد و سرعت در مکافات او را تحریک نمی‌نماید و بدانید که پروردگار شما در کمین‌گاه است.» دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام این خطابه گرم و آتشین را ایراد کرد در حالیکه مصائب کربلا سخت او را رنج می‌داد و

اکنون هم در حال اسارت است!!! با اینحال آنچنان کوبنده و مسلط سخن گفت که به شیر بن حزیم اسدی می‌گوید: «و لم أرخفرة والله انطق منها كانها تفرغ من لسان امير المؤمنين علي بن ابيطالب [۲۰۳]. یعنی به خدا قسم من زنی را در نهایت عفت و حیا ندیم که بهتر از [ صفحه ۳۱۵ ] زینب سخن بگوید!! آنگونه خطابه خواند که گویا این کلمات از زبان علی بن ابی‌طالب شنیده می‌شود!! زینب در این گفتار مردم خفته‌ی کوفه را بیدار کرد، مردمی که با افسونگریهای حکومت گویا در خواب مرگباری فرورفته و نمی‌دانستند چه جنایت بزرگی را فرزند معاویه با دست آنان انجام داد، جنایتی که (بنا بگفته‌ی زینب) ننگ و عار آن محو شدنی نیست و داغ رسوائی آن پاک خواهد گشت. عکس‌العمل این خطبه در بین آن مردم آنچنان شدید بود که نوشته‌اند «فوالله لقد رأيت الناس يومئذ حيارى يبكون و وضعوا ايديهم في افواههم [۲۰۴]. یعنی بخدا قسم در آن روز مردم کوفه را دیدم که بهت‌زده اشک می‌ریزند و از شدت غم دستها را بر دهان گرفته و انگشت‌های خود را می‌گزند. سخنان زینب مانند صیحه‌ای بود آسمانی که محیط کوفه را یکباره فراگرفت و در آن اثر عمیق و جانسوزی گذارد، دختر امیرالمؤمنین علیهاسلام فاجعه دردناک کربلا را که با دست همان مردم بی‌فضیلت انجام یافته بود بی‌پرده و سوزناک بیان نمود و آنها را برانجام آن سخت نکوهش و توبیخ کرد. زینب کبری با کلمات ملکوتی خود حقایق تلخ عاشوراء را بی‌پرده [ صفحه ۳۱۶ ] بیان داشت تا حکومت زاده‌ی زیاد نتواند آن را تحریف کرده و ماهیت قضیه را قلب سازد. تصورش نشود عکس‌العمل این خطبه و هیجان شدیدی که در بین مردم کوفه ایجاد کرده بود آنی بود و پس از زمانی کوتاه فراموش گردید! نه. این تصور باطل و نابجا است، گفتار زینب آنچنان اثر عمیق در کوفه بجای گذارد که بالاخره توانست با دست همان مردم از کارگردانان و شرکت‌کنندگان در حادثه‌ی خونین طف به بدترین صورت انتقام بگیرد، آنها گویا خفته بودند و زینب آنان را بیدار ساخت، و با روشن ساختن عظمت و بزرگی جنایتی که با دست آنها انجام شد و تحقیر و توبیخ شدید که آن بانو نسبت به آن مردم نمود خشم و غضب آن شهر را علیه عبیدالله زیاد و یاران او سخت به هیجان آورد، هیجانی که دیگر آرام نشد تا هنگامی که همان مردم تحت لوای مختار گرد آمده و به خاطر خونخواهی حسین (ع) با شعار «یا لثارات الحسين» دست به شورش مقدس و انسانی زدند، شورش که موج سهمگین و مرگبار آن فرزند زیاد و همه‌ی شرکت‌کنندگان در جنایت کربلا را فراگرفت و آنها را به دردناکترین وجه به دست انتقام سپرد. راستی اگر آن خطابه‌ی آتشین و کوبنده نبود آیا حکومت زاده‌ی زیاد نمی‌توانست کوفه را همچنان در حالت بی‌خبری و خواب نگهدارد و این فاجعه‌ی عظیم را بسیار کوچک و ناچیز جلوه دهد؟! اگر آن سخنان سوزناک نبود که حقایق را بی‌پرده بیان داشت و وضع رسوا و شرمگین مردم کوفه را آشکارا برای آنها روشن ساخت باز هم می‌توان گفت که کوفه [ صفحه ۳۱۷ ] بیدار می‌گشت و درصدد برمی‌آید تا برای جبران ننگ گذشته‌ی خویش آنگونه از کشندگان حسین (ع) و یاران پاک وی انتقام بگیرد؟! آری انقلاب خونین و سهمگینی که کوفه به راهبری مختار و سلیمان بن سرد علیه دستگاه بیدادگر زاده بوجود آورد چیزی جز یک ثمره‌ی شیرین برای خطابه‌ی آتشین و گرم زینب نبوده است. اینجا است که ما به ارزش حیاتی خطبه از نظر نهضت پی برده و نقش عظیم آن را در بیداری افکار و توجه دادن آن به خاندان پیغمبر و ایجاد خشم و غضب در دل‌های مردم نسبت به حکومت دومان آل‌امیه به خوبی درک می‌نمائیم.

### زینب زاده‌ی زیاد را تحقیر می‌کند

فرزند زیاد که اکنون فکر می‌کند به آرزویش رسیده و حسین (ع) و یاران آزاده‌ی او را به قتل رساند و خاندان پاکش را اسیر کرده و وارد کوفه ساخت می‌خواهد آنچه که آنرا به غلط پیروزی می‌نامد به رخ اشراف و بزرگان کوفه بکشد تا از این راه رعب و وحشت بیشتری در دل‌ها ایجاد کرده و تسلط بیشتر خویش را نشان دهد از این نظر مجلسی عظیم بوجود آورد که در آن بسیاری از طبقات مردم را شرکت داد، در آن مجلس افسران بزرگ او صف کشیده و قدرت سهمگین وی به طور محسوس بر همه جا سایه

افکنده است، در این هنگام دستور داد آن اسیران فضیلت را حاضر سازند. زاده‌ی زیاد تصور می‌کرد که دیگر در خاندان پیغمبر نیروئی باقی [ صفحه ۳۱۸ ] نمانده و این زنان و کودکان که دیروز تمام کسان و مردان خویش را از دست داده‌اند. اکنون سخت بال و پر شکسته‌اند و هنگام برخورد با او حداکثر فروتنی و خضوع را نسبت به وی انجام خواهند داد!! این فکری است که عیب‌الله در سر دارد! شگفتا! مگر او از یاد برده که اینان از دودمان پیغمبر و آل‌هاشمند؟! و اگر می‌خواستند ذلیل باشند و از ستمگران تملق گویند دیگر شهادت را انتخاب نمی‌کردند و اسارت را بر نمی‌گزیدند؟! در کشوری که بی‌اصالتها و ناپاکانی همانند زاده‌ی زیاد تنها به خاطر خدمت به حکومت ابتدای یزید اینگونه بر گرده‌ی امت سوار می‌گردد اگر حسین (ع) در برابر آن حکومت تسلیم می‌گشت و دست بیعت به فرزند معاویه می‌داد عالترین پستها و منصب‌ها در اختیار او بود، اما از نظر حسین (ع) و منطق انسانی وی آن زندگی و مقام چیزی جز ذلت و ننگ نیست. حسین (ع) چون می‌خواست عزیز بماند و راه خواری و ننگ را بر بشریت به بندد برای خود شهادت و برای خاندان خویش اسارت را برگزید، فرزند امیرالمؤمنین ذلت و اسارت واقعی خواهرش را در آن هنگام می‌دانست که خود در برابر یزید تسلیم گردد، این اسارت که بجرم آزاد مردی و دفاع از حقیقت و آزادی است خود موجب افتخار و سرافرازی است. اما متأسفانه این منطق بزرگ برای سفله‌های امت و فرومایگان اجتماع مانند زاده‌ی زیاد قابل درک نیست، او به غلط تصور کرده که حسین [ صفحه ۳۱۹ ] (ع) مغلوب است و او پیروز!!! آن بیچاره تیره‌بخت گمان می‌برد که فاجعه‌ی هولناک طف دیگر رمقی برای خاندان علی (ع) باقی نگذارد و فکر می‌کند که همانگونه که قدرت ناچیز وی چشم نامردان اجتماع را پر کرده و دل‌های آنها را لرزانده است در زینب و زنان و کودکان دیگر حسین هم همان اثر را بگذارد، اما به زودی به اشتباه بزرگ خویش پی برد و آن غرور و نخوت وی آنچنان درهم شکست که برای او سخت دردناک بوده است، دستور داد خاندان حسین (ع) را در مجلسی مخصوص وی حاضر سازند، ولی دید هنگامی که دختر علی وارد گردید کمترین اعتناء به او و قدرت او نکرد، قدمه را شمرده برداشت همانند فرمانده‌ای پیروز که اکنون از پیکاری بزرگ باز می‌گردد آن بانو اینگونه به مجلس وارد شد و در گوشه‌ای دور از جمعیت جای گرفت!!! طرز ورود زینب آنچنان برای عیب‌الله ناراحت کننده بود که از نزدیکانش پرسید: «من هذ المتکبره این زنی که با این همه نخوت و غرور بر ما وارد گردیده کیست؟» به او گفتند: «هذه زینب بنت علی - این دختر علی زینب است» آن ناپاک هنگامی که نام علی (ع) را شنید خشم او که از عمل زینب سخت به هیجان آمده بود شدیدتر شد و برای انتقام از آن بانو به حربی فرومایگان و بی‌اصالتها دست زد و به زینب و خاندان وحی اهانت نمود و گفت: «الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احد و تثکم. حمد خدای را که شما را رسوا کرد و شما را کشت و دروغ شما را آشکار ساخت. دختر امیرالمؤمنین که برای او سخن گفتن با عیب‌الله دشوار است، بانوئی که در شام شدیدترین انتقاد را از یزید و دستگاه حکومت او نموده [ صفحه ۳۲۰ ] و سخت او را تحقیر می‌کند با این حال به وی می‌گوید: «ای فرزند معاویه این از جفای روزگار است که مرا در شرائطی قرار داد تا با فردی مانند تو سخن بگویم اما من تو را کوچک می‌شمرم و سخت توبیخ می‌کنم». برای چنین بانوی قهرمان سخن گفتن با فرزند زیاد که از ناپاکترین عمال و نوکران زاده‌ی معاویه است بسیار ناراحت کننده است، از این نظر در برابر یاوه‌گوئی‌های وی پاسخی بسیار کوتاه اما قاطع فرمود. «الحمد لله الذی اکرمنا به نبیه محمد (ص) و طهرنا من الرجس تطهیراً انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا. حمد خدای را که ما را به پیغمرش شرافت بخشید و از آلودگیها و پلیدیها پاک گرداند. پسر زیاد! رسوا نمی‌شود مگر فاسق و دروغ نمی‌گوید مگر فاجر و آنها ما خاندان پیغمبر نیستیم» در اینجا زاده‌ی زیاد که خود را سخت در تنگنای حملات پی‌درپی و تحقیرهای وی گرفتار می‌دید به منظور تجدید خاطرهای جانسوز طف شهادت حسین (ع) را رسماً برخ زینب کشیده و با پوزخند و استهزائی گفت: «کیف رأیت صنع الله فاحیک؟! یعنی کار خدای را با برادرت چگونه دیدی؟!» زینب دید که فرزند زیاد با این گفتا، گویا می‌خواهد حوادث کربلا را تحریف کند، شهادت حسین (ع) و پیروزی موقت و سطحی خویش را به حساب اراده و خواست خدا بگذارد و از این راه بر جنایات خود پرده‌پوشی کرده و امر را بر اجتماع مشتبه سازد و آنرا «صنع الله»

بخواند آری او می‌خواست از این راه پرونده شهادت حسین (ع) و یاران آزاده او را برای [صفحه ۳۲۱] همیشه به بندد و کار را یکباره خاتمه بخشد و طبیعی است که در آن شرایط حساس دیگر سکوت برای زینب جایز نیست، او باید حقایق را آشکار کند و اجازه اینگونه تحریف و مغالطه خطرناک با موجودیت انقلاب حسین (ع) بازی می‌کند به استاندار کوفه ندهد آن پرورش یافته‌ی دامان علی (ع) لب به سخن گشود و در پاسخ او گفت: «ما رأیت الا جمیلاً. هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتتجاجون و تتخاصمون عنده و ان لک یابن زیاد موقفاً فاستعدله جواباً و انی لک به ثکلتک امک یابن مرجانه [۲۰۵]. یعنی من از خداوند درباره‌ی برادرم ندیدم مگر نیکوئی و جمال، او و یارانش کسانی بودند که خداوند برای آنها شهادت را مصلحت دانست و آنها با اختیار خود بسوی قتلگاه خویش آمدند اما بزودی پروردگار بین تو و آنان در دادگاه عدل خود جمع می‌کند و در آنجا ترا به محاکمه می‌کشند. ای فرزند زیاد برای تو در آنروز موقفی است که باید برای دادن جواب آماده باشی، ولی چگونه می‌توانی از این گناه عظیم پاسخ بدهی؟ ای زاده‌ی مرجانه مادر بر تو بگریه». این نهیب کوبنده‌ی زینب آنچنان در مجلس طنین انداخت که دلها را پر از هول و هراس کرد و عیب‌الله را در برابر بزرگان و اشراف کوفه سخت کوچک و تحقیر نمود دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام در آن مجلس [صفحه ۳۲۲] شوم اجازه نداد تا زاده‌ی زیاد آن قیام خدائی را که پاکترین مردان اسلام رهبری آنرا بر عهده داشتند تحریف سازد و آنرا خواست خدا و صنع پروردگار بنامد، و با این ترتیب پرده بر روی جنایتها و وحشیگریهای خویش بکشد. بانوی بزرگ کربلا تا اینجا وظیفه‌ی مهم و حیاتی خویش را در پاسداری از نهضت بخوبی انجام داد و با ایراد خطابه‌ای آتشین در اجتماع مردم و سخنان قاطعی که در مجلس فرزند زیاد ایراد فرمود بخوبی توانست مسیر فاجعه‌ی خونین طف را از دستبرد حکومت حفظ کرده و افکار کوفیان را برای گرفتن انتقامی دردناک از بوجد آورندگان آن حادثه آماده سازد. استاندار کوفه پس از آنکه مجلس خود را پایان رساند دستور داد تا آل‌الله را به زندان بردند و به قید و بند کشیدند آنگاه نامه‌ای به یزید نوشت و ضمن شرح داستان شهادت و اسارت از او خواست تا درباره‌ی سرنوشت اسراء فرمانی صادر کند.

### نابینایی شیردل و شجاع

فرزند زیاد بن ابیه پس از آنکه خاندان وحی را در سیاه‌چال زندان جای داد دستور داد تا مردم همگان در مسجد جمع گردند و برای شنیدن خطبه‌ای آماده شوند، آنگاه خود بر بالای منبر رفت و گفت «حمد خدای را که حق را آشکار ساخت و امیرالمؤمنین یزید و یاران او را یاری نمود و دروغگو [صفحه ۳۲۳] و فرزند دروغگو را به قتل رساند». عبدالله بن عقیف که از مردان بزرگ اسلام و از شیعیان پاک امیرالمؤمنین علی (ع) بود در آنجا حضور داشت، او چشم چپ و راست خویش را در جنگ جمل و صفین در راه حمایت شیرمرد فضیلت از دست داده بود و اکنون نابینا است، هنگامی که ناسزا و سخنان زشت فرزند مرجانه را شنید سخت برآشفته و از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: «یابن مرجانه! ان الکذاب ابن الکذاب انت و ابوک و من استعملک و ابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النیین و تتکلمون بهذا الکلام علی منابر المؤمنین؟! ای زاده مرجانه! دروغگو تویی و پدرت و آن ناپاکی که تو را بر این مردم امارت داده و پدر او معاویه بن ابی‌سفیان، فرزندان پیغمبر را می‌کشید و اکنون بر بالای منبر و جایگاه مؤمنین اینگونه سخن می‌گویی؟! عیب‌الله که این سخنان سخت بر وی ناگوار آمده بود گفت کیست که با من اینگونه تکلم می‌کند؟! فرزند عقیف بر او بانگ زد و گفت: «انا المملک یا عدو الله أتقتل الذریه الطاهره التي اذهب الله عنهم الرجس و تزعم انک علی دین الاسلام؟! و اغوثاه این اولاد المهاجرین والانصار لا ینتقمون من طاغیتک اللعین ابن اللعین علی لسان محمد رسول رب العالمین [۲۰۶]. یعنی ای دشمن خدا گوینده‌ی آن کلام منم. آیا تو فرزند آن پاکانی [صفحه ۳۲۴] که خدوند پلیدی و رجس را از آنها برداشت، می‌کشی و با اینحال گمان می‌بری هنوز مسلمانی؟! کجا هستند فرزندان مهاجر و انصار که به فریاد برسند و از ستمگری مانند تو که خودت



و پدرت را پیغمبر لعن کرده انتقام بگیرند» فرزند زیاد با شنیدن این عتابهای کوبنده که مانند صاعقه‌ای بر وی فرود می‌آمد به شدت خشمناک گشت و دستور داد عبدالله را دستگیر سازند، اما قبیله‌ی «ازد» مداخله کردند و عبدالله را سالم به منزل رساندند، ولی عبیدالله جمعی از رجاله‌های خود را فرستاد تا فرزند عقیف را در داخل منزل بازداشت کنند. آنها پس از درهم شکستن مقاومت طایفه‌ی «ازد» درب خانه را شکستند و بعد از مقداری نبرد آن مرد روشندل و بصیر را دستگیر کردند و نزد ابن زیاد آوردند. آن بی‌پدر پس از مکالماتی که با عبدالله انجام داد از او پرسید درباره‌ی عثمان چه می‌گویی؟ عبدالله گفت: او از جهان رخت بر بسته تو را با او چکار است «ولکن سلنی عن ابیک و عنک و عن یزید و ایبه. اکنون از من درباره‌ی خود و پدرت و یزید و بابای او سؤال کن تا من تاریخ و سابقه‌ی شما و خاندانتان را شرح دهم». ابن زیاد گفت: من از تو چیزی نمی‌پرسم تا هنگامی که شربت مرگ بنوشی، عبدالله گفت من از خداوند شهادت می‌خواستم و آروز می‌کردم که بدست بدترین خلق خدا کشته شوم، ولی از هنگامی که [صفحه ۳۲۵] چشمهای من در جمل و صفین نابینا شد از رسیدن به این آرزو مأیوس گشتم، اما اکنون دانستم که دعای من به اجابت رسید، آنگاه اشعاری بلیغ در مدح خاندان پیغمبر سرود و سپس به امر آن ناپاک او را کشته و بدن مقدسش را بر بالای دار زدند، و با این ترتیب نام عبدالله بن عقیف هم در شمار یاران حسین (ع) و حمایت کنندگان از آنحضرت و شهداء اسلام به افتخار ثبت گردید. [صفحه ۳۲۶]

## کاروان اسیران به سوی شام می‌رود

### اشاره

هنگامی که صحیفه‌ی ملعونه و نامه‌ی شوم فرزند زیاد که در آن از شهادت پاکترین مردان اسلام و اسارت خاندان او خبر داده بود به یزید بن معاویه رسید سخت مسرور گشت و شادمانی نمود آنگاه به عبیدالله نوشت که قافله‌ی اسیران را با سرهای شهدا بسوی شام فرستد و آنها را هر چه زودتر برای آن سفر آماده کند. پسر زیاد پس از دریافت فرمان لعنتی یزید اسرای اهلیت را با سرها به جانب شام روانه ساخت. اکنون خاندان حسین (ع) و زنان و کودکان داغ‌دیده‌ی او بسوی پایتخت کشور و مرکز ثقل قدرت آل‌امیه در حرکتند آنها در شام با فرزند معاویه روبرو می‌گردند و به شهری قدم می‌گذارد که بغض و عداوت خاندان علی (ع) مردم آن شهر را فرا گرفته و اصول و فروع آنها با این سنت جهنمی عجین گشته است، مردم شام دهها سال است که تحت تربیت مستقیم معاویه و دودمان بوسفیان قرار دارند، دستگاه وسیع تبلیغاتی معاویه [صفحه ۳۲۷] توانست نسل حاضر شام را بر کینه و بغض شدید نسبت به علی (ع) و فرزندان وی پرورش دهد و رهبری افکار و عقائد آنانرا بر عهده بگیرد، از این نظر حکومت آل‌امیه مردم شام را مطمئن‌ترین و وفادارترین کسان نسبت به خود میداند و از پیوند ناگسستنی آنها با خویش کاملاً اطمینان دارد، شامیان همانگونه که خاندان بنی‌امیه را ولی نعمت خود می‌دانند و بدون قید و شرط برای فداکاری در راه آنها و حکومت آنان آماده‌اند، به همان نسبت با دودمان امیرالمؤمنین علی (ع) کینه‌دیرین و دشمنی زائل‌ناشدنی دارند. قدرت خاندان بنی‌امیه در این شهر کاملاً ریشه‌دار و عمیق است و آنها از حمایت همه‌جانبه‌ی مردم بخوبی برخوردارند، اکنون خاندان اسیر حسین (ع) بنا است در چنین شهری وارد گردند و برای مدتی در میان آن بسر ببرند، با این حساب بخوبی می‌توان پیش‌بینی کرد که شهر شام چگونه از این کاروان استقبال خواهد کرد و در چه شرائطی دردناک اهلیت وحی را در میان خود خواهد پذیرفت، مردمی که می‌شنوند حکومت مورد حمایت آنان با یکی از خطرناکترین و سرسخت‌ترین دشمنان سابقه‌دار خود به نبرد برخاست، ولی «به اصطلاح پیروز شد، مردان آنها را کشت و زنان و کودکان آنان را اسیر کرده و وارد شام می‌سازد. طبیعی است که آن مردم با این اسراء چگونه برخوردی دارند و آنها را چگونه به سرزمین خویش می‌پذیرند! بنابراین شگفت‌انگیز نیست اگر در تاریخ می‌خوانیم: «هنگام ورود اهلیت پیغمبر در شام،

مردم آن لباس‌های نو بر تن کردند و شهر را به بهترین صورت زینت دادند. [ صفحه ۳۲۸ ] خوانندگان و نوازندگان در همه جا مشغول نواختن و خواندن شدند خوشی و شادمانی آنچنان مردم را فرا گرفته بود که گویا شام یکپارچه غرق در سرور است» [۲۰۷]. موقعیت حکومت فرزند معاویه در هنگام ورود اسراء به شام از هر نظر به حدی محکم بود که اگر یک ارتش مجهز و نیرومند با ساز و برگ نظامی کافی می‌خواست در آن شرائط بر آن شهر مسلط گردد و شام را در اختیار گرفته و قدرت یزید را متزلزل سازد امکان ناپذیر بود، تنها ارتشی که با تجهیزات خاص خود می‌توانست در مرکز ثقل قدرت یعنی شام نفوذ کند و حکومت دودمان بوسفیان را به سقوط تهدید نماید همان سپاهی بود که حسین بن علی (ع) آنرا بسوی شام فرستاد- سپاهی که هنگام حرکت از مکه آن بزرگوار فرموده بود، خداوند می‌خواهد این زنان و کودکان را اسیر به بیند». اکنون سر این اسارت روشن می‌شود و این سپاه با سلاحهای معنوی و غیر قابل رقابتی که در اختیار دارد یعنی با همان ریسمانهایی که به بازو و غل و زنجیرهایی که در گردن دارند- و مهمتر از آن با آن زبان گویا و منطوق رسائی که دارند- آنچنان وضع ثابت و محکم یزید را درهم ریخته و دچار پریشانی ساختند که برای حکومت بنی‌امیه قابل پیش بینی نبوده است. و بخواست خداوند به زودی خواهیم دید که قافله‌ی اسیران یعنی ارتش بسیج شده حسین بن علی (ع) چگونه توانست در مدتی کوتاه تمام [ صفحه ۳۲۹ ] شرائط را بنفع خویش عوض کرده و افکار و احساسات اجتماع را بسوی خود متوجه سازند خطابه‌های آتشین و جانسوزی که بوسیله‌ی خواهر داغدار حسین (ع) و حضرت سجاد زین‌العابدین (ع) در شام ایراد گردید و در آن رسوائیها و جنایتهای شرمگین حکومت بنی‌امیه و بسیاری از حقایق دیگر بی‌پرده بیان شد بزودی توانست از یکطرف بغض و عداوتی که در دل‌های شامیان نسبت به آن خاندان فضیلت طی دهها سال جای گرفته بود جای خود را به عواطف و علاقه‌ی شدید بدهد. و از سوی دیگر خشم و نفرت عمومی را به سختی متوجه یزید بن معاویه سازد زاده فرزند هند که با کشتن حسین (ع) و اسارت خاندان وی به غلط تصور می‌کرد که دیگر کارها پایان یافت و پرونده خاندان پیغمبر و در نتیجه اسلام واقعی بزودی برای همیشه بسته می‌شود، ناگاه با تعجب فراوان دید که در سرزمین شام در پایتخت حکومت وی فرمانروایان واقعی و صاحبان قدرت، آنهایی که بر افکار و دل‌های مردم حکومت می‌کنند همانا زنان و فرزندان اسیر حسینند نه وی و یاران کثیف او، یزید بن معاویه دید که کشتن حسین (ع) (بر خلاف تصور سابقش) بجای آنکه موقعیت وی را بهتر و تسلط و نفوذ او را بر امت بیشتر سازد ضربه‌های مهلک و کوبنده‌ای بر پیکر حکومت او وارد ساخت. ضربه‌ای که اثر آن قاطع بود و حکومت شام را ناچار به استماله و پوزش‌طلبی از اهلیت پیغمبر وا داشت.

### مجلسی که یزید را به ننگ می‌کشد

یزید بن معاویه که اکنون حسین بن علی (ع) و یاران آزاده‌ی او را [ صفحه ۳۳۰ ] به قتل رساند از قدرت و پیروزی خود سخت سرمست است و می‌خواهد «به اصطلاح» این فتح را به شامیان و شخصیت‌های بزرگ آن سرزمین تفهیم کند از این نظر دستور داد مجلسی بی‌سابقه ترتیب دهند که در آن همه‌ی شخصیت‌های خارجی که مقیم پایتخت وی هستند و اشراف و سران شام شرکت کنند، در آن مجلس خود بر بالای تختی زرنگار نشست و مظاهر قدرت خویش را در آن مجلس نمودار ساخت در این هنگام فرمان داد سر مقدس عنصر فضیلت را در برابر او حاضر سازند و زنان و فرزندان آن حضرت را وارد مجلس کنند در اینجا آن ناپاک زاده‌ی رسوا و دعی ابن‌الدعی کینه‌های شیطانی و عداوتهای موروثی خویش را با طرزی وحشیانه و غیرانسانی نسبت به خاندان علی (ع) ظاهر می‌سازد و با آن چوب دستی که در دست داشت نسبت به آن سر بریده اسائه‌ی ادب می‌کند. طبری که از مورخین متعصب اهل سنت است در این باره می‌نویسد: «پس از آماده گشتن مجلس به مردم اجازه داد تا وارد گردند در حالیکه سر حسین (ع) در برابر او قرار داشت و در دست او چوبی بود که با آن نسبت به دهان و دندان آن بزرگوار اسائه ادب می‌نمود». [۲۰۸]. آن نانجیب بی‌اصالت با این عمل نامردانه و رسوای خود پستی و فرومایگی خویش را آشکار ساخت، آنگاه سرمستی و نخوت و غرور او

آنچنان بر وی غلبه کرد که عداوت و کینه‌ی شدیدی را که او و خاندان او [ صفحه ۳۳۱ ] در باطن نسبت به اسلام و پیامبر عالیقدر آن در دل داشتند یکباره علنی ساخت و با صراحت تمام مقدس‌ترین مسائل اعتقادی اسلام را مورد انکار و استهزاء قرار داد، در آنجا اشعاری خواند و ضمن آن چنین گفت: لیت أشیأخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسلا هلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشلقد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلنا بیدر فاعتدللعت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزلت من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل [ ۲۰۹ ]. یعنی ای کاش بزرگن قبیله‌ی من که در جنگ بدر کشته شدند می‌بودند و می‌دیدند که طایفه‌ی خرج چگونه از شمشیرها و نیزه‌های ما به فریاد و ناله آمدند تا آنگاه از خوشحالی فریاد برمی‌آوردند و می‌گفتند ای یزید دست تو شل مباد، ما بزرگان بنی‌هاشم را کشتیم و آنرا به حساب جنگ بدر گذاردیم و این پیروزی را در برابر آن شکست قرار دادیم، محمد (ص) با حکومت بازی کرد و الا نه خبری از آسمان داشت و نه وحی بر او نازل شده بود و من از نسل خندف نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم». [ صفحه ۳۳۲ ]

### خطابه‌ای آتشین یا محاکمه‌ی رئیس حکومت

#### اشاره

سخنان اهرمنی و رعب‌انگیز یزید که در آن مقدس‌ترین معتقدات اسلامی را آشکارا انکار و بی‌شرمانه سخن از انتقام از پیغمبر به میان آورد و کشتن حسین (ع) و یاران آزاده‌ی او را در برابر شکستی که نصیب کفار قریش در جنگ بدر شده بود قرار داد، در سراسر مجلس طنین شومی انداخت و اثری بسیار بد بر افکار و دلها گذارد. آیا یزید به پیغمبر ناسزا می‌گوید؟! و دشمنان آنحضرت و کفار را به عظمت یاد می‌کنند؟! آری این یک حقیقت تلخ و دردناک است و این اولین باری است که مردی بنام خلیفه اسلام!! تمام مقدسات اسلام را آشکارا مورد استهزاء و انکار قرار داده!!! اما آیا کسی می‌تواند بر آن جرثومه‌ی ننگ و فضاحت اعتراض کند؟! سایه شوم و سهمگین قدرت او آنچنان بر سراسر کشور و بر سر همه سایه افکنده است که کمترین خیال اعتراض به وی مرگ حتمی و قطعی را در بر دارد ولی آیا قدرتی یزید از نظر خاندان اسیر حسین علیه‌السلام هم اینگونه است و تا این درجه وحشت‌انگیز؟! آیا از اینهمه ترسی که در [ صفحه ۳۳۳ ] دل‌های همگان از حکومت ستم و استبداد فرزند معاویه وجود دارد در دل‌های قافله‌ی اسیران هم خبری هست؟! قطعاً نه، آنها اگر از قدرت یزید احساس وحشت می‌کردند از همان ابتدای کار در برابر او تسلیم می‌شدند و بیعت با او را ننگ و ذلت و خواری نمی‌شمردند آری اینجا است که باید کاروان تبلیغ حسین (ع) حساس‌ترین وظیفه حیاتی خویش را انجام دهند و با سخنان کفرآور یزید سخت به مقابله برخیزند، آخر مگر نه اینست که آنها اسارت را پذیرفتند تا اسلام و عدالت و آزادی را از اسارت حکومت کفر و الحاد بنی‌امیه نجات بخشند؟! مگر نه اینست که آنها این بار گران مصیبت را تحمل کردند تا از هستی اسلام و موجودیت آن دفاع کنند؟! پس اکنون باید در برابر یاوه‌گوئی‌های یزید عکس‌العمل شدید نشان دهند و با منطق کوبنده و رسای خود آن مرد مغرور و فرومایه را بر جای خود بنشانند، چگونه قابل تصور است؟! خاندان پیغمبر در مجلس یزید سکوت کنند و آن ناپاک به پیامبر اسلام ناسزا بگوید و مقام نبوت او را آشکارا انکار کند؟! نه، چنین چیزی ممکن نیست. این اسیران بال و پر شکسته که به آزادی و عدالت بال و پر بخشیده‌اند. باید از این فرصت خوب استفاده کنند و حقایق روشنی را که طی دهها سال با دست بنی‌امیه بر مردم شام کاملاً مخفی گشته بود آشکار سازند اینجا بود که دختر علی (ع) همانند شیری خشمنده از جای برخاست و با صدائی رسا و مؤثر خطبه‌ای کوبنده و آتشین ایراد کرد، خطبه‌ای که هر انسان آزاده را بی‌اختیار به تحسین و امیدوار می‌دارد، یزید اشعار کفرآور خود را پایان داد، [ صفحه ۳۳۴ ] ولی ناگاه از صف اسیران بانوئی برخاست و با شهادتی تمام در برابر او ایستاد و این چنین آغاز به سخن کرد: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله رسوله و آل اجمعین صدق

اللَّهُ سبحانه كذلك يقول: «ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوا أن كذبوا بآيات الله و كانوا ابها يستهزؤن [۲۱۰]. «اظننت يا يزيد حيث اخذت علينا اقطار الارض و آفاق السماء. فاصبحنا نساق كما تساق الاسارى ان بنا على الله هو انا و بك عليه كرامة و ان ذلك لعظم خطر ك عنده فشمخت بانفك و نظرت في عطفك حيث رأيت الدنيا لك مستوثقه والامور متسقة و جبن صفالك ملكنا و سلطاننا فمهلا- مهلا- أنسيت قول الله تعالى «و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزداد و اثما و لهم عذاب مهين» [۲۱۱]. حمد می کنم خدای عالمیان را و درود می فرستم بر پیغمبر اسلام و خاندان او آری راست گفت خداوند آنجا که در قرآن می گوید: «عاقبت کسانی که زشت کاریها و گناه کردند بجائی رسد که آیات خداوند را دروغ شمرده و آنها را به مسخره گرفتند.» ای یزید! آیا گمان کردی از اینکه آسمان و زمین را بر ما تنگ گرفتی و مانند اسیران ما را به شهرها دیارها کشاندی، ما در نزد خداوند خوار و پستیم ولی تو قدر و منزلت داری؟! و با این خیال باد به دماغ افکندی و با نگاه غرور و نخوت باطراف خود می نگری؟! در حالی که مسرور و [صفحه ۳۳۵] فرحناکی از اینکه دنیایت آباد شده و کار بر مراد تو می رود و مقام و منصبی که شایسته و سزاوار ما است در دست گرفتی؟! (اگر چنین تصور باطلی کردی) آرام باش مگر فراموش کردی گفتار خدای را که در قرآن می گوید: «گمان نکنند آنها که به راه کفر بازگشتند که آنچه ما برای آنها پیش می آوریم و آنها را مهلت می دهیم به نفع آنان و به خیر و سعادت آنهاست!» نه. بلکه این مهلت برای این است که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوار کننده در پیش است.» «أمن العدل يابن انطلقاء تخديرك حرائرك و امائك و سوقك بنات رسول الله سبايا!؟ قد هتك ستورهن و ابدیت و جوههن تحدوا بهن الاعداء من بلدالی بلد و يتشر فهن اهل المناهل و المناقل و يتصفح و جوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف ليس معهن من رجالهن ولی و من حماتهن حمى و كيف يرتجى مراقبه من لفظ فوه اكباد الاذكياء و نبت لحمه من دماء الشهداء و كيف يستبطفى بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالثقف و الشنان و الاحن و الاضغان. آیا این از عدل تو است ای پسر آزادشدگان [۲۱۲]. که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده جای دهی، ولی دختران پیغمبر را در میان نامحرمان حاضر سازی؟! و آنها را با دشمنان نشان در شهرها بگردانی و اهل بادیه‌ها و دور و نزدیک و پست و شریف آنها را به بیند؛ در حالی که از مردان آنها [صفحه ۳۳۶] کسی را باقی نگذاردی و حمایت کننده‌ای ندارند، آری از تو جز این انتظاری نیست، چگونه انتظار مهربانی و رحم باشد از کسی که با دهان خود می خواست جگر پاکان را ببلعد [۲۱۳] و گوشت او از خون شهیدان اسلام روئیده شده، و چگونه در دشمنی ما کوتاهی کند کسی که همواره با نظر بغض و عداوت و کینه به ما می نگرد؟» «ثم تقول غير متأثم و لا مستعظم. لا هلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا يا يزيد لا تشل «متنجياً على ثنایا ابی عبدالله سید شباب اهل الجنة تنکتها به محضر تک و كيف لا تقول ذلك و قد نکات القرحة و استأصلت الشافه باراقتك دماء ذریه محمد صلی الله علی و آله و نجوم الارض من آل عبدالمطلب و تهتف باشياخك زعمت انك تناديهم فلتردن و شيكا موردهم و لتودن انك شللت و بکمت و لم تكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت اللهم خذلنا بحقنا و انتقم ممن ظلمنا و احلل غضبك بمن سفك دماننا و قتل حماتنا. ای یزید! این جنایتهای عظیم را انجام دادی آنگاه نشسته‌ای بدون آنکه خود را گناهکار بدانی یا جنایت خود را بزرگ بشماری می گوئی «ای کاش پدران من بودند و از سرور و شادمانی فریاد بر می آوردند و می گفتند: ای یزید دست تو شل مباد.» این جمله را می گوئی در حالیکه با چوبدستی بر دندانهای مقدس سید جوانان اهل بهشت می کوبی؟! چگونه نگویی با آنکه زخمها را [صفحه ۳۳۷] شکافتی و دست خود را بخون فرزندان پیغمبر آغشته ساختی و ستارگان زمین را که از آل عبدالمطلب بودند خاموش نمودی؟! و اکنون پدران خود را صدا می زنی و گمان می کنی که با آنها سخن می گوئی؟! به زودی تو با آنان می پیوندی و در آنجا آرزو می کنی که ای کاش دستهایم شل و زبانم لال بود و نمی گفتم آنچه را که گفتم و نمی کردم آنچه را که انجام دادم. (در اینجا زینب با خدا سخن گفت و عرضه داشت): پروردگارا حق ما را از دشمنان ما بگیر و از آنهائی که به ما ظلم کردند انتقام بکش و آتش غضبت را فرورست بر کسانی که خون ما را ریختند و مردان ما را کشتند.» آنگاه خطاب به یزید فرمود: «فوالله ما فریت الا جلدك و لا حزرت الا لحمك و لتردن على رسول الله صلی الله علیه و آله

بما تحملت من سفك دماء ذریه انتھكت من حرمه فی عترته و لحمته حیث یجمع اللہ شملهم ویلم شعثهم و یاخذ بحقهم «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون [۲۱۴]». «و حسبك باللہ حاكماً و بمحمد صلی اللہ علیہ و آلہ خصیما و بجبرئیل ظهیراً و سيعلم من سول لك و مكنك من رقاب المسلمین بس للظالمین بدلا و ایكم شر مكاناً و اضعف جنداً. ای یزید با این جنایت نشكافتی مگر پوست خود را و پاره نكردی جز گوشت خویش را و بزودی بر پیغمبر خدا وارد می شوی در حالی كه بار [ صفحه ۳۳۸ ] گرانی از ریختن خون فرزندان او و هتك حرمت خاندان و پاره‌های بدن آن حضرت بر گردن گرفته‌ای در آن روزی كه خداوند آنرا جمع می‌سازد و پراكنندگی آنها را تبدیل به اجتماع می‌كند و حق آنها را بازگیرد و «گمان مكن آنهائی كه در راه خدا كشته شده‌اند مرده‌اند بلکه آنها زنده‌اند و در نزد پرورگار خود مرزوقند». ای یزید «برای تو كافی است كه حاكم بر تو خدا باشد و خصم تو پیغمبر و جبرئیل هم از او حمایت كند، و به زودی می‌دانند آنهائی كه تو را بر این مقام نشانند و بر گردن مسلمانها سوار كردند كه چه ستمگری را بجای خود انتخاب نمودند و به زودی خواهید دانست كه کدام يك از شما بدبخت‌تر و ناچیزتر هستی». «و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتك و انی لاستصغر قدرك و استعظم تقریعك و توبیخك لكن العیون عبری والصدور حری الا فالعجب كل العجب لقتل حزب اللہ النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا والافواه تتحلب من لحومنا و تلك الجثث الطواهر الزواکی تتابها العواسل و تعفرها امهات الفراعل و لئن اتخذتنا مغنما لتجدنا و شیكاً مغرمّاً حین لا تجد الا- ما قدمت یداك و ما ربك بظلام للعیب فالی اللہ المشتكى و علیه المعول. ای زاده‌ی معاویه! اگر چه شدائد و فشارهای روزگار مرا در شرائطی قرار داد كه با تو سخن بگویم، اما ترا كوچك می‌شمردم و بسیار سرزنش می‌كنم و فراوان توبیخ می‌نمایم، چگونه نكنم با آنكه چشمها گریان [ صفحه ۳۳۹ ] است و دلها در فراق عزیزان سوزان، آه كه چه شكفت‌انگیز است!! مردان خدا بدست لشكر شیطان كشته شوند؟! این دستهای شما از خون ما آغشته است و دهانتان از گوشت خاندان پیغمبر مملو است و آن بدنهای طیب و طاهر بر روی زمین مانده و گرگهای بیابان آنها را دیدار می‌كنند. ای یزید! اگر تو كشتن و اسارت ما را غنیمت می‌شمری بزودی باید غرامت گران آنرا پردازی در آن هنگامی كه نمی‌یابی هیچ ذخیره‌ای مگر آنچه را كه انجام دادی و خداوند به بندگانش ستم نمی‌كند، ما از بیدادگیرهای تو بخدا شكایت می‌كنیم و او پناهگاه ما است». «فكد كیدك و اسع سعیک و ناصب جهدك فواللہ لا- تمجو ذكرنا و لا تمیت و حینا و لا تدرک امدنا و ل ترحض عنك عارها و هل رأیك الا فندو ایامك الا عدد و جمعك الا بدد یوم یناد المناد الا لعنة اللہ علی الظالمین فالحمد للہ رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا بالشهادة و الرحمة و نسئل اللہ ان یكمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و یحسن علینا الخلاقه انه رحیم و دود و حسبنا اللہ و نعم الوکیل» [۲۱۵]. ای یزید؟ آنچه می‌توانی در راه دشمنی با ما انجام ده و آنچه می‌خواهی مكر و فریب بكار بر و سعی و كوشش نما! اما بخدا سوگند تو نمی‌توانی نام ما را از یاد مردم ببری. ای یزید تو نمی‌توانی وحی ما را خاموش سازی و از این راه به آرزوی دلت برسی و این ننگ و عار را از دامن خود پاك نمائی! [ صفحه ۳۴۰ ] آگاه باش كه رأی و عقل تو بسیار ضعیف است و دودمان زندگیت به زودی سپری می‌گردد و جمع تو پراكنده می‌شود، روزی كه منادی خدا فریاد برآورد كه لعنت خدا بر ستمكاران باد اکنون من حمد می‌كنم خدای را كه ابتدای كار ما را به سعادت و مغفرت قرار داد و پایان آنرا به شهادت و رحمت ختم نمود، ما از خداوند می‌خواهیم كه ثواب و رحمت خویش را بر شهیدان ما تكمیل فرماید و اجر و مزد آنرا افزون سازد و جانشینی ما را از آنها نیکو قرار دهد زیرا او خداوند بخشنده و مهربان است و او پناهگاه ما است و ما را كافی است و او نیکو و کیلی است». خوانندگان عزیز- این خطابه‌ی آتشین و جانسوز بوسیله‌ی یک بانوی اسیر ایراد گردید، بانوییكه اکنون در حال اسارت است و بازوهای او را بریسمان بسته‌اند، زنی كه برادرزادگان خود را در رنج و شكنجه در برابر خود می‌بیند و سر بریده برادر معصومش در میان طشت در برابر چشمان او قرار دارد، این خطابه در مجلسی ایراد گردید كه فرزند معاویه و کسی كه حكومت اسلامی را در دست دارد شخصاً در آنجا حاضر است، مجلسی كه شخصیتها و بزرگان لشكری و كشوری شام در آن حضور دارند و سهمگینی قدرت شوم یزید بخوبی

احساس می‌شود با این حال دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام آنچنان یزید را تحقیر و توییح نمود که راستی بهت‌انگیز و حیرت‌آور است!!! زینب کبری در این خطابه‌ی جانسوز و آتشین نه تنها قدرت و حکومت یزید را اصولاً به حساب نیاورده بلکه آنگونه سخن گفت که گویا [صفحه ۳۴۱] بانویی بزرگ با کودکی خردسال صحبت می‌کند و او را بر کردارهای زشت و ناروایش مورد نکوهش قرار می‌دهد. دختر امیرالمؤمنین فرزند معاویه را یعنی همان فردی که با نیرنگها و فریبکاریهای پدر اکنون بر سریر حکومت اسلامی تکیه زده و قدرت عظیم کشور را در اختیار دارد- آنگونه تحقیر می‌کند که او را به «ابن الطلقا» و «زاده هند جگرخوار» می‌خواند!!! بانوی قهرمان کربلا در کیفرخواستی که علیه آن ناپاک در حضور وی و در برابر بزرگان و اشراف شام طرح می‌کند ابتدا روی گناهی انگشت می‌گذارد که برای یزید دیگر امکان هیچگونه توجیه و تفسیر درباره‌ی آن نیست، گناهی که در حضور او و به دستور شخص او انجام گردید، می‌گوید «آیا این از عدل تو است از فرزند آزاد شدگان؟! که زنان و کنیزان خویش را در پشت پرده قرار دهی ولی دختران پیغمبر با به اسارت بکشی و آنها در مجلس نامحرم حاضر سازی؟!» در اینجا خواهر داغدار حسین (ع) عملی را در برابر یزید قرار می‌دهد که دیگر او نتواند افکار ساده‌دلان را فریب داده و خود را از آن تبرئه نماید و گناه آنرا به گردن فرزند مرجانه بگذارد، این دیگر عیدالله نبود که چنین مجلسی را ترتیب دهد و با خاندان وحی و فضیلت آنگونه رفتار نماید!! راستی بهت‌انگیز است! یک زن در حال اسارت با بزرگترین مرجع قدرت کشور اینگونه سخن می‌گوید!!! و بعد از آن همه تحقیرهای کوبنده [صفحه ۳۴۲] و توییح‌های شدید به دو خطاب کرده که «این از جفای روزگار است بر من که مرا در شرائطی قرار داد تا با تو سخن بگویم!!!» آیا شهادت آنها توأم با اصالت و منطق عالی‌تر از این قابل تصور است؟! آری زینب در آن مجلس هم یزید را بر جنایتها و بیدارگریهایش محکوم ساخت و ننگ و رسوائی او را آشکار نمود و از این راه وظیفه بزرگ و مقدسی که در آن فرصت حساس بر عهده‌ی وی بود به خوبی نشان داد که فاجعه‌ی دردناک شهادت و اسارت کوچکترین ضربه‌ی روحی و شکست انسانی بر دودمان پاک امیرالمؤمنین علی (ع) وارد نساخت.

### مؤثرترین ضربه بر حکومت یزید

خطابات گرم و آتشین زینب علیها سلام که در آن شدیدترین تحقیرها و توییح‌ها نسبت به یزید انجام شد زمینه‌ی فکری اجتماع را برای بیداری از آن خواب سنگین و مرگبار به خوبی آماده ساخت و حکومت دمشق را دچار مشکلات سختی نمود، اما تنها این ضربه برای از پای درآوردن رقیب نیرومند کافی نبود و او همچنان به انجام کینه‌توزی و رنج و آزار نسبت به خاندان وحی و رسالت سرگرم بود، آخرین و مؤثرترین ضربه‌ای که توانست نفوذ و اعتبار یزید را به طور محسوس متزلزل سازد وسیله‌ی امام زین‌العابدین (ع) بر آن حکومت وارد آمد، یزید بن معاویه برای ریختن زهرهای تازه‌ای از عداوت و بغض موروثی خویش بر خاندان علی (ع) امام سجاد را در مسجد بزرگ و جامع دمشق در روز جمعه حاضر ساخت تا [صفحه ۳۴۳] خطیب کثیف و بی‌شرم وی در حضور آن سلاله‌ی نبوت نسبت به سرسلسله‌ی مردان و دودمان وی ناسزا گوید و از آل‌بوسفیان مدح کند، اما در این مسجد که (بر خلاف مجلس یزید) تنها چاپلوسان و متملقین و اشراف و بزرگان شام نبودند بلکه قشر صحیح و حقیقی اجتماع و طبقات اصیل امت هم در آن فراوان یافت می‌شدند فرزند معصوم حسین (ع) ضربه‌ی مؤثر و کاری خود را آنچنان کوبنده و قاطع بر نفوذ و اعتبار یزید وارد آورد که موقعیت او را سخت متزلزل ساخت، وضع تازه‌ای که با خطابه‌ی آن امام در مسجد بزرگ شام بوجود آمده بود فرزندم معاویه را سخت نگران ساخت و او را نسبت به سرنوشت خود و حکومتش شدیداً دچار وحشت نمود، یزید بن معاویه هنگامی که اجتماع عظیم مردم را در جامع دمشق مشاهده کرد به خطیب بی‌ایمان و جیره‌خوار خود دستور داد بر بالای منبر رود تا آل‌بوسفیان را مدح کند و خاندان علی (ع) را ناسزا گوید!!! آن مرد بی‌خبر از خدا و آن گوینده‌ی پست طینت و فرومایه هم تا آن حد که توانائی داشت نسبت به دودمان پاک بزرگ مرد اسلام امیرالمؤمنین (ع) سب و لعن کرده و اسائه‌ی ادب نمود آنگاه

سخت از بوسفیان و نسل ملعون و منفور وی به میان آورد و دروغهای فراوان در مدح و ثنای آنان گفت، اینجا بود که زاده‌ی حسین (ع) و فرزند سالار شهیدان ناگاه از جای برخاست و با ندائی قاطع بانگ بر خطیب زد و فرمود: «و یلک أیها الخاطب! اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فتبوء مقعدک من النار. [ صفحه ۳۴۴ ] وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را بر خشم خدای اختیار کردی؟! جایگاه تو در آتش باد». آنگاه به یزید روی کرده فرمود: «أذن حتی اصعد هذا الاعواد فاکلم بکلمات لله فیہ رضی و لهؤلاء الجلساء اجر. بگذار تا من بر بالای آن چوبه‌ها روم و سخنانی گویم که موجب خشنودی خداوند و سعادت این مردم باشد؟». اما پیدا است که یزید چنین اجازه‌ای را نخواهد داد و خواست امام (ع) را نمی‌پذیرد زیرا او به خوبی می‌داند که در آن هنگام حقایق را می‌توان بر اجتماع مشتبه ساخت خیانتها و جنایات را به حساب خدمت گذاشت و به خورد مردم داد که زبان حقگوی مردان راستین بسته گردد و اجازه سخن به آنان داده نشود اما در برابر دستگاه تبلیغاتی و خطیبان استخدام شده‌ی حکومت بی‌قید و شرط آزاد باشند، اما چون بانگ اعتراض زین العابدین بر خطیب سپس اجازه سخن خواستن، توجه مردم را بسوی آن حضرت جلب کرده بود از این نظر همگان بر یزید اعتراض کرده و خواستند سخنان آن جوانی را بشنوند، گفتند «ای امیرالمؤمنین! چه زیان دارد؟! فرمان کن تا بر منبر برآید و هنر خویش بنماید؟. ولی پاسخ یزید به مردم شام هم منفی بود زیرا او می‌دانست که اگر آن باقی مانده دودمان نبوت بر منبر رود و فرصت سخن پیدا کند بسیاری از حقایق را با مردم در میان می‌نهد که حکومت شام از آشکار گشتن آنها [ صفحه ۳۴۵ ] سخت در وحشت است، اما خوشبختانه فشار افکار عمومی خواست اجتماع کار خود را کرده و فرزند معاویه بالاخره تسلیم گردید و اجازه داد تا زین العابدین (ع) سخن بگوید. اکنون فرصتی است بسیار حساس و مهم که در اختیار سلاله‌ی اطهار قرار گرفته است، مسجد بزرگ شام، در برابر قشر واقعی و صحیح اجتماع و امت، آنهم در مجلسی که فرزند معاویه، آن کس که بناحق بر سریر خلافت اسلامی تکیه زده در آن حاضر است!! این عالیترین فرصتی است که در اختیار حجت خدا و فرزند داغدیده‌ی زهرا (ع) قرار گرفته است، این فرصت مهمی است که یکی از اصیل‌ترین فرزندان آن دودمانی به دست آورده که سالیانی دراز افکار اجتماع علیه احقاق حق کرده و ماهیت کثیف و ننگین این حکومت را که برای مردم سخت در پرده و در استتار بود آشکار و روشن سازد. زین العابدین (ع) برای رسیدن به این هدف بزرگ و مقدس کافی است که تنها خود و دودمان خویش را معرفی کند و درباره‌ی آل امیه و جنایات و رسوائیها که یزید در سرزمین آزادی و عدالت یعنی کربلا انجام گیرد خود کافی است که شدیدترین شور و هیجان را در مردم علیه دودمان بنی امیه و به نفع خاندان علی (ع) بوجود آورد، هیجانی که برای حکومت شام دردناک و مرگبار باشد و موقعیت آنرا سخت دچار اضطراب و تزلزل سازد. به خاطر همین جهات بود که یزید حاضر نبود در آن شرایط حساس و حیاتی آن کس با مردم سخن بگوید که پدر و همهی خویشان او را چند [ صفحه ۳۴۶ ] روز قبل به وحشیانه‌ترین صورت به قتل رسانده و زنان و کودکان آنان را به اسارت گرفته است، اما خوشبختانه پافشاری مردم کارگر شد و حق در جای خود قرار گرفت.

### خطابه‌ی امام یا صاعقه‌ای مرگبار بر یزید

حضرت سجاد امام زین العابدین (ع) هنگامی که بر فراز منبر قرار گرفت پس از حمد و ثنای خداوند اینگونه شروع به سخن کرد: «ایها الناس! اعطینا ستاً و فضلنا بسبع اعطینا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة فی قلوب المؤمنین و فضلنا بان منا النبی المختار محمد (ص) و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامة من عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی انبأته بحسبی و نسبی. مردم شام! خداوند ما را به علم و حلم و سماحت و فصاحت و شجاعت برتری داد و دلهای مؤمنین را از محبت ما پر ساخت و ما را به پیغمبر مختار و علی بن ابی طالب و جعفر طیار و حمزه و دو فرزندان پیغمبر حسن و حسین فضیلت داد، هر کس مرا می‌شناسد به شناست و آنکه مرا نمی‌شناسد اکنون من او را به حسب و نسب خویش آگاه

می‌سازم. «ایها الناس انا بن مکة و منی، انا بن زمزم والصفاء... انا بن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی، انا بن محمد المصطفی، انا بن علی المرتضی... انا بن صالح المؤمنین و وارث النیین و قاصع الملحدین... انا بن فاطمة الزهراء انا بن سیده النساء انا بن خدیجه الکبری. [ صفحه ۳۴۷ ] من فرزند مکة و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند آن کسی هستم که خداود به او وحی فرستاد، من فرزند محمد مصطفی هستم، من فرزند علی مرتضی هستم، من فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبرانم، من فرزند کسی هستم که ملحدین را ریشه کن ساخت من فرزند دختر پیغمبر، من زاده‌ی بهترین زنانم، من زاده‌ی خدیجه کبرایم. در اینجا که امام (ع) افکار مردم را کاملاً به سوی خویش و دودمانش توجه داد و حسب و نسب خویش را که (حکومت دمشق می‌خواست بر مردم شام پوشیده بماند) آشکارا روشن ساخت دامنه‌ی سخن را به فاجعه‌ی خونین طف کشانده و فرمود: «انا ابن المقتول ظلماً انا ابن المجزوز الرأس من القفلا انا ابن العطشان حتی قضی، انا ابن طریح کربلا، انا ابن مسلوب العمامة والرداء انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء... انا ابن من رأسه علی السنان یهدی، انا ابن من حرمة من العراق الی الشام تسبی [ ۲۱۶ ]. من فرزند آن کسی هستم که او را به ستم کشتند، من فرزند کسی هستم که سر او را از قفا بریدند، من فرزند کسی هستم که او را تشنه کشتند، من زاده‌ی کسی هستم که پس از کشتن بدن او را بر زمین افکندند و او را دفن نکردند، من فرزند آن کسی هستم که لباس او را به غارت بردند، من زاده‌ی آن شهیدی هستم که فرشتگان آسمان بر او گریه کردند، من زاده‌ی آن کس هستم که سر او را بر بالای نیزه نمودند، من فرزند کسی هستم که [ صفحه ۳۴۸ ] زنان و کودکان او را از عراق تا شام به اسارت آوردند. امام سجاد (ع) همچنان به سخن ادامه داد و جنایات شرمگین و تکان دهنده‌ای که حکومت یزید در سرزمین کربلا آنرا انجام داده بود در آن مجلس برشمرد و پرده از روی اعمال کثیف و ضدانسانی فرزند معاویه برداشت.

### خطابه امام فضای شام را طوفانی ساخت

امام زین العابدین (ع) که با قلبی سوخته و داغدار سخن می‌گفت و فجایع دردناک کربلا را شرح می‌داد، شور و هیجان شدیدی در مسجد دمشق ایجاد کرد که برای حکومت شام هول‌انگیز بود. سخنان امام و ناله‌های جانسوز وی چون «آه صاحب درد» بود آنچنان اثر عمیق و محسوسی از خود بر دلها و افکار مردم به جای گذارد که طوفانی خشمگین از ضجه‌ها و اشکها ایجاد کرد. طوفانی که لرزه بر اندام یزید افکنده و تنفر و انزجار عمومی را دامن گیر وی ساخت، مردم بی‌اختیار اشک می‌ریختند و با صدای بلند فریاد می‌زدند، عکس‌العمل شدید خطابه‌ی امام و شدت شور و هیجان شامیان را از اینجا می‌توان استنباط کرد که فرزند معاویه برای نجات از آن وضع بیم‌آور و قطع کردن گفتار زین العابدین (ع) نتوانست از قدرت عظیم خود استفاده کند- تا به امام دستور فرود آمدن از منبر دهد و یا فرمان دهد تا او را از منبر به زیر آورند- بلکه ناچار بیک نیرنگ شیطانی [ صفحه ۳۴۹ ] دست زد و به مؤذن گفت اذان بگو، تا استفاده از مقدسات مذهبی که یزید به آنها ایمان ندارد سخنان امام را قطع نمود و اشک و آه مردم را آرام سازد!!! آری پیش از آنکه زین العابدین (ع) بر منبر رود شرائط و تسلط یزید بر اوضاع آنگونه بوده که حضرت از وی اجازه خواست تا سخن بگوید و بالاخره هم با پافشاری و اصرار مردم فرزند معاویه به آن کار تن در داد، اما اکنون که چند لحظه بیشتر از سخن گفتن امام نمی‌گذرد شرائط آنچنان دگرگون گردید و مسیر همه چیز عوض شد که یزید جرأت نکرد تا به آن خطیب آسمانی و معصوم بگوید از منبر فرود آی و ناچار برای آنکه سخنان شورانگیز آن حضرت را که تا اعماق دل‌های مردم را به آتش کشیده قطع سازد به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید!!! اما امام (ع) نه تنها نقشه او را بی‌اثر ساخت بلکه درصدد برآمد تا از این اذان بهترین و عالیترین بهره‌ها را بردارد و در تعقیب اهداف بزرگ خود از آن بخوبی استفاده نماید، از این نظر هنگامی که ندای اذان برخاست آن حضرت سکوت نمود تا افکار مردم را به سوی مؤذن و فصول اذان جلب کند، هنگامی که مؤذن اولین فصل اذان را اداء کرد و با گفتن الله اکبر خدای را به بزرگی و عظمت یاد نمود امام سجاد (ع) در دنباله‌ی اذان به تناسب هر فصل از همان فراز



منبر از عظمت و وحدانیت خداوند یاد می‌نمود تا وقتی که مؤذن به فصل «اشهد ان محمداً رسول الله» رسید و به رسالت پیغمبر گواهی داد. [ صفحه ۳۵۰ ] در اینجا آن بزرگوار بر یزید بانگ زد و با فریادی که همگان بشنوند فرمود ای زاده‌ی معاویه! این محمد که او را به عظمت یاد می‌کنند جد تو است یا جد من؟ اگر بگوئی جد من است و من از دودمان او هستم به کذب سخن گفتمی و اگر بگوئی جد تو است پس چرا فرزندان او را کشتی و خاندان او را اسیر کردی؟! [ ۲۱۷ ]. اجتماع مردم که یزید می‌خواست با اذان آنها را از هیجان باز دارد و از زین العابدین (ع) منصرف سازد با شنیدن این جمله هیجان آنها شدیدتر و سوز و التهاب آنها افزون گردید. با این ترتیب امام چهارم (ع) بهترین و عالیترین استفاده را از آن فرصت حیاتی نمود و با معرفی خود و دودمان پاک خویش و شرح فاجعه و جنایات دردناک کربلا و کشتارهای فجیعی که به فرمان یزید نسبت به فرزندان پیغمبر و پاک‌ترین مردان اسلام، به عمل آمده بود. توانست مردم شام را در جریان صحیح حوادث قرار دهد و از این راه نهضت مقدس حسین (ع) را از دستبرد و تحریف حکومت دمشق حراست کند یزید که در یک بیابان دور دست با لبهای تشنه و جگرهای سوخته فرزندان پیامبر و یاران آزاده‌ی او را به قتل رسانده و می‌خواست آن جنایات ننگین همچنان در زیر پرده بماند و از نشر آن در امت جلوگیری هیچگاه تصور نمی‌کرد که سالار شهیدان خود در کربلا کشته شود، ولی امامی معصوم و خطیبی شجاع یعنی فرزند خویش را در حال اسارت به شام فرستد تا در مسجد جامع دمشق [ صفحه ۳۵۱ ] بر بالای منبر رود، هم خود و دودمان پاک خویش را معرفی کرده و هم جنایات هول‌انگیز حکومت شام را با بیانی جانسوز و آتشین آنگونه شرح دهد که زاده‌ی معاویه را رسوا ساخته و برای او هیچگونه امکان پرده‌پوشی و تحریف باقی نگذارد!!! در اینجا ممکن است پرسش شود که خطبه‌ی زین کبری با آنکه کوبنده‌تر و خطاباتش با یزید شدیدتر و سخت‌تر بود چرا آنچنان هیجانی را در مردم بوجود نیاورد که سخنان زین العابدین (ع) ایجاد کرد؟ پاسخ این پرسش از نظر نویسنده اینست که خطبه زینب (ع) در مجلس یزید ایراد گردید و کسانی که در آنجا حاضر بودند یا از اشراف و بزرگان شام بودند و یا از فرماندهان بزرگ نظامی و همکاران و کارمندان عالی‌رتبه‌ی حکومت، و طبیعی است که آنها را واقعیات و حقایق کمتر سر و کار دارند آنهم حقایقی که بر خلاف رضای زمامدار و حکومت وقت باشد!! آنها منافع خود را در حفظ موقعیت یزید می‌بینند و از این نظر همواره سعی می‌کنند در راه رضای او قدم بردارند و موقعیت او را هر چه بیشتر تحکم بخشند. با این حساب شگفت‌انگیز نیست اگر کلمات آهنین و گرم آن بانو که در آن یزید بن معاویه به شدت تحقیر و توبیخ شد در حاضرین اثر روشن و محسوسی بجای نگذارد و آنرا دچار هیجان و تأثر آشکار نساخت. اما سخنان زین العابدین (ع) که در آن جنایتهای حکومت دمشق در کربلایی پرده و صریح بیان گردیده در مسجد جامع شام و در انجمنی [ صفحه ۳۵۲ ] ایراد گردید که در آن تنها چاپلوسان و تملق‌گویان و جیره‌خواران یزید نبودند بلکه اکثریت آن اجتماع را طبقات حقیقی و قشر صحیح ملت تشکیل می‌دادند. همانهایی که اگر حکومت‌های فاسد و ستمکار بگذارند دلها و افکارشان برای درک حقایق آماده و مهیا است، امام چهارم (ع) با این نمونه از مردم سخن گفت، از این نظر جای شگفت نیست اگر اثر این خطابه در شام تا آن حد عمیق و شورانگیز بود که یکباره مسیر همه چیز را عوض کرد. [ صفحه ۳۵۳ ]

## نفرت و انزجار عمومی در شام

### اشاره

خطابه‌های آتشین و هیجان‌انگیزی که در شام بوسیله امام زین العابدین (ع) و زینب کبری ایراد گردید و مناظر رقت‌آوری که از کودکان و فرزندان اسیر حسین (ع) در برابر چشم مردم قرار داشت به زودی توانست خشم و نفرت عمومی را علیه فرزندان معاویه تحریک کرده و عواطف و احساسات اجتماع را بسوی قافله‌ی اسیران و سالار شهیدان جلب نماید، کاروان اسراء در مدتی کوتاه

توانستند آنچه‌ان تمام شرائط را به نفع خود دگرگون سازند که برای حکومت دمشق کاملاً غیر منتظره بود. ما برای نشان دادن وضع عمومی شام و عکس‌العمل شدیدی که آن خطابه‌ها و مناظر رقت‌انگیز خاندان اسیر در پایتخت کشور و مرکز حکومت آل‌امیه بوجود آورده بود تنها به نقل مورخین اهل سنت اکتفا می‌کنیم تا از هرگونه اعمال تعصب به دور باشد. ابن‌اثیر مورخ معروف می‌نویسد: هنگامی که سر حسین (ع) را برای یزید به شام بردند از پسر زیاد مسرور گشت و صلّه و عطای او را افزون ساخت و از عمل او خشنود [صفحه ۳۵۴] گردید، اما زمانی بسیار کوتاه بیشتر نگذشت که از خشم و غضب مردم و سبب و لعن آنها نسبت به خود آگاه گشت، آنگاه از کشتن حسین اظهار ندامت و پشیمانی نمود (!!!) و می‌گفت چه خوب بود که من این رنج و مصیبت را تحمل می‌کردم و حسین را به خانه خود می‌خواندم و خواسته‌های او را اجابت می‌کردم؟! این کار هر چند با شئون حکومت و قدرت من سازش نداشت، اما برای رعایت پیغمبر (!!!) و حفظ حق او و خویشاوندی با وی شایسته بود، خداوند پسر مرجانه را لعنت کند زیرا او حسین را مجبور ساخت تا شهادت را به پذیرد، حسین از او خواسته بود که یا اجازه دهد تا او به بعضی از سرحدات برود و در آنجا زندگی کند و یا آنکه دست او را زنده در دست من بگذارد، اما پسر مرجانه نپذیرفت و او را کشت و با این کار مرا مورد خشم و غضب امت قرار داد و دشمنی با مرا در دل‌های مردم کاشت و در نتیجه مرا در نزد خوب و بد مردم منفور ساخت زیرا کشتن حسین در نظر آنان عظیم جلوه کرد. مرا با پسر مرجانه چکار بود خداوند او را لعنت کند و مورد غضب خویش قرار دهد» [۲۱۸]. ابن‌جوزی می‌نویسد: «به خدا قسم در بین مردم کسی نبود مگر آنکه برای کشتن حسین به یزید ناسزا می‌گفت و او را تویخ کرده و از او فاصله گرفت» [۲۱۹]. [صفحه ۳۵۵] نامبرده تنفر و انزجار عمومی را از یزید از قول وی اینگونه نقل می‌کند: «خداوند فرزند مرجانه را لعنت کند، او بود که حسین را به کشته شدن مجبور ساخت، حسین از او خواسته بود وی را رها سازد تا به یکی از سرحدات را در پیش گیرد اما عبیدالله نپذیرفت، حسین را کشت و در نتیجه تخم دشمنی با من در دل‌های مردم خوب و بد کاشت» [۲۲۰].

### یزید قدرت معنوی حسین را احساس کرد

مردم شام که تا آنروز گویا در خواب مرگباری بودند با خطبه‌های آتشین و گرم اسیران (که در آن حقایق دردناک کربلا و جنایات شرمگین و بی‌حساب حکومت بنی‌امیه آشکارا شرح داده شده بود) یکباره بیدار شدند و عظمت گناهی که زاده معاویه نسبت به خاندان وحی و رسالت انجام داده بود بخوبی درک کردند، و عکس‌العمل آن تنفر و انزجار شدیدی بود که در تمام طبقات نسبت به حکومت دمشق بوجود آمده بود، تنفر و انزجاری که حکومت شام خشم و غضب امت را در آن بخوبی احساس کرد. یزید به زودی دریافت که اگر این وضع همچنان ادامه یابد ممکن است مشکلات بزرگی را برای وی پیش آورد از این نظر درصدد برآمد تا با نیرنگ تازه‌ای گذشته‌ی ننگین خویش را پرده پوشی کرده و هیجان عمومی را آرام نماید، ولی رسیدن به این هدف جز از راه استماله و پوزش [صفحه ۳۵۶] طلبی از خاندان وحی و نبوت امکان ناپذیر بود. این زنان و فرزندان که توانستند با بازوهای به ریسمان بسته‌ی خود- و مهمتر از آن- با منطق قوی و کوبنده‌ی خود اینگونه وضع شام را دگرگون سازند و افکار عمومی را در اختیار بگیرند، اکنون حکومت دمشق برای تثبیت موقعیت متزلزل خویش و نجات از آن وضع انفجار آمیز می‌بایست به همان زنان و کودکان متوسل شود و از آنان تملق گوید تا از این راه افکار عمومی را تسکین بخشد. برای انجام این هدف فرزند معاویه زین‌العابدین (ع) را سخت مورد نوازش قرار داد و همواره سعی می‌کرد تا در برابر مردم با آن حضرت ظاهر شود و در کنار آن امام باشد. ابن‌اثیر مورخ اهل سنت می‌نویسد: «هیچ شب و روزی بر یزید نمی‌گذشت مگر آنکه علی (امام سجاد) را نزد خود می‌خواهد و با آن حضرت بسر می‌برد» [۲۲۱]. به زنان و خاندان حسین (ع) گفت: «اگر می‌خواهید در شام نزد من بمانید و اگر نه به مدینه بازگردید» اما این زنان و کودکان که مأموریت دارند تا نهضت پاک و مقدس حسین را به ثمر برسانند باید از این

پیش آمد و وضع موجود هر چه بیشتر استفاده کنند و حکومت شام را رسواتر سازند، تازه افکار اجتماع بیدار شده و هنوز اول کار است. آنها باید اکنون که مسیر تمام حوادث در راه منافع آسمانی و [صفحه ۳۵۷] انسانی آنها است از این فرصت بزرگ حداکثر بهره را بردارند و فجایع هولناک طف را بیشتر و صریحتر به اطلاع شامیان برسانند از این نظر در پاسخ گفتند «قبل از هر چیز ما باید برای کشته گان خود سوگواری کنیم» یزید به خوبی می‌داند که سوگواری چیزی نیست جز برشمردن جنایت‌های او و به رسوائی و فضیحت کشیدن وی اما چون اکنون زاده‌ی معاویه در شرایط خاصی قرار گرفته، ناچار باید در برابر خواست آنها تسلیم گردد از این نظر دستور داد تا منزل او را برای سوگواری آماده سازند و تمام زنان قریش در آنجا جمع شوند زیرا کنترل آنجا آسانتر انجام می‌شود. سپس خاندان پیغمبر با دل‌هایی داغدار و چشم‌هایی اشک‌بار بسوی خانه‌ی یزید رهسپار شدند. کامل بهائی می‌نویسد: «فلما دخلت النسوة استقبلهن نساء آل ابی سفیان و قبلن ایدی بنات رسول الله و بکین و افمن الماتم ثلثة ایام [۲۲۲]. یعنی هنگامی که زنان اسیر داخل منزل گردیدند زن‌های آل ابی سفیان با اشک‌های ریزان و ضجه و ناله از آنها استقبال کردند دست‌های آنها را بوسیدند و سه روز با آنان سوگواری کردند». مورخین بزرگ اهل سنت نوشته‌اند: «ثم أخرجن و أدخلن دور یزید فلم تبق امرأة من آل یزید الا اتن و افمن الماتم ثلثة ایام [۲۲۳]. [صفحه ۳۵۸] یعنی زنان اسیر حسین از اقامگاه خود خارج شدند و برای سوگواری به منزل یزید رفتند و هیچ زنی از دودمان بنی امیه باقی نماند مگر آنکه نزد آنان آمد و در آنجا سه روز اقامه عزا کردند». راستی بهت‌انگیز است!! یزید حسین بن علی (ع) را می‌کشد و کثیفترین جنایتها را در یک بیابان دور دست - دور از چشم اجتماع - نسبت به زاده‌ی پیغمبر (ص) و یاران پاک و آزاده‌ی وی انجام می‌دهد. سپس زنان و کودکان داغدار آن امام را به اسارت می‌گیرد و با وضعی دلخراش وارد شام می‌سازد، اما قدرت معنوی و نفوذ آسمانی حسین (ع) تا آنجا عمیق است که چند روز از ورود خاندان وحی به دمشق بیشتر نمی‌گذرد که ناگاه فرزند معاویه خود را در یک بن بست سیاسی سختی مشاهده می‌کند، بن بستنی که برای نجات از آن هیچ راهی نیست مرگ آنکه آن حکومت بیدادگر و خونخوار از آن اسیران بال و پر شکسته استمالت کرده و خود را از راه محبت و احسان به آنان نزدیک سازد، خاندان حسین (ع) هم که سخت بیدار و هشیارند آنگونه از این فرصت بزرگ استفاده نمودند که توانستند اولین مجلس رسمی سوگواری سالار شهیدان را در همان شام و در خانه یزید برقرار سازند!!! آری اینست معنای پیروزی حق بر باطل و غلبه‌ی داد بر ستم، آن کاروان اسیر اجازه ندادند تا تنها نسل‌های آینده پیروزی سرور آزادمردان را درک کنند و بر یزید لعن و نفرین نمایند. آنها آنگونه توانستند از فرصتهای متناسب به طرزی اعجاز‌آمیز [صفحه ۳۵۹] بهره بردارند که فرزند معاویه نه تنها در پایتخت حکومت خود بلکه در داخل خانه و منزل خویش هم قدرت معنوی حسین (ع) و حکومت واقعی آن بزرگوار را بخوبی احساس کرد. یزید بن معاویه حسین (ع) را می‌کشد اما ناچار می‌گردد که اولین مجلس سوگواری آن حضرت را در منزل اختصاصی خویش تشکیل دهد!!! اکنون شما قدری عمیق‌تر به وضع مجلس و چگونگی آن فکر کنید، در این محفل سوگواری زینب، ام کلثوم، رباب، سکینه یعنی صاحبان عزا و همان اسیران دل‌سوخته آزادانه و بدون ترس از تازیانه‌ها و قدرت شوم حکومت - جنایتها، کشتارها، تشنگیها، محملهای بی‌روپوش، مصیبت‌های اسارت و خلاصه از همه چیز بی‌پرده سخن می‌گویند!!! آیا این ناله‌ها، این اشکها، این گونه شرح دادن فاجعه‌ی خونین سندهای زنده بر رسوائی و ننگ حکومت نیست؟! آیا اینگونه سوگواری کردن آن هم در خانه اختصاصی یزید شاهی گویا بر زبونی و شکست واقعی فرزند معاویه نیست؟! چرا. این یک حقیقت است غیرقابل انکار که بر حکومت دمشق هم پوشیده نیست، اما برای یزید چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر خاندان اسیر حسین (ع) وجود نداشت مردی که حاضر نمی‌شد به امام سجاد (ع) در مسجد دمشق اجازه‌ی سخن بدهد تا مبادا او را رسوا سازد اکنون وضع انفجارآمیز خطرناکی در اجتماع بوجود آمده که برای نجات از آن، حکومت شام ناچار است که خواسته‌های فرمانروایان افکار و دل‌های مردم یعنی همان زنان و فرزندان اسیر را بپذیرد - هر چند به این صورت باشد که سه روز رسماً در خانه‌ی او سوگواری [صفحه ۳۶۰] کنند و او را از این راه محکوم سازند!!! یزید بن معاویه که برای تبرئه‌ی خود اکنون از کشتن حسین (ع) اظهار ندامت می‌کند و

گناه این کار را برگردن فرزند مرجانه می‌افکند. برای آنکه نشان بدهد در این دعا راستگو است ضرورت دارد این بار سنگین و کمرشکن را هم تحمل کند. خوانندگان عزیز- تا اینجا بخوبی روشن شد که چگونه خاندان اسیر حسین (ع) وظیفه‌ی بزرگ و حیاتی خویش را در به ثمر رساندن نهضت و بهره‌برداری از آن بخوبی انجام داده و توانستند نام علی و خاندان علی (ع) را بار دیگر زنده سازند و نقشه‌هایی پنهانی حکومت بنی‌امیه را که از زمان معاویه برای محو و نابودی اسلام و نام پیامبر عالیقدر آن در پرده طرح شده بود و تا رسیدن به نتیجه قطعی چند قدمی بیشتر فاصله نداشت بخوبی نقش بر آب سازند و ماهیت آن دودمان کثیف را برای امت و اجتماع آشکار نمایند. [ صفحه ۳۶۱ ]

## آیا یزید پشیمان گشته بود؟

### اشاره

پس از آنکه چند روزی از ورود خاندان پیغمبر به شام گذشت و مردم آن آشکارا از فرزند معاویه اظهار تنفر و انزجار نمودند بارها یزید از حادثه کربلا بیزار می‌جست و گناه آنرا بر گردن عیدالله فرزند مرجانه افکند بخصوص هنگام حرکت اسیران از شام از امام زین‌العابدین صریحاً عذر خواست و به آن حضرت گفت: «خدای لعنت کند پسر مرجانه را- به خدا قسم که اگر من با حسین می‌بودم هر چه از من می‌خواست از او دریغ نمی‌کردم و هر آینه مرگ را از او دفع می‌نمودم هر چند به قیمت هلاکت از فرزندانم بود» [۲۲۴]. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا واقعاً یزید پشیمان گشته بود؟! آیا راستی این گناه ابن مرجانه بود که حسین یاران او را به شهادت رساند و فرزند معاویه به این عمل راضی نبود؟! پاسخ این سؤال بسیار روشن است و تنها ممکن است افرادی ساده‌دل و سطحی در برابر این نیرنگ تازه دچار اشتباه شوند، با شواهد قطعی [ صفحه ۳۶۲ ] و روشنی که در دست است چگونه باور کردنی است که حکومت شام از دستور گذشته خود پشیمان گشته و از علم استاندار ننگین خود یعنی همان پسر مرجانه ناراضی باشد؟! ما معتقدیم که یزید نه تنها از فاجعه‌ی دردناک کربلا ناراضی نبود بلکه سخت مسرور و شادمان هم بود و از اینکه فرزند زیاد توانست تنها و خطرناکترین دشمن غیرقابل سازش او یعنی حسین (ع) را از میان بردارد و او را از فکر وی آسوده سازد نهایت رضایت را داشت. ما معتقدیم که در گذشته و حال یزید هیچگونه تفاوتی نبود و این اختلاف و تفاوت تنها برای نجات از وضع خطرناکی بود که خاندان اسیر حسین (ع) از نظر افکار عمومی برای حکومت او بوجود آورده بودند. عملی که یزید در آن لحظات حساس انجام داد و گناه کشتن حسین (ع) را بر گردن فرزند مرجانه افکند کاری است که همه‌ی دغلبازان ستمگر آنرا انجام می‌دهند، اگر اقدامی به موفقیت انجامید و خوشنامی داشت آنرا به حساب خویش گذاشته و افتخار آنرا نصیب خود می‌سازند، ولی اگر بدنامی داشت و آنگونه که باید به سرانجام نرسید در اینجا گناه آن را بر عهده یکی از جیره‌خواران و عمال خود می‌نهند و خود را همچنان فرشته و پاک نگه می‌دارند!! این اعتقاد ما است و برای اثبات آن شواهد زنده و غیر قابل انکاری در دست است، اکنون نقل شواهد: یک- هنگامی که فرزند زیاد سرهای مسلم و هانی را وسیله‌ی دو نفر از ناپاکان مورد اعتماد خویش بسوی شام فرستاد در آنجا نامه‌ای به [ صفحه ۳۶۳ ] یزید می‌نگارد و شرح دستگیری و شهادت آن دو شهید آزاده و پاکدل را در آن به اطلاع وی می‌رساند، در این نامه با آنکه عیدالله هیچگونه اشاره‌ای به حسین (ع) و حرکت آن بزرگوار به کوفه ندارد با اینحال در پاسخی که فرزند معاویه برای او نوشت چنین نگاشت: «ای پسر زیاد! از فرمان من خارج نشدی و همانگونه که من دوست داشتم بودی و مانند خردمندان عمل کردی و همچون شجاعان قوی‌القلب حمله نمودی و مشکلات ما را کفایت کردی و گمان مرا در باره‌ی خود به یقین پیوستی، فرستادگان تو را نزد خود حاضر ساختم و با آنان سخن گفتم و همانگونه بودند که تو درباره‌ی آنها نوشته بودی همانا به من اطلاع رسید که حسین (ع) بسوی عراق در حرکت است مراقبت کن تا دیدبانان بگماری و مردان مسلح در

کمین قرار دهی و بهر کس گمان مخالفت با ما بردی او را به زندان افکن و اگر متهم به دشمنی با ما باشد او را به قتل رسان و هر روز حوادث و اخبار را برای من بنویس» [۲۲۵]. هنوز از تاریخ نگارش این نامه چند روزی بیشتر نگذشته بود که نگرانی شدید یزید از حرکت حسین بن علی (ع) بسوی کوفه ایجاب کرد که نامه‌ی دوم خود را به عییدالله بدینگونه نگاشت: «بمن اطلاع رسید که حسین بسوی کوفه آمد همانا زمان تو در میان اوقات مورد آزمایش قرار گرفت و شهر تو در بین شهرها دچار بلا گردید و [صفحه ۳۶۴] تو در بین عمال و کارکنان من مورد امتحان واقع شدی آیا در چنین شرائط مانند آزادگان کار می‌کنی یا به کردار بندگان باز می‌گردی و عبد می‌شوی» [۲۲۶]. در این دو نامه ناراحتی شدید فرزند معاویه را از حرکت حسین علیه‌السلام بسوی کوفه می‌توان بخوبی احساس کرد، این دو نامه هنگامی به عییدالله یعنی همان پسر مرجانه نگاشته شد که آن بیچاره‌ی تیره‌بخت هنوز هیچگونه اشاره‌ای به حسین (ع) در نامه‌های خود نداشت، با اینحال حکومت دمشق برای سرکوب نمودن حسین (ع) و تسلط بر وی تا آنجا شدت عمل نشان می‌دهد که به استاندار کوفه می‌نویسد دیدبانان خود را بگمار و مردان مسلح را در کمین بدار و تنها با گمان و تهمت، مخالفین ما را به زندان بیفکن و به قتل برسان!!! آیا درباره‌ی چنین فردی می‌توان پذیرفت که از کشتن حسین علیه‌السلام متأسف است و در این گناه هیچگونه دخالتی نداشت؟! آیا راستی یزید بن معاویه دستور کشتن حسین را نداده بود و این پسر مرجانه بود که بدون رضای او دست به چنین کاری زد؟! اگر این چنین است پس نویسنده‌ی این نامه‌ها به پسر مرجانه کیست و این فرمانهای تند و خشن را چه کسی صادر کرده است؟! آیا جز یزید بود که به قول او همان پسر مرجانه را برای به زانو درآوردن فرزند پیغمبر (ص) تا آنجا تحت فشار و مورد تهدید قرار می‌دهد که می‌نویسد یا مانند آزادگان!!! رفتار کن و یا به دوران بندگی [صفحه ۳۶۵] برگرد؟! با اینحال آیا می‌توان پذیرفت که همان نویسنده‌ی نامه که استاندار او به دستور وی «مانند آزادگان رفتار کرد!!!» و حسین بن علی (ع) را کشت و یاران او را هم به دستور همان نویسنده یعنی یزید در حال اسارت به شام فرستاد اکنون پشیمان گشته و از عمل زاده‌ی مرجانه ناراضی است و به قتل حسین (ع) مایل نبود؟! دو- دومین شاهدی که به خوبی نشان می‌دهد اظهار ندامتهای یزید و گناه آن جنایت بزرگ را بر گردن فرزند زیاد افکندن چیزی جز یک نیرنگ تازه برای فریب دادن افکار سطحی و ساده‌دلان و خروج از آن بن بست عجیب سیاسی نبود، اشعار آمیخته با کفر و غروری است که وی هنگام دیدن سرهای مقدس شهدای طف و پاکترین مردان اسلام بر بالای نیزه انشاد می‌کند. ابن جوزی می‌نویسد: «لما جائت الرؤس کان یزید فی منظره علی جیرون فانشد لنفسه: لما بدت تلک الحمول و اشرقت تلک الشمس علی رباً جیرون نعب الغرب فقلت صح او لا تصح و لقد قضیت من الغریم دیونی [۲۲۷]. هنگامی که یزید بر دیدگاه خود در «جیرون» بود سرهای شهداء را از دور بر بالای نیزه‌ها دیدار کرد. در آنجا این اشعار را با خود سرود «هنگامیکه این هودجها ظاهر گشت و آن آفتابها (سرها) درخشید کلاغی بانگ برداشت [۲۲۸] من گفتم که تو بانگ بر آری یا [صفحه ۳۶۶] بر نیاری من کار خود را کردم و طلبهائی که داشتم از مدیونم (پیغمبر) باز گرفتم». در این اشعار فرزند معاویه نه تنها با دیدن سرهای بریده‌ی فرزندان پیغمبر و مردان بزرگ اسلام بر بالای نیزه‌ها کمترین اظهار تأثر نمی‌کند بلکه با غروری خاص آنرا یک پیروزی بزرگ برای خود می‌شمرد و آنرا در شمار آرزوهائی قرار می‌دهد که انجام گردیده و عملی شده است آنگاه با نهایت بی‌شرمی این جنایت بزرگ و کشتار وحشیانه‌ای که نسبت به خاندان پیغمبر (ص) انجام داد به حساب کشته‌شدگان کفار قریش در جنگ بدر می‌گذارد و می‌گوید: «من طلب خود را از پیغمبر گرفتم!!!» آیا درباره‌ی چنین فردی می‌توان باور کرد که او به کشتن حسین (ع) راضی نبوده و این پسر مرجانه بود که با فکر خود دست به این جنایت عظیم زد؟! آیا باز هم می‌توان پذیرفت که فرزند معاویه به راستی از آنچه که نسبت به دودمان نبوت و خاندان وحی انجام شده بود متأسف بوده و قلباً ملول و ناراحت گردیده بود؟! سه- یزید بن معاویه هنگامی که نامه‌ی استاندار کوفه را درباره‌ی شهادت حسین (ع) و یاران باوفای وی دریافت می‌کند دستور می‌دهد زنان و فرزندان آن حضرت را با وضعی رقت‌بار بشام بفرستد آنگاه خود مجلسی عظیم ترتیب می‌دهد و رجال و اشراف شام را در آنجا حاضر می‌سازد، سپس خاندان سالار شهیدان را در همان مجلس

وارد می‌کند در حالی که سر مقدس فرزند پیغمبر در میان طشت در برابر او قرار دارد و با چوبدستی خود نسبت به آن سر نازین اسائه‌ی ادب می‌نماید! [ صفحه ۳۶۷ ] آنگاه با یک دنیا غرور و نخوت از پدران و گذشتگان خود یاد می‌کند و آرزو می‌نماید که «ای کاش آنها بودند و می‌دیدند که من چگونه از فرزندان احمد انتقام گرفتم و به من می‌گفتند: ای یزید دست تو شل مباد!». او کار رسوائی و بی‌شرمی را در آن مجلس به جانی رساند که علناً نبوت پیغمبر اسلام را انکار کرده و مقدس‌ترین معتقدات اسلامی را مورد استهزاء قرار می‌دهد و حضرت محمد (ص) را مردی جاه‌طلب و شیفته‌ی مقام و قدرت معرفی می‌کند!!! ولی همین مرد با آنهمه کفر و الحادی که از خود نشان داد و این همه پستی و فرومایگی که از او سر زد هنگامی که خطبه‌های شورانگیز و آتشین امام زین‌العابدین و زینب کبری علیهما السلام اوضاع شام را دگرگون ساخت و ماهیت ننگین و کثیف دودمان بنی‌امیه را برای مردم دمشق آشکار نمود و کار به جایی رسید که همگان او را سب و لعن می‌کردند در چنین شرائط از کشتن حسین و یاران او اظهار بی‌اطلاعی و تأسف می‌کند و گناه این جنایت را بر گردن فرزند مرجانه می‌افکند!!! و می‌گوید: «چه می‌شد اگر من این رنج را بر خود هموار می‌کردم و حسین را به خانه‌ی خود می‌خواندم و آنچه می‌خواست به او می‌دادم هر چند این کار با شئون من و حکومت سازش نداشت اما آنرا برای رعایت حق پیغمبر و حفظ قرابت و خویشاوندی با وی انجام می‌دادم!!! راستی شگفت‌انگیز است! مردی که در آن مجلس علناً و در برابر همگان [ صفحه ۳۶۸ ] نبوت پیغمبر را انکار کرده و او را فردی جاه‌طلب می‌خواند چگونه اکنون از خویشاوندی و احترام به پیغمبر دم می‌زند؟! شگفتا! مردی که هم در «جیرون» ضمن اشعار خود و هم در مجلس شام ضم اشعار دیگرش کنیه‌ی قبیله‌ای و موروثی خویش را (که از زمان جاهلیت در این دودمان کثیف و ننگین جای داشت) نسبت به پیامبر عزیز اسلام و خاندان پاک او آشکارا بر زبان آورده و صریحاً شهادت حسین و یاران او را به حساب انتقام از کفار و مشرکینی که در جنگ بدر کشته شده بودند می‌گذارد، چه شد که یکباره اینگونه فرشته و بی‌گناه جلوه کرده که خود را از کشتن فرزند پیغمبر ناراضی نشان می‌دهد و سخن از احترام و خویشاوندی با فرستاده‌ی بزرگ خداوند به میان می‌آورد؟! آیا آن گذشته‌ی ننگین و سخنان کفر و الحاد این مرد گواه زنده‌ای نیست بر آنکه اظهارات فریبنده‌ی او اکنون تنها به منظور تثبیت موقعیت متزلزل خویش از نظر اجتماع و نجات از آن بن‌بست عجیبی است که برای وی از جهت افکار عمومی پیش آمده؟! نویسنده معتقد است که یزید بن معاویه در اینگونه اظهارات خود و اظهار پشیمانی‌هایی که می‌نمود نه تنها هیچگونه حسن نیتی نداشت و می‌خواست بدین وسیله نفوذ معنوی از دست رفته‌ی خود را بار دیگر باز گرداند بلکه شواهدی در دست است که نشان می‌دهد او می‌خواست فاجعه‌ی دردناک کربلا- و حادثه‌ی خونین طف را از راه دیگر تحریف سازد. ابتدا حکومت شام در نظر داشت جنایتها و کشتارهای ننگین خود [ صفحه ۳۶۹ ] را که نسبت به خاندان پیغمبر (ص) انجام داده بود در پرده و استتار نگاه دارد و داستان را از آن صورت دردناک اصلی به صورت ساده و عادی و غیر مهم جلوه دهد، اما با تبلیغات ریشه‌دار و پی‌گیری که کاروان اسیران در فرصت‌های حساس و حیاتی در کوفه و شام درباره‌ی حوادث کربلا- انجام دادند و حقایق را بی‌پرده و آشکار به اطلاع امت رساندند دیگر هیچگونه امکانی برای اجرای این نقشه باقی نمانده بود یزید فکر کرد اکنون که اجتماع اسلامی و مخصوصاً شام در جریان صحیح وقایع خونین طف قرار گرفتند پس چه بهتر که وی ضمن نیرنگ تازه‌ای هم خود را تبرئه کند و هم بسیار زیرکانه این فاجعه‌ی بزرگ را از راه تازه و مؤثری تحریف سازد و آن راه اینست که به مردم بگوید من به این کار راضی نبودم، اما چه باید کرد «تقدیر خدا این چنین بود» از اینجا است که می‌بینیم وی پس از آنکه پسر مرجانه را لعنت می‌کند و گناه این کار را بر گردن او می‌افکند در پایان سخن می‌گوید... «ولکن قضی اللہ امرأ فلم یکن له مرد [ ۲۲۹ ] . یعنی (اگر کار در دست من بود هر آینه مرگ را از حسین (ع) دفع می‌کردم هر چند به قیمت هلاکت بعضی از فرزندانم بود) اما چه باید کرد قضای خداوند اینگونه بود و قضای خدای را نمی‌توان رد کرد!!! در این گفتار فرزند هند کشته شدن حسین بن علی (ع) و یاران آزاده‌ی او را به حساب قضا و قدر خدا می‌گذارد!!! و این نیست مگر آنکه می‌خواهد از این راه بر روی جنایتها و وحشیگریهای خویش پرده کشیده و آنرا [ صفحه ۳۷۰ ]

خواست خداوند و تقدیر او معرفی نماید. چهار- این که یزید بن معاویه خود دستور قتل حسین (ع) را صادر کرده بود و گناه این جنایت بیش از همه بر گردن شخص اوست حقیقتی است که حتی بر جیره خواران و عمال حکومت او هم مخفی نیست، آنهایی که نمی‌خواهند هیچ سخنی بر خلاف رضای زاده معاویه بگویند حتی آنها می‌دانند که فرزند پیغمبر را کسی جز یزید نکشته و اینهمه اظهار ندامت و پشیمانیها و لعن بر پسر مرجانه تنها به منظور فریب دادن افکار عمومی و آرام نمودن هیجان شدید مردم است، این واقعیتی است که به وسیله‌ی یکی از فرماندهان بزرگ کوفه به شخص او گفته شد آنهم در مجلسی که یزید بزرگان و افسران ارتش خویش را برای تبرئه خود حاضر ساخته بود. مرحوم سپهر می‌نویسد: «یزید می‌خواست ذمت خود را از قتل حسین (ع) بری دارد. بزرگان شام را طلب نمود و ایشان را مخاطب داشت که شما چنان دانسته‌اید که حسین بن علی را من کشته‌ام یا به قتل او حکم رانده‌ام؟! و حال آنکه چنین نیست بلکه پسر مرجانه کشت، آنگاه سرهنگان و قائدان سپاه کوفه را طلب داشت. شیث بن ربیع و مصائب بن وهبیه و شمر بن ذی‌الجوشن الضبانی و سنان بن انس النخعی و خولی بن یزید الاصبیحی و چند تن دیگر حاضر شدند. یزید [ صفحه ۳۷۱ ] نخست روی به شیث بن ربیع کرد و گفت تو کشتی حسین را و من منشور کردم قتل او را؟ گفت من نکشتم لعنت خدا بر آنکس که کشت. گفت پس کیست قاتل؟ گفت مصائب بن وهبیه. یزید روی به او کرد و آن کلمات را اعادت نمود مصائب نیز به کردار شیث ربعی پاسخ داد بدینگونه در جواب یزید هر یک آن امر فظیح را بر دیگری می‌بست تا نوبت به خولی بن یزید اصبحی افتاد، متحیر بود که در جواب یزید چه گوید خاموش ایستاد و همگان یکدیگر را نظاره می‌کردند که چه چاره اندیشند. یزید بانگ بر ایشان زد که بعضی از بعضی چاره می‌جوئید و پاسخ نمی‌گوئید؟! سرهنگان بیچاره ماندند و متفق الکلمه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود یزید روی با قیس کرد و گفت تو کشتی حسین را؟ گفت من نکشتم؟ گفت وای بر شما پس کدام کس کشت؟! قیس گفت یا امیرالمؤمنین! اگر مرا امان می‌دهی می‌گویم کیست کشنده‌ی حسین؟ گفت بگو که از برای تو امان است. قیس گفت حسین را نکشت الا- آنکس که رایات جنگ برافروخت و جیش از پی جیش روان ساخت. یزید گفت آن کس کدام است؟ قیس گفت واللّه ای یزید توئی و تو کشتی حسین را». [ ۲۳۰ ]. آری این حقیقتی است روشن و همه می‌دانند که کشنده حسین و صادر کننده فرمان قتل آن حضرت کسی جز فرزند معاویه نیست و اینهمه تشبثاتی که اکنون به آن دست می‌زنند تنها به منظور تثبیت وضع خویش و به دست آوردن موقعیت از دست رفته‌ی خود از نظر اجتماع است. [ صفحه ۳۷۲ ] پنج- پنجمین شاهد گویائی که نشان می‌دهد نوه‌ی بوسفیان نه تنها از عمل زاده‌ی مرجانه ناراضی نبود بلکه کاملاً از آن خرسند و شادمان هم بود، روشی است که او پس از فاجعه‌ی خونین طف نسبت به فرزند زیاد در پیش گرفت. ما در بحث گذشته نقل کردیم که ابن‌اثیر مورخ بزرگ اهل سنت می‌نویسد: «هنگامی که سر حسین (ع) را برای یزید بردند از فرزند زیاد سخت مسرور شد و از عمل او خرسند گردید و صله و عطای او را زیاد نمود». مردی که با دریافت سر بریده فرزند پیغمبر از عیب‌الله و عمل او سخت خشنود می‌شود حتی به او در برابر این خدمت!!! پاداش می‌دهد چگونه قابل قبول است که بگوید: «خدا لعنت کند پسر مرجانه را او حسین را کشته و من به چنین کاری راضی نبودم؟!». یکی از مورخین دیگر اهل سنت می‌نویسد: «... انه استدعی ابن‌زیاداً الیه و اعطاه اموالاً کثیرهً و تحفاً عظیمهً و قرب منزله و ادخله علی نساءه و جعله ندیمه و سکر لیله و قال للمغن غن ثم قال یزید بدیهاً. اسقنی شربهً تروی فؤادی ثم مل فاسق مثلها ابن‌زیاد صاحب السر والامانه عندی و لتسدید مغنی و جهاد یقاتل الخارجی اعنی حسیناً و مید الاعداء و الحساد [ ۲۳۱ ]. یعنی پس از حادثه‌ی کربلا یزید فرزند زیاد را نزد خود خواند و اموال بسیار و هدایای فراوانی به او بخشید و به وی قرب و منزلت داد و رفعت [ صفحه ۳۷۳ ] مقام عطا نمود، او را ندیم خود ساخت و به وی اجازت داد تا در حرمسرایش داخل شود، شبی را یزید در کنار ابن‌زیاد در حال مستی بسر برد، در آن شب به نغمه‌سرایان گفت بنوازید و برای ما غنا بخوانید سپس خود بالبداهه خطاب به ساقی اشعاری سرود و گفت: ای ساقی! به من شرابی بنوشان که قلب مرا نشاط بخشد و سیراب گرداند آنگاه جام خود را پر کن و مانند همان شراب به فرزند زیاد بده- آن کسی که صاحب اسرار و امانت من است، همان کسی که مشکل

جنگ و غنیمت برای من با دست او حل گردید، این پسر زیاد که کشنده‌ی آن مرد خارجی یعنی حسین است و کسی است که وحشت در دل دشمنان و حسد کنندگان بر من انداخت.» این داستانی است که ابن جوزی آنرا نقل می‌کند و تاریخ آن بعد از حادثه‌ی کربلا است، پس از آنکه مدتها یزید همین زاده‌ی مرجانه را لعن کرده و گناه کشتن فرزند پیغمبر را بر گردن وی افکند تا بالاخره توانست شور و هیجان مردم را تسکین بخشد و نفرت و انزجار آنها را تعدیل سازد در آن هنگام در صدد برآمد از همان زاده‌ی مرجانه یعنی همان کسی که تا دیروز او را لعن می‌کرد و خون حسین (ع) را بر گردن او می‌افکند. آری از همان کس در برابر آن خدمت بزرگ و حیاتی!!! که نسبت به او و حکومت او انجام داده بود به طور شایسته!!! تقدیر کند، او را نزد خود می‌خواند و تا جائی او را بخود نزدیک می‌سازد که بر حرمسرایش داخل می‌کند و اموال و تحفه‌های فراوان به او می‌بخشد آنگاه با او می‌نوشد و اشعاری می‌سراید که در آن عقیده‌ی باطنی خویش را در [صفحه ۳۷۴] باره‌ی عیب‌دالله آشکار می‌کند. یزید در این اشعار حسین (ع) را خارجی می‌خواند و پسر مرجانه را بخاطر اینکه کشنده‌ی حسین (ع) است مورد تحسین قرار می‌دهد!!! آیا با اینحال می‌توان باور کرد که فرزند معاویه برآستی از عمل خود پشیمان گشته بود و واقعاً به قتل حسین راضی نبوده؟! آری با در نظر گرفتن این شواهد قطعی است که نویسنده معتقد است سخنان یزید و اظهار ندامت‌ها و پشیمانیهای او نیرنگی بیش نبود و تنها می‌خواست از اینراه احساسات و عواطف اجتماع را که سخت به نفع خاندان پیغمبر تحریک شده بود آرام کرده و به آنها تسکین بخشد.

### کاروان اسیران شام را ترک می‌گویند

خاندان پیغمبر (ع) پس از آنکه سه روز مجلس سوگواری خود را در خانه‌ی یزید را انجام رساندند فرزند معاویه آنانرا نزد خود خواست و به امام سجاد زین‌العابدین (ع) گفت: «اگر مایلید در شتم نزد ما بمانید و اگر نمی‌خواهید بسوی مدینه باز گردید؟ حضرت فرمود می‌خواهیم به مدینه برگردیم» [۲۳۲]. نویسنده معتقدات است که یزید هر چند در اینجا حضرت سجاد (ع) را بین اقامت در شام و یا رفتن به مدینه مخیر ساخت اما در باطن هیچگونه علاقه‌ای به ماندن اهلیت در شام نداشت، او می‌خواست هر چه زودتر آنها شام را ترک گویند زیرا اقامت آنان در شام موجب می‌شد که مردم حادثه‌ی [صفحه ۳۷۵] کربلا و جنایتهای یزید را از یاد نبرند و آنها فراموش ننمایند و بودن آن زنان و کودکان در شام هر چه بیشتر به طول می‌انجامید به آتش خشم و نفرت عمومی علیه حکومت آل ابی‌سفیان بیشتر دامن می‌زد، شور و هیجانی که با خطابه‌های آتشین و جانسوز خاندان پیغمبر (ع) در مردم بوجود آمده بود آنقدر ریشه‌دار و عمیق بود که فرزند معاویه بر تسکین آنها و تبرئه خود مجبور شد سران سپاه کوفه را بخواهد و در برابر شامیان و آنان گناه کشتن حسین (ع) را بر عهده‌ی دیگری قرار دهد (هر چند خوشبختانه این مجلس بزیان یزید پایان یافت و قیس بن ربیع صریحاً به او گفت که کشنده‌ی حسین (ع) کسی جز تو نیست) در چنین وضع آشفته و آماده‌ی انفجار آیا قابل قبول است که یزید به اقامت اهلیت در شام راضی باشد و راستی آنها را بین اقامت در شام یا رفتن به مدینه مخیر سازد؟! قطعاً این چنین نیست، حکومت دمشق مایل بود که هر چه زودتر آنها شام را ترک گویند تا او بتواند آن آتشفانی را که در دلهای مردم می‌رفت تا شعله ور گردد خاموش گرداند. فرزند معاویه از یک سوی به زین‌العابدین (ع) می‌گوید: «اگر مایلید در شام بمانید و ما به شما نیکی می‌کنیم» و از سوی دیگر هنگامی که خاندان وحی گفتند ما به مدینه برمی‌گردیم نمک بر جراحت‌های قلب آنان پاشیده و با بی‌شرمی اموالی را حاضر می‌سازد و به آنها می‌گوید: «این مال را بگیری در برابر آن مصیبت‌هایی که به شما رسیده» [صفحه ۳۷۶] ام‌کلثوم در پاسخ فرمود: «ما اقل حیائک و اصلب وجهک! تقتل اخی و اهل بیتی و تعطینی عوضهم؟! [۲۳۳]. یعنی ای یزید! چقدر حیای تو کم است و بی‌شرمی! برادر و اهلیت مرا می‌کشی و در عوض به ما مال می‌دهی؟! آری این شجره‌ی خبیثه و این خاندان منفور، کینه موروثی نسبت بدودمان پیغمبر دارند و زهر آن کینه‌ی شیطانی را آن ناپاک اکنون اینگونه بر قلب فرزندان داغ‌دیده‌ی



پیغمبر فرو می‌ریزد که می‌گوید این مال را عوض کشته‌شدگان خود بگیرید!! یزید حق دارد الآن در سوز و التهاب بسر برود و در خود نسبت به همین زنان و کودکان اسیر بدترین دشمنها را احساس کند، زیرا همین زنان و کودکان بودند که با سلاحهای انسانی و غیرقابل رقابت خود یعنی با بازوهای به ریسمان بسته و با اندامهای لاغر و ضعیفی که فشار سنگین غلها و زنجیرها سخت آنها را رنج می‌داد و - مهمتر از آن - با منطق رسا و ختابه‌های کوبنده و صریح خود - بزودی توانستند پایتخت کشور او را به سختی دچار هیجان و اضطراب سازند و همه چیز را یکباره به نفع خویش عوض نمایند. آری همین زنان و کودکان اسیر در مدتی کوتاه توانستند آنچنان افکار و احساسات مردم را بسوی خود متوجه سازند که فرزند معاویه مجبور [صفحه ۳۷۷] شود هنگام خارج شدن آنان از شام با آنها نوعی رفتار کند که درست نقطه‌ی مخالف آن رفتاری است که زمان ورود آنها به شام انجام داد، در آن روزی که این کاروان را به دمشق وارد می‌ساختند شهر را زینت کرده بودند و مردم لباس نو بر تن داشتند و شام یکپارچه در شادی و سرور غرق بود، آنروز موقعیت یزید بسیار ثابت و نفوذ و اعتبار او در بین اجتماع فراوان بود، ولی دودمان پیغمبر خاندان خارجی معرفی شده بودند و مردم از شکست!!! و اسارت آنها مسرور و شادان بودند، اما امروز که همان اسیران بال و پر شکسته می‌خواهند دمشق را ترک گویند آنچنان اوضاع و شرائط عوض گردید که یزید ناچار است از آنان استمالت کند، امروز (به عکس آنروز) دلهای مردم از عشق و علاقه‌ی به آنها سرشار و لبریز است، ولی یزید نفوذ و اعتبار معنوی خود را از دست داده و مورد تنفر و انزجار جامعه قرار گرفته است، مردم او را لعن می‌کنند و آشکارا از وی بیزاری می‌جویند. آنروز اسراء در محاصره‌ی شدید نظامیان و مأمورین خشن و سنگدل یزید وارد شام شده بودند و هیچگونه مورد رحم و شفقت نبودند، اما امروز فرزند معاویه نعمان بن بشر را که در شمار اصحاب رسول خدای بود خواست و به او گفت تمام وسائل سفر را آماده گردان و از نظر خوراکی و آذوقه و آشامیدنی آنچه سزاوار است با خود بردار و از مردم شام مردی امین و پارسا با جماعتی از لشکر به ملازمت خدمت ایشان بر گمار، آنگاه یزید به کسانی که برای ملازمت رکاب کاروان آماده حرکت بودند دستور [صفحه ۳۷۸] داد که همه جا در جلوی قافله باشند و اگر در بین راه یکی از آنان برای حاجتی پیاده شود همگان توقف کنند تا حاجت خود را بپردازد و در هر منزلی که کاروان فرود آمدند نگهبانان از نزدیک آنها دورتر فرود آیند و چنان کنند که خدمتکاران و محافظین انجام می‌دهند تا هنگامی که وارد مدینه گردند [۲۳۴]. آری اینگونه حقیقت و عدالت بر ظلم و استبداد پیروز و با حربه‌های مؤثر و معنوی خود قوای اهرمینی و شیطانی آنها دچار شکست می‌سازد. [صفحه ۳۷۹]

## اسیران پیروز به مدینه باز می‌گردند

### اشاره

خاندان اسیر حسین (ع) که در کوفه و شام وظیفه‌ی بزرگ و حیاتی خویش را در رسوا ساختن زاده‌ی معاویه و حفظ و حراست نهضت مقدس طف از تحریف و دستبرد حکومت آل بوسفیان به عالیترین صورت انجام دادند اکنون بسوی مدینه باز می‌گردند، مدینه پایگاه بزرگ اسلامی است، آنجا پایتخت حکومت پیغمبر و جایگاه وحی بوده است، اساس حکومت آسمانی اسلام در آنجا پی‌ریزی گردید و فرستاده‌ی بزرگ خداوند سالیانی دراز در آن شهر مقدس بسر می‌بردند اکنون هم مدینه قبر پیغمبر را در بر گرفته و از این نظر مورد احترام طبقات گوناگون و مرکزی روحانی و مقدس است. به علت این شرائط مدینه موقعیتی بس حساس دارد و زیارتگاه مسلمین است، تمام کسانی که برای انجام فریضه‌ی حج بسوی کعبه روی می‌آورند پس از پایان حج به مدینه می‌آیند تا قبر پیامبر بزرگ خویش را زیارت کرده و از روحانیت و معنویت آن بهره‌مند گردند، آری این [صفحه ۳۸۰] موقعیت خاص مدینه است که بخاندان وحی و دودمان اسیر پیغمبر امکان می‌دهد تا هنگام مراجعت به آن، برای رسوا ساختن هر چه بیشتر حکومت و

انتشار جنایتهای هول‌انگیز و وحشتناک که بوسیله‌ی آل‌ابوسفیان نسبت به حسین بن علی (ع) و جوانان و یاران آزاده‌ی وی در کربلا انجام گردیده از آن شهر استفاده کنند و خشم و نفرت عمومی را علیه فرزند معاویه تحریک نمایند. این زنان و کودکان اسیر که اکنون با پیروزی معنوی و افتخار به شهر خود باز می‌گردند می‌توانند از موقعیت خاص مدینه در راه رسیدن به هدفهای عالی و انسانی نهضت حسین (ع) بخوبی بهره‌بردارند و با زبان آن مردمی که پس از برگزاری مراسم حج به مدینه می‌آیند حقایق تلخ و دردناک فاجعه طف را به گوش همه‌ی مسلمین در سراسر کشور برسانند آری چنین فرصت بزرگ و مناسبی در مدینه هست و بخواست خداوند بزودی خواهیم دید که چگونه بازماندگان سالار شهیدان از آن فرصت حداکثر بهره‌بردار شدند و توانستند محیط مدینه و در نتیجه کشور را دچار انقلاب و هیجانی شدید سازند و موقعیت خاندان رسول را که با نیرنگهای معاویه و حکومتهای قبلی در شرف اضمحلال بود بخوبی تحکیم بخشند و آنرا تثبیت نمایند!

### مدینه از حقایق دردناک آگاه می‌شود

مردم مدینه از فاجعه‌ی خونین طف هر چند کم و بیش اطلاعی [صفحه ۳۸۱] داشتند، اما این خبر وحشتناک بسیار گنگ و مبهم بوسیله‌ی سعید بن عاص فرماندار مدینه به آنها رسیده بود از این نظر جنایتها و کشتارها و وحشیگریهایی که با دست حکومت شام نسبت به پاکترین مردان اسلام انجام شده بود کاملاً از نظر آنها پوشیده بود و اکنون که کاروان اسارت به مدینه باز می‌گردد مردم آن شهر مصیبت‌های جانسوز نینوا را از زبان صاحبان مصیبت می‌شنوند، هنگامی که آن قافله به نزدیک مدینه رسید، امام سجاد (ع) برای آنکه مدینه را برای یک جنبش و انقلاب فکری در راه بهره‌برداری از نهضت آماده سازد بشیر بن جذلم را که در رکاب آن حضرت بود بحضور طلبید و فرمود یا بشیر: رحم الله أباک لقد کان شاعراً فهل تقدر علی شیئی منه؟ فقال بلی یابن رسول الله انی شاعر فقال ادخل المدینة و انع اباعبدالله قال بشیر فرکت فرسی و رکضت صوتی بالباء و انشأت اقول: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرارالجسم منه بکر بلاء مضر ج والراس منه علی القناء یدار [۲۳۵]. یعنی ای بشیر! خدای پدرت را رحمت کند، او مردی شاعر بود آیا تو هم می‌توانی شعر بگوئی عرضه داشت بلی یابن رسول الله من هم شاعرم فرمود پس داخل مدینه شو و مردم را از شهادت حسین (ع) آگاه ساز بشیر می‌گوید بر اسب خود سوار شدم و با چشم گریان گفتم ای اهل مدینه دیگر در اینجا نمانید زیرا حسین (ع) کشته شد و در شهادت او است که من اینگونه می‌گیرم، بدن مقدس او را در کربلا بخون آغشته کردند و سر او را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند». [صفحه ۳۸۲] آنگاه گفتم ای اهل مدینه! اینک علی بن الحسین است که با عمه‌ها و خواهران خود نزدیک شماست و پشت دیوار شهر جای دارد و من فرستاده‌ی او هستم که جایگاه او را به شما نشان دهم، بشیر می‌گوید: «هنگامی که مردم مدینه صدای مرا شنیدند و از مراجعت زنان و فرزندان داغ‌دیده حسین (ع) آگاهی یافتند نه تنها مردان بلکه هیچ زن مستوره‌ای باقی نماند مگر آنکه ضجه‌ی زنان از خانه بیرون آمد و به خارج شهر رهسپار گردید. آنروز فریادها و ناله‌هایی در فضای مدینه طنین انداخت که مانند آن دیده نشده بود. با این ترتیب زین العابدین (ع) زمینه‌ی دلها و افکار اجتماع را برای یک بهره‌برداری عظیم در راه هدف مقدس خود آماده ساخت، اکنون جمعیت از زن و مرد در اطراف خیمه‌ی آن بزرگوار موج می‌زند و باید آن حضرت از این فرصت استفاده کند و جنایتهای و وحشیگریهای حکومت شام را که در یک بیابان دور دست نسبت به خاندان پیغمبر و پاک‌مردان بزرگ اسلام انجام شده آشکارا و برملاء سازند. امام (ع) بخوبی می‌داند که اگر یک انقلاب فکری و هیجان عمومی بنفع خاندان پیغمبر و طرد و لعن دودمان بنی‌امیه در شهر مدینه بوجود آید به علت موقعیت خاصی که آن شهر دارا است خواه و ناخواه در سراسر کشور اثر عمیقی خواهد گذاشت امام سجاد (ع) باید این انقلاب را از هم اکنون پایه‌گذاری کند و ماهیت اهرمنی بنی‌امیه و دشمنان واقعی اسلام را آشکار سازد، از این نظر از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در [صفحه ۳۸۳] دست داشت تا اشکهای چشم خود را (که هر یک چون سیلی بنیان‌کن پایه‌های قدرت آل‌ابوسفیان را تهدید

می‌نمود) پاک کند آنگاه در برابر آن جمعیت انبوه که ضجه‌ها و فریادهای خود را نمی‌توانستند کنترل کنند قرار گرفت و با اشاره‌ی دست مردم را به سکوت امر داد و اینگونه شروع به سخن فرمود: «الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین باریء الخلاق اجمعین... ایها القوم ان الله و له الحمد ابتلانا به مصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه قتل ابو عبدالله الحسین و عترته و سبی نساءه و صبیته و دارو برأسه الی البلدان من فوق عامل السنان و هذه الرزیه التي لا مثلها رزیه، ایها الناس فای رجالات منکم یسرون بعد قتلهام ای فؤاد لا یحزن من اجلهام أیه عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها... یا ایها الناس ای قلب لا ینصدع لقتلهام ای فواد لا یحن الیه ای سمع یسمع هذه الثلمه التي ثلمت فی الاسلام و لا یعصم ایها الناس اصبحنا مطرودین مشردین مذودین و شاسعین عن الامصار... من غیر جرم اجترمنه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمه فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق والله لو ان النبی تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصایه بنا لمزاد و اعلى ما فعلوا [۲۳۶]. یعنی حمد خدای را که پروردگار جهانیان و مالک روز جزا و آفریننده‌ی همه‌ی مخلوقات است... ای مردم سپاس خدای را که ما را مورد آزمایش قرار داد به مصیبت‌های بزرگ و شکافی عظیم که در اسلام واقع شده است [صفحه ۳۸۴] همانا حسین بن علی و یاران و جوانان او را کشتند و زنان و فرزندان را اسیر نمودند و سر نازنین او را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند و این مصیبتی است که مثل و مانند ندارد. ای مردم! کدام یک از مردان شما پس از این مصیبت دلشاد خواهد شد و کدام دلی است که به خاطر آن دچار اندوه نگردد؟! و کدام چشمی است که از ریختن اشک خودداری نماید؟! ای مردم! کدام قلبی است که شیفته‌ی آن حضرت نشود؟! و کدام گوشی است که بتواند این مصیبت را بشنود؟! ای مردم! ما را پراکنده ساختند و از شهرها دور نمودند... بدون آنکه گناهی را مرتکب شویم یا عمل ناشایسته‌ای را انجام دهیم و یا رخنه‌ای را در اسلام ایجاد کرده باشیم بخدا سوگند که اگر رسول خدای بجای اینکه این جماعت را به حمایت و حراست از ما وصیت می‌فرمود به قتال و محاربه‌ی با ما دستور می‌داد هر آینه بیش از آنچه که تا کنون نسبت به ما کردند انجام نمی‌دادند». امام (ع) در میان شور و هیجان شدید مردم که با اشک و آه آنها بدرقه می‌شد خطابه‌ی خود را پایان رساند، در این گفتار زین العابدین (ع) برای اولین بار جنایات هولناک و وحشیگری‌های حکومت دمشق را بی‌پرده برای مردم مدینه روشن ساخت و دودمان بنی‌امیه را رسوا نمود، هنگامی که خطبه‌ی امام به پایان رسید صعصعه بن سوحان که از یاران با وفای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بود به پای خواست و سخنانی [صفحه ۳۸۵] ایراد نمود آنگاه کاروان حسینی در میان اشک و آه مردم به شهر مدینه وارد گردیدند.

### راهی که اسیران پیروز در مدینه در پیش گرفت

اکنون که کاروان اسیران از سفر کوفه و شام با پیروزی کامل و نفوذ و اعتبار معنوی برمی‌گردند آیا دیگر در مدینه هیچگونه وظیفه‌ای برعهده ندارند؟! آیا آنها در این شهر بکار و زندگی معمولی خود می‌پردازند و گذشته‌های دردناک و تلخ را یکباره فراموش می‌کنند؟! آیا آن زنان و کودکان دربارهی فاجعه‌ی خونین طف و کشتارها و وحشیگری‌هایی که در آن بیابان دور دست انجام شد سکوت اختیار می‌کنند و دیگر از آن همه مصائب دم نمی‌زنند؟! نه. قطعاً اینچنین نیست. آنها هر چند اکنون به وطن برگشتند اما وظیفه‌ی مهم و عظیمی برعهده دارند که شاید سبکتر از وظائفی که در کوفه و شام انجام داده‌اند نباشد، آنها نه تنها باید نسل حاضر و سراسر کشور را از درندگیها و غارتگریها و جنایتهای حکومت آل ابوسفیان مطلع سازند بلکه باید این حقایق جانسوز و خونین را با حفظ صورت اصلی آن به نسلهای آینده اسلامی و به تاریخ بشریت تحویل دهند. آنها بخوبی می‌دانند که سکوت دربارهی این حادثه چیزی جز امکان دادن به فرزند معاویه نیست تا از فرصت «گذشت زمان» استفاده کرده و آن حقایق تکان دهنده را دچار تحریف و دگرگونی سازد، با این ترتیب به خوبی روشن است که رسالتی که خاندان حسین (ع) در مدینه از نظر حفظ [صفحه ۳۸۶] و پاسداری نهضت برعهده دارند بسیار مهم و حساس است باید دید این وظیفه‌ی بزرگ را در گوشه‌ی

مدینه و در آن شرایط سخت و خفقان آوری که بر سراسر کشور حکومت می‌کرد چگونه می‌توانند انجام دهند و حکومت دودمان بنی‌امیه را از چه راهی می‌توانند رسوا سازند؟! آیا برای رسیدن به این هدف و زنده نگه داشتن خاطره‌های جانسوز نینوا راهی جز استفاده از سوگواری و عزاداری وجود دارد؟! آیا جز به بهانه‌ی اشک ریختن راه دیگری برای شرح رسواییها و جنایتهای بنی‌امیه هست؟! قطعاً نه. از اینجا است که می‌بینیم این داغدیدگان آزاده پس از ورود به مدینه همواره به سوگواری و عزاداری مشغول بودند و هر یک سعی می‌کرد به نحوی خاطره‌ی دردناکی را از مصائب طف زنده گرداند و در بین اجتماع نشر دهد تا از این راه فضیحت‌های حکومت آل‌بیسفیان را آشکار سازد. رباب بانوی بزرگ کربلا در میان آفتاب می‌نشست و در زیر سقف و سایه نمی‌رفت تا با این کار به امت اسلامی اعلام کند که آن ناپاکان بی‌شرم پس از کشتن، بدن فرزند پیغمبر را در میان آفتاب بجای گذاردند و آن را حتی دفن نکردند!!! امام زین‌العابدین (ع) هنگامی که آب و غذا می‌دید گریه می‌کرد و مکرر می‌فرمود: قتل ابن رسول‌الله جائعاً، قتل ابن رسول‌الله عطشاناً. یعنی پسر پیغمبر را گرسنه و تشنه کشتند، حضرت سجاد (ع) [صفحه ۳۸۷] هیچ منظره‌ای را مشاهده نمی‌کردند مگر آنکه خاطره‌ی دردناکی را از کربلا یادآور می‌گشت و می‌گریست. حضرت ابوالفضل (ع) یعنی فرمانده سپاه فضیلت و پرورش یافته‌ی دامان علی (ع) - آن رادمردی که برای حسین (ع) آنگونه بود که علی (ع) برای پیامبر خدا بوده است - این پیکره‌ی فضیلت و شجاعت که با سه برادر رشیدش در حادثه طف به شهادت رسیدند مادر پیری دارند که در حال حیات است و به «ام‌البین» مکنی است این بانوی داغدیده به قبرستان بقیع می‌آمد - همان گورستانی که به علت قداست و در برداشتن قبور پاکان اسلام مورد احترام و محل رفت و آمد مردم مدینه و زائران قبر پیغمبر بوده است - در حالی که جمعی از زنان و بانوان بزرگ مدینه در گرد آن مخدره بودند آنگاه در آنجا به یاد فرزندانش آنچنان جانسوز ناله می‌زد که دل سخت‌ترین دشمنان خاندان وحی (مانند مروان بن حکم) را تکان می‌داد و دچار تأثر می‌ساخت، مرثیه‌ی این بانو درباره‌ی جوانانش معروف و مشهور است. بازماندگان شهدای طف و اسیران راه کوفه و شام که اکنون به مدینه بازگشتند با این ترتیب جنایتها و رسواییهای حکومت آل‌بیسفیان را بی‌پرده شرح می‌دهند و در نتیجه محیط مدینه آنچنان ماتم‌زده شده بود که گویا ابری سیاه از مصیبت و غم همواره بر آن سایه افکنده است به طوریکه نه تنها ساکنین آنجا بلکه برای هر زائر و تازه وارد که تعداد آن بخصوص در ایام حج بی‌شمار و فراوان بود) بخوبی احساس می‌شد که این شهر در [صفحه ۳۸۸] مرگ عزیزان اسلام در غم و اندوهی دردناک و کشنده فرورفته است! آن اجتماع عظیمی که برای زیارت قبر پاک پیغمبر (ص) وارد مدینه می‌گردید هر چند بیشتر آنها از فاجعه‌ی خونین و بیداد گریهائی که حکومت دمشق در بیابان کربلا نسبت به عزیزترین خاندان اسلام انجام داده بود بیخبر بودند، اما محیط پر هیجان مدینه و خاطره‌های سوزناکی که به صورت «سوگواری» زنان و کودکان مصیبت دیده‌ی حسین (ع) از کربلا مجسم می‌ساختند به زودی همه‌ی مردم را در جریان فاجعه‌ی نینوا قرار می‌داد و طبعاً با مراجعت آنان به شهرها و وطنهای خود سراسر کشور از آدم‌کشیها و جنایتها و وحشی‌گریهای دودمان بنی‌امیه آگاه می‌گشت عمل خاندان پیغمبر در مدینه به ظاهر سوگواری و عزاداری بود اما در باطن تبلیغات وسیع و مؤثری بود که علیه دودمان بنی‌امیه و برای تثبیت موقعیت خاندان وحی انجام می‌گردید و نفرت و انزجار شدیدی در دل‌های مردم نسبت به آل‌سفیان ایجاد می‌نمود، این سوگواریها و اشک و ناله‌ها اولین اثر خود را در همان مدینه ظاهر ساخت و از بازگشت خاندان حسین (ع) چند روزی بیشتر نگذشته بود که مردم آن شهر به رهبری عبدالله بن حنظلہ قیام کردند، این جنبش و قیام که به منظور درهم ریختن شالوده‌ی حکومت یزید و خوانخواهی حسین بن علی (ع) انجام گردیده بود هر چند با دست یکی از ناپاکترین یاران و فرماندهان ارتش پسر معاویه با وضع ننگین و رسوایی درهم شکسته شد، اما حکومت دمشق نتوانست با انجام این کار پیروزی مہی در راه تثبیت وضع متزلزل خویش بدست آورد زیرا در آن هنگام سراسر کشور مانند آتشیهای گداخته‌ای [صفحه ۳۸۹] بود که برای مشتعل ساختن و سوزاندن ریشه‌های حیات دودمان بنی‌امیه آماده بود ولی در زیر خاکستر پنهان بود. یزید هر چند قیام مردم مدینه را با انجام جنایتها و گناهانی که در تاریخ بشر کم سابقه است درهم شکست، اما بر

فضیحت و ننگ خویش افزود و خود را رسواتر ساخت و نفرت و انزجار مردم را از حکومت خود شدیدتر نمود، آن نیروی معنوی و نفوذ و اعتبار نامحدود حسین (ع) که در اثر «مظلومیت» کسب شده بود بالاخره توانست طوفانی عظیم در سراسر کشور ایجاد کند و با پس کردن آن خاکسترها آتش‌های آماده را شعله‌ور سازد. آری به اتکاء همین قدرت بود که بنی‌العباس توانستند بنام حمایت از خاندان پیغمبر و خونخواهی حسین (ع) به زودی به دوران عزت و قدرت آل‌امیه برای همیشه خاتمه داده و نام و نشان آنها را محو سازند

### کاروان اسیران رسالت خویش را به پایان رساند

با مطالبی که ما تا اینجا شرح دادیم بخوبی روشن شد که زنان و فرزندان اسیر حسین (ع) نه تنها در سفر کوفه و شام بلکه هنگام بازگشت به مدینه هم برای پاسداری از نهضت و به ثمر رساندن فداکاریهای سالار شهیدان و جوانان و یاران آزاده‌ی وی فعالیت‌های مؤثر و کوششهای پی‌گیری انجام دادند و با استفاده از تنها راه ممکن یعنی سوگواری و عزاداری توانستند حقایق خونین کربلا را از تحریف حکومت آل‌ابی‌سفیان [صفحه ۳۹۰] حفظ کنند و فاجعه‌ی دردناک طف را که سندهای زنده و غیر قابل انکاری بر رسوائی، ننگ، ناجوانمردی، خونخواری و بیدادگری یزید بن معاویه بود به نسل حاضر و نسل‌های آینده اسلامی با همان صورت اصلی تحویل دهند، این مهمترین وظیفه‌ای بود که بر عهده‌ی خاندان حسین (ع) قرار داشت و آنها هم توانستند با استفاده کافی از فرصت‌های مناسب و امکانات موجود این رسالت بزرگ را با موفقیت به پایان برسانند، آنها نهضت را به ثمر رساندند و از دستبرد حکومت بیدادگر بخوبی حفظ کردند تا در پرتو فداکاریها و جانبازیهای آن مردان اسلام موجودیت و هستی این مکتب بزرگ آسمانی برای همیشه تضمین گردد و از خطر سقوط و محو صورت اصلی آن (که در شرف انجام بود) نجات یابد. ما در اینجا در صدد ارزیابی قیام خونین حسین (ع) و فداکاری‌هایی که آن حضرت و جوانان و یاران پاک او در صحنه‌ی کربلا از خود نشان دادند نیستیم زیرا در این باره بطور تفصیل در گذشته بحث کرده‌ایم ولی اکنون می‌خواهیم بخواست خداوند طرز بهره‌برداری از این نهضت بزرگ را در عصر حاضر و کارهایی که در این راه و به این اسم انجام شده و می‌شود بطور اجمال مورد بررسی قرار دهیم آنگاه نظر انتقادی و سپس اصلاحی خویش را در این باره ارائه نماییم. [صفحه ۳۹۱]

### از فاجعه خونین طف چگونه باید بهره برداشت

#### اشاره

تردیدی نیست که مجامع یادبودی که بنام حسین بن علی علیهماالسلام و حوادث خونین کربلا تحت عنوان «سوگواری و عزاداری» در طول تاریخ بوجود می‌آید از مظاهر بزرگ وی یک از سمبل‌های حیات مذهبی و معنوی مردم شیعه بوده است، این مجالس و اجتماعات بدون تردید در نشر معارف اسلام و حقایق دین و آشنا ساختن مردم با اصول و مقررات اسلام نقش حیاتی و بزرگی را دارا است. انجمن بنام «عزاداری» بود اما در آن تفسیر قرآن می‌گفتند، مسائل دین تعلیم می‌دادند، اصول عقائد بیان می‌کردند، پند و موعظه و اندرز می‌دادند، روش اخلاقی اسلام و حالات بزرگان مذهب بیان می‌کردند، روح حمایت از مظلوم و دمسختی با ستمگر در بین مردم زنده می‌کردند و خوشبختانه این روش و رسم تا اکنون هم ادامه دارد، اینها حقایقی است که انکار آن از یک حالت انحراف در قضاوت و ارزیابی نکردن صحیح حقایق و واقعیات، حکاتی می‌کند آری نقش عظیم و حیاتی این مجامع را نمی‌توان نادیده گرفت و حقاً اثر عمیق آنها بطور کلی از نظر زنده [صفحه ۳۹۲] ساختن تعلیمات عالیه اسلام و (تا حدود زیادی) برای جلوگیری از گناه و فساد اجتماع هیچگونه جای انکار نیست، اما از آنجائی که «هر گلی را خاری هست» در این انجمنها هم که بنام

رهبر آزادمردان جهان تشکیل می‌گردد متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلامی و روشن ساختن هفد اصلی نهضت قدمی برداشته نمی‌شود بلکه مطالب و سخنانی ایراد می‌گردد که با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی (ع) فرسنگها فاصله دارد و درست نقطه‌ی مخالف هدف نهضت است. آیا این غم‌انگیز نیست؟! که خاطره‌های حیات بخش نینوا را که بر کالبد‌های اجتماعات مرده و ملت‌های ستم‌دیده روح آزادی و زندگی می‌دمد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد که هر یک عالیترین درس عزت و آزادگی و فضیلت به جهان انسانیت می‌دهد بصورت بسیار مبتذل و ذلت آوری یاد کنیم و (مثلاً) به بهانه‌ی «زبان حال!!! از قول سالار شهیدان بخوانیم «شدم راضی که زینب خوار گردد؟!». حسین که خود در روز عاشوراء ضمن گفتارهای گرم و آتشین فریاد می‌زد: «... الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کزنی بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یأبی الله لنا ذلک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حتمیه و نفوس ایبه من ان تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام. [ صفحه ۳۹۳ ] یعنی این ناپاک و فرزند ناپاک مرا بین دو کار مخیر ساخت یا ذلت را بپذیرم و در برابر یزید تسلیم شوم و یا آنکه کشته‌گردم و به حکم شمشیر تن دهم! اما از ما خاندان پیغمبر ذلت به دور است؛ نه خدا برای ما ذلت می‌خواهد و نه پیامبر او و نه مردان پاک دل و مؤمن و نه آن دامنه‌های منزهی که ما را در میان خود پرورانده است. این دماغ‌های با حمیت و انسانهای عزیز اجازه نمی‌دهند که گردن جوانمردان و آزادگان اجتماع در زیر طاعت و فرمان فرومایگان و بی‌اصالت‌های این امت خم شود». آیا با این منطق سازش دارد که ما به آن حضرت و یاران عزیزش نسبت خواری و ذلت بدهیم، اگر حسین (ع) می‌خواست بانوی قهرمان کربلا یعنی زینب خوار گردد، در برابر یزید تسلیم می‌شد و با او بیعت می‌نمود، ولی فرزند پیغمبر نه تنها برای نجات خواهر بزرگ خود از خواری بلکه برای نجات اسلام و انسان از ذلت و ننگ آن فداکاری عجیب و فوق طاقبت بشری را انجام داد آری گاهی سرگذشت آزادمردان جهان و عزیزان اسلام را در مجالس سوگواری اینگونه یاد می‌کنند و گاهی هم هدف بزرگ و جهانی حسین بن علی علیه‌السلام را از نهضت تا آنجا دچار تحریف و دگرگونی می‌سازند که آن سلاله‌ی نبوت و یاران پاک او را که برگزیدگان خدا بودند «فدائی امت گنه‌کار!!!» معرفی می‌نمایند و مقصد اصلی آن بزرگوار را تنها شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت می‌دانند!!! آیا این کشنده نیست؟! حادثه‌ی خونین نینوا و هدف آسمانی و انسانی سالار شهیدان که با دست [ صفحه ۳۹۴ ] حکومت یزید بن معاویه دچار تحریف نگردیده بوسیله‌ی جمعی از دوستان نادان آن حضرت (که خوشبختانه تعداد آنها زیاد نیست) اینگونه دچار دگرگونی و تحریف گردد؟! یا قابل قبول است که ما مقصد اصلی جگرگوشه‌ی پیغمبر و آن حجت خدا و امام معصوم و جوانان و یاران پاک او را در همین خلاصه کنیم که جمعی از بوالهوسان و بندگان هوی و شهوت هر عملی را که خواستند انجام دهند و هر گناهی را که اراده کردند مرتکب گردند و با اینحال آسوده خاطر باشند که حسین خود و جوانان خود را قربانی و فدای آنها ساخت؟! آیا این گنه‌کاران آنقدر عزیزند که عزیزترین انسانهای امت باید فدای آنها گردد اشتباه نشود ما عظمت معنوی حسین (ع) و قرب و منزلت خاصی که آن بزرگوار در پیشگاه آفریدگار بزرگ جهان دارد و مقام شفاعت عظمائی که خداوند به آن حضرت در قیامت عنایت فرموده انکار نمی‌کنیم، اما می‌گوئیم اینکه ما هدف مقدس سلاله‌ی نبوت را از آن همه فداکاری و تحمل مصائب تنها در این خلاصه کنیم که آن حضرت در قیامت از گناهکاران امت شفاعت نماید بسیار جفا و جاهلانه است. حسین بن علی (ع) خود بارها درباره‌ی مقصد و هدف اصلی خویش سخن گفت اما حتی در یک مورد هم خود را فدائی امت معرفی نکرد و مقصود عالی خویش را تنها شفاعت جمعی از گناهکاران بیان نفرمود. این اعتقاد (فدای گنه‌کاران شدن) سالیان درازی است که در بین نصاری نسبت به عیسی بن مریم رواج دارد و آنها هستند که با صراحت [ صفحه ۳۹۵ ] می‌گویند و می‌نویسند که آن پیامبر بزرگ الهی فدای پیروان خود شد و تنها برای نجات آنها از گناه در پیشگاه پدر!!! جان خود را از دست داد!!! این اعتقاد آنها است که درباره‌ی عیسی مسیح دارند، ولی شایسته‌ی اسلام و این مکتب زنده و علمی نیست که پیروان آن نسبت به یکی از رهبران بزرگ خویش چنین اعتقاد غیر منطقی را دارا باشند. این عقیده‌ی سخیف تا جائی شایع گردید که جمعی از

نویسندگان غربی (مانند مسیومارین آلمانی) تصور کرده‌اند که این یک اصل اسلامی است و شیعیان همگی بدان معتقدند. نامبرده می‌نویسد «... همانا که ما می‌گوئیم عیسی متحمل زحمات و مشقات زیادی شد تا گناهان بر پیروانش بخشوده شود مسلمانان هم در حق حسین می‌گویند...» ما باید هدف عالی و بزرگ فرزند علی علیه‌السلام را از نهضت در گفتارها و خطبه‌های آن حضرت جستجو کنیم مگر نه اینست که آن بزرگوار در روز عاشوراء در میان آتش و خون در گرماگرم ضربات شمشیرها و نیزه‌ها می‌فرمود: ان کان دین محمد (ص) لم یستقم الا به قتل فی سیوف خذینی یعنی اگر دین محمد و آئین آسمانی او برجا نمی‌ماند مگر با کشته شدنم پس ای شمشیرها! بر بدنم کارگر شوید و مرا در برگیرید. حسین بن علی (ع) و یاران پاک او کشته شدند و زنان و فرزندان [صفحه ۳۹۶] آن حضرت به اسارت رفتند تا آنکه نام خدا زنده بماند، عدالت و حق پیروز گردد زحمات انبیاء و فرستادگان بزرگ الهی فراموش نشود، فداکاریهایی که در راه حقیقت و فضیلت در طول تاریخ انجام شده بود پایمال نگردد با ظلم و تباهی و فساد مبارزه شود برای آنکه امت به ذلت و بردگی عادت نکند و بالاخره برای آنکه دودمان کثیف بنی‌امیه همه چیز را بازپچه دست خود و حکومت خویش قرار ندهند اینها هدفهای عالی و انسانی حسین است، اینها همان مسائلی است که سالار شهیدان بارها خود از آنها سخن گفت گاهی می‌فرمود: «الا- ترون الی الحق لا- یعمل به و الی الباطل لا یتنهی عنه... فانی لاری الموت الا- سعاده والحویه مع الظالمین الا برما. و زمانی می‌گفتانی احب الأمر بالمعروف و انکر المنکر. و یا در وصیت نامه‌ی خود به محمد حنفیه نوشت: «و انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی الله علیه و آله اريد أن آمر بالمعروف و انهی عن المنکر. و یا در برابر فرماندار مدینه می‌فرمود: «... و یزید رجل فاسق شارب الخمر، قاتل النفس المحرمه، معلق بالفسق و مثلی لا یبایع مثله». و یا آنکه در برابر پیشنهاد لعنتی مروان بن حکم (که آنحضرت را به تسلیم در برابر پسر معاویه توصیه می‌نمود) می‌فرمود: [صفحه ۳۹۷] «... و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید». اینها هدفهای عالی حسین است که خود درباره‌ی آنها سخن گفت یعنی مبارزه با ستم، تسلیم نشدن در برابر بیدادگری مانند یزید، امر به معروف و نهی از منکر نمودن- همان منکری که اجتماع اسلامی به آن دچار گردیده بود یعنی انحراف در حکومت اسلامی- زنده کردن حق و نابود ساختن باطل، حمایت از اسلام و نجات آن از سقوط، اصلاح امت و دادرسی از آن، اینها است آن هدفهای مقدسی که فرزند امیرالمؤمنین (ع) بخاطر آنها قیام کرد و باید این مقاصد انسانی و اسلامی به دوستان آن حضرت تفهیم شود، باید آنها بدانند که حسین بن علی (ع) چرا کشته شد و بخاطر چه هدفهایی آن مصائب فوق طاق بشری را تحمل کرد تا هر چه بیشتر در راه زنده کردن آن اهداف بزرگ کوشش نمایند امام صادق (ع) هنگامی که درباره‌ی مقصد اصلی و آسمانی حضرت حسین (ع) سخن می‌گوید و موقعیت ننگین و آلوده‌ی دشمنان آن حضرت را در برابر آن بزرگوار شرح می‌دهد. به خداوند چنین عرضه می‌دارد: «... و بذل مهجته فیک لیستقد عبادک من الجهاله و حیره الضلاله و قد توارز علیه من غرته الدنيا و باع حظه بالارذل الادنی و شری آخرته بالثمن الاو کس و تغطرس و تردی فی فواه و اسخطک و اسخط نبيک و اطاع من عبادک اهل الشقاق والنفاق و حملة الاوزار المستوجبین النار [۲۳۷]. [صفحه ۳۹۸] یعنی خدایا حسین خون خود را در راه تو داد تا بندگان تو را از جهالت نجات بخشد و از سرگردانی ضلالت و گمراهی برهاند. کسانی به دشمنی با او برخاستند که دنیا سخت آنها را فریفته بود و نصیب بی‌پایان آخرت را به متاع پست این جهان با بهائی بسیار ناقص فروختند، آنها تکبر ورزیدند و در هواهای خود غوطه‌ور شدند و به پستی رسیدند، آنها ترا و پیامبر ترا به غضب درآوردند و از منافقین و فریبکاران اطاعت کردند. آنهائی که گناه امت اسلامی بر گردن آنان است و مستحق عذاب و آتش غضب تو هستند». در این گفتار امام ششم (ع) هدف مقدس حسین بن علی را آشکارا شرح می‌دهد و مقصد اصلی از آن نهضت را با صراحت بیان می‌کند ولی آن هدف از نظر امام صادق (ع) تنها «فدائی امت گنهکار بودن» و شفاعت از آنان در قیامت نیست بلکه نجات دنیای انسانیت است از جهالت، نادانی، بی‌خبری گمراهی، سرگردانی، ضلالت. آری حسین (ع) بخوبی می‌دانست که تنها مردم بی‌خبر و نادانند که آلت دست حکومت‌های بیدادگر و ستمکار واقع می‌شوند. این مردم سرگردان و

گمراهند که حکومت‌های فاسد در راه رسیدن به خواسته‌های شیطانی و جهنمی خود از گردهی آنها بار می‌کشند. خون حسین (ع) ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا آن عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی‌خبر از آن وضع دردناک خلاصی یابد، تا امت بصیرت پیدا کند و دانا شود، از گمراهی و [صفحه ۳۹۹] ضلالت نجات یابد تا بداند چه می‌کند و به کجا می‌رود، به چه کسی بار می‌دهد و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می‌گذارد. آری اینها است آن هدفهایی که امام صادق (ع) می‌گوید خون حسین (ع) بخاطر این هدفها ریخته شد «لیستقد عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة» و باید دوستان آن حضرت به این هدفها آشنا گردند و برای رسیدن به آنها کوشش کنند.

### از مجالس سوگواری بهتر بهره برداریم

همانگونه که ما یادآور شدیم جای تردید نیست که مجامعی که بنام سوگواری حسین بن علی (ع) بوجود می‌آید در نشر معارف عالی‌های اسلام و آشنا ساختن مردم به اصول و مقررات و مسائل اسلام و جلوگیری از فساد و گناه نقش مهمی را دارا است. ما بخوبی می‌دانیم که در بسیاری از اینگونه مجامع بخاطر مباحثی که گاهی طرح می‌گردد و پند و اندرزهایی که داده می‌شود و نه تنها دهها شارب الخمر، تارک الصلوة، تجاوزین به اموال و نوامیس دیگران و بالاخره افراد آلوده به گناه تحول اساسی و اصولی در زندگی معنوی و مذهبی آنها بوجود می‌آید و آنها را در شمار مردان شایسته و پاک قرار می‌دهد بلکه در روحیهی همگان کم و بیش اثرهای عمیق و قابل توجهی بجای می‌گذارد و حداقل آنها را از آلوده شدن بگناهان و انحرافات تازه و بیشتر باز می‌دارد. آری در برابر هزاران عوامل فساد و تباهی که در اجتماع ما وجود دارد حقا این مجامع یک عامل باز دارنده موثر و مهم است [صفحه ۴۰۰] اینها حقایقی است که ما آنها انکار نمی‌کنیم اما می‌گوئیم متأسفانه به مقداری که در راه بوجود آمدن این اجتماعات نیرو مصرف می‌شود بهره‌برداری نمی‌گردد. نام مقدس حسین (ع) وسیله‌ای است مؤثر که ما می‌توانیم در پرتو آن طبقات مختلف و گوناگون اجتماع را بساده‌ترین وجه گرد یکدیگر جمع کنیم و از آنان در همه‌ی زمینه‌ها حداکثر بهره را برداریم اما بدبختانه از این امکان وسیع و حساس بطور ناچیزی استفاده می‌کنیم. در اجتماع ما گاهی دیده می‌شود که مجالس بزرگ و مهمی بوجود می‌آید ولی در آنجا جز برنامه سوگواری و عزاداری کار مثبت دیگر انجام نمی‌گیرد. اشتباه نشود! نویسنده ارزش معنوی بکاء و سوگواری بر فرزند شهید پیغمبر حسین بن علی علیه‌السلام را انکار نمی‌کند. ما کاملاً معتقدیم که نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة. ما در شمار آن دسته‌ای نیستیم که با یک فکر خشک و جامد به همه چیز و به تمام مسائل تنها از دریچه‌ی منافع مادی و زندگی محدود این جهان می‌نگرند و عملاً گویا تمام ارزش‌های معنوی و روحانی را انکار می‌کنند!! این دسته بهر موضوعی که برسند و در برابر هر مسئله که قرار بگیرند بلادرنگ می‌پرسند، منافع اجتماعی، بهداشتی، اقتصادی این کار چیست و برای زندگی این جهان چه بهره‌ای دارد؟ ما با این طرز فکر میانه خوبی نداریم و معتقدیم که همه ارزشها در مسائل بهداشتی، اقتصادی و بالاخره [صفحه ۴۰۱] زندگی این جهان خلاصه نمی‌شود بسیاری از مسائل است که علاوه بر داشتن اینگونه منافع دارای ارزشهای معنوی بزرگی است و این ارزشها را کسانی درک می‌کنند که (علاوه بر آنکه به یک حقیقت روشن یعنی جهان دیگر معتقدند برای عواطف انسانیت فضائل اخلاقی و فداکاریهایی که در راه عدالت و آزادی انجام می‌شود اصالت و ارزش قائل باشند. نویسنده معتقد است آنهاست که در برابر حادثه‌ی خونین طف و فاجعه جانسوز کربلا بی‌تفاوت هستند و هیچگونه تأثر و تألم در خود حس نمی‌کنند قطعاً از عواطف پاک انسانیت بی‌بهره‌اند، آیا ممکن است عاطفه‌ای در انسانی یافت شود و با اینحال از شنیدن و یا خواندن تاریخ زندگی آزادمردی که برای دفاع از حق و حقیقت، عدالت و فضیلت در برابر ستم و استبداد و کفر بیدادگری از هیچگونه فداکاری دریغ نمود ابداً متاثر و متأسف نگردد؟! اگر حادثه‌ی کربلا- که پاکترین و اصیل‌ترین نمونه مقاومت مظلومی در برابر ستم و ظلم و گناه است عاطفه‌ی انسانی او را تحت تأثیر قرار ندهد پس کدام حادثه‌ی مظلومانه برای وی تأثرانگیز و غم‌آور خواهد بود؟! حکومت کثیفی



که برای خفه کردن صدای عدل و آزادی و پیکار کننده‌ی با ظلم و فساد از هیچ جنایت و گناهی روگردان نشد خیمه‌های کودکان را آتش زد، آبرا بر روی بزرگان و خردسالان بست، اطفال شیرخواره را هدف تیر قرار داد، زنان و بچه‌های داغدار را به اسارت برد و بر بازوهای آنان ریسمان بست و بر بدنهای لاغر و نحیف آنها تازیانه [صفحه ۴۰۲] نواخت و حتی سر بریده پاکترین انسانهای عصر خود را در مجلس عمومی مورد اهانت قرار داد. خواهران و دختران مصیبت دیده شهدای طف را در شهرها و بلاد گرداند در حالی که سرهای بریده برادران و پدران آنها در برابر چشم آنان بر بالای نیزه قرار داشت، آیا یک انسان می‌تواند عکس‌العملش در برابر این حکومت ستمگر و آن مظلومی که در برابر او قرار گرفته بود و آنگونه فداکاری انجام داد یکسان و مساوی باشد؟! اگر انسان دوستی، فضیلت‌خواهی، و عواطف بشریت ایجاب می‌کند که هر فردی از پسر معاویه و حکومت ننگین وی اظهار تنفر و انزجار کند همان عوامل هم الزام می‌کند که هر انسانی در برابر حادثه‌ی کربلا و فاجعه‌ی خونین طف پاکترین احساسات و عواطف خویش را نثار سازد با این ترتیب تأثر و سوگواری برای سالار شهیدان و رهبر آزادگان یعنی حسین بن علی (ع) نه تنها از نظر معتقدات مذهبی مقدس و دارای ارزشهای معنوی است بلکه از نظر انسان دوستی و فضیلت-خواهی هم عملی منطقی و معقول است، این منطق اگر چه برای دنیای صنعتی ما و جهان غرب قابل فهم نیست اما ما به آنها حق می‌دهیم که این حقیقت را درک نکنند، زیرا همه می‌دانیم که زندگی ماشینی و جنجالی قاره‌های اروپا و آمریکا تمام عواطف و فضائل بشریت را سخت تحت‌الشعاع خویش قرار داده به طوری که از این مسائل در آنجا کمتر خبر است. اگر بر اکثریت مردم آنجا عواطف حکومت می‌کرد اینگونه نبودند که تنها برای بهتر زیستن یا به مصرف رساندن کالای کارخانه‌های اسلحه‌سازی خود دنیائی را به آتش و خون بکشند و هر روز آتش جنگ را [صفحه ۴۰۳] در گوشه‌ای از جهان و در بین ملت‌های فلک‌زده و کوچک روشن سازند. اگر آنها از عواطف انسانیت چیزی درک می‌کردند هیچگاه حاضر نبودند تنها برای حفظ منافع خود میلیون‌ها انسان و زن و مرد و کودک را در زیر خمپاره‌ها و رگبار مسلسل و گلوله نیست و نابود کنند و آبادیها و شهرهای بزرگ را به ویرانه‌ها تبدیل سازند. آری برای کشورهای بزرگ و نیرومند عصر ما که هیچ چیز بدون استثناء برای آنان جز مادیت و حفظ منافع خودشان مطرح نیست، درک نکردن منطق «عاطفه» فضیلت دوستی و اشک ریختن هنگام تأثر و غمخواری برای مظلوم و ستم‌دیده عجیب نیست. با این توضیحات خواننده‌ی عزیز تصدیق دارد که نویسنده به ارزش معنوی بکاء و سوگواری بر عزیزترین فرزندان اسلام و یاران پاک و آزاده‌ی وی کاملاً ایمان دارد، اما می‌گوید تشکیل مجالس بزرگ و اجتماعات عظیم تنها به منظور سوگواری و عزاداری به منزله‌ی استفاده نکردن از یک فرصت بسیار حساس و متناسب است چه بهتر که ما در اینگونه مجامع هم از نظر سوگواری و شئون معنوی استفاده کنیم و هم در راه نشر تعالیم عالی‌ی اسلام و آشنا ساختن مردم با حکام و اصول و مقررات اسلامی و مبارزه با فساد و آلودگی‌هایی که به صورت‌های گوناگون در اجتماع ما فراوان وجود دارد و خلاصه در راه زنده کردن هدفهای عالی و اسلامی حسین بن علی (ع) قدم‌های برجسته و مؤثری برداریم، خوشبختانه ما در بین گویندگان مذهبی و خطبای اسلامی شخصیت‌های علمی و پرارزش فراوان داریم پس چه بهتر [صفحه ۴۰۴] که از آنها در پرتو سوگواری حسین و نام حسین (ع) در راه همان اهداف اسلامی و انسانی که امام صادق برای نهضت کربلا-برمی‌شمرد یعنی نجات مردم مسلمان از جهالت و رهائیدن آنان از حیرت ضلالت بهره برداریم؟! این یک وظیفه‌ی حتمی است که اگر ما از انجام آن غفلت ورزیم قطعاً نهضت مقدس حسین و حادثه‌ی خونین طف را درک نکرده و هدف عالی آن حضرت را ندانسته و نشناخته‌ایم.

### کارهایی که موجب شرمساری است

سوگواری برای حسین بن علی (ع) و یاد نمودن از فاجعه‌ی خونین نینوا (اگر با طرز صحیح انجام گیرد) علاوه بر ارزشهای اسلامی و معنوی که دارد اصولاً- خود یک عمل منطقی و معقولی است که عواطف انسانیت و حس حمایت از مظلوم سرچشمه می‌گیرد اما

با کمال تأسف گاهی بنام عرض ارادت به پیشگاه مقدس حسین (ع) کارهائی انجام می‌شود که در برابر دنیای روز موجب شرمساری و سرافکندگی است. کارهائی که نه با مقررات اسلامی سازش دارد و نه از نظر منطق صحیح و قایل درک است، برای نمونه باید موضوع «قمه زدن» را یاد کرد، این عمل ناراحت کننده و چندش آور (که خوشبختانه چند سالی است که تقریباً متروک شده) نه تنها با هیچ اصلی قابل تفسیر نیست بلکه مخالفین و دشمنان اسلام در داخل و خارج از آن به صورت یک حربه‌ی مؤثر و قاطع آئین مقدس ما استفاده می‌کنند. [صفحه ۴۰۵] نویسندگان دغل و قلمهای شومی که سالیانی دراز در این کشور مشغول سمپاشی و آلوده ساختن افکار بی‌خبران از اسلام و نظام عالی و جهانی آن بودند اکثراً از این نمونه کارها که جمعی از شیعیان پاک دل به نام دین و اسلام انجام می‌دادند سوءاستفاده می‌کردند و در نوشته‌های خود (که سرایا تهمت و افتراء به اسلام و تشیع است) آنها را بنام یکی از دستورات مذهبی شیعه معرفی کرده و از مظاهر «شیعه‌گری» می‌شمردند و سبب (در پناه این حربه‌های مؤثر) فحشها و ناسزاهای خود را نثار اسلام و مکتب آسمانی آن نموده و با این قبیل تهمتها (که این کارها جز دستورات اسلامی است) این آئین مقدس را ناصحیح و غیر معقول جلوه می‌دادند. ماهیت این تبلیغات سوء هر چند برای افراد با خبر و مطلع از اسلام روشن بود، اما برای بی‌خبرانی که از اسلام و مقررات آسمانی آن کمتر اطلاع دارند قطعاً مؤثر و کوبنده است. خواننده‌ی عزیز، اگر در داخل یک کشور اسلامی موضوع «قمه زدن» و مانند آن اینگونه مورد بهره‌برداری و سوءاستفاده‌ی دشمنان اسلام قرار گیرد در خارج از کشور نسبت به قدرتهای بزرگ و مذهبی که به نیروهای استعماری تکیه دارند می‌توان به خوبی استنباط کرد که چگونه از این حربه‌های مؤثر علیه اسلام و مکتب آسمانی آن از یک طرف و تحقیر نمودن و کوچک شمردن مردم مشرق زمین از سوی دیگر استفاده می‌کنند. یکی از دوستانم که دانشجویی است و در آلمان غربی مشغول تحصیل است سال گذشته برایم حکایت می‌کرد که در آنجا ما به دیدن فیلمی رفتیم که [صفحه ۴۰۶] در آن قسمتی از عادات و اعمال مردم مشرق زمین نشان داده می‌شد، اعمالی که نشان دهنده‌ی انحطاط فکری آنها است (ما در اینجا به این حقیقت کاری نداریم که غریبها همواره در صدد تحقیر مردم مشرق زمین و ملل آن هستند و اکنون در صدد آن هم نیستیم که به بینیم آیا آنها حق دارند شریکها را اینگونه تحقیر کنند یا نه؟ زیرا اعمال و افکار خرافی و نامعقولی که با هیچ اصلی قابل سازش نیست در بین آنها هم فراوان یافت می‌شود) در آن فیلم از کشور هندوستان مثلاً داستان گاوهای مقدس و احتراماتی که مردم آنجا در برابر آنها انجام می‌دادند نشان داده شد، ولی هنگامی که نوبت به ایران رسید منظره‌ی «قمه زدن» با همان وضع چندش آور در فیلم منعکس بود. دوستم می‌گفت در بین مناظر گوناگونی که از کشورهای مختلف نشان داده شد منظره‌ی «قمه زدن» آنچنان حس نفرت و انزجار را در بینندگان تحریک کرد که غیر قابل وصو است. باز داستان دیگری این باره دارم که دانشجویی آلمانی به علت آنکه منظره‌ی قمه زدن را در یک فیلم تلویزیون دیده بود و دشمنان اسلام آنرا به عنوان «یکی از دستورات اسلامی که باید یک مسلمان واقعی آنرا اجراء کند» به او معرفی کرده بودند از این نظر تا مدتها حاضر نبود مسلمان گردد و اسلام را بپذیرد (با آنکه به اصالت این آئین و وسعت قوانین آن ایمان داشت) تا بالاخره برای او روشن شد که قمه زدن هیچگونه ارتباطی با اسلام و دستورات رهبران و پیشوایان بزرگ این دین ندارد. در اینجا تذکر این نکته لازم است که ما قمه زدن و مانند آنرا [صفحه ۴۰۷] نه از این نظر مورد انتقاد قرار می‌دهیم که تنها از دیده‌ی مردم اروپا نفرت آور و غیرقابل هضم است بلکه ما موضوع فوق را (علاوه بر آنکه غیرمنطقی و ناصحیح است) از آن جهت طرد می‌کنیم که ارتباطی با اسلام ندارد، عملی است نادرست که نه با مقررات اسلامی سازش دارد و نه خاندان پیغمبر (ع) ما مانند این اعمال را بنام سوگواری انجام می‌دادند و نه در عصر امامت آن پیشوایان بزرگ اینگونه کارها را دیگران بنام «عزاداری» حسین (ع) عملی می‌ساختند و از اینجا است که باید دید چگونه شد که سالیانی دراز این عمل بنام عزاداری حسین علیه السلام در بین جمعی از دوستان ساده‌دل آن حضرت شایع بوده است؟! و حیرت‌انگیزتر اینکه جمعی در برابر پرسشی که از نظر اسلام از آنان درباره‌ی این عمل و مانند آن می‌شود بلادرنگ به «عنوان اولی» این اعمال می‌نگرند و اگر از نظر اسلامی جایز بود پاسخ مثبت می‌دهند بودن

آنکه به عکس‌العمل آن کار و عناوین ثانویه‌ای که بر آنها بار است توجه کنند!!! آیا این صحیح است که ما هر کاری را که به «عنوان اولی» جایز بود اجازه بدهیم تا مردم مسلمان مراسم پاک اسلامی را به آن صورت و در آن قالب انجام دهند؟! آیا اگر این «باب فتح شود» (همانگونه که متأسفانه فتح شد) و هر کسی بخواهد با رعایت «عدم حرمت عنوان اولی»، مراسم سوگواری را با سلیقه‌ی خام و خاص خود انجام دهد آهسته آهسته داستان «بهره‌برداری [صفحه ۴۰۸] از نهضت حسین (ع)» و مراسم سوگواری آن بزرگوار به چه صورت در خواهد آمد؟! و در آن روز آیا نتایج سوء آن مستقیماً متوجه آئین مقدس اسلام و اساس پاک آن نهضت نخواهد گشت؟! درست بخاطر دارم که در ایام سوگواری حسین بن علی (ع) مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه یکی از رؤسای هیئتهای قم را که برای عرض تسلیت به منزل معظم له شرفیاب شده بودند به حضور طلبیده و به ایشان فرمودند که در آن اجتماع عظیم از جانب ایشان اعلام کند که «من مایل نیستم در شهری که هستم هیئت‌های عزاداری با شبیه و کارهایی مانند آن بیرون آیند» آری این بود طرز فکر آن مرجع بیداری که شرائط عصر خود را بخوبی درک می‌کرد و در راه عظمت مکتب تشیع و مظاهر بزرگ آن سخت کوشا بود.

### طرحی عالی برای تظاهرات آرام

ما معتقدیم که نهضت مقدس حسین (ع) وسیله‌ی است مهم و مؤثر که می‌توان در پرتو آن در راه نشر معارف عالییه اسلام و آشنا ساختن مردم به اصول و مبانی اسلامی و بالاخره تأمین یک زندگی توأم با عزت و ایمان برای اجتماع بهترین و عالیترین بهره‌ها را برداشت اما باید سعی کرد یادبودهایی که بنام مقدس سالار شهیدان انجام می‌گیرد هم مطابق با موازین اسلامی باشد و هم از نظر روز جالب توجه و دارای جذابیت، ولی متأسفانه سالها است اجتماعاتی که بنام حسین بن علی (ع) به تظاهراتی آرام در خیابان‌ها و بازار دست می‌زنند گاهی توأم با کارهایی است که از نظر معرفی هدف اصلی نهضت [صفحه ۴۰۹] نه تنها مفید نیست، بلکه بسیار زننده و مخصوصاً در عصر حاضر هیچگونه قابل هضم نمی‌باشد. اینگونه تظاهرات خیابانی که جنبه‌ی مذهبی و دینی دارد چون در برابر دیدگان مسلمان و غیر مسلمان، دوست و دشمن قرار دارد گاهی سخت علیه اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد و از این راه شیعه و مذهب تشیع مورد تمسخر و ریشخند واقع می‌شوند (همانگونه که متأسفانه قرار گرفته است) پس چه بهتر که ما این مراسم را بصورتی انجام دهیم که نه تنها دشمنان فرصت طلب ما نتوانند در آن استفاده‌ی سوئی ببرند بلکه برای همه کس و تمام طبقات قابل درک بوده و در راه شناساندن مقاصد عالییه حسین بن علی (ع) هم کاملاً مفید و مؤثر باشد. قرآن مجید درباره‌ی انتخاب راههایی که بتوان با استفاده‌ی از آنها مردم را بسوی خدا دعوت کرد می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن [۲۳۸]». یعنی مردم را با حکمت و اندرزهای عالی و با استفاده‌ی از بهترین راه بسوی خدا دعوت کن. ما باید از این دستور بزرگ آسمانی برای نشر همه شئون مذهبی و اسلامی استفاده کنیم. راه حسین (ع) راه خدا است و هدف آن حضرت دعوت انسانیت به حق است پس ما باید برای شناساندن حسین بن علی (ع) و مقصد و مقصود [صفحه ۴۱۰] آنحضرت بهمگان و معرفی اهداف عالی و انسانی آن بزرگوار و عواملی که آن نهضت مقدس را ایجاب کرد راهی را در پیش بگیریم که هم با موازین اسلامی منطبق باشد و هم در جهان ما و در شرائط حاضر جالب توجه و قابل درک. طرحی که ما برای تظاهرات آرام در خیابانها و بازار در ایام سوگواری حسین بن علی (ع) داریم اینست که جمعیت با لباسهای سیاه در صفوفی منظم به حرکت در آیند بدون آنکه هیچگونه پیرایه و «علم و کتل با خود حمل کنند تنها چیزی که با این جمعیت حمل شود پرده‌ها و پرچمهایی که در آن گفتارهای حسین (ع) و سخنانی که آنحضرت درباره هدف‌های بزرگ خود بیان فرمودند نوشته شده باشد و در طول راه آیاتی از کلام الله مجید وسیله‌ی بلندگوهای سیار تلاوت گردد آنگاه جمعیت در مکانهای حساسی که در مسیر آنها است توقف کند و خطیبی توانا تاریخی کوتاه درباره‌ی حادثه‌ی کربلا و پیرامون همان کلمات و شعارهایی که از خطبه‌های حسین (ع) اقتباس گردیده

و بر پرده‌ها و پرچمها نوشته شده و همچنین پیرامون عواملی که قیام آن حضرت را ایجاب کرد سخن بگوئید و مقاصد بزرگ آن رهبر آزاده‌گان را شرح دهد و شنوندگان خویش را برای دست یافتن به آن مقاصد انسانی دعوت کند. این طرح که بظاهر بسیار عادی و ساده است اگر به طرزی صحیح اجراء گشته و بخوبی پیاده شود می‌تواند در راه شناساندن حسین ابن علی (ع) و اهداف بزرگی که بخاطر آنها فاجعه‌ی خونین طف بوجود آمد نقش [صفحه ۴۱۱] بزرگی را ایفا کند. با اجرای این طرح ما می‌توانیم به مردم غیر مسلمان هم بخوبی تفهیم کنیم که حسین (ع) کیست و چرا آن مصائب فوق طاقبت بشری را تحمل کرد و ما چگونه باید از آن قیام مقدس درس بگیریم تا شرافتمندانه و آزاد زندگی کرده و همواره یار مظلومان و خصم ستمگران باشیم. ما انتظار داریم این طرح با حسن نیت مورد توجه کارگردانان و (سرمداران) اینگونه اجتماعات قرار گیرد و با دست آنها عملاً بکار بسته شود، ما از آنهاییکه دارای حسن نیتند و می‌توانند در تعیین مسیر صحیح اجتماع نقشی را دارا باشند، از آنهایی که صمیمانه خواستار طرحهای اصلاحی صحیح و مفید هستند جداً می‌خواهیم که به احترام حسین (ع) و به احترام آن آزاد مردانی که در تحت لوای آن حضرت در راه حق و عدالت فداکاری کردند و به احترام آن هدفهای بزرگ و انسانی که فرزند پیغمبر علیهماالسلام برای دست یافتن به آنها آن نهضت عظیم را بوجود آورد و خلاصه به احترام تمام مقدسات اسلامی که در راه حفظ و بقای آنها خون پاکترین و عزیزترین مردان اسلام ریخته شد قدری درباره‌ی بعضی از این «دسته رویها» و تظاهراتی که اکنون در ایام سوگواری در بازارها و خیابانها انجام می‌شود و عکس‌العمل آنها و طرحی که ما برای اینگونه تظاهرات آرام داده‌ایم عمیق‌تر فکر کنند و شرایط خاص زمان را در نظر بگیرند و بیاندیشند که چگونه کوچکترین عملی که ما امروز بنام مذهب و دین انجام می‌دهیم از نظر دشمنان اسلام مخفی نیست و از دیدگان آنها پوشیده نمی‌باشد؟ تا شاید [صفحه ۴۱۲] در برنامه این کار و طرز براه انداختن اینگونه اجتماعات تجدیدنظر بعمل آید. و در نتیجه کاری انجام نشود که بجای خدمت بدین و معرفی عظمت حسین (ع) ضربه‌های کوبنده‌ای بر پیکر اسلام و نهضت مقدس کربلا- وارد شود. «ان اريد الا اصلاح ما استطعت و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب». [صفحه ۴۱۳]

## آیا حسین خود را به هلاکت انداخت؟

### اشاره

از مسائلی که درباره‌ی حسین بن علی (ع) از نظر محققین و متفکرین اسلامی مورد بحث قرار گرفته این است که آیا آن حضرت از ابتدا می‌دانست که کشته می‌شود و پایان سفر او به سوی عراق شهادت است؟ اگر می‌دانست پس چرا به جانب کوفه حرکت کرد؟ با آنکه خداوند می‌فرماید: «و لا تلقوا بايديكم الى التهلكة» [۲۳۹]. یعنی با دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکنید. آنگاه برای حل این مشکل مطالبی گفته شد که متأسفانه قسمتی از آنها با واقع کمترین ارتباط ندارد. اکنون ما به خواست خداوند درباره‌ی این موضوع به طور تفصیل بحث می‌کنیم و به بعضی از پاسخهایی که در این باره داده شده و سپس انتقاداتی که بر آنها داریم اشاره می‌نمایم. ما برای حل این مشکل و پاسخ این پرسش او دو راه استفاده می‌کنیم: یک- طبق تفاسیر اسلامی و با در نظر گرفتن «سباق آیات» مقصود از هلاکت در این آیه چیست؟! آیا منظور انجام کاری است که [صفحه ۴۱۴] به مرگ و از دست دادن جان منتهی شود؟ دو- به فرض آنکه مراد از «هلاکت» از دست دادن جان و استقبال از مرگ باشد آیا مقصود اینست که انتخاب راهی که به مرگ منتهی شود در هر صورت و در تمام شرایط غیر جایز است یا آنکه این حکم در موارد عادی و در صورتی است که مصالح بزرگی ضرورت آنرا ایجاب نکرده باشد؟ اکنون تفصیل این دو راهرا اول- طبق بعضی از احادیثی که در تفسیر این آیه موجود است مقصود از «هلاکت» از دست دادن جان و انتخاب راهی که به مردن و یا کشته شدن پایان یابد نیست بلکه منظور هلاکتی

است که از ترک انفاق مال در راه پیکار با کفار ناشی می‌گردد. شخصیت بزرگ اسلامی علی بن طائوس ضمن دادن پاسخ بکسانی که گمان می‌کنند عمل حسین بن علی (ع) وقوع در هلاکت است (!!!) و با آیهی (و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة) آنرا منطق می‌دانند می‌نویسد: «آنها گمان کردند که مقصود از هلاکت در این آیه قتل است در حالی که این چنین نیست». آنگاه حدیثی را در تأیید نظر خود بدینگونه از مردی بنام اسلم نقل می‌کند: ما در جنگ نهاوند یا جنگ دیگری بود که شرکت داشتیم. مسلمین صفوف خود را منظم ساختند و دشمن هم در برابر ما صف آرائی کرده بود صفوف دشمن از نظر عرض و طول آنچنان بود که من در هیچ جنگی مانند آن را ندیده بودم، آنها پشت دیوار شهر خویش داده بودند، در این هنگام [صفحه ۴۱۵] مردی از صف ما به آنها حمله برد ولی مسلمانان گفتند این مرد با دست خود خویشتن را به هلاکت افکند. ابویوب انصاری که از صحابه‌ی پیغمبر بود در آنجا حضور داشت و خطاب به آنان فرمود: شما این آیه را دربارهی این مرد تأویل می‌کنید که به دشمن حمله کرده و خواستار شهادت شد؟! در صورتی که چنین نیست این آیه دربارهی ما اهل مدینه نازل گردید زیرا ما به یاری پیغمبر سرگرم بودیم و از اصلاح اموال خود چشم پوشیدیم و در نتیجه امور زندگی ما (نسبت به گذشته فاسد شد از آن پس تصمیم گرفتیم از یاری پیغمبر سر بر تاییم و به امور مادی و زندگی خود بیشتر پردازیم در اینجا بود که خداوند اراده‌ی ما را مورد انکار قرار داد و این آیه را نازل کرد تا ما با ترک یاری پیغمبر خود را به هلاکت نیفکنیم و معنای آیه این است که اگر از یاری رسول خدا تخلف کنید و در خانه‌های خود بنشینید با دست خود خویشتن را به هلاکت افکنید و غضب خدای را بر خود روا داشتید. پس این گفتار خداوند رد بر ما است در آنچه که گفته بودیم و تصمیم داشتیم عمل سازیم و تحریک ما است بسوی جنگ و پیکار با دشمن نه آنکه نازل گردیده باشد دربارهی مردی که خود شجاعانه به دشمن حمله می‌کند و یاران خود را هم به جنگ با آنان تشویق می‌نماید و با جهاد کردن در راه خدا آرزوی شهادت دارد تا به نعمتهای خداوند و رحمت او در آخرت برسد» [۲۴۰]. [صفحه ۴۱۶] طبق این حدیث که اسلم آنرا از ابی‌ایوب انصاری نقل می‌کند نه تنها مقصود از هلاکت در آیه فوق رفتن بسوی مرگ و کشته شدن نیست و هیچگونه ارتباطی با این فکر ندارد بلکه درست در عکس این تصور است و نازل شده تا مردم مدینه را به یاری پیغمبر و فداکاری در راه آن حضرت و هدف آن بزرگوار تشویق نماید و به آنان اعلام کند که پیکار نکردن با کفار و استقبال نمودن از مرگ در راه خدا واقع شدن در هلاکت و نابودی است. مرحوم شیخ طبرسی مفسر بزرگ اسلامی در تفسیر و توضیح این آیه (و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة) چهار احتمال نقل می‌کند که اول آن با سیاق آیات قبل هم موافق است. او می‌نویسد: «احدها انه اراد لا تهلکوا انفسکم بایدیکم بترک الانفاق فی سبیل اللّٰه فیغلب علیکم العدو...» [۲۴۱]. یعنی مقصود خداوند اینست که شما خود را با سختگیری در بذل مال و انفاق نکردن آن در راه جهاد با کفار به هلاکت نیفکنید تا دشمن بر شما چیره نشود». در اینجا مراد از هلاکت را غلبه‌ی کفار بر مسلمین دانسته که علت آن سختگیری در بذل مال و انفاق نکردن آن در راه جنگ با آنها است، این معنا با جمله‌ی اول آیه و سیاق آیات پیش مطابق است زیرا آیات قبلی همگی دربارهی جنگ و جهاد با کفار است و اینگونه [صفحه ۴۱۷] شروع می‌شود: «و قاتلوا فی سبیل اللّٰه الذین یقاتلونکم... و اقتلوهم حیث تفتموهم و اخر جوهم من حیث اخر جوهم... و قاتلوهم حتی لا- تکون فتنه و یکون الدین کله للّه... فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» [۲۴۲]. در این آیات خداوند دستور پیکار با دشمن و جهاد راه خود را می‌دهد آنگاه بلافاصله می‌فرماید: «و انفقوا فی سبیل اللّٰه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان اللّٰه یحب المحسنین. یعنی در راه خدا انفاق کنید و با دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکنید». و با در نظر گرفتن اینکه آیات گذشته همواره تحریص به جهاد با کفار بوده است و در صدر این آیه هم سخن از انفاق فی سبیل اللّٰه به میان آورده و «سبیل اللّٰه» را هم در بسیاری از موارد به جهاد در راه خدا تفسیر کرده‌اند بخوبی روشن می‌شود که معنای اول که طبرسی آنرا نقل می‌کند با صدر آیه و سیاق آیات دیگر کاملاً قابل تطبیق است بخصوص آنکه نامبرده این معنا را از ابن عباس و جماعتی از مفسرین حکایت می‌کند و ابن عباس تفسیر قرآن را در مکتب علی (ع) آموخته است و آراء او می‌تواند نشان دهنده‌ی نظرات

خاندان پیغمبر و «راسخین در علم» باشد و از سوی دیگر خوشبختانه این نقل با آن حدیثی هم که سید بن طاوس از ابی ایوب انصاری روایت کرده [صفحه ۴۱۸] بی‌شبهت نیست و با آن قابل انطباق است، با این حساب آیه‌ی «و لا تلقوا باید یکم الی التهلکة» هیچگونه ارتباطی با «دست زدن بکاری که در آن خطر مرگ باشد» و «رفتن در راهی که پایان آن کشته شدن است» ندارد.

### فداکاری به خاطر مصالح مهم

با در نظر گرفتن مطالبی که ما در تفسیر آیه‌ی «و لا تلقوا...» از مدارک اسلامی نقل کردیم روشن می‌شود که اصولاً مقصود خداوند چیزی است که با داستان، انتخاب راهی که به هلاکت و مرگ منجر گردد، ارتباطی ندارد، اما اکنون (با استفاده از راه دوم) می‌خواهیم ببینیم که اگر فرضاً منظور از آیه‌ی فوق این باشد که «علم و راهی که پایان آن مرگ است نباید انتخاب گردد» آیا این دستور در هر صورت و در تمام شرائط است یا آنکه ممکن است عواملی پیش آید که تن دادن به مرگ و استقبال از حوادث نه تنها عملی جایز بلکه لازم و حتمی گردد؟ تردیدی نیست که از دست دادن جان و استقبال از مرگ در تمام شرائط ناروا نیست بلکه در موارد خصای که دست یافتن به مصالحی بزرگ و هدفهائی عالی ضرورت آنرا ایجاب می‌کند موضوعی است که نه تنها در اسلام جایز و گاهی هم واجب شمرده شده بلکه در بین همه‌ی مکتب‌ها و ملت‌ها بدون استثناء لازم و حتمی است. قرآن با آنکه خود صریحاً می‌گوید: «و لا تلقوا باید یکم الی التهلکة» با اینحال برای پیشرفت اسلام و نشر کلمه‌ی توحید در برابر کفار دستور جهاد می‌دهد و به فداکاری و جانبازی در راه نشر معارف آسمانی این آئین [صفحه ۴۱۹] سخت تحریص و تشویق می‌کند و بدیهی است که شرکت در جهاد و جنگ (بخصوص در آن شرائط سختی که مسلمانان در صدر اسلام داشتند) خطر مرگ را در برداشت نه تنها در آن شرائط بلکه در همه جنگهائی که اسلام آنرا تجویز کرده (مانند جنگهائی که دیگران تجویز می‌کنند بدون آنکه بخواهیم در ماهیت این نمونه پیکارها وارد شویم) حداقل شرکت کننده ۵۰ درصد احتمال خطر می‌دهد ولی آیا استقبال از اینگونه خطرها در اسلام «وقوع در هلاکت» است؟! قطعاً نه زیرا در مورد جهاد (که اساس آن بر فداکاری و جانبازی است) مصالح واقعی و حقیقی بزرگی وجود دارد که دست یافتن به آنها جز از راه استقبال از خطر و مرگ عملی نیست دست زدن بکاری که پایان آن کشته شدن و یا مردن است هنگامی مصداق «وقوع در هلاکت» و خودکشی است که منافع عظیمی از نظر عقل و منطق ضرورت آنرا ایجاب نماید. در قرآن در موضوع جهاد و پیکار با کفار دو نمونه از آیات بچشم می‌خورد. دسته اول- آیات فراوانی است که در آن از کسانی که برای حفظ جان خویش و زیستن بیشتر در این جهان از حمایت اسلام و پیامبر بزرگ آن خودداری می‌کنند و با عذرهای غیر واقعی و تراشیدن بهانه‌هایی از شرکت در پیکار سر برمی‌تابند سخت نکوهش گردیده و وعده‌ی عذاب داده شده است. خداوند درباره‌ی آنها می‌فرماید که در علقه به جهاد تظاهر می‌کردند [صفحه ۴۲۰] ولی پس از آنکه دستور الهی در این باره نازل می‌گردید دچار اضطراب و نگرانی می‌شدند و برای «ترس از مرگ» آن حکم را مورد اعتراض قرار می‌دادند می‌فرماید: «الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخصشون الناس کخشیه اللہ أو أشد خشیه و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا لقلیل و الاخره خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلاً [۲۴۳]. در مورد دیگر خداوند هنگام مقایسه مسلمانانی که تخلف آنها از جنگ هیچگونه ضرری هم برای اسلام و حکومت اسلامی نداشت با آنها می‌فرماید که مردانه از مرگ استقبال کرده و با جان و مال خویش راه پیشرفت تعالیم عایله‌ی اسلام و کلمه‌ی توحید فداکاری می‌نمودند می‌گوید: «لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل اللہ باموالهم و أنفسهم فضل اللہ المجاهدین باموالهم و أنفسهم علی القاعدین درجه و کلا وعد اللہ الحسنی و فضل اللہ المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیماً [۲۴۴]. باز قرآن درباره‌ی آنها می‌فرماید که با آوردن عذرهای ناصحیح و غیر واقعی از شرکت در جنگ و از فداکاری در راه خدا خودداری می‌کردند و با اینحال از عمل خود مسرور بودند می‌فرماید: «فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول اللہ و کرهوا ان

بجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّٰه و قالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا و لو كانوا یفقهون [۲۴۵]. [ صفحه ۴۲۱ ] همین کتاب آسمانی در مورد چهارم آنها را که وظیفه‌ی جهاد را برای خود بسیار ناگوار دیده و در انجام آن کندی و سنگینی می‌نمودند سخت مورد عتاب قرار داده و می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّٰه اناقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا لقلیل [۲۴۶]. در مورد پنجم قرآن مردمی را که نسبت به پدران و فرزندان، برادران و زنان، خویشان و اموال، تجارتها و خانه‌های خود بیش از خدا و پیامبر او «جهاد» در راه وی علاقه داشتند سخت تهدید نموده و می‌فرماید: قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقتر فتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب الیکم من اللّٰه و رسوله و جهاد فی سبیله فترصبوا حتی یأتی اللّٰه بامرہ واللّٰه لا یهدی القوم الفاسقین [۲۴۷]. در این دسته از آیات که نقل کردیم خداوند کسانی را که در جهاد با کفار تعلل می‌ورزند و یا آنکه بر جان خود خائف بودند و به زندگی بیشتر در این جهان علاقه داشتند و بالاخره آنها را که از فداکاری و جانبازی در راه نشر توحید و حمایت از پیغمبر (ص) دریغ می‌نمودند سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد با آنکه جهاد و پیکار با دشمن چیزی جز استقبال از خطر و مرگ نیست، اما آیا مرگ در راه خداوند و شهادت در هنگام جهاد هم «وقوع نفس در هلاکت» است؟! و قرآن آنها را توبیخ می‌کند که چرا نفس خویش را به هلاکت نیفکندید؟! دسته دوم - آیاتی است که خداوند مسلمانانی را که از جانبازی و [ صفحه ۴۲۲ ] فداکاری در راه او استقبال می‌کنند کاملاً مورد ستایش قرار داده و به آنها وعده‌ی پادشاهی اخروی و بهشت می‌دهد. ما برای نمونه در اینجا به قسمتی از این آیات اشاره می‌کنیم: یک - «الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّٰه به اموالهم و انفسهم اعظم درجۃ عند اللّٰه و اولئک هم الفائزون [۲۴۸]. یعنی آنها را که بخدا ایمان آوردند و به مدینه هجرت کردند و در راه خداوند (با کفار) با مال و جان خود جهاد نمودند آنها در پیشگاه او دارای منزلت بیشتری هستند و آنها هستند که رستگارانند». در مورد دوم - قرآن به مردم مسلمان دستور می‌دهد تا به کفار بگویند که ما دو راه خوب در پیش داریم یکی زندگی در این جهان با ایمان و دیگری شهادت در راه خدا است: «قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنین» [۲۴۹]. در مورد سوم - قرآن می‌گوید: «ان اللّٰه اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل اللّٰه فیقتلون و یقتلون و عداءً علیه حقاً فی التوریه و الانجیل و القرآن و من او فی بعده فاستبشرو ابیبعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفور العظیم [۲۵۰]. یعنی خداوند از مؤمنین مال و جان آنها را خریداری نمود که در برابر به آنان بهشت عنایت فرماید آنها در راه خدا (با کفار) پیکار می‌کنند آنانرا می‌کشند و خود هم کشته می‌شوند. این وعده‌ی حقی است که خداوند در تورات و انجیل و قرآن داده است و آنکس که بعهد خود [ صفحه ۴۲۳ ] وفا نماید (و در راه خدا با مال و جان خویش فداکاری کند) او را به این معامله بشارت دهید و رستگاری بزرگ همین است». در این دسته از آیات خداوند از کسانی که با جان و مال خود در راه وی نشر کلمه‌ی توحید با کفار پیکار می‌کنند تشویق کرده و آنها را به بهشت و زندگی جاویدان آن مژده می‌دهد. خواننده گان عزیز - اکنون شما قضاوت کنید آیا با در نظر گرفتن این نمونه از آیات ممکن است کسی تصور کند که خداوند مردم را به «وقوع در هلاکت» و خودکشی و یا به چیزی مانند آن تشویق نموده است قطعاً نه. زیرا «وقوع در هلاکت» و استقبال از حوادث و مرگ هنگامی تحریم گردیده که مصالح حیاتی منطقی و معقولی آنها را ایجاب نکرده باشد ولی در مورد جهاد که موضوع نشر کلمه‌ی توحید و نجات اجتماع از کفر و شرک و الحاد و بالاخره تأمین سعادت مادی و معنوی آنها در پیش است بدون تردید نه تنها استقبال از مرگ و حوادث مورد نکوهش نیست بلکه خود موجب فضیلت و برتری است. امتیاز این دو (وقوع نفس در هلاکت و فداکاری در راه اهداف مقدس و بزرگ) از یکدیگر حقیقتی است که مورد اعتراف همه‌ی ملتها و مکتب‌ها است، در هر اجتماع و امت خودکشی و پذیرش مرگ در شرائط عادی نامعقول و ناروا است، اما روزی که از نظر آنها مصالح بزرگ ایجاب کند (هر چند در نظر ما آن مصالح موهوم باشد) مانند دفاع از کشور و یا مقدسات ملی خویش در آنروز نه تنها استقبال از حادثه و خطرها و خویشتن [ صفحه ۴۲۴ ] را در معرض هلاکت قرار دادن در نظر آنان مصداق خودکشی و هلاکت

نفس نیست بلکه خود موجب افتخار و سرافرازی است و نام آن افراد برای همیشه در شمار قهرمانان بزرگ آن اجتماع ثبت می‌گردد، بنابراین باید موضوع خودکشی و یا «وقوع نفس در هلاکت» را از حساب «فداکاری و جان باختن برای دست یافتن به مصالحی بزرگ و هدفهائی عالی و مقدس» کاملاً از هم جدا نمود. با این توضیح بخوبی روشن می‌شود که نهضت حسین بن علی (ع) و حرکت آن بزرگوار بسوی عراق - با آنکه می‌دانست که در آنجا کشته می‌شود و به شهادت خواهد رسید نه تنها هیچگونه ارتباطی با «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» ندارد بلکه مصداق عالی‌ترین نمونه‌ی فداکاری و جانبازی در راه هدفهای آسمانی و انسانی است که در تاریخ و جهان اسلام انجام گردیده. حسین بن علی (ع) و یاران پاک آنحضرت از بهترین و کاملترین نمونه‌ی آن آزاد مردانی هستند که خداوند درباره‌ی آنها فرمود: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون... و ذلک هو الفوز العظیم. فرزند پیغمبر زاده‌ی امیرالمؤمنین علیهم السلام در شرایط دردناکی قرار گرفته بود که اسلام و موجودیت آن و زحمات طاقت‌فرسای پیامبر بزرگ و خونهای پاک و مقدسی که در راه پیشرفت آن آئین ریخته شده بود و بالاخره حق و عدالت و آزادی در برابر حکومت بیدادگر دودمان بنی‌امیه و پسر [صفحه ۴۲۵] معاویه در معرض خطر حتمی و سقوط همیشگی قرار داشت خطری که حسین علیه‌السلام خود فرمود: «... و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید-یعنی بر اسلام سلام باد (و باید با آن وداع کرد) زیرا امت به زمامداری مانند یزید دچار گردیده است». در چنین شرایط حیاتی و حساس آیا نهضت حسین بن علی (ع) و فداکاری فوق طاقت بشری آنحضرت را (که با انجام آن اساس توحید و عدالت و آزادی از نیستی و سقوط نجات یافت) می‌توان مصداق (وقوع نفس در هلاکت دانست؟! آیا راستی این عمل بزرگ و گذشت بی‌سابقه‌ای که سالار شهیدان از خود نشان داد مصداق آیه است که قرآن می‌گوید: و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه؟! آیا واقعاً جمعی اینگونه فکر می‌کنند که فرزند پیغمبر برای آنکه «جان خود را در معرض هلاکت» قرار ندهد می‌بایست در آن عصر تاریک و شرایط ضد اسلامی در مدینه همچنان بنشیند و ناظر باشد تا اسلام و قرآن و زحمات انبیاء و جد بزرگوارش و خونهای پاکی که در راه حمایت از آنها ریخته شده در معرض هلاکت و سقوط و نابودی قرار گیرد؟! علی بن طاوس آن محقق و شخصیت بزرگ اسلامی با توجه باین حقیقت است که ضمن بحث در این باره می‌نویسد: «والذین تحقیقناه ان الحسین (ع) کان عالماً بما انتهت حاله الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه [۲۵۱]. [صفحه ۴۲۶] یعنی تا آنجا که ما جستجو و تحقیق کردیم این حقیقت را به دست آوردیم که حسین (ع) پایان کار خود را بخوبی می‌دانست و وظیفه‌ی او (در آن شرایط) همان بود که بر طبق آن عمل کرده است». آری سید بن طاوس باین حقیقت کاملاً واقف است و در این جمله‌ی کوتاه بآن اشاره می‌کند اما راستی موجب کمال حیرت است که چگونه شخصیتی را آنچنان نادیده گرفته و علم حسین بن علی (ع) را آنگونه توجیه می‌کند که با واقع کمترین ارتباطی ندارد!!! نامبرده بعد از آنکه احتمالاتی را در معنای آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» نقل می‌کند می‌نویسد: «در این آیه دلالت است بر حرمت اقدام به عملی که ممکن است ضرری را برای نفس انسان بیار آورد و همچنین آیه‌ی فوق دلالت دارد که در هنگام خوف جایز است امر به معروف ترک گردد زیرا امر به معروف در آن هنگام القاء نفس در هلاکت است و باز آیه دلالت دارد که صلح با کفار و ستمگران جایز است در آن وقتی که خوفی برای نفس امام یا مسلمین در بین باشد چنانکه رسول خدا در حدیبیه با کفار قریش صلح نمود و امیرالمؤمنین و حسن بن علی (ع) هم با معاویه صلح کردند در هنگامیکه حسن بن علی (ع) بر جان خود و شیعیان خویش خائف گردید و اگر بما اعتراض کنند که چرا حسین (ع) تنها با دشمن پیکار کرد (با آنکه بر نفس خود خائف بود) در پاسخ می‌گوئیم درباره‌ی عمل حسین (ع) دو احتمال است یکی آنکه آنحضرت گمان می‌کرد مردم کوفه او را نمی‌کشند [صفحه ۴۲۷] زیرا او فرزند دختر پیغمبر است. احتمال دوم - اینکه دید اگر با آنها پیکار نکند فرزند زیاد او را مانند پسر عمش مسلم با شکنجه خواهد کشت از این نظر جنگ با آنان را اختیار کرد زیرا کشته شدن با عزت نفس و در هنگام جهاد برای وی آسان‌تر بود» [۲۵۲]. این بود متن آن تفسیری که شخصیتی بزرگ همانند طبرسی درباره‌ی نهضت مقدس حسین (ع) نگاشته است! ولی راستی شگفت‌آور است!



که چگونه فردی مانند او در توجیه یک اقدام حیاتی و ضروری که مسیر همه چیز را در اسلام عوض کرد اینگونه دچار اشتباه شود که واقعیات را یکباره نادیده بگیرد!!! نامبرده ابتدا نجات نفس را از هلاکت مجوز ترک هر واجبی قرار داده بدون آنکه حتی یک مورد هم برای آن استثنائی قائل شود، سپس بدنبال آن صلح حدیبیه را تنها برای نجات نفس پیغمبر و یا مردم مسلمان از هلاکت دانست در حالیکه اگر تنها موضوع حفظ جان در آنجا مطرح بود پس چرا آنهمه غزوات را پیغمبر انجام داد و چرا اصولاً در قرآن اینهمه از مقاتله و جهاد با کفار دم می‌زند با آنکه در همه‌ی غزوات و جنگها بدون تردید جان بسیاری از مردم مسلمان در معرض هلاکت قرار داشت؟! صلح حدیبیه انجام شد، اما نه تنها برای حفظ جان و عدم وقوع در هلاکت، بلکه مصالح سیاسی بزرگی از نظر حکومت اسلامی لزوم آنرا [صفحه ۴۲۸] ایجاب می‌نمود، چنانکه تن دادن اجباری امیرالمؤمنین (ع) به آن حکمیت لعنتی در صفین و همچنین صلح اضطراری حضرت امام مجتبی (ع) با معاویه در شرائطی انجام شد که مصلحت جهان اسلام ضرورت آنرا اثبات می‌کرد. امام علی بن ابیطالب و فرزند معصومش حضرت حسن (ع) به حکمیت و صلح در برابر معاویه تن در دادند، اما نه تنها برای حفظ جان خود و با خون مسلمین بلکه به این علت که در شرائط خاصی قرار گرفته بودند که اگر کشته می‌شدند پیروزی باطل بر حق و ظلم و خفقان بر عدالت و آزادی حتمی بود. شرائطی که از ریختن خون آنها در آن شرائط چیزی جز سقوط قطعی اسلام و هموار کردن راه را برای حکومت دائمی کفر و الحاد بنی‌امیه ثمری دیگر بدست نمی‌آمد این یک حقیقت است و ما آنرا (با استفاده از شواهد قطعی و مدارک مسلم) در بحث مربوط به اسرار صلح امام مجتبی علیه‌السلام آن و احتمالی که این مفسر بزرگ پس از طرح این مطالب برای پاسخ از این پرسش که «چرا حسین (ع) بسوی کوفه رفت با آنکه می‌دانست کشته می‌شود» داد بسیار بهت‌انگیزتر و حیرت‌آورتر از توجیهاتی است که نامبرده در باره‌ی صلح حدیبیه و داستان حکمیت و مصالحه امام مجتبی (ع) نموده است. این بزرگ مرد پاسخ اول خود را اینگونه بیان می‌کند که: «حسین بن علی (ع) فکر می‌کرد مردم کوفه او را نمی‌کشند زیرا او پسر پیغمبر است». [صفحه ۴۲۹] ما نمی‌دانیم چگونه‌ی مرحوم طبرسی، با آن همه عظمت و مقامی که دارند بخود اجازه دادند چنین احتمالی را بدهند با آنکه رهبر آزادگان حسین (ع) از همان ابتدای کار بارها از شهادت خود سخن گفت و از مرگ خویش خبر داد. فرزند معصوم امیرالمؤمنین (ع) هنگامی که در مدینه کنار قبر پیغمبر، از خدا می‌خواهد راهی که خشنودی او در آن راه است در برابر وی قرار دهد جد بزرگوار خویش را در خواب می‌بیند که به او فرمود «حیبی یا حسین! کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک، مذبوحاً بارض کرب و بلا... آن بزرگوار از خواب برمی‌خیزد و آنرا برای خاندن خود بازگو می‌کند در حالی که آینده کارش دیگر برای او روشن است. دومین موردی که حسین (ع) در آن از شهادت خود خبر داد هنگامی است که می‌خواهد از مدینه حرکت کند، در آنجا ام سلمه به او می‌گوید از مدینه خارج مشو! زیرا من از پیغمبر خدا شنیدم که می‌فرمود: فرزندم حسین را در عراق می‌کشند... حضرت در پاسخ وی چنین گفت: «یا اماه و انا والله اعلم ذلک و انی مقتول لا محاله و لیس لی من هذا بدوانی والله لا عرف الیوم الذی اقتل فیه و اعرف من یقتلنی و اعرف البقعة التي ادفن فیها و انی اعرف من یقتل من اهل بیتی و قرابتی و شیعی». مورد سوم - که حسین بن علی (ع) در آن باز از پایان کار خویش سخن گفت هنگام وداع با قبر پیغمبر (ص) بود در آنجا ضمن خطابی که [صفحه ۴۳۰] به جد بزرگوارش دارد چنین می‌گوید: «... و اخذت بالعنف قهرا ان ابایع یزید بن معاویه شارب الخمر و راکب الفجور فان فعلت کفرت و ان ابیت قتلت...» و از همه سریعتر خطبه‌ای است که آن بزرگوار در روز هفتم ذی‌الحجه در مکه می‌خواند، در آنجا از همان ابتدا سخن از مرگ به میان آورده و می‌گوید: «... خط الموت علی ولد آدم» تا آنجا که اضافه می‌کند «کانی به اوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین التوا ویس و کربلا فیملان منی اکرا شاجوفاً و اجره سغباً...» حسین بن علی (ع) در این خطبه نه تنها از مرگ و شهادت خویش با روشن بینی خاصی خبر می‌دهد بلکه در پایان آن، انسانهای آزاده‌ی اجتماع را هم به جانبازی و فداکاری در راه خویش و اهداف آسمانی و بزرگی که در پیش دارد دعوت می‌کند و می‌گوید: «... من کان باذ لا فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا»، آری اینها مواردی است که فرزند پیغمبر علیهماالسلام در آنجا با صراحت از

شهادت و مرگ خویش خبر می‌دهد با اینحال آیا جای شکفت نیست اگر گفته شود: «حسین (ع) تصور می‌کرد مردم کوفه او را نمی‌کشند چون او فرزند دختر پیغمبر است؟! مسئله‌ی دیگری که در اینجا قابل توجه است اینست که اگر ما از تمام این مدارک چشم‌پوشیم و بر فرض محال بگوئیم که حضرت حسین (ع) هنگام حرکت بسوی کوفه گمان می‌کرد [صفحه ۴۳۱] که مردم او را نمی‌کشند!!! ولی آیا تا شب عاشوراء و یا صبح آنروز هم حسین همچنان به گمان خود باقی بود؟! و دیدن آن همه شواهد و حوادث در این سرزمین کافی نبود که آن حضرت را به شهادتش مطمئن سازد؟ و اگر حرکت حسین (ع) از مدینه و مکه بسوی عراق با آنکه می‌دانست که کشته می‌شود مصداق (وقوع نفس در هلاکت باشد) پس می‌بایست حداکثر آن حضرت در روز عاشوراء (که تمام قرائن بطور قطع به مرگ او و یاران وی گواهی می‌داد) در برابر یزید تسلیم گردد تا جان خویش را از «وقوع در هلاکت» مصون دارد در حالی که حسین بن علی (ع) در آنروز هم تسلیم نشد و در آن شرائط هم برای بیعت با یزید آماده نگردید. و اما احتمال دومی که علامه طبرسی درباره‌ی حسین (ع) و حرکت آن بزرگوار بسوی عراق داده‌اند متأسفانه آنهم با واقع کمترین تماسی ندارد، نامبرده در این باره می‌گوید «حسین (ع) به کوفه رفت زیرا دید در هر حال او را خواهند کشت و برای آنکه از «قتل صبر» بگریزد این راه را انتخاب نمود»، آیا واقعاً ممکن است چنین تفسیری را درباره‌ی نهضت حسین (ع) و فاجعه‌ی خونین طف پذیرفت با آنکه در موارد زیادی آنحضرت خود از «هدف» نهضت سخن گفت و حرکت خویش را بسوی عراق برای دست یافتن به آن اهداف مقدس معرفی نمود؟! حسین بن علی (ع) هنگام خروج از مکه ضمن وصیت نامه‌ای که به برادر بزرگوارش محمد حنفیه تسلیم می‌کند می‌نویسد: «... و انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما [صفحه ۴۳۲] خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی صلی الله علیه و آله اريدان امر بالمعروف و انہی عن المنکر...» و در روز عاشوراء می‌فرمود: «... والله لا اعطيهم عطاء الذلیل و لا افرار العبيد...» و باز در همان روز در میان آتش و خون فریاد می‌زد: «... الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کرنی بین اثنتین بین السلة والذلة و هیات من الذلة...» اینها گفتار شخص حسین است که علت انتخاب راه نهضت را در آنها بیان می‌کند، نه تنها آن حضرت بلکه فرزند معصومش امام صادق (ع) هم نهضت جد بزرگوار خویش را (بر خلاف تصور این مفسر بزرگ) عملی اختیاری دانسته و آنرا ناشی از تصمیم و اراده و «هدف» می‌شمرد و از این نظر اینگونه تعبیر می‌کند: و «بذل» مهجته «فیک» آنگاه از انجام این قیام را آشکارا شرح داده و می‌گوید: «لیستنقذ عبادک من الضلالة الجهالة... با این حساب باید گفت که حسین (ع) هم می‌دانست که کشته می‌شود و پایان کار او شهادت است و هم در انتخاب این راه هدف بزرگ و مقدسی را در نظر داشت که برای دست یافتن به آن جز دست زدن به آن قیام خونین راهی نداشت نه آنکه غافل گیر شده و یا برای نجات از یک مرگ سخت جهاد و شهادت را پذیرفته باشد. خوانندگان عزیز: با در نظر گرفتن مطالبی که ما در این بحث نگاشتیم بخوبی روشن شد که حرکت حسین (ع) از مکه به سوی عراق (با آنکه می‌دانست که کشته می‌شود) نه تنها «القاء نفس در هلاکت نبود» و از [صفحه ۴۳۳] «دو نظر» هیچگونه ارتباطی با این موضوع و آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكة» نداشت بلکه مصداق عالیترین و کاملترین نمونه آن فداکاری و جانبازی است که خداوند در آن باره می‌گوید: «ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقاً فی التوریه والانجیل والقرآن و من اوفی بعهدہ فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلک هو الفوز العظیم. [صفحه ۴۳۴]

**نهضت حسین از نظر رهبران مذهبی، علمی و سیاسی جهان**

**اشاره**

تا اینجا مسائلی را که ما درباره‌ی نهضت مقدس حسین (ع) و عوامل و موجبات آن و همچنین ارزیابی آن حادثه‌ی خونین. برای

نگارش در نظر داشتیم با توفیق پروردگار به پایان رساندیم. اکنون می‌خواهیم آن آخرین قسمت کتاب را به نقل گفتاری از نوابغ مذهبی، علمی و سیاسی جهان درباره‌ی آن بزرگوار و فداکاری بی‌سابقه‌ای که آنحضرت در راه حمایت از حق و عدالت انجام داده‌اند اختصاص دهیم.

### حسین از نظر مسیو ماریین آلمانی

مسیو ماریین آلمانی درباره حسین بن علی (ع) و علل قیام آن حضرت و نتایج حاصله‌ی از آن چنین می‌نویسد: «حسین بن علی (ع) نبره‌ی محمد (ص) که از دختر محبوبه‌اش فاطمه (ع) متولد شده، تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد، اخلاق و صفاتی که در دوران حکومت عرب پسندیده و قابل احترام بود. در فرزند مولای متقیان مشاهده می‌شد، حسین شجاعت [صفحه ۴۳۵] و دلاوری را از پدر خود به ارث برده بود، به دستورات و احکام اسلام تسلط کاملی داشت، در سخاوت و نیکوکاری نظیر نداشت در نطق و بیان زبردست بود و همه را مجذوب بیانات خود می‌ساخت، مسلمانان جهان عقیده و ارادت زائد الوصفی به حسین علیه‌السلام دارند و هر ساله در ماه معینی (منظور ماه محرم است) برای او عزاداری می‌کنند، کتب بسیاری از فضائل و مناقب حسین (ع) توسط مسلمانان نوشته شده و از ملکات حسنه و سجایای پسندیده‌ی او گفتگو می‌شود، موضوعی را که نمی‌توان نادیده گرفت این است که حسین (ع) اول شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤثری اختیار ننموده است. برای اثبات این نکته باید توجه نمود به تاریخ قبل از اسلام. بنی‌امیه و بنی‌هاشم دو طایفه‌ای بودند که با هم قرابت و خویشاوندی داشتند، زیرا امیه و هاشم پسران عبدمناف بودند و قبل از اسلام بین این پسرعموها نفاق و کدورت برقرار بود و مکرر با یکدیگر نزاع می‌نمودند و به اصطلاح اعراب خونخواه یکدیگر بودند، در عرب طایفه‌ی قریش و در قریش بنی‌هاشم و بنی‌امیه عزیز و محترم بودند. بنی‌امیه از لحاظ ثروت و ریاست و بنی‌هاشم از لحاظ علم و معنویت، در صدر اسلام کدورت بنی‌هاشم و بنی‌امیه بالا گرفت تا وقتی که محمد (ص) مکه را فتح نمود و طایفه قرش و بنی‌امیه را مطیع و فرمانبردار خود ساخت و ریاست روحانی و جسمانی عرب را در دست گرفت بدین لحاظ بنی‌هاشم تفوق و برتری پیدا کردند و بنی‌امیه مجبور شدند از بنی‌هاشم اطاعت نمایند. این پیش آمد آتش حسد را در سینه‌ی بنی‌امیه شعله‌ور ساخت و [صفحه ۴۳۶] در صدد کشیدن انتقام از بنی‌هاشم برآمدند تا پس از رحلت حضرت محمد (ص) موقع را مغتنم شمرده با کمال قوا کوشیدند که جانشینی محمد (ص) با اصول ولایتعهدی [۲۵۳] صورت نگیرد بالاخره برای تعیین جانشین اکثریت آراء مردم را انتخاب کردند [۲۵۴] و چون بنی‌امیه از لحاظ ثروت و ریاست در بین مردم نفوذ کاملی داشتند، بنی‌هاشم را عقب زدند و در این میدان مبارزه بنی‌امیه کامیاب شدند و بر بنی‌هاشم غلبه پیدا نمودند و عثمان به خلافت رسید به مناسبت همین خلیفه تراشی بنی‌امیه مقام بلندی حاصل کرده جاده را برای آینده خویش هموار کردند، هر روز این جانشینان بناحق محمد (ص) بر جاه و جلال خود افزودند و در امور اسلام مداخلات ناروایی می‌نمودند عثمان که مردی بی‌اطلاع و جاه‌طلب بود هر روز آلت دست دیگران قرار می‌گرفت. بنی‌امیه از موقعیت استفاده کرده و برای آینده خود جایگاه محکم و استواری بوجود آوردند و بنا بر عادت دیرین خود که دشمن بنی‌هاشم [صفحه ۴۳۷] بودند کمتر خلوص عقیدت و نیت پاک به اسلام ابراز می‌داشتند و در باطن ننگ می‌دانستند که پیرو دین اسلام باشند زیرا دین اسلام از فداکاریها و جانبازی‌های بنی‌هاشم پا بر جا مانده بود، ولی چون مسلمین نفوذ کاملی داشتند بنی‌امیه صلاح را در این دیدند که در سایه‌ی پیروی از اسلام مقاصد خویش را عملی سازند، همین که در دستگاه حکومت و خلافت وارد شدند و یا به جاه و جلال خویش را محکم نمودند علناً به مخالفت اسلام برخاستند و اسلام را به باد سخریه گرفتند. بنی‌هاشم که کار را بدین منوال دیدند و از خیالات بنی‌امیه واقف شدند سکوت را جایز ندانسته و حرکات عثمان را به مردم نشان دادند و مسلمانان که این حرکات را مشاهده کردند بر عثمان شوریدند و او را به قتل رسانیدند و اکثریت آراء خلافت علی (ع) را تصویب کرد و علی به خلافت

رسید، پس از این واقعه بنی‌امیه یقین کردند که باز بنی‌هاشم دارای سیادت و عظمت اولیه می‌شوند این بود که دوباره حکومت‌های سابق بنی‌امیه که موقعیت خود را در خطر دیدند دست به تظاهرات شدیدی زدند و حاکم شام (معاویه) که یک جرثومه شیطن بود به بهانه‌ی قتل عثمان و به ادعای اینکه کشته شدن عثمان با اشاره‌ی علی بوده علم مخالفت را برافراشت و اختلاف شدیدی بین مسلمانان بروز کرد و مانند عهد جاهلیت شمشیرها بین اعراب به کار افتاد و جنگ‌های متعددی به وقوع پیوست تا اینکه علی (ع) را در محراب مسجد شهید کردند از آن به بعد کاملاً معاویه غالب و حسن فرزند علی (ع) و برادر بزرگ حسین (ع) با وی صلح کرد و جانشینی محمد (ص) [صفحه ۴۳۸] دوباره به دست بنی‌امیه افتاد. [۲۵۵]. معاویه از یکطرف اقتدار می‌یافت و از طرف دیگر با تدابیر عملی در نابودی بنی‌هاشم می‌کوشید و در نابودی و محو ابدی آنان دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نمود.

### حسین و شعار حق طلبانه

حسین (ع) به شعار همیشگی خود می‌گفت من در راه حق و حقیقت کشته می‌شوم و دست بناحق نخواهم داد. بنی‌امیه از این شعار حق و حقیقت می‌ترسیدند، این جنگ و جدال باقی بود تا اینکه امام حسن و معاویه در گذشتند و یزید جانشین معاویه گردید، حسین (ع) دید از یکطرف حرکات بنی‌امیه که (قدرت) مطلقه داشتند و دستورات اسلام را پایمال می‌کردند نزدیک است یکباره پایه‌های استوار و مستحکم اسلام را درهم ریزد و از طرف دیگر می‌دانست که به فرض اینکه از یزید اطاعت بکند یا با او مخالفت ورزد بنی‌امیه نظر بعد اوت و دشمنی دیرینه خود از محو و نابودی بنی‌هاشم دست بردار نیستند و اگر بیش از این مسامحه کند نام و نشانی از اسلام و مسلمانان باقی نخواهد ماند این بود که تصمیم گرفت در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کند و برای پایدار داشتن پرچم اسلام، پرچمی که با فداکاری و از خود گذشتگی‌های جدش و با ایثار خون پاک صدها مسلمان غیرتمند برافراشته شده بود جان و مال و خانواده و [صفحه ۴۳۹] دوستان خود را فدا نماید. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت. پیروان وجدان اگر با نظر دقیق اوضاع و احوال آن دوره و پیشرفت مقاصد بنی‌امیه و وضع (حکومت) و دشمنی و عداوت آنها را با حق و حقیقت بنگرند، بدون تأمل تصدیق خواهند کرد که حسین (ع) با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. و اگر چنین حادثه‌ی جانگدازی پیش نیامده بود قطعاً اسلام به حالت کنونی خود باقی نمی‌ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند. حسین بن علی (ع) که بعد از پدر مصمم در اجرای این مقصود عالی بود بعد از برقراری یزید بجای معاویه از مدینه بدین قصد حرکت کرد که در مراکز مهمه‌ی اسلام مانند مکه و عراق این خیال بزرگ و ایده‌آل مهم خویش را منتشر سازد و به جهان و جهانیان بگوید: باید در راه دفاع از حق و حریت جانبازی کرد و مرگ را به اسارت ترجیح داد. در هر کجا که حسین (ع) قدم می‌گذارد و حقانیت اسلام را آشکار می‌ساخت در قلوب مردم یک نفرت و انزجار شدیدی نسبت به بنی‌امیه تولید می‌شد یزید هم [صفحه ۴۴۰] که از این نکات باریک بی‌خبر نبود دانست که اگر در یک نقطه از کشورش صحبت از حق و حقیقت بمیان آید و حسین در برابر او پرچم مخالفت را برافرازد با آنهمه نفرتیکه مسلمانان از وضع سلوک و حکومت بنی‌امیه پیدا نموده بودند و آنهمه مهر و محبتی که نسبت به حسین (ع) ابراز می‌داشتند زوال (حکومت) او در خواهد رسید، این بود که پس از نشستن بر اریکه‌ی «قدرت» قبل از هر اقدام مصمم قتل حسین (ع) گردید و این بزرگترین خطبهای سیاسی بنی‌امیه بود و به واسطه‌ی یک خطای سیاسی نام و نشان خود را از صفحه‌ی عالم محو کردند. حسین (ع) از شهید شدن خود قبل از مرگش خبر می‌داد و از آن ساعتی که از مدینه حرکت کرد بدون پروا و وحشتی با صدای رسا می‌گفت که من برای کشته شدن می‌روم و به همراهان خود محض اتمام حجت چنین گفت: «هر کس به طمع جاه و جلال همراه من است ترک همراهی کند زیرا من برای مبارزه با ظلم و جور

حرکت می‌کنم و کشته شدن من در راه حق و حقانیت مسلم است». اگر منظور حسین (ع) این موضوع نبود به کشته شدن تن نمی‌داد و در جمع نمودن لشکر کوشش می‌کرد نه اینکه جماعتی را که همراه داشت متفرق سازد چون قصدی جز کشته شدن که مقدمه‌ی یک نهضت عظیم و عالی بود نداشت بزرگترین وسیله را بی‌کسی و مظلومی دانسته و آنرا اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب عالم مؤثر واقع گردد. حسین (ع) به هفتاد [صفحه ۴۴۱] و دو تن از یاران خود چنین گفت: من ننگ دارم که پسر معاویه شراب می‌خورد و اشعار هوس‌آلود می‌سازد و قبایل بی‌مناک اسلام را با زر و زور می‌ترساند و پایه‌ی حکومت بیداد را استوار می‌کند و دین خدا بی‌پناه باشد، من باید قیام کنم و با خون خود دین اسلام را آبیاری نمایم اگر شما از این راه پرخطر می‌ترسید فوراً برگردید و مرا بحال خود گذارید. ولی یارانش کشته شدن و فداکای را بر زندگی ترجیح دادند. حسین (ع) می‌دانست که بعد از کشته شدن، زنان و اطفال بنی‌هاشم (که آل محمد بودند) اسیر خواهند شد و این واقعه در مسلمانان خاصه در عرب بیش از آنچه به تصور آید مؤثر است چنانچه حرکات و رفتار ظالمانه بنی‌امیه و سلوک بی‌رحمانه آنان نسبت به اهل بیت حسین (ع) به اندازه‌ای در قلوب مسلمانان مؤثر افتاد که اثرش از کشته شدن حسین (ع) و همراهانش کمتر نبود و عداوت بنی‌امیه را با خاندان محمد «ص» و عقاید آنها را با اسلام و رفتارشان را با مسلمانان آشکار ساخت. این بود که حسین به دوستان خود که او را ممانعت از این سفر می‌نمودند می‌گفت: «من برای کشته شدن می‌روم» دوستان حسین چون خیالاتشان محدود و از مقاصد عالیه حسین (ع) بی‌اطلاع بودند در منع مسافرت او اصرار می‌کردند، حسین به آنها گفت: «خدا چنین خواسته و جدم چنین امر فرموده». یاران حسین چون چنین دیدند به حسین (ع) پیشنهاد کردند و گفتند: حال که برای کشته شدن می‌روی زنان و بچه‌ها را همراه مبر. حسین در پاسخ آنها فرمود: (خدا عیال مرا اسیر خواسته) و این سخنان چون مسلم [صفحه ۴۴۲] شد. آنها فهمیدند که حسین (ع) جز اجراء اوامر خداوند مقصد دیگری به خاطر ندارد. این بود که فرمود: چون قیام من به واسطه جلوگیری از ظلم و جور است بعد از کشته شدن من و تحمل مصائب جانکاه خداوند جماعتی را برانگیزاند که حق را از باطل جدا می‌سازد و قبور ما را زیارت می‌کنند و بر مصائب ما گریه می‌نمایند و دمار از روزگار دشمنان آل محمد (ص) بر میدارند. درست اگر در کلمات و گفتار حسین (ع) دقت شود معلوم خواهد شد که هدف و آیده آل حسین جلوگیری از ظلم و ستم بوده و اینهمه قوت قلب و از خود گذشتگی را در راه مقصود عالی خویش به خرج داده است. حتی در آخرین دقایق زندگی، طفل شیرخوار خود را قربانی حق و حقانیت نمود و با این عمل اندیشه فلاسفه و بزرگان عالم را متحیر ساخت، که چگونه در این دم آخر با آن همه مصائب جانکاه و افکار متراکم و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود دست برداشت و یا اینکه می‌دانست بنی‌امیه ستمگر، بر فرزند صغیرش رحم نخواهند کرد، محض بزرگ نمودن مصائب خود، او را هم بر سر دست گرفت و به ظاهر تمنای آب برای طفلش نمود، ولی با تیر جواب شنید، گویا حسین (ع) از این حرکت قصدش این بود که جهانیان بدانند عداوت بنی‌امیه با بنی‌هاشم تا چه حد است، و مردم گمان نبرند که یزید برای دفاع از خود ناچار بر این اقدامات سبعانه دست زده، زیرا کشتن طفل شیرخواره در چنین حال با آن وضع دهشتناک جز عداوت سبعانه که منافی با قواعد هر دین و مذهبی است چیز دیگری نبود و همین نکته می‌تواند پرده از روی قبایح [صفحه ۴۴۳] اعمال و نیات فاسده و عقاید بنی‌امیه بردارد و بر جهانیان، خاصه مسلمانان ظاهر شود که بنی‌امیه نه تنها بر خلاف احکام اسلام حرکاتی می‌کردند بلکه از روی عصبیت جاهلانه می‌خواستند که از بنی‌هاشم خاصه بازماندگان محمد (ص) حتی یک طفل شیرخواره باقی نماند. با این خیالات عالی که حسین (ع) در نظر داشت و با آن همه دانش و سیاستی که در او بود، تا موقعی که شهید گردید مرتکب امری نگردید که بهانه‌ای بدست بنی‌امیه بیاید و آنرا دلیل بر کشتن حسین (ع) بدانند. حسین بن علی (ع) با آن عظمت و اقتدار و نفوذ کلمه‌ای که داشت شهری از شهرهای اسلام را مسخر نکرد و بر حکومتی از حکومت‌های یزید حمله نمود، با این وصف وی را به دستور یزید در بیابان لم یزرعی محاصره کردند. حسین (ع) فقط فجایع بنی‌امیه و نابودی اسلام را از رویه‌ی آنان گفته و از قتل خود خبر می‌داد و از مظلومیت خود دلشاد بود، همین نکته که سلامت نفس حسین (ع) را می‌رساند

منتهی درجه‌ی اثر را در قلوب مسلمانان بر علیه بنی‌امیه بخشید قبل از حسین هم بسیاری از مردان فداکار آن مظلوم کشته شده‌اند و بعد از قتلشان هم نهضت عظیمی بر پا گردیده است. تاریخ عاشوراء کاملاً نشان می‌دهد که هیچیک از شهیدان کربلا عمداً خود را به کشتن نداده‌اند، یعنی هر یک از کشته شدگان را دشمنان بر سر آنان تاخته و مظلومانه از پای در آورده‌اند و به اندازه‌ی مظلومیتشان بر عظمت و بزرگی اسلام افزوده شده، ولی شهادت حسین (ع) از همه مهمتر و از روی دانش و بصیرت و سیاست انجام گرفت و این شهادت و شهادت در [صفحه ۴۴۴] تاریخ بشریت نظیر ندارد. حسین (ع) مدت‌ها بود که خود را آماده‌ی پیکار کرده و در انتظار چنین روزی دقیقه شماری می‌کرد و می‌دانست که زنده ماندن نام جاویدان اسلام و قرآن مستلزم آنست که او را شهید کنند و با خون مقدسش درخت اسلام آبیاری شود. مصائبی که حسین (ع) در راه احیای دین جدش بر خود وارد ساخت او را بر شهیدان پیش از او برتری دارد و بر احدی از گذشتگان چنین مصائبی وارد نیامده، اگر چه گفته می‌شود که دیگران هم در راه دیانت اسلام جان دادند، ولی به وضع حسین که جان شیرین خود و فرزندان عزیز و برادران و برادرزادگان و دوستان و خویشاوندان و مال و عیال خود را در راه دیانت اسلام داده، نبوده و این مصائب به طور ناگهانی و غیر منتظره به وقوع نپیوسته که در حکم یک واقعه‌ی غیر منتظره بوده باشد بلکه به مرور زمان و یکی بعد از دیگری این مصائب بوقوع پیوست. در تاریخ دنیا هجوم اینگونه مصائب پی‌درپی مخصوص حسین (ع) است، این است که به مجرد اینکه حسین شهید گردید و زن و فرزند او را اسیر کردند و آن واقعات دردانگیز پیش آمد یک مرتبه قبایح و فجایع اعمال بنی‌امیه ظاهر شد و یک مرتبه جنبش و نهضت عظیمی در مسلمانان پیدا و علیه (حکومت) یزید و آل‌امیه قیام کردند و بنی‌امیه را مخرب اسلام دانستند و آنها را ظالم و غاصب نامیدند و بر عکس بنی‌هاشم را مظلوم و شایسته‌ی خلافت دانسته و حقیقت اسلام را در آنها شناختند، از این بعد [صفحه ۴۴۵] مسلمانان زندگی نوینی بوجود آورده و روحانیت اسلام را رونقی تازه دادند، مسلمانانی که جنبه‌ی روحانیت اسلام را به یکباره فراموش نموده بودند با یک جنبش روشنی به دنبال حق و حقیقت رفتند و نهضت‌های عظیم اسلامی شروع شد و دنباله‌ی آن تا به امروز امتداد یافت و روز به روز واقعه‌ی بزرگ کربلا- اهمیت و درخشندگی بیشتری یافت. مهمترین اثر این نهضت این بود که ریاست روحانی که در عوالم سیاست دارای اهمیت شایانی داشت، مجدداً به دست بنی‌هاشم افتاد و بویژه در بازماندگان حسین (ع) مسلم گردید، چندی طول نکشید که (حکومت) ظلم و جور معاویه و جانشینان او منهدم شد و در کمتر از یک قرن قدرت از بنی‌امیه سلب گردید. منهدم شدن (قدرت) از بنی‌امیه به قسمی شد که امروز نام و نشانی از آنها نمودار نیست و اگر در متن کتب تاریخی نامی از این قوم ذکر شده در تعقیب آن هزاران نفرین و ناسزا هم نوشته شده و این نیست مگر بواسطه‌ی قیام حسین و یاران با وفای او. او می‌توان ادعا نمود که تا به امروز تاریخ بشریت نظیر چنین شخص مآل‌اندیش و فداکار به خود ندیده و نخواهد دید، هنوز اسرای حسین (ع) نزد یزید نرسیده بودند که علم خون‌خواهی حسین (ع) برافراشته شد و نهضت عظیمی علیه یزید آغاز شد، مظلومیت حسین (ع) بر همه ثابت شده و پرده از روی نیات و جنایات بنی‌امیه برداشته شد و کار بجائی رسید که خاندان و حرمسرایان یزیدی زبان شماتت بر او دراز کردند و با اینکه ممکن نبود نام حسین و خاندان علی (ع) در اطراف و جوانب یزید به نیکوئی [صفحه ۴۴۶] برده شود. پس از این واقعه در «پایتخت» یزید همه جا صحبت از مظلومیت حسین و یاران او بود و خاندان علی (ع) را به تقدیس و عظمت یاد می‌کردند و با اینکه یزید یارای شنیدن چنین کلمات را نداشت جز سکوت چاره‌ای ندید و برای تبرئه نمودن خود قصور و گناه را به امرای خود نسبت داد و گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را زیرا من به او دستور دادم که اگر می‌تواند از حسین (ع) بیعت بگیرد نه اینکه او را شهید نماید [۲۵۶] و از بس مدح و ثنای حسین (ع) را پس از واقعه‌ی کربلا- شنید روزی گفت: «(حکومت) حسین بر من گواراتر بود نسبت به این عظمت و تقدوسی که آل‌علی و بنی‌هاشم یاد می‌شوند» بالاخره پیروان حسین (ع) از این نهضت‌های پی‌درپی فایده ثمربخشی حاصل نموده و بر عظمت و قوت بنی‌هاشم افزوده می‌شد و طولی نکشید که (حکومت) وسیع بنی‌امیه منقرض گردید و به قسمی آنها را از میان برداشتند که حتی نام و نشانی از آنها باقی نماند فقط چند نفری از آنها یکی بعد از دیگری در آندلس

حکومت می کردند. امروزه از آن (قدرت) و جاه و غرور یک نفر ولو اینکه گمنام باشد پیدا نمی شود و اگر پیدا شود از بس مورد سرزنش مردم می باشند ننگ دارند که خود را معرفی نمایند [۲۵۷]. [صفحه ۴۴۷]

### نهضت حسین از نظر مهاتما گاندی

من زندگی امام حسین آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده‌ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیرزو گردد بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند. [۲۵۸].

### محمد علی جناح درباره حسین سخن می گوید

هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی شود، به عقیده‌ی من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند [۲۵۹].

### حادثه‌ی طف از نظر لیاقت علیخان

این روز «محرم» برای مسلمانان در سراسر جهان معنای بزرگ دارد، این روز یکی از حزن آورترین و تراژیکترین وقایع اسلام اتفاق افتاد شهادت حضرت امام حسین در عین حزن نشانه فتح نهائی روح واقعی اسلامی بود زیرا تسلیم کامل به اراده‌ی الهی به شمار می رفت، شهادت یکی از عظیم ترین پیروان اسلام مثل درخشنده و پایدار برای همه‌ی ما است این درس به ما می آموزد که اشکال و خطرات هر چه باشد نبایستی از راه حقیقت و عدالت منحرف شد [۲۶۰]. [صفحه ۴۴۸]

### پورشو تامداس توندون حسین را می ستاید

Pursho ttamdas tondon. شهادت امام حسین (ع) از همان زمان که طفلی بیش نبودم در من تأثیر عمیق و حزن آوری می بخشید من اهمیت برپا داشتن این خاطره‌ی بزرگ تاریخی را می دانم این فداکاریهای عالم از قبیل شهادت امام حسین سطح بشریت را ارتقاء بخشیده است و خاطره‌ی آن شایسته است همیشه بماند و یادآوری شود. [۲۶۱].

### اثر نهضت حسین از نظر گیبون مورخ مشهور

Gibbor. در طی قرون آینده بشریت و در سرزمین‌های مختلف شرح صحنه حزن آور مرگ حسین موجب بیداری قلب خونسردترین قارئین خواهد شد. [۲۶۲].

### چارلز دیکنس درباره نهضت حسین اینگونه می گوید

Charles Dickens. اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیائی خود بود من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند پس عقل چنین حکم می نماید که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد. [۲۶۳].

### حسین از نظر توماس کارلایل

Thomas Carlyle. بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم اینست که حسین و یارانش ایمان استوار بخدا داشتند آنها با

عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی من است [۲۶۴]. [صفحه ۴۴۹]

### سخنان پروفیسور ادوارد براون درباره‌ی حادثه‌ی طف

Edward Browne. آیا اقلیتی پیدا می‌شود که وقتی درباره‌ی کربلا- سخن می‌شنود آغشته با حزن و الم نگردد حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند [۲۶۵].

### نهضت حسین از نظر فردریک جمس

Sir Ferdreick James درس امام حسین و هر پهلوان شهید دیگری اینست که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هر گاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند [۲۶۶].

### ل. م. بوید

L.M Boyd. م بوید می‌گوید در طی قرون افراد بشر همیشه جرأت و پر دلی و عظمت روح بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همینها است که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین و من مسرورم که در چنین با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می‌گویند شرکت کرده‌ام هر چند که ۱۳۰۰ سال از تاریخ آن گذشته است. [۲۶۷]. [صفحه ۴۵۰]

### حسین از نظر واشنگتن ایروینگ مورخ آمریکایی

Washingto Itnviug. برای امام حسین (ع) ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده‌ی یزید نجات بخشد لیکن مسؤلیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی‌امیه آماده ساخت در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان روح حسین فنا ناپذیر است از پهلوان و ای نمونه‌ی شجاعت و ای شهسوار من ای حسین. [۲۶۸].

### توماس ماساریک درباره‌ی حادثه‌ی کربلا سخن می‌گوید

توماس ماساریک در این مورد می‌نویسد بسیاری از مورخین ما از کم و کیفیت این رسم و ازدیاد عزاداری واقف نبوده جاهلانه سخن می‌گویند و وضع عزاداری پیروان حسین (ع) را مجنونانه می‌پندارند و ابدأً بدین نکته پی نبرده‌اند که این مسئله‌ی در اسلام چه تحولاتی را بوجود آورده و با جنبش و نهضت مذهبی که از تعزیه‌داری در این قوم پیدا شده در هیچیک از اقوام و ملل دیگر عالم پیدا نشده با یک نظر دقیق در ترقیات دوست ساله پیروان علی (ع) در هندوستان که عزاداری را شعار خود نموده‌اند تصدیق خواهیم کرد که بزرگترین عامل اصلی مزیت را آنها پیروی می‌کنند. [صفحه ۴۵۱] دوست سال پیش پیروان علی و حسین (ع) در سرتاسر هندوستان در اقلیت بودند و همین حال را داشت ممالک دیگر، امروزه در ممالک متری و ثروتمند مسیحی اگر بخواهد چنین ماتم و عزاداری را بپا نمایند با صرف میلیونها دلار باز هم بتأسیس چنین مجامع و مجالس عزاداری موفق نخواهند شد. گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متأثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین (ع) یافت



می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین (ع) مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر [۲۶۹].

### موریس دوکبری می‌نویسد

اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می‌دانستند و درک می‌کردند که عاشوراء چه روزی است این عزاداری را مجنونانه نمی‌پنداشتند زیرا پیروان حسین به واسطه‌ی عزاداری حسین می‌دانند که پستی و زیردستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کنند زیرا شعار پیشرو و آقای آنها ندادن تن به زیر بار ظلم و ستم بود. قدری تعمق و بررسی در مجالس عزاداری حسین که چه نکات دقیق حیاتی بخشی مطرح می‌شود، در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود، که حسین (ع) برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه‌ی اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. [صفحه ۴۵۲] پس بیایید ما هم شیوه‌ی او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمارگران (بیگانگان) خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم. زیرا مرگ با عزت و شرافت بهتر از زندگی با ذلت است مسلم است ملتی که از گهواره تا گور تعلیماتش چنین است دارای چه مقام و مرتبتی است، دارای هر گونه شرافت و افتخاری است، همه سرباز حقیقی عزت و شرافتند. علاوه بر منافع سیاسی که ذکر شد و اثراتش طبیعی است بزرگترین پاداش اخروی را مسلمانان در این عملیات (یعنی تعزیه‌داری حسین می‌دانند) آشنایان به تاریخ تصدیق خواهند نمود که اصلاح اخلاق و تعلیمات بین‌المللی جز به وسیله مذهب امروزه بلکه در قرن‌ها در ملل خاورمیانه غیر ممکن است. جمعیت تسلیح اخلاقی به خوبی بدین نکته پی برده که وطن خواهی و اتحاد و اتفاق را در سایه‌ی دین و مذهب و دیانت ملل خاور زمین بدست آورده‌اند امروز در ممالک متحده آمریکا مردم را به نام خدمت به وطن دعوت می‌کنند، ولی در آسیا می‌توان خدمات شایانی را بنام دین و مذهب حاصل نمود. اگر مسلمانان مذهب را نادیده انگارند و به نام وطن خواهی بخواهند ترقیات سیاسی حاصل کنند بجای نفع زیان خواهند برد زیرا اگر تعلیمات سربازی را با دین توأم سازند سربازان تا خون در بدن دارند حاضر نیستند حتی یک وجب از خاک مقدس وطن را تسلیم اجانب نمایند امروز اگر استقلالی در مسلمانان مشاهده می‌شود و عامل اصلی آن پیروی از دستورات قرآن و اسلام است و خواهیم دید روزی را که سلطنت‌های اسلامی در سایه همین نکته اساسی قوت گیرند و بدین وسیله مسلمانان عالم در سایه‌ی اتحاد و اتفاق واقعی مانند صدر اسلام ممالک مشرق و مغرب عالم [صفحه ۴۵۳] را مطیع اوامر خود سازند، حسین (ع) شبیه‌ترین روحانیین به حضرت مسیح است ولی مصائب او سخت‌تر و شدیدتر است. [۲۷۰].

### عاشوراء از نظر دکتر ژوزف فرانسوی

دکتر ژوزف مورخ معروف فرانسوی در کتاب «اسلام و اسلامیان» می‌نویسد: بعد از رحلت بنیان‌گذار اسلام یعنی محمد بن عبدالله (ص) اختلاف کلمه و عقیده و تابعین و جانشینان وی پیدا شد دسته‌ای به خلافت دامادش علی بن ابیطالب قائل و دسته‌ی دیگری خلافت پدر زن او ابوبکر را قبول نمودند، دسته‌ی اول را شیعه و دسته‌ی دوم را سنی نامیدند. ما بین این دو دسته اختلاف شدید بود و روز به روز شدت آن افزوده می‌شد تا اینکه علی (ع) به خلافت رسید و عایشه زوجه‌ی حضرت محمد (ص) و دختر ابوبکر بر مخالفت او برخاست و معاویه برادر زن دیگر محمد (ص) در شام پرچم پادشاهی را برافراشت در این موقع سه دستگی بوجود آمد و جنگهای شدید بر پا شد و عده زیادی مقتول و مجروح گردیدند. زمانیکه زمامدار شام (معاویه) به قتل و غارت پیروان علی (ع) پرداخت و دستور داد که نام علی (ع) را به زشتی یاد کنند در منابر و مساجد نسبت به علی (ع) اهانت می‌نمودند، عداوت و دشمنی بین دو دسته شیعه و سنی پیش از پیش شد و شیعیان از زیر بار اطاعت بزرگان سنت بیرون آمده و تنفر و انزجار خود را از آنها ابراز

داشتند ولی حکومت و اقتدار در دست [ صفحه ۴۵۴ ] تسنن بود. از بعد از زمان خلافت (ع) شیعیان از ترس حکومت‌های جابر هیچگونه ابراز عقیده‌ای نمی‌نمودند و این شیوه برقرار بود تا واقعه‌ی عاشوراء که در این روز به دستور پسر حاکم شام (یزید بن معاویه) حسین (ع) و یارانش رادر حوالی کوفه به قتل رسانیدند و این واقعه حائز اهمیت شایانی گردید و پیروان علی (ع) بر آشفته و موقع را مغنم شمرده مشغول پیکار شدند و جنگها نموده و خونها ریخته شد و عزاداری بپا گردید و کار بجائی رسید که شیعیان عزاداری نبیره‌ی محمد یعنی حسین بن علی (ع) را جزو مذهب خود قرار دادند و از آن روز تا کنون به پیروی از منویات بزرگان دین خود که آنها را دوازده نفر از اولاد علی و فاطمه (ع) می‌دانند و گفتار و رفتار و کردار هر یک از آنها را در هر مرتبه گفتار و کردار خدا و رسول و تالی قرآن می‌شمارند، در عزاداری حسین (ع) شرکت کرده و رفته رفته یکی از ارکان مذهب شیعه قرار گرفت ترقیات سریع السیری که شیعیان در اندک مدتی کردند می‌توان گفت در دو قرن دیگر عدد آنها بر سایر فرق مسلمانان بیشتر خواهد شد و علت این امر به واسطه‌ی سوگواری حسین (ع) است. امروز در هیچ نقطه‌ی از جهان نیست که برای نمونه دو الی سه نفر شیعه یافت شوند و اقامه‌ی عزاداری نمایند. «در بندر مارسیل عربی را دیدم که پیر و مذهب تشیع بود و گویا تبعیت بحرین را اختیار نموده بود در مهمانخانه جنب اطاق من مسکن داشت در روز عاشورای حسین (ع) به تنهایی احوالات حسین را می‌خواند و گریه می‌کرد و سپس مقداری آش که با شکر و برنج تهیه نموده بود بین [ صفحه ۴۵۵ ] فقراء تقسیم می‌نمود». شیعیان عقیده دارند که در روزهای عاشوراء و تاسوعا بایستی فقرا را اطعام نمود از این جهت همه ساله از اموال خود بقدر استطاعت خویش به فقرا کمک می‌نمایند و بعضی اوقات این کمکها از میلیونها دلار هم می‌گذرد دسته‌ی دیگری از شیعیان برای اقامه‌ی مجلس سوگواری وقفیاتی نموده‌اند که ارزش آن بالغ بر میلیونها دلار می‌گردد، باید اعتراف نمود که شیعیان از بذل جان و مال خود در راه مذهب و سوگواری حسین (ع) دریغ ندارند. امروز در هر نقطه‌ی از عالم مسلمانان شایسته‌ترین افرادی می‌باشند که به معرفت علم واقف شده و بخصوص فرقه‌ی شیعه بر سایر فرق اسلام مزیت و برتری دارند [۲۷۱].

## پاورقی

- [۱] سفینه البحار ج ۲ صفحه‌ی ۱۶۵.
- [۲] تاریخ تمدن اسلام ج ۴ صفحه ۶۷۰ چاپ ۱۳۴۵.
- [۳] مروج الذهب ج ۲ صفحه، ۳۲ چاپ بیروت.
- [۴] تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه‌ی ۱۳۲.
- [۵] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه ۱۹.
- [۶] برای اطلاع از تفصیل داستان بتاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه ۱۴ مراجعه فرمائید.
- [۷] الغدیر ج ۶ صفحه‌ی ۴۷۳ چاپ دوم.
- [۸] طبری ج ۳ صفحه‌ی، ۲۹۳ چاپ قاهره.
- [۹] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه ۲۶. ]
- [۱۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱ صفحه ۹۱ چاپ بیروت.
- [۱۱] صحیحی بخاری ج ۱ صفحه‌ی ۲۲ چاپ هند.
- [۱۲] کامل ابن اثیر جزء ثانی از جلد اول صفحه‌ی ۱۶۳.
- [۱۳] مروج الذهب صفحه‌ی ۴۳۵ چاپ مصر سنه‌ی ۱۳۴۶ هجری.
- [۱۴] الغدیر ج ۸ صفحه‌ی ۲۸۵ چاپ دوم.

- [۱۵] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۷۶ چاپ تهران.
- [۱۶] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۷۱ چاپ تهران.
- [۱۷] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۹۱- مسند احمد حنبل ج ۱ صفحه‌ی ۶۲.
- [۱۸] ناسخ التواريخ جل خلفاء صفحه‌ی ۴۶۳- الغدير ج ۸ صفحه ۲۳۶ چاپ دوم.
- [۱۹] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۴۲ چاپ دوم.
- [۲۰] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۵۷ چاپ دوم.
- [۲۱] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۶۷ چاپ دوم.
- [۲۲] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۲۳.
- [۲۳] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۲۲.
- [۲۴] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۲۳.
- [۲۵] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۲۲.
- [۲۶] نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء اول چاپ مصر صفحه‌ی ۳۰.
- [۲۷] ناسخ التواريخ جلد خلفاء صفحه‌ی ۴۹۹.
- [۲۸] الغدير ج ۹ صفحه‌ی ۱۶.
- [۲۹] ناسخ التواريخ جلد خلفاء صفحه‌ی ۵۰۲.
- [۳۰] نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء دوم صفحه ۱۷.
- [۳۱] الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۹۳ چاپ تهران.
- [۳۲] الغدير ج ۹ صفحه‌ی ۴ چاپ تهران.
- [۳۳] مروج الذهب مسعودی ج ۱ صفحه‌ی ۴۳۵ چاپ مصر سنه ۱۳۴۶.
- [۳۴] برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب علمی و تحقیقی الغدير ج ۸ چاپ دوم مراجعه شود.
- [۳۵] الغدير ج ۹ صفحه‌ی ۱۶۱ چاپ دوم.
- [۳۶] نهج البلاغه شرح محمد عبده جزء اول صفحه‌ی ۳۱.
- [۳۷] شرح نهج البلاغه شيخ محمد عبده جزء اول صفحه‌ی ۴۲- الغدير ج ۸ صفحه‌ی ۲۸۷ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحديد با قدری تفاوت.
- [۳۸] خصال مترجم صفحه‌ی ۸۷۲ چاپ سوم تهران سال ۱۳۷۷ هجری.
- [۳۹] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۴۱.
- [۴۰] ناسخ التواريخ حالات علی علیه‌السلام صفحه‌ی ۲۴.
- [۴۱] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۷۱.
- [۴۲] نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء اول صفحه‌ی ۶۵.
- [۴۳] ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی صفحه‌ی ۸۲.
- [۴۴] ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی (ع) صفحه‌ی ۸۹.
- [۴۵] ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی (ع) صفحه‌ی ۹۲.
- [۴۶] ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی (ع) صفحه‌ی ۹۲ و ۹۳.

- [۴۷] مقصود معاویه است.
- [۴۸] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی (ع) صفحه ۹۳.
- [۴۹] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی (ع) صفحه ۹۳.
- [۵۰] کامل ابن اثیر ۳ صفحه‌ی ۲۰۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ هجری.
- [۵۱] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی صفحه‌ی ۹۶.
- [۵۲] یعنی پافشاری من در مبارزه و پیکار با معاویه به خاطر آن نیست که من بتوانم وظائف شخصی و بندگی خود را در برابر خدا انجام دهم.
- [۵۳] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۲۰۶ چاپ مصر.
- [۵۴] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۰۳.
- [۵۵] سفینه‌البحار ج ۱ صفحه‌ی ۵۰۶.
- [۵۶] کتاب صفین تالیف نصر بن مزاحم کوفی صفحه‌ی ۱۶۶ چاپ تهران سال ۱۳۰۱ هجری.
- [۵۷] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی صفحه‌ی ۶۲.
- [۵۸] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی صفحه‌ی ۶۲.
- [۵۹] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۲۰۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- [۶۰] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی صفحه‌ی ۶۲.
- [۶۱] ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی صفحه‌ی ۶۳.
- [۶۲] کامل ابن اثیر ج ۳.
- [۶۳] تمیم نام قبیله‌ای است.
- [۶۴] عدی نام قبیله‌ای از قبایل عرب.
- [۶۵] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۳۴۱ طبع مصر سال ۱۳۴۶ هجری.
- [۶۶] مروج الذهب صفحه‌ی ۳۴۱ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- [۶۷] تاریخ طبری ج ۱۱ صفحه‌ی ۳۵۵ و ۳۶۰ چاپ مصر.
- [۶۸] تاریخ طبری ج ۱۱ صفحه‌ی ۳۵۵ و ۲۶۰ چاپ مصر.
- [۶۹] برای اطلاع از متن نامه متعصد در این باره بر دلائل محکمی که وی برای لزوم لعن بر معاویه و ابراز تنفر و انزجار او اقامه کرد به همان مدرک یعنی تاریخ طبری ج ۱۱ صفحه‌ی ۳۵۵ مراجعه شود.
- [۷۰] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- [۷۱] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۲۴۰ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- [۷۲] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۳۲۷ چاپ تهران.
- [۷۳] الغدیر ج ۱۰ صفحه ۲۸۱ چاپ تهران.
- [۷۴] سوره‌ی نجم آیة‌ی ۳.
- [۷۵] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۵۲ چاپ تهران.
- [۷۶] معاویه این جمله را در مقام تحقیر انصار گفت، کنایه از اینکه شما در شمار مزدوران و آبکشان هستید.
- [۷۷] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۸۲ چاپ تهران.

[۷۸] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶ هجری.

[۷۹] سوره اسراء آیه ۲۶.

[۸۰] تاریخ طبری ج ۱۱ صفحه‌ی ۳۵۶.

[۸۱] تاریخ طبری ج ۱۱ صفحه ۳۵۷ و ج ۶ صفحه‌ی ۴ چاپ مصر.

[۸۲] تاریخ طبری ج ۱۱ صفحه‌ی ۲۵۷ و ج ۶ صفحه‌ی ۴ چاپ مصر.

[۸۳] این جمله اشاره است به داستان فتح مکه که در آن هنگام پیغمبر اسلام (ص) بزرگان مکه و کفار، و از آن جمله ابوسفیان و فرزندان او را آزاد کرد و به آنها فرمود: اذهبوا فانتم الطلقاء.

[۸۴] نهج البلاغه شرح شیخ محمد عبده جزء سوم صفحه‌ی ۱۳۴.

[۸۵] در شرح «جمله‌ی و ما اسلم مسلمکم الا کرها» شیخ محمد عبده چنین می‌نویسد «ابوسفیان تنها یک شب قبل از فتح مکه اسلام آورد آنهم برای ترس از کشته شدن و برای وحشتی که از ارتش اسلام در دل داشت که بالغ بر ده هزار نفر بودند».

[۸۶] ناسخ التواریخ حالت حضرت سیدالشهداء (ع) صفحه‌ی ۱۷۶ جزء اول چاپ تهران سال ۱۳۳۶ شمسی.

[۸۷] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۵۴ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.

[۸۸] قتل صبراً ای حبس علی القتل حتی بقتل، المنجد ماده صبر.

[۸۹] الامامة و السياسة. این قتیبه صفحه‌ی ۲۸۵ چاپ مصر سال ۱۴۲۲ هجری.

[۹۰] لا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ای مخالفه بان یقطع من کل شق حرفاً ای یده الیمنی و رجله الیسری لیبقی فی العذاب- مجمع البحرین ماده خلف.

[۹۱] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۲۴۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.

[۹۲] یعنی ما باید داستان الحاق معاویه «زیاد» را به ابوسفیان نقل کنیم زیرا این حادثه از حوادث مهم و مشهور و بزرگی است که در اسلام واقع شد و سزاوار نیست نادیده گرفته شود.

[۹۳] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۲۴۴ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.

[۹۴] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۳۲۸.

[۹۵] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ صفحه‌ی ۱۵ چاپ مصر.

[۹۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ صفحه‌ی ۱۶ چاپ مصر.

[۹۷] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ صفحه‌ی ۱۶ چاپ مصر.

[۹۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ صفحه‌ی ۱۶ چاپ مصر.

[۹۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ صفحه‌ی ۱۵ چاپ مصر.

[۱۰۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ صفحه‌ی ۱۵ چاپ مصر.

[۱۰۱] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۶۶ و ۲۹۰ چاپ دوم.

[۱۰۲] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۶۶ و ۲۹۰ چاپ دوم.

[۱۰۳] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۹۰.

[۱۰۴] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۶۱ چاپ دوم

[۱۰۵] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.

[۱۰۶] الغدیر ج ۱۰ صفحه‌ی ۲۰۹ چاپ دوم.

[۱۰۷] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۱۶۷ چاپ مصر ۱۳۴۶ هجری.

[۱۰۸] سوره‌ی حشر آیة ۱۰.

[۱۰۹] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۲۵۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.

[۱۱۰] الامامة والسیاسة ابن قتیبه صفحه‌ی ۲۶۳ چاپ مصر سال ۱۳۲۲ هجری.

[۱۱۱] الامامة والسیاسة صفحه‌ی ۲۷۷.

[۱۱۲] الامامة والسیاسة صفحه‌ی ۲۸۶.

[۱۱۳] الامامة والسیاسة صفحه‌ی ۲۹۳ چاپ مصر سال ۱۳۲۲ هجری.

[۱۱۴] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۲۵۵.

[۱۱۵] ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء جزء اول چاپ تهران سال ۱۳۳۶ شمسی.

[۱۱۶] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۸ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجری

[۱۱۷] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۷۰.

[۱۱۸] سوره محمد (ص) آیة ۲۴.

[۱۱۹] تذکره‌ی ابن جوزی صفحه‌ی ۱۶۲.

[۱۲۰] تاریخ یعقوبی ج ۲ چاپ نجف سال ۱۳۵۸ هجری.

[۱۲۱] تذکره ابن جوزی صفحه‌ی ۱۶۲.

[۱۲۲] کامل ابن اثیر ج ۳ صفحه‌ی ۱۸ چاپ مصر سال ۱۳۰۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه‌ی ۲۰۴ چاپ نجف سال ۱۳۵۸ هجری.

[۱۲۳] تذکره‌ی ابن جوزی صفحه‌ی ۱۶۴.

[۱۲۴] نام یکی از معشوقه‌های او بوده است.

[۱۲۵] ام‌احیم کنیه‌ی همان علیه بوده است.

[۱۲۶] تذکره ابن جوزی صفحه‌ی ۱۶۴.

[۱۲۷] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۸ چاپ مصر.

[۱۲۸] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۴۱- تاریخ طبری ج ۴ صفحه‌ی ۳۶۸ با قدرت تفاوت.

[۱۲۹] ناسخ التواریخ حالات حضرت سید الشهداء جزء سوم صفحه‌ی ۱۳۶ چاپ تهران سال ۱۳۳۶ شمسی- الغدیر ج ۳ صفحه‌ی

۲۶۰ چاپ تهران.

[۱۳۰] تذکره الخواص ابن جوزی صفحه‌ی ۱۶۴.

[۱۳۱] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۹ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجری.

[۱۳۲] تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه‌ی ۲۲۳.

[۱۳۳] تذکره الخواص سبط ابن جوزی صفحه‌ی ۱۶۳.

[۱۳۴] ناسخ التواریخ حالات امام سجاد (ع) صفحه‌ی ۳۹ چاپ اول.

[۱۳۵] تاریخ طبری ج ۴ صفحه‌ی ۳۷۷ چاپ مصر سال ۱۳۵۸ هجری.

[۱۳۶] تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه‌ی ۲۲۳ چاپ نجف.

[۱۳۷] تذکره الخواص صفحه‌ی ۱۶۳.

[۱۳۸] تذکره الخواص صفحه‌ی ۱۶۳.

- [۱۳۹] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۴۲.
- [۱۴۰] النبط اعواد فی رؤسها ماده فوسفوریه تشتعل بالحک - المنجد.
- [۱۴۱] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۷۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجری.
- [۱۴۲] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) جزء اول چاپ جدید صفحه‌ی ۳۸۸.
- [۱۴۳] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۱ صفحه‌ی ۳۸۰ چاپ جدید.
- [۱۴۴] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۴۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) صفحه‌ی ۱۵۲ چاپ تهران.
- [۱۴۶] کامل ابن اثیر ج ۱ صفحه‌ی ۷ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۴۷] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) صفحه‌ی ۱۵۴ چاپ تهران.
- [۱۴۸] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) صفحه‌ی ۱۵۴ چاپ تهران.
- [۱۴۹] بحار الانوار ج ۱۰ صفحه‌ی ۱۷۳ چاپ سنگی سال ۱۳۰۱ - لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۱۱ چاپ نجف.
- [۱۵۰] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۱۱.
- [۱۵۱] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۱۱ چاپ نجف.
- [۱۵۲] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء صفحه‌ی ۱۵۶ چاپ تهران.
- [۱۵۳] بحار الانوار ج ۱۰ صفحه‌ی ۱۷۴ چاپ سنگی تهران.
- [۱۵۴] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء صفحه‌ی ۱۵۷ چاپ تهران.
- [۱۵۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء صفحه‌ی ۱۵۹ چاپ تهران.
- [۱۵۶] بحار الانوار ج ۱۰ صفحه‌ی ۱۷۴ چاپ سنگی سال ۱۳۰۱.
- [۱۵۷] بحار الانوار ج ۱۰ صفحه‌ی ۱۷۵ چاپ سنگی تهران سال ۱۳۰۱.
- [۱۵۸] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء صفحه‌ی ۱۶۱ چاپ تهران.
- [۱۵۹] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۶ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۶۰] سوره قصص آیه ۲۰.
- [۱۶۱] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) صفحه‌ی ۱۶۲ چاپ تهران.
- [۱۶۲] سوره قصص آیه‌ی ۲۲.
- [۱۶۳] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۲ صفحه‌ی ۲۲ چاپ تهران سال ۱۳۳۶ شمسی.
- [۱۶۴] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۶۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۳۱ چاپ تهران سال ۱۳۳۶.
- [۱۶۶] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۱۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ هجری.
- [۱۶۷] سوره‌ی نساء آیه ۱۶۴.
- [۱۶۸] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۱۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- [۱۶۹] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۷۰] ابن اثیر تعداد بیعت کنندگان با آن حضرت را هیجده هزار نفر نوشته است - کامل ج ۴ صفحه‌ی ۱۷ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- [۱۷۱] ناسخ التواریخ حالت سیدالشهداء (ع) ج ۲ صفحه‌ی ۵۹ چاپ تهران سال ۱۳۳۶.

- [۱۷۲] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۷۲.
- [۱۷۳] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۲ صفحه‌ی ۹۱ چاپ جدید.
- [۱۷۴] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۹۷-۱۰۱ چاپ تهران سال ۱۳۳۶.
- [۱۷۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۱۰۱ چاپ تهران سال ۱۳۳۶.
- [۱۷۶] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۲۶ چاپ نجف.
- [۱۷۷] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۱۷ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- [۱۷۸] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۷۹] مروج الذهب ج ۲ صفحه‌ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجری.
- [۱۸۰] لهوف صفحه‌ی ۲۷ چاپ نجف.
- [۱۸۱] لهوف صفحه‌ی ۲۷ چاپ نجف.
- [۱۸۲] ناسخ التواریخ ج ۲ حالات سیدالشهداء صفحه‌ی ۱۴۶ چاپ جدید.
- [۱۸۳] ناسخ التواریخ ج ۲ حالات سیدالشهداء (ع) صفحه‌ی ۱۴۷ چاپ جدید.
- [۱۸۴] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۱۸ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۸۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۲ صفحه‌ی ۱۵۵ چاپ جدید.
- [۱۸۶] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۲۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۸۷] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۳۴ چاپ نجف.
- [۱۸۸] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۱۶۷ چاپ جدید.
- [۱۸۹] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۱۶۸ چاپ جدید.
- [۱۹۰] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه‌ی ۱۷۸ چاپ جدید.
- [۱۹۱] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۲۴ چاپ مصر سال ۱۳۰۳- لهوف صفحه‌ی ۳۹ چاپ نجف.
- [۱۹۲] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۲۶ چاپ مصر.
- [۱۹۳] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۲ صفحه‌ی ۲۵۵ چاپ جدید.
- [۱۹۴] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۲۶ چاپ مصر سال ۱۳۰۳.
- [۱۹۵] لهوف صفحه‌ی ۵۷ چاپ قم.
- [۱۹۶] لهوف صفحه‌ی ۷۰ چاپ قم- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۳۱- با قدری تفاوت.
- [۱۹۷] سوره توبه آیه‌ی ۳۲.
- [۱۹۸] نفس المهموم صفحه‌ی ۲۴۲ چاپ تهران.
- [۱۹۹] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳۲ صفحه‌ی ۳۵ چاپ جدید.
- [۲۰۰] لهوف صفحه ۸۵ چاپ قم.
- [۲۰۱] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۳ صفحه‌ی ۳۶ چاپ جدید.
- [۲۰۲] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۶۸ چاپ قم.
- [۲۰۳] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۸۸ چاپ قم.
- [۲۰۴] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۸۸ چاپ قم.



- [۲۰۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۶۱ چاپ جدید تاریخ طبری ج ۶ صفحه‌ی ۲۶۲ چاپ مصر با کمی تفاوت.
- [۲۰۶] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۳ صفحه‌ی ۶۵ چاپ جدید.
- [۲۰۷] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۱۹ چاپ جدید.
- [۲۰۸] تاریخ طبری ج ۶ صفحه‌ی ۲۶۷ چاپ مصر- تذکره ابن جوزی صفحه‌ی ۱۴۸- تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه‌ی ۲۱۸ چاپ نجف.
- [۲۰۹] لهوف سید بن طاوس صفحه ۱۰۸ چاپ قم.
- [۲۱۰] سوره روم آیه‌ی ۹.
- [۲۱۱] سوره آل عمران آیه ۱۷۲.
- [۲۱۲] اینکه زینب (ع) یزید را به عنوان فرزند طلقاء می‌خواند به داستان فتح مکه اشاره می‌کند که در آنجا پیغمبر اسلام بزرگان مکه را (که ابوسفیان حد یزیدهم از آنها بود) مورد عفو قرار داد و آنانرا آزاد ساخت و فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء».
- [۲۱۳] اشاره به داستان هند جگر خواره است که در جنگ احد انجام شد.
- [۲۱۴] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۶۳.
- [۲۱۵] سید بن طاوس صفحه‌ی ۱۰۹ چاپ قم.
- [۲۱۶] ناسخ التواریخ حالت سیدالشهد ج ۳ صفحه‌ی ۱۶۳ چاپ جدید.
- [۲۱۷] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۶۷ چاپ جدید.
- [۲۱۸] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۴۵.
- [۲۱۹] تذکره ابن جوزی صفحه‌ی ۱۴۹ و صفحه‌ی ۱۴۸.
- [۲۲۰] تذکره ابن جوزی صفحه ۱۴۹ و صفحه‌ی ۱۴۸.
- [۲۲۱] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۴۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- [۲۲۲] نفس المهموم صفحه‌ی ۲۹۳ چاپ تهران.
- [۲۲۳] تاریخ طبری ج ۶ صفحه‌ی ۲۶۵ چاپ مصر- تذکره ابن جوزی صفحه‌ی ۱۴۹ (کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۴۴ مصر سال ۱۳۰۱).
- [۲۲۴] کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه‌ی ۴۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱- تاریخ طبری ج ۶ صفحه‌ی ۲۶۵ چاپ مصر.
- [۲۲۵] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء (ع) ج ۲ صفحه‌ی ۱۰۸ و ۱۰۹ چاپ جدید.
- [۲۲۶] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۰۸ و ۱۰۹ چاپ جدید.
- [۲۲۷] تذکره سبط بن جوزی صفحه‌ی ۱۴۸.
- [۲۲۸] در عرب بانگ کلاغ را به فال بد می‌گرفتند.
- [۲۲۹] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۳۱ چاپ جدید.
- [۲۳۰] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۷۵ چاپ جدید.
- [۲۳۱] تذکره سبط بن جوزی صفحه‌ی ۱۶۴.
- [۲۳۲] تذکره‌ی ابن جوزی صفحه‌ی ۱۵۰.
- [۲۳۳] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۷۳ چاپ جدید.
- [۲۳۴] ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه‌ی ۱۷۳ چاپ جدید.
- [۲۳۵] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۱۱۹ چاپ قم.
- [۲۳۶] لهوف سید بن طاوس صفحه‌ی ۱۲۱ چاپ قم.

[۲۳۷] مصباح‌المتجهدين شيخ طوسی صفحه‌ی ۵۵۲ چاپ سنگی تهران سال ۱۳۳۸.

[۲۳۸] سوره‌ی نحل آیه ۱۲۶.

[۲۳۹] سوره بقره آیه ۱۹۵.

[۲۴۰] لهوف صفحه‌ی ۱۷ چاپ قم.

[۲۴۱] مجمع‌البیان ج ۲ صفحه‌ی ۲۸۹ چاپ افست سال ۱۳۷۹.

[۲۴۲] سوره بقره آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴.

[۲۴۳] سوره نساء آیه‌ی ۷۹ و ۹۷.

[۲۴۴] سوره نساء آیه‌ی ۷۹ و ۹۷.

[۲۴۵] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۸۲.

[۲۴۶] سوره توبه آیه ۳۸.

[۲۴۷] سوره توبه آیه ۲۴.

[۲۴۸] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۰ و آیه‌ی ۵۲ و آیه ۱۱۲.

[۲۴۹] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۰ و آیه‌ی ۵۲ و آیه ۱۱۲.

[۲۵۰] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۰ و آیه‌ی ۵۲ و آیه ۱۱۲.

[۲۵۱] لهوف صفحه‌ی ۱۴ چاپ قم.

[۲۵۲] مجمع‌البیان ج دوم صفحه‌ی ۲۸۹ چاپ افست تهران.

[۲۵۳] انتخاب دوازده جانشین (علی و فرزندانش) برای پیغمبر در اعتقاد شیعه و طبق مدارک قطعی و علمی از جانب خداوند بوده است نه به خواست و اراده‌ی پیامبر.

[۲۵۴] انتخاب ابی‌بکر بنا به ادعای برادران سنی مذهب با اکثریت آراء و یا «اجماع» بوده در حالیکه بررسی بی‌طرفانه شواهد بخوبی نشان می‌دهد که درباره‌ی ابی‌بکر هیچگونه اجماعی در ابتدای امر در کار نبود و انتخاب دومی هم بنا به وصیت و تعیین ابی‌بکر بوده و سومی هم با انتخاب شورای شش نفری روی کار آمد.

[۲۵۵] درباره‌ی اسرار صلح امام حسن «ع» و عواملی که ضرورت آنرا ایجاد می‌نمود به بحث ما در این کتاب مراجعه نمائید.

[۲۵۶] این گفتار یزید بر خلاف واقع و نیرنگ و تنها به منظور تبرئه خود از نظر افکار عمومی بوده است، به بحث ما در این باره در متن کتاب مراجعه شود.

[۲۵۷] قیام حسین و یارانش صفحه‌ی ۲ تا ۱۷ به نقل از ریدرز دایجست چاپ نیویورک.

[۲۵۸] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۵۹] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۶۰] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۶۱] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۶۲] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۶۳] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۶۴] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

[۲۶۵] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.

- [۲۶۶] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.
- [۲۶۷] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.
- [۲۶۸] مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.
- [۲۶۹] قیام حسین و یارانش صفحه‌ی ۲۰.
- [۲۷۰] قیام حسین و یارانش صفحه‌ی ۲۱.
- [۲۷۱] قیام حسین و یارانش صفحه‌ی ۲۴ به نقل از ریدرز دایجست چاپ نیویورک.